

امر و خلق

جلد 4



تتبع و تدوین

اسدالله فاضل مازندرانی

برای آگاهی

به آماج آراستن کارنامه نویسندگان مازندرانی / تبرستانی ، کتاب امر و خلق را از تارنمای " کتابخانه مراجع و آثار بهائی " برداشتم. در این نشانی دوره 4 جلدی امر و خلق را به روش نگاره/فتو/عکس نهاده اند و می باید برگ برگ را دید و ذخیره نمود:

امر و خلق. جلد 1 <http://reference.bahai.org/fa/t/c/AK1>

امر و خلق. جلد 2 <http://reference.bahai.org/fa/t/c/AK2>

امر و خلق. جلد 3 <http://reference.bahai.org/fa/t/c/AK3>

امر و خلق. جلد 4 <http://reference.bahai.org/fa/t/c/AK4>

یکایک رویه ها را پس انداز کردم؛ آنگاه به پی دی اف گردانیدم و این بازچاپ را به خواستاران سپرده ام.

پاییز 2009

بمون تپوری (ح. ص).

امر و خلق

جلد چہارم

www.tabarestan.info

نیرستان

الف مقدمه جلد چهارم کتاب امر و خلق

کتاب «امر و خلق» مجموعه نفیس و کاملی از نصوص مبارکه آئیه و تبیینات و توضیحات مربوط به تعالیم و احکام و معارف دینیه بهائی است که بواسطه فاضل یازندانی اعلی الله مقامه جمیع آردی و تألیف شده و بصورت فصول و عناوین متعدد تقسیم بندی و مجعده ذیل نه باب که عبارت از نه موضوع اصلی کتاب میباشد تدوین گردیده است.

تاریخ فراغت از تألیف کتاب در آخر نسخه اصلی که بخط مؤلف موجود است باین عبارت نوشته شده :

«کتاب امر و خلق بتوفیق و تائیدی فی خاتمه پذیرفت در سال هجدهم بهائی مطابق ۱۳۲۴ هجری شمسی و ۱۹۴۵ میلادی در شهر مشهد خراسان»

و برای آنکه علاقمندان و خوانندگان گرامی از وضع مجلدات قبلی کتاب نیز اطلاعی بدست آورند ذیلاً توضیح مختصری در باره شخصیات آنها درج میشود:

۱- قسمت اول کتاب امر و خلق شامل چهار باب اول از مجموع نه باب کتاب برای اولین بار در یک مجلد در سال ۱۱۱ بهائی منتشر

گدید که در ابتدای آن شرح حال مختصری از مؤلف کتاب تعلیم جناب آقا
احمد یزدانی و همچنین مقدمه مؤلف مشتمل بر توضیحاتی راجع به معارف
بهای و تقسیم آن به موضوعات اصلی مندرج میباشد .

۲ - چون مجسم مجلد مذکور بیش از حد معمول و استفاده از آن مشکل بود
اینطور پیش بینی شد که این قیمت منتشر شده ، در شرای بعدی بدو قیمت
کوچکتر تقسیم شده و بارعایت این ترتیب که یک یا چند باب از ابواب
نیگاه از امر و خلق در یک جلد باشد ، برای تمامی کتاب چهار جلد در نظر
گرفته شد که جلد اول آن که تقریباً نیمی از مجلد قطور قبلی بود شامل سه باب
اول کتاب در سال ۱۲۱ بدیع منتشر شد و جلد دوم که از جهت خط و
ترتیب نگارش و انتشار مشابه کتاب حاضر و در دست مقابله و تصحیح
میباشد شامل باب چهارم کتاب قریباً منتشر خواهد شد .

۳ - جلد سوم امر و خلق شامل تمام باب پنجم کتاب در سال ۱۲۸
بدیع به ترتیب تکمیل و کسبرداری در ۱۳۵۱ صفحه منتشر شده که در دست
اجتایا میباشد .

ج
۱۔ کتاب حاضر جلد چہارم و آخرین قسمت از کتاب امر و خلق است
کہ از باب ششم تا آخر باب نهم یعنی چہار باب آخر در آن مندرج بوده و برای
استفادہ دوستان الہی و علائقہ ان گنجینہ معارف بہائی متشکر گرد
بہذہ مطالعہ و تحقیق

www.tabarestan.info
نیرستان

باب ششم

در بیان امور مرتبط با ایام و تاریخ جدید و انواع عبادات و نکاح
و طلاق و ارث و احکام موتی و امور مالی و غیره در شش فصل
اول در بیان تعویم و ایام همه و مقررات آنها
ایام ماه، نوروز

مقدمه صورت نامه میل زندی است که در حکا فرستاده بود قوله :
« در کتاب اقدس از برای من فی العالم چهار عید مقرر شده که اهل عبادت
احیاء مبارکه بخت الله بقدری که منافی با حکمت منزله در الواح الهیه باشد اجتماع
و ملاقات نمایند و در غیر آن ایام جمیع اشتغال و کتاب و اقراف مشغول
شوند و آن اشتغال را نفس عبادت غنی متعال دانند تا بدین واسطه خلق از
بطالت و کسالت که اکثر افاق را گرفته نجات یابند .

اول یوم البها من شهر البها که یوم نوروز قدیم و عید عیام جدید بدیع
است که مبداء شهر و سنه میباشد که اظهار نهای الهی در آن محبوب محبوب

عالمیان است و یوم عید عظم که سلطان اعیاد است و آن ایامی
 است که جمال قدم از بیت عظم اشراق نموده رضوان نجیب را بنور جمال
 فرین فرمودند و آنرا عید رضوان و عید گل اسم میگویند و آن دوازده روز است
 از اول درود جمال قدم بآن رضوان که عصری و دهم از نوروز تا خروج
 از رضوان که ظهر یوم چهل و نهم عید نوروز است و در سه روز آن اشتغال حرام
 و نمی شده یوم اول که از عصر اول است تا عصر یوم بعد (در تمام آن روز
 اول اشتغال حرام است) و یوم نهم و یوم آخر و باقی ایام با کتب
 مشغول شوند عید سیم یوم پنجم جهادی الاولی نه یک هزار و دویست و
 شصت که قریب از آن عتای آن شب حضرت اعلی روح العالمین فداء
 بامر سلطان بفضیل ماثیاء برای جناب باب الباب علیه بحسب امر الله العزیز
 الوهاب اظهار فرمودند لذا آن شب در روز اعدا الله قدر عظیم است و غرض
 آن عید مبارک بر جمیع اهل محب از او امر الله است چهارم عید مولود جمال
 قدم که فجر و دهم ماه محرم نه یک هزار و دویست و سی و سه بنور جمال خود کل عالم
 را منور فرمودند و تا پنج مولود مبارک در آن شنوی که در ارض سراسر سلطان

مقدر از ابتدای خلقت عالم تا یوم میلاد آن نیست عظم مرقوم شد این فرد
 از سان تعلیم جاری شد: مستعد باشید یاران مستعد جا و غیب لم یلد یولد و لولد
 (مصرع دوم تاریخ است که اگر جا بنویسی لم یلد یولد و لولد بنویسم با ۲۲۲ فطنت باشد)
 باری آن یوم مبارک از اشرف و اکبر اعیاد و یوم اول محرم نیز مولود حضرت
 بشیر جمال اهی حضرت رب اعلی روح العالمین له الفداء است که در نیمه شب اول محرم
 یک هزار و دویست و سی و پنج بوده و هر روز یک عید محسوب است (چون یوم
 اول محرم را عید جداگانه و نسی بدوم محرم بدانیم چنانچه از خود کتاب همین
 متفاوت است اعیاد مذکور در کتاب پنج میشود) و سال هم نوزده ماه مقدر و هر
 نوزده روز که عدد سبع سیصد و شصت و یک عدد میشود و چون آیام سال شمسی
 سیصد و شصت و پنج و بعضی سالها سیصد و شصت و شش روز است پنج
 یوم زائده و کسرا که مظاهر آیام اعطاء قبل از اساک مقرر فرموده اند
 باید قبل از شهر صیام قرار داد و ماه صیام ماه آخر است روز نوزده عید
 و اول سال است و اسامی نوزده ماه را باین نحو مقرر فرموده اند ماه اول
 شهر البصاء دوم شهر البجال سیم شهر البجال چهارم شهر البطله

پنجم شهر نوزده ششم شهر از حقه هفتم شهر المکات هشتم شهر الکمال نهم
 شهر الاساء دهم شهر الحسنه یازدهم شهر المیشیه دوازدهم شهر علم سیزدهم
 شهر القدره چهاردهم شهر القول پانزدهم شهر المسائل شانزدهم شهر الشرف
 هجدهم شهر السلطان نهمدهم شهر المکات نوزدهم شهر العلواء پانچمین این
 نوزده اسم الله را در اسمی ایام هر ماه از ابتدا تا یوم نوزدهم اطلاق میشود
 مثلاً یوم اول هر ماه یوم البجاء دوم یوم البجوال سیم یوم البجوال
 بهمین نحو تا آخر و اسمی ایام هفته را نیز از اساء الله تعیین فرموده اند
 مثلاً شنبه یوم البجوال یکشنبه یوم البجوال دوشنبه یوم الکمال سه شنبه یوم
 چهارشنبه یوم العدل پنجشنبه یوم الاستیجال جمعه یوم الاستیجال و بجز
 سه از سنه اول ظهور است از واحد اول از اول تعداد غوره تا بنوزده که
 یک واحد است منتی شود ثانیاً واحد دیگر و گذار ثانیاً الی مالا نهایت ولی در
 تعداد سه از اول و دوم و سیم الی عدد واحد و ازید تعداد و ذکر واحد
 اول و ثالث الی آتی عدد یعد باید ذکر شود مثلاً تا واحد منتی نشده محرم
 میشود سنه اول یا دوم یا سیم از واحد اول و چون نوزده تمام شد

سنة اول يا چهارم يا نهم مثلا از واحد ثانی و یا ثالث و یا رابع الی بالا نهایت
 مرقوم گردد (و چون اصطلاح کتشی را در ضرب عدد نوزده در نفس خود بآید
 بیاوریم و هر نوزده واحد را یک کتشی بخوانیم و نیز باجمای باب وابد و غیره
 را مثلا برای سال پنج و هفت و غیره اطلاق کنیم که نیل در نوشته های
 دیگرش کرد پس مثلا در تاریخ چنین نویسیم در سنة ابد از واحد نهم کتشی بنفسم
 و بر این قیاس است)

در کتاب اقدس است قوله جل و علا: «این جده اشهر تشرشر»
 فی کتاب الله قدزین اولها بعد الاسم المبین علی العالمین... و قوله
 جل و علا: «و جعلنا تسیر وزعید الکرم... و اجعلوا الایام الزائدة عن
 اشهر قبل شهر تصیام انما جعلنا ما مظاهر لها و من الیالی و الایام لذلما
 تحدت بعد و تسنة و اشهر غنی لاهل البهاء ان یطعموا فیها انفسهم
 و ذوی القربی و المساکین و یتخللن و یتبرن و یتجن و یحجون و یحجیم بالفرح
 و الانباط و اذا تمت ایام الاعطاء قبل الامساک فلیدخلن فی مصیام
 کذلک حکم مولی الانام طوبی لمن فاز بالیوم الاول من شهر البهاء الذی

تَجَلَّى الرَّحْمَنُ عَلَى مَنْ فِي الْأَمْكَانِ بِأَسْمَائِهِ الْحُسْنَى وَصِفَاتِهِ الْعُلْيَا وَالْأَحْسَنُ يَوْمَ
بَشَاءَ مَنْ تَشَاءُ سُبْحَانَكَ يَا مَنْ بَعْدَ الْأَسْمَاءِ الَّذِي بَقِيَتْ الْأَسْمَاءُ وَخُسْرُ مَنْ فِي تَسْمِيَّتِهِ
وَالْأَرْضِينَ... قُلْ إِنَّ الْعِيدَ الْعَظِيمَ لَسُلْطَانِ الْأَعْيَادِ^(۱) أَذْكَرُ نِعْمَةً اللَّهُ عَلَيْكُمْ
أَوْ كُنْتُمْ تَقْدَرُونَ أَتَعْظُمُونَ مِنْ نَسَمَاتِ الْحَيِّ وَعِزُّهُ سَبِيلُهُ الْوَاضِحُ الْمُسْتَقِيمُ ۝

و از حضرت عبدالبهاء خطابی است قوله العزیز: زدای یاران از قرار مسکو
در بعضی بلاد پخیم جادری الاولی را عید ولادت بحجت این عبد گرفته اند هر چند
آنان را جزیت خیرنه و مقصودشان باین واسطه اصلا کلمه الله است و ذکر حق و
بین خلق اما بنص شریعت الهیه امر بر مپخیم جادری الاولی روزیست حضرت

۱- الله در مجموع از وجیم که چنین فرمود خدای کریم کاندین آیام خوشی می کشد از حق عبودیت و
در روزیست جایز و باقی اذن هست اگرگاه که بکار خویش جویند خیال را که بکار است یا بقتل
آن روزی که شمس غفره اول است و تابع است و آخر ای بهای روح بخشایم تو جانفدای عبود احکام تو
چون بکاران تر باشد پس نه بکارم ایرب غفور چون خلقان دوستی کاؤ کن مرهم ذکر مشغول

منقوله شنوی سیل زندی است در کتاب دال ۱۲۹.

اعلیٰ روحی له العزاء است لهذا باید آن یوم مبارک را بنام بعثت آن سید
 آفاق آئین گیرند و آرایش نمایند و سرور و شادمانی کنند و یکدیگر بپوشانند و آسمانی
 بشارت دهند زیرا آن ذات مقدس بشر بهم اعظم بود پس حین ذکر بعثت
 حضرت اعلیٰ روحی له العزاء در آن روز یعنی پنجم جمادی الاولی جائز است زیرا این نقص قاطع
 شریعت الهیه است اما ولادت این عید در آن یوم واقع گشته این دلیل بر الطاف و عنایت
 الهیه است در حق این عید ولی آن یوم مبارک را باید یوم بعثت حضرت
 اعلیٰ دانست زنده از نهار از آنچه ذکر شد تجاوز نکرد زیرا سبب
 نهایت حزن و کدورت قلب عبدالبهاء شود من از الطاف بی پایان
 حضرت پروردگار امیدوارم که ابرار موفقی بعمل شریعه الله گردند و سر مولی
 تجاوز نمایند و این نامه را در جمیع بلاد منتشر نمایند تا کل مطلع بحقیقت حال
 شوند و بموجب آن عمل کنند «

و در آری بامضا و خادوم الله است : در از عید اعظم سوال شده بود
 اول آن بعد از انقضاء زوال سی و دوم از عید هیام است که روز اول
 روز اول سی و دو محسوبست و یوم سی و دوم حین صلوة عصر محال است

و در رمضان شدند آن صین اول عید عظیم است که اشتغال با بود در آن روز
اکبر و تاسع و یوم احسنی شده نیا غلطانی کتاب و اگر در غیر این ایام
اشتغال با مدی نمایند لا باس عظیم «

و از حضرت بهاء الله در سوره تعلم است قوله الاعلی : « ان یا اهل العیب
والشهادة غموا تعینوا فی هذا العید الذی ظرما بحق و ما فایه احد لا من قبل
ولا من بعد ان تتم تعلمون قدر رفع الله فی تعلم من کل من فی السموات الارض و هذا
ما اشرق به علم المقدم من شرق تعلم تعزین فی انفسکم و کمون من الذین
هم یسرحون «

و در اثری از خادم است قوله : « در ایام رمضان فقره ای از سباحت
نازل که قلم برداشته میشود و لکن فرموده اند باید سجاد از آداب و مکارم و تعویذ
نشود این است حکم محکم الهی طوبی لعموم یعلمون «

و از حضرت عبدالبهاء خطاب نیز جناب آقا میرزا احمد علی علیه السلام
قوله العزیز : « در خصوص عید رمضان سوال نموده بودید که یوم اول همان
یومی است که دو ساعت بغروب مانده اول عید است و اشتغال در آن

جائزہ یا یوم ثانی همان یوم اول کہ دو بغروب مانده است در آن شغل
و عمل جائز نہ «

در خطابی دیگر قولہ بعزیز : « در خصوص اول عید رضوان استفسار نموده
بودید اول یوم رضوان همان روز است کہ دو ساعت بغروب مانده دخل
عید میشود آن یوم از ایام رضوان معدود «

اول و دوم محرم

در کتاب اقدس است قولہ جل و علا : « وَالْآخِرِينَ فِي
يَوْمَيْنِ كَذَلِكَ قَضَى الْأَمْرَ مِنْ لَدُنْكَ أَمْرٌ عَزِيمٌ «

در سورة البکرا است قولہ تعالی : « تِلْكَ أَرْبَعَةٌ كَامِلَةٌ مِنْ دَرَاهِمِهَا مِنْ
اشْتَغَلُوا بِأَمْرِكُمْ وَلَا تَمْنُوا أَنْفُسَكُمْ عَنِ الْأَقْرَابِ وَالتَّضَائِعِ كَذَلِكَ قَضَى الْأَمْرَ
وَأَتَى الْحُكْمَ مِنْ لَدُنْ رَبِّكُمْ الْعَزِيمُ الْحَكِيمُ «

در رسالہ سؤال و جواب است : « مولود اقدس ایہی فجر دوم محرم است
و یوم اول مولود تشر است و این دو یوم یک یوم محبوب شدہ عندہ «

ایام قمه نه گانه و احکام و متعلقاتش

و از حضرت عبداللہاء در خطابی است قوله بغیرہ : ای ثابت برپاین
نامه شمار سید اکثریت شغل جواب مختصر قوم میگرد در ایام سنده روز
اشتغال شغلی فی الحقیقہ جائزہ بعضی مخصوص ہستہ بعضی قیاس بان
یوم اول و ثانی محرم و سہ یوم عید رضوان و یوم ہتھام نوروز و یوم یروز
دیوم بیت و ششم شعبان و یوم غسبہ جمادی الاولیٰ اما یوم ششم قوس
اشتغال ممنوع نہ اگر یار این احیاناً شادی مینماید این طوعاً بدخواہ بشان
است اما فرض نہ و واجب ایامی است کہ تعلق بحال ہی نقطہ اولی دارد

(۱) روز بیست اعلیٰ یوم الکلمات من شهر لقمہ سہ ۱ کہ ۵ جمادی الاولیٰ ۱۲۴۰ می ۱۸۴۴

روز اول ضوان یوم القدرہ من شهر کجبال سہ ۱۹ اول ثور سہ ۱۲۷۹ - ۲۱ آپریل سہ ۱۸۶۳

روز شہادت یوم السلطان من شهر الکلمات سہ ۲۸ شعبان سہ ۱۲۶۶ - ۲۹ جولای سہ ۱۸۵۰

صعود حضرت بہاء اللہ یوم العلم من شهر لقمہ سہ ۴۸ دوم ذیقعدہ سہ ۱۳۰۹ - ۲۸ می ۱۸۹۷

و ایام قمہ مسلمین در حدیث از عبد اللہ بن مسعود از نبی ص اہ قال ان تہ قد احذر من الایام

اربعہ اولہا یوم الحجہ و الثانی یوم عرفہ و الثالث یوم فطر و الرابع یوم لقمہ (فطر) و پنجم

یعنی این نه روز اشتغال کسب و تجارت و صناعت و زراعت جائز نه
و همچنین جسدای مقتضای مناصب و وظائف یعنی اجرای خدمت حکومت
و علیک البها و الاهی ع ع

و در خطابه دیگر قوله العزیز: «همان یوم اول که در مغرب مانده است در این
شغل و عمل جائز نه»

و در خطابی دیگر قوله العزیز: «در سه روز عید ضوان شغل حرام است
روز اول در روز نهم و روز دوازدهم و همچنین عید مولود حضرت اعلی و عید مولود
جمال مبارک و عید نوروز و عید مبعث مقصود آنکه در ایام اعیاد اشتغال حرام
است اما در ضوان سه روز و اگر در نوروز نیز در ایام معدوده پیش از یکروز ترک
اشتغال نمایند این عادت محبوب ولی فرض و واجب نیست»

و در خطابی دیگر قوله العزیز: «یوم مبعث حضرت اعلی و یوم هتادم نوروز
و روز بیت و ششم شعبان و یوم اول محرم و یوم ثانی محرم و یوم نوروز و سه روز
ضوان اشتغال با سحر حرام است»

و نیز از آن حضرت در خطابی است قوله العزیز: «ایامی که اشتغال حرام

است فلاح آبساری را به درجۀ تأخیر نماید اما چوپان معذور است زیرا
 انصرورات بیج المخطورات حیوانات گرسنه مانند آما میران اداره و حبان
 زراعت و لور نجران ایشان بهائی نباشند باید تعطیل شود «

و قوله الغریز : « در حق چوپان در آیام ممنوعه از کار در عید رضوان سخت گرفته
 نشده است بجهت این است که ظلم بحیوان است اما آبیار میتواند محلی
 قیام نماید که در آیام ممنوعه آب در آنجا جمع گردد و در اوقات سائره در زراعت
 داده شود «

و از حضرت ولی امر الله است قوله تصریح : « اشتغال بامور در آیام
 تبرکه منصوصه از محرمات حتمیه موظفین ادارات و اطفالی که بدارس
 اعیار میروند باید کمال سعی را در تحصیل اجازه معاف شدن بنمایند در صورت عدم
 قبول و امکان مطیع و متقاد باشند در خصوص خبازان و قصا بها
 و صاحبان این قبیل مشاغل در تقاضای که مشاغل ضروری منحصراً بجا است
 سؤال نموده بودند که در این قسمت استثنائی در آیام محرمه تبرکه برای آنان
 است یا نه فرمودند بنویس که هیچ وجه من الوجوه جائز نیست و استثنائی مقبول

و محبوب نبوده و نیست سستی و تنهایی در این مورد علت از یاد و جرات
و جرات دشمنان امر الله خواهد گشت .

و در بلاغیه است : « راجع بقاضای امام الزمکن در فتوح حدیث شریفی
که معروف داشته بودید فرمودند نویسنده مقبول و پسندیده نبوده و نیست
مشروعات مستقلة امریه چه رسمی و چه غیر رسمی باید من دون استثناء تمسک
بحدود الله و مروج اصول شریعه الله باشند تا نیات مستقلا دلی و ملی
و تجاری بمسائیان در ایران باید کل من دون استثناء بتعمیم کتاب الله
را نمایند و در اجراء شعار امریه و احترام نوامیس الهیه و اعلای شأن و عزت
جامعه بر افراد سبقت جویند و مصالح شخصی و منافع مادی و عزت ظاهری را
فدای مصالح امر الله و مقتضیات دین الله و احتیاجات شریعه الله نمایند
این است بایه سعادت حقیقی ایران و علت اصلی تقدم و استیلا بر این
حضرت نیردان در آن سامان . »

و قوله المطاع الاکید : « و اما محافل و مناجات و درو ار امریه در ایام احیاء
و مصیبات تعطیل آنها احسن و اولی دلی و مستند قطعی و نهائی در آن

خصوص راجع به بیت العدل عمومی است »

و نیز از حضرت عبدالبهاء در خطاب بمیرزا قاضی آبادی ایست قوله العجوبه :
 « در سوال و جواب مندرج یوم بعثت در یوم کمال از شهر علمت واقع
 دیوم شهادت در یوم سلطان از شهر رحمت واقع این نص قاطع است
 و خصوص قاطعه را هیچ امری معارضه نماید بعد چنان خواهد شد ولی چون
 در آیام مبارک این دو یوم مقدس در خپسم جمادی الاولی و بیت هشتم
 شعبان گرفته میشود در مساحت اقدس اجتمع حاضر شده اظهار سرور میفرمودند
 و در یوم شهادت اظهار خزن و آثار شدیدا شامل جمال مبارک ظاهر اندام
 نیز الی الآن این دو یوم را در این دو تاریخ مکیریم ولی آنچه خصوص است
 بعد محسری میشود در یوم شهادت حضرت اعلی و معبود جمال قدم استعال
 امور دنیا جائز نه اما در خصوص یومین مولودین نص در یوم اول و یوم ثانی
 محرم وارد شده است »

و از حضرت عبدالبهاء قوله العزیز : « هو الابی سبحانه و تعالی
 تعالی ادنی آیه من آیات ملکوتک عن المحامد و النعمت فی جمیع شئون »

جناب اسم الله آنچه مرقوم نموده بودند ملاحظه گردید اما در خصوص عہد
 مجلس عہد مرقوم فرموده بودند هیچ قضیہ اعظم و اقویٰ و اشد و اکبر از
 نفس حیثیاق الهی و ایمان و پیمان ربانی تصور نتوان نمود چه کہ در هیچ
 کوری چنین امری واقع نشدہ کہ در کتاب اقدس بیت و پنجال پیش از مرقوم
 این نص صریح صریح منصوص گردد و مجال قسم صحیح اجایش باین نص
 الہی پرورش دهد و تربیت فرماید و بعد با قلم اعلیٰ عہدی محکم تستین گردد
 در جمیع الواج و زبرش ذکر این عہد را بنماید و شوق تشبیس را بنماید و تری
 از ناقصین بکند اگر کسی باین جل تستین و زنجیر جدید مرتبط گردد و بحکم جہل او را
 توان بست مسائل و اغلال عالم وجود او را نبندد و ولی انتخاب اگر نخواہند
 کہ در این خصوص اسباب فراہم آوند کہ اسباب شدت تشبہ کرد آیات و کلمات
 کہ در این خصوص عہد و میثاق در جمیع الواج الہی نازل جمیع فرماید و بعد
 از قرائت کتاب عہد در مجلس آن کلمات را تلاوت فرماید کہ شان ثابین
 چه و شان تتریزین چه این از جمیع امور اعظم است .
 اما در خصوص یوم جلوس مرقوم فرمودہ بودند جلوس این عہد این است

که بعبودیت آتانه مبارکه و شرفهاست قدس و اعلا کلمه اشس بتاییدات
 ملکوت ابهائش متوقف شویم پس از صعود آن مجال بسین و انول آن شمس
 عیلتین و محرومی و سحرمان و مجوری و مجران از مشاهده آن انوار تابان
 خاک بر سر من و بر جلوس من ایوم باید که جمیع توجهات محصور بر اعلا شون
 تقدیس و ظهور حقایق تنزیه و اشتغال بر استقرار کلمات الهه گردد در ملا عالم
 بین اعم به شرفهاست جان بخش حضرت احدیت مشغول شد .

در خصوص مسأله یوم معلوم هاست که از پیش بر قوم گردید بعد ملاحظه شده که نخست
 قدسی از آن جواب افسرده شدید و از جهت دیگر نیز صراحت در این باب که گمان دیگر
 جهات سائر بنیایت نمایند و شاید در جانی بدون استیذان اجرا نمایند آنوقت
 اسباب خرن شدیدی از عدم اجازه بجهت آن حضرت حاصل گشته اند این قضیه را
 موقوف و محمول بر ای خود آنجناب نموده که بر قسم و هر وقت که مصلحت بدین مخرج
 دارند اگر صد و هشتاد و نوری از یوم صعود بکنند و که ابعدا یام از یوم صعود باشد
 بهتر است و اگر چنانچه کمال از این فکر بکنند خوشتر و دلش تر آید ایوم جمیع افکار را
 در توسیع و اتره تسلیع و شوق و ذوق اجبار باید صرف نمود ع ع

و از حضرت ولی امر الله در ابلاغ ختلی است : تاریخ بخت و شهادت حضرت
اعلی و جلوس حضرت عبداللہاء بہان است کہ در ایام مبارک حضرت عبداللہاء
درین اجبای غرب معمول و مجبوری بود تفسیری دارد شد و قرار قطعی نہائی
راجع بہ بیت العدل اعظم است و فرمودند اصل لوح مبارک کہ با قضا
جناب قابل است بعنوان این عبدالرسال دارند

حکم یوم جلوس و یوم صعود حضرت عبداللہاء

... و اما سوال از یوم جلوس و یوم صعود حضرت عبداللہاء کہ آیا این دو یوم
جز تعطیلات رسمی بہائی محسوب و اشتغال با امور حرام است فرمودند حرام
نہ ولی جز ایام مخصوصہ تبرکہ است و دیگر سوال از ایام تبرکہ مخصوصہ
قری شل اول و دوم محرم و خپسم جادی و شہادت حضرت اعلی نموده
بودند کہ در غرب شمسی مجری فرمودند آنچه در ایام مبارک حضرت
عبداللہاء در شرق و غرب معمول این باقی و برقرار است صلاحیت تغیر
و تبدیل راجع بہ بیت العدل اعظم است «

شب قبل از روز گرفته شود

و نیز دستور صادر از محفل علی بهائیان ایران است: «در حسب تشخیص این محفل مقصود از ایام تبرک شب قبل از حلول ایام مذکوره است»

ایامی که عید و یا صوم مرتفع است

و نیز در ساله سوال و جواب است: «اگر عید مولود و یا بخت در صیام واقع شود حکم صوم در آن یوم مرتفع است»

و از حضرت عبدالبهاء است قوله الغریر: «شهادت حضرت اعلی روحی له العزاکر در ایام رمضان واقع عید گرفته نمیشود»

در اعیاد و اذکاری مخصوص واجب نیست

و نیز در اثری با مضارخ ادم فی ۲۹ دی ۹۷ است: «اینکه در ذکر اعیاد مبارک نوشته بودید که آیا برای هر یک از این عید بالوح مخصوصی است که باید تلاوت شود یا هر یک از الواح خوانده شود محبوب است قرائت آیات در آن ایام حکم و وجوب آن نازل شده و لکن قرائت آیات الهی بسته محبوب است اگرچه الواح مخصوصه نازل نشده و لکن غیر آن قرائت شود

محبوب است لآن کلمه نزلت من لدن عالم خبیه
روز جلوس حضرت ولی امر الله را جشن بگیرند

و نیز در ابلاغیه از حضرت ولی امر الله است قوله المطاع: «در خصوص روز چهل
کیم بعد از معبود مبارک حضرت عبدالبهاء اردو اخلاصه الا طرفه که الواح و صایا
اعلان گردیده میفرمایند ابداً لازم نیست این یوم را احتباج جشن گیرند زیرا رضا
من لدن نیست این از برای خیر امر الله است که تذکر میدهم»

ایام یادگاری برای دیگران جائز نه

و نیز قوله المتقدر المطاع: «جشن مولود و ایام و اعیاد مخصوصه مختص بحال قسم
و حضرت اعلی و حضرت عبدالبهاء و جواهر الارواح (رسم و الا طرفه است و اما برای
ما عدا هم ذکر یوم مخصوص جشن موعود و غیره هیچ وجه جائز نه لهذا ایام فرح و سرور
و اوقات جشن و جوهر مختص آن مطاع و مظاهر قدسیه مبارکه است و رضایت و سرور
این عباد در آن است طبقاً آنچه ذکر میشود محسوس کرد»

روز جمعه

و نیز در خطابی از حضرت عبدالبهاء است قوله عزیز: «یوم راحت درین روز جمعه است»

فصل دوم در عبادت

عبد بلوغ شرعی

در کتاب اقدس قوله جل و علا : « قد فرض علیکم الصلوة و انصوم من اول

البلوغ امرأ من لدی الله ربکم و رب آبائکم الاولین »

و در رساله سؤال و جواب : « سؤال از بلوغ در تکالیف شرعیه ، جواب ، بلوغ

در سن پانزده است نساء و رجال در ان مقام یکسان است »

تلاوت آیات و مناجات

و نیز در روح خطاب بشیخ سلمان است قوله الاعلی : « ان اقبل الی الله تعالی

ظاهر نفس زکیه و لسان صادق و بصر متقدس ثم ادعوه فی کل الاحوال

انه یسین من قبل الیه »

و قوله جل و علا : « اقرأ آیاتی بالروح و الریحان انها تجدکم الی الله

و تجعلکم منتطعین عمن سواه و هذا ما و عظمتم فی اللوح و هذا اللوح المسبین »

و در کتاب اقدس است قوله جل و علا : « و الذین یستلون آیات الرحمن

بِحَسَنِ الْإِنْحَانِ أَوَّلُكَ يُدْرِكُونَ مِنْهَا مَا لَا يُعَادِلُهُ مَلَكُوتُ مَلِكِ السَّمَوَاتِ
 وَالْأَرْضِينَ وَبِهَذَا يُجَدُّونَ عَرْفَ عَوَالِي السَّمَاوَاتِ لَا يُعْرِضُهَا لِيَوْمِ الْآخِرَةِ أَوْ لِيَوْمِ الْمَصِيرِ
 مِنْ هَذَا الْمَنْظَرِ الْكَرِيمِ قُلْ إِنَّمَا تَجِدُ الْغُلُوبَ تُصَافِيهِ إِلَى الْعَوَالِمِ الرُّوحَانِيَةِ
 الَّتِي لَا تُعْرَى بِالْعِبَارَةِ وَلَا تُشَارُ بِالْإِشَارَةِ طُوبَى لِلْمُسْمِعِينَ (۱) ... لَوْ تَسْلَوُا هَذَا
 (۱) در قرآن است خود تعالی: الَّذِينَ آمَنُوا هُمْ أَكْثَرُ يُؤْمِنُونَ قُلْ أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِرَبِّهِمْ
 وَأُولَئِكَ هُمُ الْغَايِبُونَ وَفِي الْقُرْآنِ مَنَاسِكٌ لِّأُولَئِكَ عِبَادَتُهُمْ غَيْرُ مَعْنِي قُلْ إِنَّمَا
 دُعَاؤُا الدُّعَاءِ إِذَا دُعِيَ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي وَهُوَ اقْرَبُ إِلَيْهِمْ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ وَفِي كِتَابِ
 مُجْمَعِ الْبَحْرِينَ: الدُّعَاءُ مَجْعُودٌ لِّأَهْلِهَا وَخَالِقُهَا مَا فِيهِ مِنْ تَعَالٍ لِّدَعَاؤِهِ تَعَالَى يَقُولُ إِذَا دُعِيَ
 اسْتَجِبْ لَهُمْ وَلَمْ يَفِمْ قَطْعَ الْأَمَلِ عَنْ سَوَاءٍ وَلَا تَدْرَأِي نَجَاحَ الْأُمُورِ إِنَّهُ قَطْعَ نَظَرٍ عَنْ سَوَاءٍ دُعَا
 حَاقِدٍ هَذَا هُوَ حَصْلُ الْعِبَادَةِ وَلَئِنْ غَرَضُ مِنَ الْعِبَادَةِ أَثْوَابٌ عَلَيْهَا وَهُوَ الْمَطْلُوبُ بِالْإِعْدَاءِ بِنِهَا
 فِي الْخَبَرِ: أَنَّ الْغُلُوبَ يَدْرِكُهَا بِرُسُفٍ فَجَلَّوْهُ ذَكَرَهُ تَعَالَى وَحَاشَ أَنْ يَهْذَبَ الْغُلُوبَ بِذِكْرِ اللَّهِ فَلَهَا
 سَرِيعَةُ الدُّخُولِ وَتَنْزِيلُ الْقُرْآنِ سَتَ قَوْلُ تَعَالَى: فَاقْرَأُوا مَا تيسَّرُ مِنَ الْقُرْآنِ وَقَدْ وَهَبَ تَفْصِيلَ
 الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ وَلَا تَطْعَمُ مِنْ أَغْنَى قَلْبِهِمْ ذِكْرُ اللَّهِ تَعَالَى وَتَقَرُّوا بِالْكَثِيرِ وَتَقَرُّوا
 وَادْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ وَقُولُوا إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا أَلَا خَيْرٌ فِي ذَلِكَ لِيَسْمَعُوا
 تَعْلَمُ أَلَا خَيْرٌ فِي قِرَاءَةِ الْمِثْلِ فِيهَا تَعْلَمُ أَلَا خَيْرٌ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ لِيَسْمَعُوا تَعْلَمُ

آیه من آیات الروح و الروح خیر له ان یتوب لک انه تصحف الله المیزان بقیامه
 اتلو آیات الله علی قدر ما تأخذکم لک الله والاخران لا تمحو علی الارواح ما
 یلیها و یحلبها بل ما یخففها تطیر بأجته آیات الی مطلع البیات هذا اقرب
 الی الله لو انتم تعقلون اتلو آیات الله فی کل صباح و مساء و ان لک
 ۱۔ و قرآن است قور تعالی : الا انکم کفروا بالله و برسوله و لا یاتون بصلوٰۃ الا و هم کسالی
 و لا ینفقون الا و هم کارهون و قوله : ان لک نفیس نجاد و من الله و هو خادعهم و اذا قاموا علی
 الصلوٰۃ قاموا کسالی یا و ان تناس و لا یدکرون الله الا قلیل و قال انسبی : و دجوا
 بقلوب ساعده بعد ساعده ان بقلوب اذا کتبت بحیث
 و فی الحدیث : حسن بقرآن متوک حسن بقرآن بصوتکم لکل شیء علیه و علیه بقرآن
 الصوت بحسن و فی حدیث ابتر : و رجع بقرآن متوک فان الله یحب الصوت بحسن
 (مجمع البحرین) و در تغیر معانی پس از ذکر آیه و رتل بقرآن ترتیلا و نقل احادیث بسیار
 اول استفاد من هذه الاخبار جواز التفتی بقرآن و الترجیع به بل استجابها فنادی
 اننی من نفاذ کلماتی فی محله انشاء الله تعالی ینی علی حدیثی بحسن و انفق و الکبار علی
 ما کان معهودا فی زمانهم فی فساد اناس و سلاطین بنی یمیه و بنی العباس من تنفی اللعنات
 بین الرجال و کلکتم بالاباخیل و یسجن بالکساخی

لم یُتلّ لم یُوفّ بعد الله ویشاق و اللهی اعرض عنها الیوم انه یمن بقرض
عن الله فی ازل الازل اتقن الله یا عبادى کلکم احسنون
ان الله اخذ جند محبة اسمی الرحمن انه یقرأ آیات الله علی شأن تجذب
بافئدة الراقدين »

و در رساله سؤال و جواب است : « سؤال ، اتقوا آیات الله فی کل صباح
و مساء - جواب - مقصود جمیع ما نزل من ملکوت البیان شرط عظم و محبت
نفوس بتلاوت اگر یک آیه و یک کلمه بروج و ریحان تلاوت شود بهتر است
از قرائت کتب متعدده »

قد منقسم عن الارتقاء علی المنابر

و در کتاب اقدس است قول الا علی : « من اراد ان یستلوا علیه آیات ربّه
فلیقعد علی الكرسی الموضوع علی التری و یدکر الله ربّه و رب العالمین »
و در خطابی از حضرت عبدالبهاء است قول المحبوب : « نامه شمار رسید
از عدم مجال محسوس باختصارم در حین تلاوت مناجات در تیل آیات
باید مجلس در نهایت سکون و سکوت و قرار باشد تا بحیرت راحین و درود در آناه »

ترتیل آیات باید در قلب گفت .

وقوله الغریر : « هر نفسی ملکوتی است بهی توجه نماید و متقطعا ثماوی الله سیرود کند
فرماید کلمات کلمون بخواند و بموجب آن عمل نماید یقین برآید که منصور و نطفه
گردد و مؤید و موفق شود این کلمات و صایای قطعی و نصایح کلیه الهیه است بر
جمع اجزاء واجب قطعی است فریضه برده است که بخواند و بموجب آن عمل
نماید و کلمات الهیه بحجت عمل بموجب آن نازل شده و بحجت محض خواند
بسیاری از نفوس تلاوت نمایند ولی بدانند محض آن نیستند .
وقوله الکریم : « و اما اوراد و اذکار بعد از هر نماز هر کس خواهد مناجاتهای جا
مبارک را تلاوت نماید »

در کتاب یقین است قوله الاغراض : « باری هزار و دویست و هشتاد
سنة از ظهور نقطه فرقان گذشت و جمیع این مسجوع در هر صباح تلاوت
فرقان نموده اند و هنوز بحر فی از مقصود فائز نشدند و خود قرائت میکنند بعضی
آیات را که صریح بر مطالب قدسیه و مظاهر عتبه صمدیه است معذک
هیچ ادرک ننموده اند و این مدت اینقدر ادرک نشده که مقصود از تلاوت

کتاب و قرائت صحف در هر عصری ادراک معانی آن و بلوغ بمعارج بهره
آن بوده و آلاء تلاوت بی معرفت را ابسته فائده کفای نباشد .

اذکار در مشرق الاذکار

و نیز در کتاب اقدس است قوله عسند و عدا : « عَلَّمُوا ذُرِّيَّائِکُمْ مَا نَزَّلَ مِنْ
سَمَاءٍ الْعَظِيمَةِ وَالْاَقْدَسِ اَرِثُوا الْاَلْوَابِحِ الرَّحْمَنِ بِحَسَنِ الْاَتْحَابِ فِي الْغُرَفِ
الْمُبْنِيَةِ فِي مَشْرِقِ الْاَذْکَارِ طوبی لمن توجه الی مشرق الاذکار
فی الاسحار ذکر اتم ذکر استغفر الله » و اذا دخل یقف صامتاً لا صفاء
آیات الله الملیک العزیز الحمید »

و در رساله سؤال و جواب است : « سؤال از ذکر در مشرق الاذکار فی الاسحار -
جواب اگر چه در کتاب الهی ذکر اسحار شده و لکن در اسحار و طلوع فجر و بعداً
طلوع فجر همه الی طلوع آفتاب و دو ساعت بعد از آن مدی الله مقبول است »
و نیز در سؤال و جواب است : « همچنین در مشرق الاذکار دوستان الهی
و تمسکین بآنزل فی کتابی الاقدس در اسحار توجه به مشرق الاذکار بنمایند

(۱) خروس و در سخن خیزش تا سوتن تاج لعل و قبا ی چکن سیاهائی در کمال حسن

و پذیر محبوب عالمیان مشغول میشوند ایشان هم اگر در طسوع و بعد از طسوع برآی
 مشغول شوند مقبول است حق در جمیع احوال است عباد را خواست و ذکرش
 اگر تمام روح و ریحان از ذکر بی نظیر شود محبوب و مقبول بوده و خواهد بود طوبی
 نفس تنگست بحسب مولاد و طوبی بسبب ایقظه محبت الله »

اذکار آیام ماه

و نیز کتاب اقدس راجع باعمال و اذکار آیام ماه است قوله الاعلی : « یعنی
 نازل بسبب این بطیمه و اینها انفسهم و ذوی القربی ثم الفقراء و المساکین
 و یحیئین و یخیرن و یسجنن و یجیدن و یجسمن بالفرح و الانبساط »
 در اذکار قبله نیست

و نیز در رساله سوال و جواب است : « سوال در صلوة امر توجیه نسبت قبله
 نازل در اذکار توجیه بکدام سمت باید کرد جواب در صلوة حکم قبله ثابت و در
 اذکار مانند الله فی انفسه فان اینها قولوا انفسهم و جه الله »

فرائض و نوافل

و نیز از حضرت عید البهاء در خطابی است : « ای بنده آستان مقدس

از نوافل و مندوب و اذکار و اوراد مستنون سوال نموده بودید در این دور آنچه
مفروض نوافل است و اما اوراد و اذکار و نوافل و مندوب مخصوص غیر
مفروض اما قرائت هر مناجات بعد از نماز محبوب و مقبول اهتمام نداشته
نکاتی در لفظ ادعیه و اذکار

و نیز در اثری با مضارخ ادم ع است : « اینک مرقوم فرموده بودند بعض
ادعیه و مناجات منزل نازل و آنچه اگر در مقام رجا و حاجتی که اضافه
بمقابل است تلاوت شود از تحریف محسوب یانه عرض میشود این فتنه
تحریف نیست و هر دو قسم جائز است و همچنین در کلمه مبارکه قل اللهم قل
لک الحمد حذف کلمه قل ذکر آن هر دو صحیح است اما ذکر تطهیر افکند مبارکه
که از فم مالک احدیه ظاهر شده و حذف آن جائز چه که ظهور عبودیت و خضوع
در آن مقام انوار است »

نشر و تعریب و تصحیح نسخ آیات

و نیز در اثر دیگری با مضارخ ادم : « اینک مرقوم فرموده بودند که بعضی از احباب
خواسته اند که آیات و مناجات الهی را آنجناب اعراب بگذارند در این

باب اذن صریح فسمه مودند . «

و از حضرت عبداللہاء در خطاب بحاجی آخوند تقی قول العزیز : « عرب کلمات مبارکہ بقاعده عربیہ جائز آیات صحیحہ را باید ترسیل نموده آیات مشکوکہ کہ احتمال غلط از کاتب دارد »

و در ابلاغیہ از حضرت ولی امر الله است : « راجع بہ نشر بعضی الواح و ادعیہ مبارکہ و اعراب آن این فقرہ مورد تصویب حضرتشان گدید این الواح و ادعیہ مبارکہ را ترجمہ نمایند باصل انگلیسی و آنرا انتشار دهند

اذکار عید رضوان

و اذ اذکار اول عید رضوان از حضرت بهاء الله است قول الاعلی : « هو الله
الابی یا الهی ملک الحمد باطلع فحبه عیدک الرضوان و فاز فیہ من قبل
ایک یاربنا الرحمن کم من احبناک یا الهی یرضون فی برائنا شوقا لک
و منیعوا عن اللود و فی ساعه غرامیک بما اکتبت یا دی اعدانک من
الذین کفروا بک و سلطانک ای رب فانظر طغاة بریک بلخا قمرک

و غرتک قد بلغوا فی نظم الی مقام لا یقده احد ان حصیه الانفسک لعظیم
 قد رضوا اجبتک بالبحر والدخول فیہ وہم لایرضون بذلک بغیا علی منظر
 امرک طوبی بصیری فکل ما یرود علیہ فی سبیلک علو مقامہ واعلاء امرک یا ارحم الراحمین
 و غرتک لو تحقق من علی الارض کلها علی احد من اهل البصاء لا یقدر ان لا
 کل ما یرود غیرا الا ضیاعا لک انه نور لم و نار لا حد لک لولا استقرار قیوتک
 فی البحر الا عظم کیف یشر امرک و ینظر سلطانک و یعلن اقتدارک و یرین
 آیاتک حلت کل البلاء علی نفسی حیالک و خلقتک ای رب فاقم عیون اجابک
 یرزک فی کل الاحوال مستویا علی عرش عظمتک و مینا علی من فی ارضک
 و سماک انک انت المقدر علی ما شاء لا اله الا انت المقدر العذیر »

و از اذکار ایام عید رضوان از آن حضرت است قوله لا اله الا انت المقدر العذیر
 العزیز العظیم المستبور ای رب ما اهی کلما ارید ان اقمح سانی بسبیلک اذکار
 عز و حدایتک اذ احرک شغای بجا التفتی من جواهر اسرار ضیع فردایتک
 اشهد بان کلتی کان باطعنا و نعتک و ذکرک ابدی و ذکرک و احاط ذکرک کل من
 فی السموات و الارض علی مقام الذی کل شیء یکسب نوره کان و لیس ابدی

ظهورات عز و ذکرک و مدّ لایزال بیدایع آیات قدس توحیدک و بذلک محفل
 و محفل الذکرون عن الارقار الی سموات ذکرک و اقل و کمل انما طقون عن
 العروج الی مصارج غرثانک سبحانک ما اعلى بیدایع الکرامک
 علی خلقک بحث جعت کل الاشیاء مذکرة لم تذکر من خلقک و ما دیا
 للعاقلین من بریک فو عزتک لمن یشهد العارفون فی الموجودات الابدیة
 ظهورات صنع احدیتک و لن یطروا فی المکانات الا جواهر اسرار عز
 سلطنتک و انی فو عزتک یا محبوبی کلما انظر الی السماء و ارتفاعها لن یثبت
 الابدایع ارتفاع سلطان عزتک و اقدارک و کلما ارجع بکلمات انظر
 الی الارض و ما قد فیها لن اشد الابدایع ظهورات سلوکک و استوارک
 و کلما اتوجه یا الهی الی البحور و امواجها اسمع بانها تذکر فی تموجات غمرات
 البحر قدیرک و غنائک و لا اشد من الشمس الابدایع اشراق انوارک
 و جهک و لغنائک و لا من الایح الا بهوب نائم عز و ملک و وصالک
 و لا من الا شجار الا ظهورات اثمار ملک و ملکک و لا من الا وراق الا وفاق
 اسرار ما کان بامرک و ما یکون بقدرک سبحانک یا الهی عجزت و عجزت

عن حصا اذ فی آیه من خلقک لانک جعلت کل شیء مرآة لظهورات
 صنعک وبرزورات حکومتک ومع هذا العجسه الذی احاطنی واحاط کل
 شیء ومع هذا الاقتدار الذی اخذنی واخذ کل شیء کیف یقدر احد ان یتربص
 الی ابواب حرم عرفانک او یخطر بقلب احد الوصول الی مدینه اقبالک
 فبما انک سبحانک لم تزل کنت مقدسا عن عسره فان خلقک لان عرفانک
 من تحدیث الامن او ما بهم التي یرجع الیهم وانک کنت بنفسک الحق مقدسا
 عنهم وعاقد بهم وعن عسره فان کل من فی السموات والارضین لا اله الا
 هو الغریز بحسب اذ ایا الهی لما اعترف بنفسی ولسانی ولسنتی وظاهری
 وباطنی بالتقصور التي لم تر مثلها عین الابداع ولا افقده اهل الاحترار
 اسالك بان تعفو عني وعن اجناتک کما ترک غنا من شکک والحاکم
 ثم اخلعنا یا الهی من قمیص الغفنه ان فی هذا الیوم الذی فیہ استقرت
 علی عرش فضلک وافضالك کمل اسماک وصفاک وفیه هیئت روح
 الوصل علی کل من یکن فی ارضک وسماک وطلعت کلمة المحسنه من
 عن محسن حصتک واقدرک واشهد یا الهی بانک ما قدرت لهذا

ایوم شبها فی مظاہر ایام ابدانک ولا مثلاً فی کل ما احرقتہ باحرارک
 و ہذا اول یوم الذی اختصتہ بین الایام و احرقتہ عن کل الارمان و حبۃ
 سلطان الایام من الانام لان فیہ غرت شوونات عز قدر تک و ظهورت
 قدس احدیتک و جعلت نورہ مقدساً عن اشراق شمس و اعترسہ و انجم
 و عن کل نور عال منیع و ضیاء مشرق یلعب بل نورۃ یا محبوبی بانوار عسہ
 کینوتک و بہا و ضیاء قدس ذاتیک فتعالی من ہذا الیوم الذی فیہ
 تجلیت علی الکائنات تجلیات انوار عز و ذاتیک و اشرقت علی الموجودات
 بظہورات قدس سلطان و حدایتک و فیہ کشف حجاب اسرار عن وجہ جمالک
 و احرقت سبحات الوہم عن وجہ الخلق بغایتک و دعوت الکل الی و صلک
 و تعانک فقباہی من ہذا الیوم الذی فیہ تجلیت کبر لہ و فضل و جبر
 انہار ابجد و العدل استرقی الوجود الی مقام الذی قام کل کلین بشاء
 نفاک و کل غمی بملاحظہ انوار جمالک و کل صمیم ہا سماع نغامت عز و ذاتیک
 و فیہ استغنی کل فقیر برباع عز و ذاتک و استعزل ذیل ظہورات عز و عزیزک
 و شرب کل عاص من شہر عز و ذاتک و کل سقیم عن عجزہ جود شفاک

و دخل کل مایوس فی ظل سدرۃ رجا ملک و انعامک و کل محروم فی شاطی
 فضلک و اگر ایک عیث عین لا تراک فیہ جابنا علی عرش سلطنتک و لا تشکرک
 مینما علی ما خلقته من منظر اسماک و صفاتک ایستبشی یا الهی من
 ظهور ایک بطورات خلقک لا فوغرتک کما یظهرنک و من عندک استغنی
 کا شمس فی وسط سماء عدلک و درونہ معدوم عندک و لو یلون من جوهر
 خلقک او سوا ج صنعک لایک کالالا اتحدت نفسک شرکاً کذلک کل
 یظهرنک من تخیذ نفسہ شیئاً و لو انک تجلت علی کل شیء تجلیات انوار
 عزادیتک و لا یظهر من شیء شیء الا و قد یظهر من عندک و یحدث بامرک لکن
 ما یظهر من نفسک لیکون ای و اعلی عن کل ما یظهر من سماک و از ملک و بزرگ
 یطر آیت عز سلطنتک علی کل ربیک و تیمم حججک علی خلقک اذ یا الهی لما
 اعطاک فضلک علی کل المکنات و انعماء انوار و حکم علی الموجودات سائلک
 بهذا الیوم و بالتصدور اتی جعلتها مخزن حکمک و الهامک و منبع حیک
 و عرفانک بان تنظر عن مشرق امرک آیت عز نصرک و من سماء فضلک
 امطار رحمتک و من سلطان ارادتک بدیع فرجک یخلص بذلک

اجابك من اعدائك واخلذك عن عصاة عبادك يذركوك يا الهى على
 صوتهم فى جبروت اسمك ويعدوك باركانهم فى ملكوت صفاتك
 يرتفع بذلك اسمك ويعلو حجتك ونظمه برائك وكل احكام وتم
 نعمتك وتعلن آياتك ويرتبن آثارك بحيث يملأ الارض من انوار وجهك
 ويبقى الملك منك لا اله الا انت القادر المقدر العزيز القدير ثم اسالك
 باسمك الذى به تدفع ايك شمس فى لاهوت العما بدفعات عز وذكى
 وتغزوت ورفاء الظهور فى ملكوت ابعاء بغزوات سلطان وحدانيتك
 ونطق روح القدس بآيدع نعمات غرمدانيتك بان لا تحرم هؤلاء عن نعمات
 صبح قربك وتعايد ولا تبعدهم عن نسبات فخر وملك وعرفانك ثم
 اجعل يا الهى مباركنا عليهم وعلى دشهم من اجابك ثم ازرهم خيرا قدرت
 فى سما تقديرك وقضائك والوح حفظك وامضائك ثم اهلك يا الهى فى
 هذه استند اعدائهم بقهرك واقدرك ثم اقض لهم يا الهى كل ما دعوتك به
 وما لا دعوتك به ثم استقيم على حجتك وارك بحيث لن ينقضوا ايثا قك ولن
 ينكسوا عهدك الذى تعايدوا به قبل خسوف السموات والارض ثم انعمهم بآيدع

یا یون فی خزان قدرک و کما نزلت کثرت ازرقم یا الہی ساعۃ الہی وعدت
 بہا فی قیامک الاخری بظہر نفسک الایہی لان ہذا الہو المقصود من وجودہم
 و وجود المخلقات و علہ خلقہم و خلق الموجودات ثم اتجستہم یا الہی راضیا
 عنک فی کل الاحوال و انک انت ذوالفضل و الافضال و ذوالعجز و الاستقلال
 و انک انت المتعالی عنہما و الکریم ثم اسألك یا الہی بحجج مظاہر اسماک
 و مطالع صفاتک بان لا یحصل ہولاء من الذین ہم یعابدون فی عیبہم
 بما ظہر فیہا من ظہر نفسک و یوقرون و یستزرون ہذہ الایام بحال لا یغنی شائئہم
 و قدرہم ثم یتحجبون عن الذی ظہر کل ذلک من ورنہ بامر من عنده و تقسیر
 من لدنہ و بذلک یطبل کل اعمالہم و ہم لا یسعدون فی انفسہم فی الہی اسألك
 بظہر من ظہرہ فی اسمک المستغاث و فی ہذہ الایام کم بحالہم باجمالہ
 ثم باسماک ثم بنجاتہم بنجاتہم ثم بجزہ و کسریاۃ بان یحصل ابصار اجابک مظهر
 من حجاب النقطۃ و الہی و شجاعت لظن و الوہم و التشاء لیکون ناظر ابدیہ
 امرک و بما یظہر منها من بدایع اوراق ازیتک و جواہر شمار قدس احدیتک
 لیتذوقن منها و بما فیہا من نعلک المنحزوتہ و الاء معرقک المکتوبۃ و یقطعن

بها عن دونها وان ذلك تمام الفضل والخير واصله ومعدنه وما واهبته
 لها اعطاه ملك اعلى من جنة الفضل واعلى من هذا الامر وانك انت سلطان
 العالم المتعذر العزيز العظيم الحكيم .

وقوله الاعلى : « هو المستوى على هذا العرش المستقر الميراث ان يا قلم الابهي
 بشرا من هذا الاعلى بما شئت حجاب التستر وظهر جمال الله عن هذا المنظر الاكبر
 بضياء الذي به اشرق شمس الامر عن مشرق اسمه العظيم في امر حيا به اعيد الله
 قد ظهر عن افق فضل منيع هذه عيدين بكل الاشياء بقبض الاسماء واعطاه
 الجود كل الوجود من الاولين والآخرين في امر حيا به اعيد الله قد اشرق
 عن مطلع قدس لمع فافخر حريات البقاء بالخروج عن غرف الجود اعلى عظمة
 الجود والظهور بين الارض والسماء على جمالي الالهية ثم اذن لمن بان يدبر
 كل من يحسب ان على اهل الاكوان عن كل وضع وشرع في امر حيا به اعيد الله
 قد ظهر عن افق القدس بحبيب بديع ثم امر العلماء الذين خلقوا بانوار استجنان
 يخرجون عن الرضوان بطهره اذ الرحمن وسقين باصابع ايا قوت اهل الجود
 من اصحاب البهاء كودس البقاء ليحذو به الى جمال كبرياء من هذا الجلال

المشرق المسير فيا مر جاهد اعيد الله قد ظر عن مطلع عر فبح تالله هذا عيدا
 ظر جمال الهوى من غير سترو حجاب سلطان الادي ذلت اعناق المستكين
 فيا مر جاهد اعيد الله قد ظر سلطان العظم هذا عيدا فيه رفع العلم عن كل الاشياء
 بما ظر سلطان القدم عن خلف حجاب الاسماء اذ ايا اهل الانشاء ستروا
 في انفسكم بما سرت سمات الغفران على هياكل الاكوان ونفخ روح بحيون
 على العالمين فيا مر جاهد اعيد الله قد ظر عن مطلع قدس لمع اياكم ان تجاوزوا
 عن حكم الادب وتفعلوا ما يكرهه عقولكم ورضاكم هذا ما امرتم به من اصبح الله
 المتقدر القدير فيا مر جاهد اعيد الله قد ظر عن اقن فضل منيع هذا عيدا
 قد استعلى فيه جمال الكبرياء على كل الاشياء ونطق بين الارض والسماء
 بما شاء و اراد من غير سترو حجاب وهذا من فضل الادي احاط بخلق جميعين
 وفيه استقر سبيل البقاء على عرش البقاء ولا ح الوجه عن اقن البدء بانوا
 عز يدع فيا مر جاهد اعيد الله قد ظر عن اقن فضل منيع ان يا اهل سراق
 الغلظة ثم يا اهل خبايا العصمة ثم يا احل فسطاط العزة والرحمة غنوا تغنوا
 على حسن النعمات بما ظر جمال المستور في هذا الظهور و اشرفت شمس الغيب

عَنْ اَفُقِ غَرْقِدِيمِ فَيَا مَرْحَبًا بِذَا عِيدِ اللَّهِ قَدْ طَرِبَ لِحُجْرٍ عَظِيمٍ اِنْ حَسِبَ مُوَايِلُ
 عَالِ الْاَعْلَى وَيَا اَهْلَ بَدِينِ الْبَعَاءِ بِمَا نَحْنُ حَرَمُ الْكِبْرِيَاءِ فِي هَذَا الْحَرَمِ الَّذِي
 يَطُوفُنَ فِي حَوْلِ عَرَافَاتِ ابْنِ تَمِيمٍ الْمَشْعُورِ الْمَقَامِ اِذَا طُوفُوا وَرَوَّابِ
 الْاَنَامِ فِي هَذِهِ الْاَيَّامِ الَّتِي مَا اَزْكَتْ ثَمَلُهَا عِيُونَ الْاَنَامِ فِي فَتْرَتِهِ
 الْاَوَّلِينَ فَيَا بَشْرِي بِذَا عِيدِ اللَّهِ قَدْ طَلَعَ عَنْ اَفُقِ اللَّهِ عَسْرِي الْكَرِيمِ اَنْ اَرْعُوا
 يَا اَهْلَ الْاَرْضِ وَالسَّمَاءِ الْكَاثِرِ الْبَعَاءِ مِنْ اَمَلِ الْبَعَاءِ فِي هَذَا الرِّضْوَانِ الْعَلِيِّ
 مَا تَعْبَهُ مِنْ فَارِشٍ مَهْلِكٍ شَيْخٍ مَرْدٍ زَمَانٍ وَلَمْ يُؤْثِرْ فِيهِ كَيْدَ الشَّيْطَانِ
 وَيَعْبَهُ اللَّهُ عِنْدَ كُلِّ ظُورٍ بِجِبَالِ قُدْسٍ غَزِيرٍ فَيَا مَرْحَبًا بِذَا عِيدِ اللَّهِ قَدْ طَرَعَ عَنْ نَظَرِ
 رَبِّ حَكِيمٍ قَدْ سَوَّى اَيُّ قَوْمٍ نَفْسُكَ عَنْ الذَّنْبِ اَتَمَّ اسْرِعُوا اِلَى سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى فِي
 هَذَا الْمَسْجِدِ اِنَّا قَصِي لَتَسْمَعُوا اِنْ اَرَادَ بِكُمْ الرَّحْمَنُ فِي هَذِهِ الرِّضْوَانِ الَّذِي تَخْلُقُ
 كَبُورُ الْحَيَوَانِ مِنْ نَفْسِ السَّجَّانِ وَخَرَّتْ لَدَى بَابِ اَهْلِ خِيَامِ قُدْسٍ حَضِي
 فَيَا مَرْحَبًا بِذَا عِيدِ اللَّهِ قَدْ لَاحَ عَنْ اَفُقِ مَجْدٍ يَسْبِغُ اَيَّامُكُمْ يَا قَوْمَ لَا تَحْمُوا نَفْسَكُمْ
 نَفَحَاتِ هَذِهِ الْاَيَّامِ وَفِيهَا تَسْبُّ فِي كُلِّ صَبْرٍ رَأْتُمْ الْعَقِيمِ مِنْ غِلَامِ غَرْمِ
 فَيَا مَرْحَبًا بِذَا عِيدِ اللَّهِ قَدْ اَشْرَقَ عَنْ مَشْرِقِ اَسْمِ عَظِيمٍ «

ذکر شب اول محرم

و در ذکر اول محرم شب تولد حضرت نقطه، قول الاعلیٰ : بِسْمِ الْمَوْلُودِ الَّذِیْ
جَعَلَ اللهُ بَشِيرًا لِّاَسْمِهِ الْغُرُزُ الْوَدُودُ وَ لَوْجُ مِنْ لَدُنَّا اِلٰی سَيِّدَةٍ فِیْهَا لَاعَتْ اَسْمَؤُا
وَ الْاَرْضُ مِنْ نِسْبَةٍ بِهَا زُنْفَرُ الْعَالَمِیْنَ طُوبٰی لَكَ بِمَا وَلَدْتَ فِیْكَ یَوْمَ اَنَّكَ
جَعَلْتَهُ مَصْبَاحَ الْفَلَاحِ لَا اَہْلَ عَدَیْنِ الْاَسْمَاءُ وَ اقْدَاحِ الْفَتْحِ لِمَنْ فِیْ مِیَادِیْنِ
الْبَقَاءِ وَ مَطْلَعِ الْفَرْحِ وَ الْاِبْتِہَاجِ لِمَنْ فِی الْاَنشَاءِ تَعَالٰی اِنَّكَ فَاطِرُ السَّمَاوَاتِیْ
اَنْطَقْتَ بِهَذَا الْاِسْمِ الَّذِیْ بِخُرُوجِ حُجُبَاتِ الْمَوْہُومِ وَ سُبْحَاتِ الظُّنُونِ وَ
اَشْرَقَ اِسْمُ الْقِیُّومِ مِنْ اَفْقِ الْیَقِیْنِ وَ فِیْهِ قَلَتْ خَتَمُ حُسْنِ الْخِیَوا نِ وَ قَتَحَ بَابُ الْعِلْمِ
وَ اَسْبَغَانِ لِمَنْ فِی الْاِمْكَانِ وَ سَرَتْ نَسْمَةُ الرَّحْمٰنِ عَلٰی الْبِلْدَانِ حَتّٰی ذَاكَ
اَحْمِیْنَ الَّذِیْ نَسِیْہَ ظَمْرُكَ نَزَّاهُ الْمُتَعَدِّ الْعِلْمُ عَسٰی كُمْ اِنْ یَا عَلٰا الْاَرْضِ وَ السَّمَا
اَتٰهَا تَلِیْدَةُ الْاَوَّلٰی قَدْ جَعَلَهَا اِنَّہُ اَیَّةُ تَلِیْدَةِ الْاٰخِرٰی اَتٰتِیْ فِیْہَا وَلَدٌ مِنْ لَا یَعْرِفُ
بِالْاَذْكَارِ وَلَا یُوصَفُ بِالْاَوْصَافِ طُوبٰی لِمَنْ تَفَكَّرَ فِیْہَا اِنَّہُ یَرِیْ اَنْظَاہِرَ طَبَقِ
اِبْطٰنِ وَ یَطْلُعُ بِاسْرَارِ اِنَّہُ فِیْ ہَذَا الظُّہُورِ الَّذِیْ بِاَرْتَعَدَتْ اَرْكَانُ الشُّرْكَ
وَ اَنْصَعَتْ اَصْنَامُ الْاَوْثَامِ وَ اَرْتَفَعَتْ رَاۓہُ اِنَّہُ لَا اِلٰهَ اِلَّا ہُوَ الْمُتَعَدِّ الْمُتَعَالٰی

الفرد الواحد المهيمن العزيز المنيع وفيها هبت رائحة الوصال وفتحت ابواب
 اللقا في المال ونطقت الاشياء الملك قد مالك الاسماء الذي اتي بسلطان
 احاط العالمين وفيها اكتمل الملك الاعلى بحسب العلى الالهى وسبحت
 حقايق الاسماء ملك الآخرة والاولى بهذا الظهور الذي به طارت بحبال
 الى نقي المتعال وتوجهت القلوب الى وجه المحبوب وتحركت الاوراق من
 اريج الاشياق ونامت الاشجار من جذب نداء المحار واهتز العالم سقفا
 للقاء ملك القدم وبعثت الاشياء من الكلمة المخروجة التي ظهرت بهذا
 الاسم العظيم ان يا ايها التائب قد نرى فيك ام الكتاب انه مولود ام الكتاب
 لا ونفسى كل ذلك في مقام الاسماء قد جعلها الله مقدسا عنها به ظهر الغيب
 المكنون واتر المحسنون لا وعمرى كل ذلك يذكر في مقام الصفات واثار
 سلطانها به ظهر مظاهر لا اله الا الله طوبى للمؤمنين اذا انصعق العلم الا على
 ويقول يمين لا يذكر بالاسماء فاعف عني سلطانك المهيمن على الارض والسماء
 لا اتي خلقت بايد اعك كيف اقدر ان اذكر لا لا يذكر بالابواب مغذ لك متوكل
 لو اذكر ما الهى يستعين المكنات من الفرج والاحتياج فكيف تموجا

بحر یکم فی ہذا المقام الاسنی و المشرق الاعلی الاقصی ارب فاعف ہذا
 اعلم انکم من ذکر ہذا المقام الاعظم ثم ارحمنی یا مالکی و سلطانی و تجاور عینی یا
 اجرت من یدیک انک انت المعطى لمقتدر المغفور الکریم »

و در ذکر شب دوم محرم غید مولود است قوله الاعلی : « ہوا تہ ان یا بشر
 العشق تاتہ ہذا لیلۃ مہمہ مثلما فی الامکان دان ہذا الفضل من لدی
 الغیر الممان و نطق فیہا الروح بنعمۃ تہتمہا حقائق الانسان بان
 یا اہل ملا الاعلی فی حقائق الرضوان ثم نادى التہ عن خلف سرادق العک
 والاحسان بان ہذہ لیلۃ ولدت فیہ حقیقۃ الرحمن و فیہا قصت کل امر
 ازلی من قلم سبحان اذا فابشروا ثم استبشروا یا ملا البیان و فیہا نادت
 الورد فاعلی الاخصان والافان بان ابشروا یا ملا الرضوان قل فیہا شقت
 سر حجاب الجلال علی الایقان و غنت و رنت حاتمہ الفردوس فی قلب
 الجنان اذا فابشروا یا اہل القدس فی مدینۃ الزمان و فیہا تجلی التہ کل
 اسم عظیم ثم استوی علی کل قلب درسی فرحان و اتم فابشروا یا ملا البیان
 و فیہا تموجت البحر المغفور و بہت نسائم الاحسان اذا فابشروا یا محبا

الرحمن وفيها غفر كل العصيان من اهل الامكان و هذه بشارة على كل من
 خلق في سائر الامكان قل هذه بيعة قديمة فيها مقادير الوجود والفضل في محائف
 العز والايقان ليرفع بذلك كل الاحزان من كل الاشياء في كل حين و
 حان اذا فاشروا بقلوبكم يا من دخل في ممالك الوجود والاكوان اذ انادي
 منادي الروح في قطب البقاء ومركز العلو والرفعان و هذا من فضل الله
 العزيز المتان الله قد فتح ختم انوار المسك من يد القديرة من ذي شوكة
 وسلطان وان هذا فضل من الله اعلى المتان وادار كاس خمر بيان
 من يد يوسف الاعدية بحال سبحان وان هذا فضل من الله اعلى المتان
 اذا فاسر عواطفكم اسوايا ملا انسان من هذا التسليط كسيون وان هذا
 فضل من الله اعلى المتان

و اذا ذكر ايام صيام قور الاغلى : بسم الله الاقدس الامنع الاغلا اعلى
 سبحانك اللهم يا الهى هذه ايام فيها فرضت الصيام لكل الانام ليزكى بها نفسم
 وينقطن عمارا و يصعد من قلوبهم ما يكون لانتظامها من غزاة تيك
 وقابل المتعظم فردا تيك ارب فاجل هذا الصيام كثر الحيوان وقد

فیه اثره و ظریبه افئدة عبادک الذین مانعتهم مکاره الدنیا الخ

مناجات صوم در محرم

و مناجات صوم در محرم بقوله الاعلی : « بسم الله الاقدس الالهی یا الهی هذه ايام
 فيها فُضِّتْ اَصيام علی عبادک و به طرزت دیاج کتاب اوامرک بین یرتک و نیت
 صوائف احکامک لمن فی ارضک و سماک و خُصِّصَتْ کُلُّ ساعه منها بغضیه لم یحط
 بها الا ملک الہی احاط بالاشیاء و علما و قدرت لکل نفس منها نصیباً فی روح تفصاک
 و زبر تقدیرک و خُصِّصَتْ کُلُّ ورقه منها بحرب من الازواب و قدرت للعشاق
 کأس ذلک فی الاسرار یارب الارباب و لک عباد اذ ہم سکر خمر معارفک علی شان
 یربون من المصاح شوقاً لذلک و شامک و یغرون من النوم طلباً لتعربک و غایتک
 لم یزل طرفهم الی مشرق الطافک و مجہم الی مطلع الہامک فانزل علینا و علیہم من سحاب
 رحمک ما ینفی سماء فضلك و کریم سجدک ہذہ ساعه فیما فُتِحَتْ ابواب جودک علی
 یرتک و مصارع غایتک لمن فی ارضک و سماک بالذین سجدک ما ہم فی سبیلک
 و انقطعوا من کل البجیات شوقاً لالتحاقک و اخدمتم نغمات و حیات علی شان یرمخ
 کل خبر من اجزاء ابد انہم و لک و شامک بان لا یجعلن محروماً عما قدرتہ فی ہذا الملو

خلقتک اسألك يا ائلهی بک و بحسب بان تقدرفی هذه السنة غزاة الحاکم
ثم قدیر فیها ما یشرق به شمس قدیرتک عن افق عظمتک وستیضی بها
العالم بسلطانک ای رب فانصر امرک واخلد اعداک ثم اکتب لنا
خیر الاخرة والاولی انک انت الحق علام الغیوب لا اله الا انت لغفور الکریم »

مناجات صوم در حین افطار

هو الامر و هذا دعا، قد تزل حین الافطار من لدی الله الغیر المأخوذ :
« سبحانک اللهم یا ائلهی اسألك بالذین جعلت صیامهم فی حبک و فیاک
و اظهار امرک و اتباع آیاتک و احکامک و افطارهم قریب و تعانک فو غرتک
انعم فی ایاهم کلها صائمون و الی شطر رضاک متوجهون و لو غیبت
من نعم ارادتک مخاطباً ایاهم یا قوم صوموا جاً لجمالی و لا تعلقه بالمیقات
و احسد و د فو غرتک هم یصومون و لا یأکلون الی ان یموتون لانهم ذاقوا
علاوة نذاتک و ذکرک و ناسک و کلمة التی خرجهت من شفقتی مشکک ای
رب اسألك بنفک العلی الاعلی ثم بنورک کرة خسری الندی بقلب
ملکوت الاسماء و جبروت الصفات و اخذ انکسر سکان الارضین و سموت

وَاَنْزِلَ اِلَيْنَا مِنْ فِيْ طَلُوْتِ الْاَمْرُ وَنَخْلُقُ اِلَيْنَا مِنْ صَامٍ عَنْ كُلِّ مَا كَرِهَ عَمَّا كَرِهَ
 وَامْسَكَ نَفْسَهُ عَنِ التَّوْبَةِ اِلَى مَا سَوَاكَ اِنْ تَجْعَلْنَا مِنْهُمْ وَكُتِبَ اِسْمَانِيْ اِلَيْهِ
 الَّذِيْ كُتِبَ اِسْمُهُمْ وَانْكَ يَا اَتَمُّ بَدِيعِ قَدَرِكَ وَسُلْطَنِكَ وَفَيْضِكَ
 اَنْشَبْتَ اِسْمَهُمْ مِنْ سَجَرِ اسْمِكَ وَخَلَقْتَ ذَوَاتَهُمْ مِنْ جَوْهَرِ حَبِّكَ وَكَيْفَ نَدْنَاهُمْ
 مِنْ سَائِجِ اَمْرِكَ وَبِاَعْتَقَبَ وَصَلَهُمْ بَهْرَاتُ اِنْفِصَالِ وَاقْتَدَ
 تَقَرُّبِهِمْ بَعْدَ وَلَا يَبْقَاؤُهُمْ ذَوَالِ اِنْخِسَامِ عِبَادِلَمْ يَزَلْ يَكُونُ عَنَّا وَلَا يَزَالُ
 يَلْطَوْنَ فِيْ حَوْلِكَ وَيَسِرُّوْنَ حَوْلَ حَرَمِ تَعَالُوكَ وَكَيْفَ وَصَلْتَ وَاجِلْتَ
 الْفَرْقَ يَا اَتَمُّ مَنِيْكَ وَبَيْنَهُمُ الْاَبَانُ لَمْ تَأْشُدْ وَالْاَنْوَارُ وَجْهَكَ تَوَجَّهُوا اِلَيْكَ
 وَتَجَسَّدَ وَجْهًا لَكَ خَاشِعًا خَاضِعًا لِعَظَمَتِكَ وَنَسْقَطُ عَمَّا سَوَاكَ اِيَّ رَبِّ هَذَا
 يَوْمَ نَبِيْضْنَا بِاَمْرِكَ وَارَادَتِكَ بِاَزَلَّتْ فِيْ مَحْكَمِ كِتَابِكَ وَامْسَكَ اَنْفُسَ عَنِ الْهَوَى
 وَتَعَايَا كَرِهَ رِضَاكَ اِلَى اِنْ اَنْتَ اِلَيْهِ اِلْيَوْمِ وَبَلَغَ صَنِ الْاَفْطَارِ اِذَا اَسْأَلْتَكَ بِمُحِبَّةٍ
 قُلُوبُ الْعَاشِقِيْنَ وَيَا حَسْبَ اَفْئِدَةِ الْعَارِفِيْنَ وَيَا وَدَّ صَدْرِ الْمُسْتَاقِيْنَ وَيَا
 مَقْصُودَ الْعَاصِدِيْنَ اِنْ تُصَيِّرْنَا فِيْ هَوَا قَرَبِكَ وَتَعَالُوكَ تَقْبَلُ عَنَّا عَمَلَانِي
 حَبِّكَ وَرِضَاكَ ثُمَّ اَكْتَسَبْنَا مِنْ اَذْنِيْنَ هِمِّ اَقْرَبُوا بَعْدَ اَنْتَ اَعْرَفُوا بَعْدَ اَنْتَ

وخصوا غفمتك وكبرياك وعادوا بحضرتك ولاذوا بجناحك والفقوا روحهم
 شوقا لتعانك والمقصود من يدك ونبدوا الذنبا عن دراهم تحبك وقصوا
 النسبة من كل ذي نسبة سواها إليك أو لك عباد الذين إذا ذكر لهم اسمك
 يذوب قلوبهم شغفا بك وتفيض عيونهم طلبا لتقرب وتعاينك أي رتب
 هذه ساني يشهد بوجدانيتك وفردانيتك وهذه صفى ناظره إلى شرموا بك
 والطافك وهذه أذنى مرصدة لاصفاء نذاك وطنت لآلى أيقنت يا
 ألى بان الكلمة التي خرجت من فم شيتك ما قدرت لها من نفاذ وتسمعا
 في كل الأحيان آذان التي قد تستها لاستماع كلامك واصفاء آياتك وأن
 يا ألى يدي قد اتفقتا إلى سائر عزمك والطافك أنظر يا ألى حسنة بغير
 الذي ما تحت لفته محبوبا سواك ولا مغطيا دونك ولا سلطانا غيرك ولا ظلما
 الآلى جوارحك ولا مانعا الآلى بابك الذي فتحه على وجه من في سماك
 وارضك لا فوغرتك أنا الذي أكون مطمئنا بفضلك ولو تعذبني بدوام
 ملكك ديانتي احدنك تنطق أركانها كلها بآثاره المحبوب في فله والمطاع
 في حكمه والرحمن في سميته والرحيم على خلقه فوغرتك يا محبوب قلوب

المَشْتاقين لَو تُطَرِّدُنِي عَنْ بَابِكَ دَعْنِي تَحْتَ سِيَاْفِ طُغَاةِ خَلْقِكَ وَ
 عُصَاةِ بَرِيَّتِكَ وَيَا أَلَهِي اهِدْكَ يَادِي كُلِّ شَعْرَكَانِ فِي اَعْصَانِي يَا نَبِيَّ مَحْبُوبِي
 الْعَالَمِينَ وَادِّ لِي الْفَضْلَ الْعَتِيدَ مِنْ دَانِهِ قَرِيبِي وَلَوْ اَبْكَدْنِي وَاجَارْنِي وَلَوْ
 اَطَرَدْنِي وَلَمْ اَجِدْ نَفْسِي رَا حَا اَرْحَمَ مِنْهُ وَبِاسْتَفْنِي عَنْ دُونِهِ وَاسْعَلِيْتُ عَلَيَّ
 سِوَاهُ فَطُوبَى يَا أَلَهِي مَنْ اسْتَفْنَى بَكَ عَنْ مَلَكُوتِكَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَنَفْسِي
 مِنْ تَشْكِبِ عَيْنِ غَايِكَ وَخَضَعِ حَضْرَتِكَ وَكُنْفِي بَكَ عَنْ سِوَاكَ وَافْتَسِرْ
 مِنْ اسْتَفْنَى غَدَاكَ وَاشْكِرْ عَلَيْكَ وَاعْرِضْ عَنْ حَضْرَتِكَ وَكُنْ بِأَيْمَانِكَ يَا
 أَلَهِي وَمَحْبُوبِي فَاجْعَلْنِي مِنْ الَّذِينَ تَحْرَكُمُ اَرْيَاحُ شَيْتَانِكَ كَيْفَ تَشَاءُ وَلَا تَجْعَلْنِي
 مِنْ الَّذِينَ تَحْتَكُمُ اَرْيَاحُ نَفْسٍ وَالسُّوَى وَتَذْهَبُ بِكُمْ كَيْفَ تَشَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا
 أَنْتَ الْمُتَعَدِّ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ فَهَلْكَ الْحَمْدُ يَا أَلَهِي عَلَى مَا وَفَّقْتَنِي بِالنَّصِيَامِ فِي هَذَا
 الشَّهْرِ الَّذِي نَسَبْتَهُ إِلَى اسْمِكَ الْأَعْلَى وَاسْمِيَّتِهِ بِالْعِلَافِ وَأَمَرْتَ بَابَنَ بَصِيصًا
 فِيهِ عِبَادُكَ وَبَرِيَّتُكَ وَاسْتَقَرَّتْ بِكَ أَيْكٌ وَبِهِ انْتَهَتْ الْأَيَّامُ وَتَشْهُرُ الْكَائِنَاتُ
 أَوَّلَهَا بِاسْمِكَ الْبَهَاءِ يَشْهَدُ كُلُّ بَابِكَ أَنْتَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ
 وَالْبَاطِنُ وَبِوَقْتِنِ بَابَنَ مَا حَقَّقَ اِعْرَازُ الْأَسْمَاءِ وَالْأَبْزَازِ وَالْكَلِمَةُ الْفَصِيحَةُ

بیشک و قدرت بارادیک و جعلت یا الهی خدا شریفیم ذکر از من عندک
 و شوقا من لدنک و علامه من حضرتک شایسته غلظت و اقتدارک و
 سلطنتک و اعزازک و یوقن باک انت اندی کنت حاکما فی ازل الازال
 و تکون حاکما کانت لاینک من حکومتک شیء عما خلق فی السموات
 و الارض و لاعن ارادتک من فی ملکوت الامر و المخلوق فیا الهی اسالک
 باسمک اندی به ناحت قبائل الارض کلها الا من عصمت بعصمت الکبری
 و حفظت فی ظل رحمتک بعضی بان تبین مستیقام علی امرک و ثباتا علی حکمتک
 علی شان یوقر عن علیک عبادک و یعرض عنک بریک سبب لا یسعی علی
 الارض من یدعواک یقبل ایک و یتوجه الی حرم انک و کعبه قدسک لا یقوم
 بنفسی و حده علی نصره امرک و اعلا کلمتک و اظہار سلطنتک و ثبات نفستک
 و لو اتنی یا الهی کلما ارید ان اسمیک باسم اتحیر فی نفسی لانی شاهد بان کل
 صفة من صفاتک العلیا و کل اسم من اسمائک الحسنی انسبها الی نفستک
 و ادعواک یبطل لقاء وجهک هذا لم یکن الا علی قدر عرفانی لانی لما عرفتها
 ممدوحه نسبتها الیک و الا تعالی تعالی شاک من ان یشکر بدو تک او

تَعْرِفَ بِسَوَاكٍ أَوْ بِرُتَبِيْ أَحَدٍ وَصِفَ خَلْقَكَ وَشَاءَ عِبَادَكَ وَكُلَّ مَا يَهْرَمُ
 الْعِبَادَ أَوْ مَحْدُودَ رَجَدِ وَدَاتِ نَفْسِهِمْ وَمَخْلُوقِ مِنْ تَوْحَاتِهِمْ وَطَنُ نَفْسِهِمْ فَأَهْ أَوْ يَا
 مَحْبُوبِيْ مِنْ مَحَبَّتِيْ مِنْ ذِكْرِكَ وَتَقْصِيرِيْ فِيْ آيَاتِكَ لَوْ أَقُولُ يَا أَلَهِيْ أَكُنْتَ
 عَلِيمٌ أَشَادُ لَوْ شِئْتُ بِصَاحِبِ مِنْ صَبَاحِ شَيْئِكَ إِلَى مَخْصَرَةٍ مَا يَنْظُرُ مِنْهَا عِلْمُ مَا كَانَ
 وَمَا يَكُونُ وَلَوْ أَقُولُ أَكُنْتَ أَنْتَ قَدِيرٌ أَشَادُ لَوْ يَخْرُجُ مِنْ فَمِ ارَادَتِكَ كَلِمَةً تَقْتَضِيْ
 مِنْهَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ فَوْضُوتِكَ يَا مَحْبُوبَ الْعَارِفِينَ كُلِّ عَالِمٍ لَوْ لَا تَقَرُّ
 عِنْدَ عِلْمِكَ بِأَجْمَلِ أَنْهَ أَجْمَلِ الْعِبَادِ وَكُلِّ مَقْدَرٍ لَا يَقْرُبُ عِزَّهُ لَدَى ظُهُورَاتِ قُدْرَتِكَ
 أَنْهَ لَا عَجْزَ يَتَكَبَّرُ فِيْ غَضَلِ خَلْقِكَ مَعَ طَمَعِيْ بِذَلِكَ وَإِنِّيْ بِنَدَائِكَ أَقْدَرُ أَنْ ذَكَرَكَ
 بِذِكْرِكَ وَأَوْضَحَكَ بِوَصْفِكَ وَأَشْيَكَ بِثَنَائِكَ إِذَا مَعَ هَذَا الْعِزِّ قَدْ سَرَعَتْ إِلَى طُلُوعِ
 قُدْرَتِكَ وَهَذَا الْفَقْرِ قَدْ سَطَلَتْ فِيْ طُلُوعِ غَايَتِكَ وَهَذَا التَّضَعُّفِ قَدْ قَمَتِ لَدَى
 سِرَادِقِ قُوَّتِكَ قَدْ تَرَكْتُ أَنْظُرُ هَذَا الْفَقِيرَ بَعْدَ الَّذِيْ مَا اتَّخَذَ نَفْسَهُ مَعِينًا سَوَاكِ
 أَتَبْعِدُ هَذَا الْغَرِيبَ بَعْدَ الَّذِيْ لَمْ يَجِدْ نَفْسَهُ مَحْبُوبًا وَذَلِكَ إِيْرَتُ أَنْتَ تَعْلَمُ مَا فِيْ
 نَفْسِيْ وَأَنَا لَا أَعْلَمُ مَا فِيْ نَفْسِكَ أَلَمْ تَعْنِ بِرَحْمَتِكَ ثُمَّ أَلَمْ تَعْنِ بِمَا يَكُنْ طَمَعِيْ
 فِيْ آيَاتِكَ وَتَسْرِحُ نَفْسِيْ عِنْدَ ظُهُورَاتِ وَجْهِكَ إِيْرَتُ قَدِ اشْتَكَرْتُ كُلَّ الْأَشْيَاءِ مِنْ

بوارق انوار طغتك قد استباح كل من في الارض والسماء من ظلمات
 عز احديتك بحيث لا اري من شيء الا وقد اُشاهد فيه تحريك الذي مشهور
 عن انظر ان المؤمنين من عبادك اي رب لا تحرمني بعد الذي احاط فضلك
 كل الوجود من الغيب والشهود اُسجدني يا الهى بعد الذي دعوت لكل
 الى نفسك واتقرب اليك واتمك بجلتك انظر دني يا محبوبي بعد
 الذي وعدت في محكم كتابك وبيع آياتك بان تجمع المشتاقين في
 سرادق عطوفتك والمريدين في ظل مواهبك والقاصدين في خيام
 فضلك والطائف في عزتك يا الهى ان صرخي منع ظلي من قلبى قد
 اخذ الزمام عن كفى كلما اسكن نفسي وابشر بايديع رحمتك وشؤونك
 عطوفتك وظهورات عزتك تضطرني ظورات عدلك وشؤونك
 قرك وَاُشاهد بانك انت المذكور بحسين الاسمين والموصوف بحسين
 الوصفين والائب الى بان تدعى باسمك الغفار واسمك القهار وعزتك
 لولا على بان رحمتك سبقت كل شيء لتقدم اركانى وتضطر نفسي
 وتفعل حقيقتي ولكن لما اُشاهد فضلك سبق كل شيء ورحمتك احاطت كل

الوجود تظلمت نفسی کسینوتی فاء آه یا الهی عافات منی فی تایک فاء
 آه یا مقصودی عافات منی فی خدمتک وطاعتک فی مسندہ الایام
 اتی بارات شبها عیون اصغیاک وانشاک ای رب اسألك بک
 وبظہر ادرک الذی استقر علی عرش رحمانیتک بان توفقنی علی خدمتک و
 رضاک ثم خففنی عن الذین اعرضوا عن نفسك وکفرُوا بآیاتک واکفروا
 حقک وجاهدوا برأیک ونہدوا عہدک ویشاکک لبرائتکم یا الهی علی
 منہر یوتیک وطلع احدیتک وصدق علمک وعبط وحیک وحنن
 الہامک وترفعتک وشرق الوجہیک النقطۃ الاولیٰ واطلقتہ الاعلیٰ و
 اصل لہدیم وحی الامم وعلی اول من آمن بہ وآیاتہ الذی جعد عرشا
 لاستواء ملک العلیا وظهر اسمک الحسنی وشرق لا شراق شمس
 غیاہک وطلعا طلوع اسمک وصفاتک وخرنا لکالی علمک واکلامک
 وعلی ختم من نزل علیہ الذی کان وفودہ علیہ کوفودہ علیک وظہرہ
 فیہ کظہورک فیہ الا انہ استضاء من انوار وجہہ وسجد لہ لہ واکفرت بوجہہ
 وعلی الذین ہم شہدوانی سیدہ وفدوا انفسہم خبا بجالہ شہد یا الهی

بأنهم جاد آمنوا بك وبآياتك وقصدوا حرم لقائك و أقبلوا إلى وجهك
وتوجهوا إلى شطر قبلك وسلخوا مناجج رضاك وجهدك بعبادتك
وأنقطعوا عن شواك أي رب فأنزل على اردو محسوم واجبادهم في كل حين
من بدائع رحمتك الكبرى وأنت انت المقدر على ما تشاء لا اله الا انت العزيز
المستعان اربنا لك به وهم وبأذی اقمته على مقام اورك وحبيته
قيوما على من في سماك وارضاك بان تطلقه ناعن ابعيان وتقدرنا
مقر صدق عندك وانجنا بعبادك الذين ما ننتقم منكم في الدنيا وشدايدنا
عن التوبه ايك وأنت انت المقدر المتعالي لميسر النور ارحم «

و از اذكار ايام ما است قوله : « بسمی الغریب المظلوم قد شرفت بالایام الهی
بالایام التي سميتها بالها ، كائن كل يوم منها جنة مشرا و سولائش براتس
بالایام التي فرقت فيها تصيام على خلقك وبريكك فيستعد كل نفس تقاضا
و يعين في قلبه محلا لها و يظفره باسمك ليرزوها عليه فيا الله الوجود و المقدر
على كل شأهد و مشهود انك باسمك بحسنی و صفاتك العلیا و مظاهر
اكر في ملكوت الانشا و مطالع و حيك في جبروت البقاء بان تطلبه

علی من صام فی حجت مطر سحاب حجت فی حجات یا غیاثک ارب لا تمنعهم غلغله
 جزا را محلو فی حجت و غیاثک سالک یا مالک الاسار و غاظر تسار و خالق تسار و سلطان
 الاسار و رافع تسار و حافظ بان تفتح علی وجه الذین خضعوا لادک ابواب فضلک و حجت
 و غیاثک ارب هم یفقدوا عندک سحر لغار و هم یضعفوا و انت القوی بقدرتک و
 الغالب سلطانک ارب یری عیونهم ناظره الی انقراطک و قلوبهم متوجهه الی شطرتک و حجت
 فأنظر الی الی القلوب الی حبسها اعرشا لا تسواک و مشرقا ظهور انوار محبتک
 علیهم یا الی من بحر کریم علیهم منار الهدی الاسلام من عبادک ارب ایدیم علی ما یرفع
 بادرک فی ملکک ثم افر منم یا ربی ایا نعم فی ملکوک و جبروتک ارب هم الذین حقوا
 بنا محبتک فی یارک و هدا کمل عروہ فی سبیلک ذاقوا کمل مر املین شہد اعطای من
 جودک ارب هم الذین حملوا فی حبه ما لا تحلوہ عبادک و خلقتک ارب قد حرق
 المخلصون من نار فراقک این کوثر تعانک و مات المقربون فی بیدار و حجت
 فاین سلیم و مالک اسمع یا الی حنین عاشقیک و مل تری یا محبوبی ما ورد
 متاعیک ای و تفیک اسمع و تری و انت اسمع بصیرانت اذی یا الی
 بشرت لکلت الایامی و ظهوری و حجت کمل کتاب من حجت شاد یا یا همی من الارض

و اسماء و مشرأ بطور جلالت الاهی قلاترین العالم بانوالاسم الاعظم تمک
 کل حرب باسم من اسمائک و غفل عن عبید ملک و شمس ملک و سایر فائک
 فی الکی و آله الاشیاء و مرتبی الاسماء اسمائک باسم انظار المکنون و جلالت
 المشرق المخرجون بان تریح اجائک بمقیم الاماتة بین لیسبته و لا تحرفهم عن
 هذا المقام الاعلی و هذه الحق الاقدس الاعظم الاهی لائک جلتا شمساً
 قضاک و دیاجه کتاب احکامک و بیا نظر تقدیس زائک من تظنون
 و الاوام و تنزیه نفک عما خفرت به افقده الانام ای رب فانزل علی
 اجنتک من سماء فضلک بایطهرهم عن ذکر و ذک و تم ازرقهم کاس الاستقاء
 من ایادی حورک و کریمک تلامنعم الاشارات عن شطه ظهورک ای رب
 من اسمک الکریم اشرق میرانی و من اسمک بجوار ارتفعت ید رحانی و عزتک
 یا محبوب قلبی و غایه بغیتی انی اعترف فی هذا الحین بکرمک و تو منمنی عن
 کل باخلق فی ارضک و سمائک و تشهد جوارحی و ارکانی و دمی و لحمی و جلدک
 و شعراتی بحدوک و احسانک و تو تظهد دنی من دیارک و بلادک و تحببونی
 محتاجاً باخیر شیئی فی ملکک و عزتک یا نار العالم و نور الهم ان تقبلان و اعقب

یادیان و معترفان بعبودت و غفرانک و توبه و توبه بینی بدوام سلطانک
 ان الذی باقریدک کیف یعترف بانک انت المجد فی ملکک و المظاهر
 فی امرک ای رب تری نذر حبک احاطت لی و اخذت کل ما خذ فی قلبی و شای
 ای رب ارحم من تمک بحس عطائک و شئت بذیل کریمک و طاف
 حول اذانک و صام فی حبک و افطر بامرک و حرب عن نفسه متحجب
 خفک یا الهی و سیدی و سدی قور قلوب عبادک بنور عرفانک و ایدیم
 علی بعمل فی رضائک و عرفتم یا الهی حسن افعالک الذی قد تد فی
 ملکوک و جبروتک و فی العوالم اتی ما اطلع به احد الا انک ولا
 یحییها احد الا علمک ای رب انا العائم لدی بابک و انا ظری فی حکم
 راجیا فضلک لا حجاب و املا غایتک لا ضعیفانک قدر یا الهی کل عبد
 من عبادک ما یجده راضیا عنک و مقبلا الیک و مستقیما علی امرک شارب
 حتی الوحی بید عطائک و طائرانی هوا عشقک و حبک علی شانیر
 ماسواک سعد و ما عند اشراف شمس و نورک و منقود الذی تجلیات انوار و حب
 ای رب فانت لا حبک من قلک الا علی الذی لا یتیه المحو خیر لاخرة

والاولی و اکملت لک الشری و انظاہر انما ظہر من انکسار
الابہی لا اله الا انت الغد الواحد العظیم الخیر »

ادعیه و اوراد و حاجات

و از ادعیه و اوراد و احادیث حضرت نقطه است که برای هر مطلبی خصوصاً برای
فرج دو هزار و نود و هشت بار در یک مجلس « یا الله المستناث » با توجه
و حضور قلب خوانند و برای هر حاجتی دویست و هشتاد و یک بار « اللهم انک
مفرج کل هم و منفس کل کرب و مذہب کل هم و مخلص کل عبد و منقذ
کل نفس خلعنی اللهم برحمتک و اجبنی من عبادک المتقین »
و برای هر حاجت و رفع حزن و اندوه سیصد و چهارده بار در یک مجلس بخوانند:
« قل الله یفنی کل شیء عن کل شیء و لا یفنی عن الله ربک من شیء لا فی السموات
ولا فی الارض و لا ما بینہما ان کان علاناً کافیا قدیراً »

و از ادعیه و مناجاتهای صادر از حضرت بهاء الله است قوله الاعلی: « و وجه
و جہک فی کل یوم الی شطر ربک و قل بسم الله البہی الالبہی ایرت انما
الذی و تجت و جی الی شطر فہک و مواہیک ذایا الہی لا تحسہ منی تا

قَدَرْتَهُ لَا صِفَاكَ ثُمَّ اسْتَعْفَنِي عَلَىٰ أَمْرٍ أَتَذِي زَلَّتْ عَنْهُ أَعْدَامُ كُلِّ مُشْرِكٍ مَرْدُودٍ «
 وَقَوْلُهُ الْأَعْلَىٰ: «هُوَ الْهَيْتِيُّ الْأَيْهِيُّ» سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ يَا إِلَهِي يَا إِلَهَكَ
 يَا نَوَّارَ جَمَالِكَ الْعَلِيِّ الْأَعْلَىٰ وَالْمَهْدِيَّاتِ عَزَّ وَجَلَّتْكَ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ وَبَيْنَهُمَا
 وَجْهَكَ أَتَذِي بِاسْتِغْفَارِ أَهْلِ مِيَادِينَ الْبَقَاءِ يَا مَنْ لَا تَعْفَىٰ عَنْ بَدَائِعِ ظُهُورِ
 شَمْسِ عَرَفَانَكَ وَلَا تَحْجِزُنِي عَنْ الدَّخُولِ فِي حَرَمِ عَزَّتِكَ يَا إِلَهَكَ أَنْتَ الْمُعْتَدِ
 عَلَىٰ مَا شَاءَ وَأَنْتَ أَنْتَ الْغَزِيرُ الْقَدِيرُ يَا إِلَهِي يَا إِلَهَكَ أَتَذِي تَوَلَّيْتُ وَجْهِي
 عَنْ وَجْهِ الْمَلَائِكَةِ وَأَقْبَلْتُ إِلَىٰ وَجْهِ قَدَسِ فَرْدَايُكَ وَفَرَسْتُ عَنْ نَفْسِي
 وَعَنْ كُلِّ مَسَاوَاكٍ وَاسْتَظَلَلْتُ فِي ظِلِّ شَجَرَةٍ وَصَدَانِيكَ إِذْنًا يَا إِلَهِي لَا تَعْفَنِي
 نَفْسِي وَلَا بَشَرِي عَمَّا خَلَقْتُ بَيْنَ الْأَرْضَيْنِ وَالسَّمَوَاتِ ثُمَّ ادْخُلْنِي يَا إِلَهِي فِي خِيَامِ
 قُرْبِكَ وَخَبَارِ جَنَّتِكَ ثُمَّ اكْشِفْ لِي مَا هُوَ الْمُسْتَوْرِعُ عَنْ أَبْصَارِ عِبَادِكَ وَمَا هُوَ
 الْمَقْنُوعُ عَنْ عَرَفَانِ رَبِّكَ ثُمَّ اجْعَلْنِي يَا إِلَهِي مِنْ أَتَذِينَ بِجَسَمٍ دَخَلُوا حَصْنَهُ
 وَلَا يَكُنْكَ وَلَا تَكُنْ فِي جَوَارِحِكَ يَا إِلَهَكَ أَنْتَ الْفَاعِلُ لِمَا شَاءَ وَكَالِمُ عَلَىٰ مَا
 تَرِيدُ ثُمَّ حَفِظْنِي يَا إِلَهِي عَنْ أَعْدَائِي وَعَنْ كُلِّ مَا لَا يَحْسِبُهُ رِضَاكَ وَأَنْزِلْ عَلَيَّ مِنْ
 سَمَاءِ جُودِكَ مَا يَقْطَعُنِي عَنِ الْعَالَمِينَ ثُمَّ يَلْغُنِي إِلَىٰ نَفْسِكَ الْأَعْلَىٰ فِي هَذَا

التَّعِیْسُ الْمُسَرِّعُ الْمُسَرِّعُ

وَقَوْلُهُ الْأَعْلَى : « إِنَّ اقْرَؤُوا هَذَا الدُّعَاءَ فِي كُلِّ صَبَاحٍ وَمَسَاءٍ :
 « سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ يَا إِلَهِي سَأُكَلِّمُكَ بِاسْمِكَ الْأَعْظَمِ الَّذِي بِهِ أَشْرَقَتْ شَمْسُكَ مِنْ
 عَيْنِ افْتِخَارِكَ وَحِكْمِكَ يَا إِلَهِي تَجْعَلُنِي مَحْرُومًا مِنْ نِعْمَاتِكَ الَّتِي تَرَى مِنْ شَرِّ غِيَاثِكَ ثُمَّ
 اجْعَلْ يَا إِلَهِي خَالِعًا لَوْجِكَ وَمُنْقَطِعًا تَعَاوُكَ ثُمَّ احْشُرْنِي فِي زَمَرَةِ عِبَادِكَ
 الَّذِينَ يَتَشَتَّمُونَ أَسْمَاءَكَ بِهَيْبَةِ التَّوْبَةِ إِلَى الْمُنْطَهَرِ لِأَصْدِيَةِ أَرْبَابِ فَخْرِنَا
 فِي ظِلِّ رَحْمَتِكَ الْكُبْرَى ثُمَّ احْفَظْنَا مِنْ عِبَادِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِاسْمِكَ الْإِلَهِيِّ
 وَاشْرِبْنَا زَلَالَ خَسَرَانِيكَ وَحَسْبُ فَضْلِكَ وَالطَّافِكُ أَكْبَرُ أَنْتَ الْمُعْتَدُ
 عَلَى مَا تَبَاهَى وَأَكْبَرُ أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ يَا رَبِّ فَاسْتَعِظْ عَلَى حَبْلِكَ بَيْنَ
 فَضْلِكَ لَا تَنْتَ هَذَا الْعَظِيمُ عَطِيَّتِكَ بِرَيْتِكَ وَأَكْبَرُ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّحِيمِينَ »
 وَقَوْلُهُ الْأَعْلَى : « يَا إِلَهِي سَأُكَلِّمُكَ بِاسْمِكَ الْمُسَمَّى عَلَى الْأَشْيَاءِ بِأَنْ تَقْدِرَ
 عَلَى مَا يَنْفَعُنِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَتُعِظِمُنِي عَلَى خَدِّكَ بَيْنَ الْبَرِّيَّةِ أَكْبَرُ عَلَى
 ذَلِكَ قَدِيرٌ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْمُعْطَى ابْدُلْ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ثُمَّ اغْفِرْ لِي يَا إِلَهِي
 مَا عَدْتُ فِي رَأْيِكَ وَكَفَرْتُ عَنْ سَيِّئَاتِي بِفَضْلِكَ وَجُودِكَ أَكْبَرُ أَنْتَ عَلَى كُلِّ

بِطَیْرٍ بِالْأَرْوَاحِ فِي بَوَائِبِكَ وَالنَّفُوسِ فِي فِجَاءِ أُنْسِكَ ثُمَّ قَسِدَ قُوَّةُ
 بَسْطَانِكَ لَا قَلْبَ بَهَا الْهَمَّاتِ إِلَى مَطْمَعِ خُورِكَ وَشَرْقِ وَحْيِكَ يَرْبُ
 فَاجْعَلْنِي كَقَلْبِي فَانِيَا فِي رِضَاكَ وَقَانِمًا عَلَى خِدْمَتِكَ لِأَنِّي أُحِبُّ الْحَيَاتِ لِطُوفِ
 حَوْلِ سِرَادِقِ أَمْرِكَ وَخِيَامِ عِظَمِكَ تَرَانِي يَا أَلَهِي مُتَقَطِّعًا أَيْكَلٍ وَخَافِعًا
 لِدَيْكَ فَافْضِلْ لِي يَا أَنْتَ أَهْلَهُ وَسِنْفِي بِجَلَالِكَ وَعِثْقِ مَخْضَرِكَ »

وَقَوْلُهُ الْأَعْلَى : « سُبْحَانَكَ يَا أَلَهِي وَسَيِّدِي وَرَبَّ جَانِي وَكُنْفِي وَنَهْمِي مَكْنِي
 وَمَا وَدِي وَغَرِي وَذَلِي ثُمَّ تُسِرِّي وَشَدَّتِي ثُمَّ غَنَانِي وَفَقْرِي أَسْأَلُكَ يَا سَمَكُ
 الَّذِي بِرُفْعِ سُلْطَمِكَ وَعِلَا غُظْمِكَ وَأُسْطَعْلَى قَدْرِكَ يَا مَنْ تَنْفَرُ الَّذِينَ يَا
 عَرَفُوا سَوَاكَ يَا تَوَجَّهْتُمْ بَعْدَكُمْ أَنْتَ مَجِيبُ دَعْوَةِ الْمُضْطَرِّينَ وَمُصِيبُ الْمُسَاكِينِ
 ثُمَّ أَسْأَلُكَ يَا أَلَهِي بِبِدَائِعِ أَسْمَاكَ وَجَمِيعِ صِفَاتِكَ يَا مَنْ تَحْفَلُنِي مِنْ أَعْدَائِنِ
 يَا مُشَوِّنَ الْأَعْلَى بِسِلِّ رِضَاكَ وَلَا يَكُونُ الْأَعْلَى أَرْضَاكَ إِذَا لَمْ
 أَنْتَ قَاضِي حَوَائِجِ الْطَّالِبِينَ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ »

وَرِطْلِبُ شِفَا

وَنَزِيرُ قَوْلِهِ الْأَعْلَى : « وَلَوْ أَنَّ سَوَاءَ حَالِي يَا أَلَهِي اسْتَحَقَّتْ سِيَاطَكَ وَفَذَابَكَ

وکن جن عطاوتک و مواہبک تعضی بعضو علی عبادک و تطف علی اطفالک
اسالک باسم الذی جعلہ سلطان الاسماء بان تعظنی بسلطنتک
واقدرک من کل علاء و مروه و عن کل مالا اراده ارادتک و انک
انت علی کل شیء قدير .

و قوله الاعلی : « الہی الہی اسالک بحر شفاک و اشراقات انوار نیر
فضلک و بالاسم الذی سخرت بہ عبادک و بنفوذ کلمتک علیہ و اقدر
قلک الاعلی و برحمتک الہی سبقت من فی الارض و السماء بان تطہرنی
بماء العطاء عن کل علاء و سقم و ضعف و عجز ای رب تری اسأل قائما
لدی باب جودک و الامل متمکنا بحبل کریمک اسالک ان لا تخشیہ عما
اراد من بحر فضلک و شمس خلیتک انک انت المقدر علی ما شاء لا اله
الا انت الغفور الکریم .

و قوله الاعلی : « بسم اللہ اشافی الکافی المسین بچاکم اتقم یا الہی
و محبوبی اسالک باسم الذی برقت رحمتک کل الاشیاء و برقت
شمس جمالک المکنون عن افق ابدار و برقت نعمتک علی من

فِي الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ بِأَنْ تَسْئَلَ مِنْ سَخَابِ رَحْمَتِكَ عَلَى هَذَا الْمَرِيضِ يَا مُطَهِّرُ
 عَنْ كُلِّ دَاءٍ وَتَقْطَعُ دَافِقَاتِهِمْ فِي جَوْشَانِكُمْ يَا مَنْ بِيَدِكَ مَكُوتُ الْقَضَاءِ
 وَجَبْرُوتُ الْأَمْنَاءِ أَنْتَ الْفَعَالُ بِأَثَارِ وَأَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ «
 وَقَوْلُ الْأَعْلَى : « هُوَ أَشَانِي الْكَافِي لِلْعَيْنِ » سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ يَا
 أَلَهِي أَسْأَلُكَ بِسَمَكِ الَّذِي بِهِ أَرَقَّتْ أَعْلَامُ هَدْيِكَ وَأَشْرَقَتْ أَنْوَارُ عَمَلِكَ
 وَأُظْهِرْتَ سُلْطَانَ رُبُوبِيَّتِكَ وَبِهِ ظَرَمَ صَبَاحِ أَسْمَاكَ فِي شَكْوَةِ صَفَاكَ وَبِهِ طَلَعَ
 بِكُلِّ التَّوْحِيدِ وَنُظْهِرَ التَّجَرُّدِ وَبِهِ رَفَعَ مَنَاجِجَ الْهَدَايَةِ وَظَهَّرَ سُلْطَانَ الْإِرَادَةِ وَبِهِ
 تَرَزَّزَتْ أَرْكَانُ التَّضَلُّلِ وَأُنْجِدْتَ أَمَّارَ الشَّقَاوَةِ وَبِهِ تَفَجَّرَتْ بَنَائِعُ الْحِكْمَةِ وَ
 تَرْتَّتْ مَائِدَةُ السَّامِيَةِ وَبِهِ خَفَّتْ عِبَادُكَ وَتَرَزَّتْ شَفَاكَ وَبِهِ ظَهَرَتْ حُرْمَتُكَ
 عَلَى عِبَادِكَ وَنُفِرَتْكَ بَيْنَ خَلْقِكَ بِأَنْ تَحْقُقَ الَّذِي تَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِرَحْمَتِكَ
 وَتَنْتَكِبَ بِرَحْمَتِكَ وَتَثْبُتَ بِذِيْلِ عِلْوَتِكَ ثُمَّ أَرْزُلْ عَلَيْهِ شَفَاكَ مِنْ عِنْدِكَ
 وَسَلَامَةً مِنْ لَدُنْكَ وَصَبْرًا مِنْ جَانِبِكَ وَسَلَوَةً مِنْ حَضْرَتِكَ أَوْ أَنْتَ أَنْتَ
 أَشَانِي الْكَافِي الْخَاصِرُ الْقَادِرُ الْمُتَعَدِّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ «

وَقَوْلُ الْأَعْلَى : « هُوَ أَشَانِي » سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ يَا أَلَهِي أَسْأَلُكَ بِسَمَكِ الَّذِي

بِأَحْسَنِ الْعِبَادِ وَغَمَرْتَ الْبِلَادَ بِإِسْمَائِكَ الْحَسَنِيِّ وَصَفَائِكَ الْعَلِيَّانِ بِأَنْ تُوَدَّ
 عِبَادَكَ عَلَى الْإِقْبَالِ إِلَى شَطْرِ مَوَاهِبِكَ وَأَتَوَجَّهَ إِلَى كُتُبِ عِرْفَانِكَ أَيُّ رَبِّ
 فَاشْفِ الْأَمْرَاضَ الَّتِي أَحَاطَتْ أَنْفُسُ وَمَنْعَتْهُمْ عَنْ التَّوَجُّهِ إِلَى الْغُرُوسِ فِي
 ظِلِّ أَسْمِكَ الَّذِي جَعَلَهُ سُلْطَانُ الْأَسْمَاءِ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ وَأَنْتَ أَنْتَ
 الْمَقْدَرُ عَلَى تَأْسِيرِ وَبِيدِكَ مَلَكُوتِ الْأَسْمَاءِ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْغَزِيرُ الْحَكِيمُ أَيُّ رَبِّ
 إِنَّا بِنِعْمَتِكَ تَشَبَّهْتُ بِدِيلِ غَنَائِكَ وَالْمَرِيضُ قَدْ تَسَلَّتْ بِعُرْوَةِ شَفَائِكَ خَلَقْتَنِي
 مِنْ دَاءٍ الَّذِي أَحَاطْتَنِي وَغَشَّيْتَنِي فِي بَحْرِ حَمَتِكَ وَأَحْسَنْتَ لِي ثُمَّ لَبِسْتَنِي ثَوْبَ
 الْعَافِيَةِ بِعَفْوِكَ وَالطَّافِكِ ثُمَّ أَجْعَلْنِي بِأَهْلٍ إِلَيْكَ وَمُسْقِطًا عَنْ ذُنُوبِي أَيُّ
 رَبِّ وَفَقِّنِي عَلَى مَا أَنْتَ تَجِبُهُ وَتَرْضَى إِنَّكَ أَنْتَ رَبُّ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى وَابْتَ
 الْغَفُورُ الرَّحِيمُ »

وَقَوْلُهُ الْأَعْلَى : « سُبْحَانَكَ أَلَلَّهُمَّ يَا إِلَهِي إِنَّكَ بِأَسْمِكَ الْعَظِيمِ الَّذِي
 مِنْ حَمْدِكَ مَا غُرِقَ فِيهِ الْبَحَارُ وَمَا يُؤَثِّرُ فِيهِ سِهَامُ الْغُجَّارِ وَمَا يُغَيِّرُهُ تَهْمُومُ وَالْأَنْكَارِ
 وَبِهِ فَازَ كُلُّ عَاصٍ بِرَدِّهِ غَفْرَانِكَ وَكُلُّ عَاطِلٍ بِقَيْمِ شَفَائِكَ بِأَنْ تَشَبَّهْتَنِي عَلَى
 أَمْرِكَ عَلَى شَأْنٍ لَا يَنْفَعُنِي عَنْ مَعَاشِرَةِ خَلْقِكَ وَمَوَانِسَةِ عِبَادِكَ وَتُخَفِّضُنِي عَنْ

كُلَّ جَاءَ وَكُرُوهُ وَآفَ وَعَاهَتَهُ وَعَنْ سِهَامِ أَشَارَاتِ الْغَائِلِينَ وَاسْيَافِ
 دَلَالَاتِ الْغُرُضِينَ وَانْحَارِ الْمُسْكِرِينَ ثُمَّ أَنْزَلَ يَا إِلَهِي مِنْ سَحَابِ رَحْمَتِكَ مَا
 وَعَدَنِي بِهِ فَإِنَّكَ أَنْتَ خَيْرُ الْمُرْسَلِينَ خَيْرُ الْمَوْقِنِينَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْمُقَدَّرُ الْغَزِيرُ
 الْحَمِيدُ ۝

وَقَوْلُ الْأَعْلَى : « يَا إِلَهِي اسْكُ شِفَائِي وَذَكْرُكَ دَوَائِي وَتَوَكُّبُ جَانِي وَحِكْمُكَ
 مُنَوِّسِي وَرَحْمَتُكَ طَبِيبِي وَمَعْنَى فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَنَّكَ أَنْتَ الْمُعْطَى الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ۝
 وَحَامِي حَيِّنِ نَوْمٍ وَحَيِّنِ دُخُولٍ يَا خُرُوجِ أَرْبَابِي يَا أَرْبَابِي
 وَيَرْقُولُ الْأَعْلَى : « يَا مَنْ بَسَمَكَ يَاجُ بَحْرُ الْفَرْحِ وَبَاجُ عَرْفِ السُّرُورِ سُبْحَكَ
 بَانَ تَرَبُّي مِنْ بَدَائِعِ فَضْلِكَ مَا تَقَرَّبُ عَيْنِي وَتَفَرِّجُ قَلْبِي إِنَّكَ أَنْتَ الْمُعْطَى
 الْكَرِيمُ »

وَقَوْلُ الْأَعْلَى : « أَوَدَّحْتُ نَفْسِي تَحْتَ حَفَنِكَ وَحَمَايِكَ فَاحْفَظْهَا يَا
 حَفَاطَ الْعَالَمِينَ »

وَقَوْلُ الْأَعْلَى : « هُوَ الْيَوْمَ لِقَائِي يَوْمَ أَصْبَحْتُ يَا إِلَهِي بِفَضْلِكَ وَأَخْرَجْتُ
 مِنْ أَرْبَابِي تَوَكَّلْتُ عَلَيْكَ مُتَعَوِّضًا أَرَى إِلَيْكَ فَأُنْزِلُ عَلَى مَنْ سِوَاكَ رَحْمَتَكَ

بَرَكَتُكَ مِنْ عَذَابِكَ ثُمَّ ارْجِعْنِي إِلَى الْبَيْتِ سَلَامًا مُسْتَقِيمًا كَمَا أَخْرَجْتَنِي مِنْ سَلَامًا لَا إِلَهَ إِلَّا
 أَنْتَ الْغَرْدُ الْوَاحِدُ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ۝

وقوله الأعلى : ۝ هو الهی الاهی واصل لی یا الهی هذه الأرض یا
 وَأَنَا ثُمَّ تَحْفَظُنِي يَا أَلَهِي حِينَ دَخَلْتُ فِيهَا وَخَرَجْتُ مِنْهَا ثُمَّ أَجْعَلْهَا حَصَنًا
 لِي وَلِمَنْ يَعْبُدُكَ وَيَسُجِدُكَ لَا كُنْ تَحْتَهَا فِيهَا بَنَائِكَ وَمَحْفُوظًا فِيهَا مِنْ
 رَعْيِ الْمُشْرِكِينَ بِقُوَّتِكَ أَوَّلًا أَنْتَ الْعَادُّ الْمُقَدِّرُ الْغَزِيرُ الرَّحِيمُ ۝

﴿ آ آ م س ۱۱۱ ه ۱۱ و ۱۱ ﴾

وقوله الأعلى : ۝ أَنْتَ الَّذِي أَرَادْتَ الْمَذْكُورَ يَا أَلَهِي وَسَيِّدِي مَقْصُودِي
 أَرَادَ عَبْدُكَ أَنْ يَنَامَ فِي جِوَارِ حِمَّتِكَ وَيَسْتَرِيحَ فِي ظِلِّ قَبَابِ فَضْلِكَ مُسْتَقِيمًا
 بِحِفْظِكَ وَحِرَاسَتِكَ أَيُّ رَبِّ السَّالِكِ بِعَيْنِكَ الَّتِي لَا تَنَامُ بَانَ تَحْفَظُ
 عَيْنِي مِنْ أَنْ تَنْظُرَ إِلَيَّ دُونَكَ ثُمَّ زِدْ نُورَ الْمَشَاهِدَةِ أَتَاكَ وَأَنْتَ نَظَرُ إِلَى أَنْ تَخْلُوكَ
 أَنْتَ الَّذِي فَضَعْتَ كَيْفِيَّةَ الْقَدَرَةِ هَذَا ظُهُورَاتِ قَدَرِكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ
 الْقَوِيُّ الْغَالِبُ الْمُتَعَارِ ۝

شدید است »

طلب فرزند

و نیز در لوحی است قوله الاعلیٰ : « ثُمَّ أَسْأَلُكَ يَا أَرَادَ الْوُجُودَ وَالْكَفَايَةَ
وَالشُّهُدَاءَ بِأَنْ تَرْزُقَنِي وَلَدًا صَالِحًا يَذْكُرُنِي أَرْغَبُ مِنْ شَيْءٍ فِي بِلَادِكَ لَوْ
أَنْتَ جَعَلْتَنِي بِهَذَا الْوَلَدِ غَنِيًّا عَنْ كُلِّ شَيْءٍ مَرُودٍ ذِكْرِي فِي هَذَا الْبَحْسِ شَاهِدًا
بِمَا نَقُطُّ بِهِ أَصْفِيَاكَ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ »

دعای سرآمده

و از حضرت عبدالبهاء در سرآمده است قوله بحسب : « رَبِّ وَرَجَائِي
لَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا أَنْزَلْتَ عَلَيْنَا هَذِهِ الْمَادَّةَ الرُّوحَانِيَّةَ وَالنِّعْمَةَ الرَّبَّانِيَّةَ وَالْبَرَكَةَ
الْإِسْمَاءِيَّةَ رَبَّنَا وَقِفْنَا عَلَى أَنْ نَطْعِمَ مِنْ هَذَا الطَّعَامِ الْمَلَكُوتِيِّ حَتَّى يَدْبُ حُجُومُ
الطَّبِيعَةِ وَارْكَانُ وجودنا الرُّوحَانِيَّةَ وَنَحْمِلَ بِذَلِكَ الْقُوَّةَ السَّمَاوِيَّةَ عَلَى خِدْمَةِ
أَمْرِكَ وَتَرْوِجِ أَثَارِكَ وَتَزِينِ كَرَمِكَ بِأَشْجَارِ بَاتِنَةِ نَامِيَةِ الْقُلُوبِ مَعْقُودَةِ
الْإِنْخِلَاتِ أَكْثَرُ أَنْتَ الْكَرِيمُ أَكْثَرُ أَنْتَ دَوْ فَضْلٍ عَظِيمٍ وَأَكْثَرُ أَنْتَ
أَرْحَمُ الرَّحِيمِ »

العناية والا لطف سبحانه اللهم يا الهى اشهد بقدرتك وقوتك وسلطانك
 وعنايتك وفضلك واقدارك وبتوحيدك وكرمك وتغريدك وقيومتك
 وبقدرتك وترتيبك عن الامكان وما فيه ارب ترانى متقطعا من دونك
 وتمامك ومقبلا الى بحر عطائك وسما وجودك وشمس رحمتك اى رب اشهد
 بانك حجت عبدك حامل امامك وهو الروح الذى به اظهرت الحياة
 لعالم اسالك تجليات نور تير ظهورك ان تقبل منه ما عمل فى ايامك ثم
 اجعله نورا بغير ضاكنك ومطرزا بقبولك اى رب اشهد وتشهد الكائنات
 بقدرتك اسالك ان لا تخيب هذا الروح الذى صعد اليك من فردوسك
 الاعلى وفضلك العليا ومقامات قربك يا مولى الورى ثم حصل عبدك يا
 الهى معاشر اجمع اصفياءك واوليائك وانبياؤك فى المقامات التى
 عجزت الاقلام عن ذكرها والاسن عن وصفها اى رب ان لى تفسير قصه
 ملكوت خاتك والغريب وطنه فى جوارك واعطشان كثر عطائك اى
 رب لا تقطع عنه مائدة فضلك ولا نعمة وجودك انك انت المقتدر العزيز
 الغفالى اى رب قد رجعت اليك امامك غيبى سما وجودك وكرمك

الَّذِي احاطَ بِمُلْكِكَ وَمَلَكُوتِكَ بِأَنْ تَنْزِلَ عَلَيَّ فَيُفَكَّ بَدِيعُ
 فَتْحِكَ وَالْأَلَمُكَ وَاشْجَارُ شَجَارَةِ فَتْحِكَ أَكْمَلْتَ أَنْتَ الْمُقَدَّرَ عَلَيَّ يَا شَاهِدُ
 لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْفَضْلُ الْغِيَاثُ الْعَطَافُ الْكَرَامُ الْغَفَّارُ
 الْعَسْرَةُ الْعَلَامُ الشَّهِيدُ يَا أَهْلِي يَا بَنِيَّ أَمَرْتَ أَنْاسَ بَكْرَامٍ تَضَيُّفُ
 وَأَنْتَ الَّذِي صَعِدَ إِلَيْكَ قَدْ وَزَعُ عَلَيْكَ إِذَا فَا عَمَلٌ بِهِ مَا يَنْبَغِي
 لَهَا فَتَحْتَكَ وَبَجَرَكُمُكَ إِلَى دُخْرَتِكَ الْوَنُ مَوْقِفٌ بِأَيْدِيكَ
 لَا تَمْنَعُ نَفْسَكَ عَمَّا أَمَرْتَ بِهِ عِبَادُكَ وَلَا تَحْجِزُ عَنْكَ سَجِيلُ
 عَطَاكَ وَصَعَدَ إِلَى أَمْنِ غَايَتِكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْغُفْرَانُ الْوَاحِدُ
 الْمُقَدَّرُ الْعَلِيمُ الْوَتَّابُ «

ذکر در حق اہل قبور

وَقَوْلُهُ يَا أَهْلَ الْغُفْرَانِ الْأَعْلَى عَلَيْكُمْ ذِكْرُ اللَّهِ وَ
 دُشَانُهُ وَتَضَعُهُ وَالطَّافَةُ وَسَلَامُهُ وَصَلَوَاتُهُ وَكُلُّ ذِكْرِ خَيْرٍ كَانَ
 فِي كِتَابِ الْبَيْتِ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ الْعَتَبَةِ سَلَامٌ اللَّهُ مَا لَكَ الظُّهُورُ وَمُكَلِّمٌ

انظر طوبی کلم باقرتم بالایان فی ایام ارتعدت فسر انص
الایان ابصار علیکم وعلی آدکم وآنکم وظاهرکم وباطنکم «

صلوة آیات

و نیز در کتاب اقدس است قوله صل عتد : « قد عفو عنکم صلوة الایات
اذا ظفرت اذکرو الله بالعظمه والاقدر انزهوا تسبیح البصیر قولوا : العظمه
لله رب یاری و مالیری رب العالمین »

و در رساله سؤال و جواب است : « سؤال ذکر کرده در عوض صلوة آیات نازل
شده واجب است یا نه . جواب ، واجب نه »

صلوة مولود

و نیز نماز مولود هم فرموده اند . حضرت اعلی صل ذکره : « پنج تکبیر در کبریا
نوزده مرتبه اناکمل بابتہ مؤمنون و بعد از تکبیر ثانی نوزده مرتبه اناکمل بابتہ
مؤمنون و بعد از تکبیر سیم نوزده مرتبه اناکمل بابتہ محسبون و بعد
از چهارم اناکمل بابتہ معیتون و فی الخامس اناکمل بابتہ رسیون
مولود که تولد میشود در گوش راست او سه مرتبه تلاوت نماید

قد جئت بامر الله وفرت ذكره خلقت لخدمته العزيز المحبوب (١) «

صلوة حاجت

ونیز در لوحی است قوله الاعلى : « وان اردت ان تصل الى ذروة العسل
وتصل الى مقر الاعلى ويقده لك كل خير في سماء القضا من لدن كعب
العلی الاعلى فانقطع عن كل شيء ثم توفنا بقاء صاف طاهر كما امرت في
البيان من لدن منزل قدیم وفي صین الذی تغسل بیک قل اریث
طرنی عن سواک ثم استعبدنی لتعاکب فی یوم ظهور جالک وقيام نعلک
ثم قد شنی عما تحب من جالک امیر وخلصنی یا الهی عرفان نعلک الاعلى
العظیم وفي صین الذی تغسل وجک قل اریث هذا وجهی عسله كما امرتني
بهذا الماء اذ یا الهی اسألك باسمک الذی تحب عنه اکثر العباد الا المومنین
من یریتک بان تغسل وجهی ببارحمتک الذی حسبتني عن عین عرش

(١) و مستحب غسل المولود من تولده الاذان فی اذنه الیمینی والاقامة فی الیسری

ومن تنسی ٣٣ : من ولد مولود فليؤذن فی اذنه الیمینی باذان تهلوته وليتم فی اذنه الیسری

فانما يصعد من شيطان الرجيم (شرح المصنف)

عظمتك ليكون خالصا لوجهك المقدس المشرف للجميع اى ربنا حفظ
 عن التوجه الى غيرك والاقبال الى الذين هم كفروا بآياتك الكبرى في ظهور
 نفسك العلى الاعلى باسمك الاقدس الامنع الابدع الابهى ولا تجلسى يا الهى
 محروما عن محطات عين غيايتك ولا يا يوسا عن نعمات قدس الطافك
 وانك قد كنت لمن دعاك مجيب ومن طلب لقاءك قريب وانك انت
 ذو الفضل العظيم اربنا فاحفظ مستضيئا في يوم الذى تسود فيه وجوه مشرقا
 بانوار وجهك الكريم ومن تفر بعد تقبيل لابس عليك فضلا من لدن ربك
 اعليم وبعد الاتمام فاستعمل العطر ثم ابرس احسن شيك ثم ول وجهك
 شطرحم الله الذى يطوفه جفند ارواح الوجود من الغيب واشهد ثم ارواح
 الذين ما ابروا بامر ولم يزل كانوا ناظرا الى وجه ربك المتعالى العزيز المنيع
 ثم قم مستقرا على مقامك ثم ارفع يداك الى الله سبحانه وتعالى قل
 رب اسالك باسمك الذى تجليت على الكائنات واستعيت على الكائنات
 بانك كما عطرته بهذا العطر من نعمات قدس رحمتك ونعمات التي
 تأتي بها انما تقيس نفسك العزيز المنير لتأيد احد من الارواح قدس

فضلک و احسانک و اکون بجای تقبله ایک و مستطاع من دونک و انک
 انت المقدر علی آثار و انک انت الکریم الرحیم ارب رب یا محبوبی و درجانی
 و مالک ذاتی و نفسی فائز حیند علی عبدک یا بنی سلطان غایتک و
 اگر انک و مایق بدیع فضلک و احسانک و لا یحرمنی یا الهی عما قدرته
 فی سائر شئک و سحاب ارادتک لا صفیاتک الذین اخصصتم فضلک
 الغیر بجمیل ای رب انا الفقیر قد کنت بحمل غناک و انا الذلیل قد کنت
 بنحیط عزک و اجلالک و انا الضعیف قد استغثت الی خیم عز و قدرک و
 خیار مجد حکومتک و سلطانک فبا انایا الهی کنت بین یدیک راجیا فضلک
 و ناسیا سواک و اربا من دونک و مقبلا الی حرم و ملک و کعبه رضایک
 بل لدونک من وجود لا توجه الیک اولواک من ظهور لا قبل الیه لا
 قوجالک بل کل ذی ظهور معدوم عند ظهورات انوار قدس کبریا یک کل
 ذی علو مغفور لدی شؤنات عز و ملک و ارتفاعک فائزین یا الهی علی عبدک
 یا یجعله غنیاً عما خلق بین السموات و الارضین و انک انت ارحم الراحمین
 اذ افاض ثلاثه اقدام متوجه الی شطرانده و فی قدم اول قل "ای رب

تجلّ علی فی هذا المقام کاتجلیت به علی الکلیم فی فاران جبّ و حوریب
 غایتک دینا، عزّز مانتک العزیز، المنیع ثم انقطعنی یا الهی عن الاسماء
 و ملکوتها لئلا تحجب بها عن الذین خلقها یا من عنده و انک انت علی کل
 شیء قهید ثم استمعنی یا الهی ذاءک من کل الاشجار کانت تحت من سدره بدر
 عبد الذی صطفیت و ارسلته علی العالمین «و فی قدم اثّانی بقف و قل»
 اربّ تجلّ فی هذا المقام کاتجلیت علی الروح لا تؤم علی شأنه نفعک و نطق
 بآیاتک بین عبادک الغافلین یقلّ بذک تطر قلوبهم عن انک و اربّ
 فی امرک الذی به انصفت کل من فی جبروت الاسماء الا معبود قلیل ای
 ربّ قد سنّی فی ذلک المقام عن الصفات و جبروتها الّتی تكون حائلین
 و بین مشاہد انوار الذات ثم استعنی یا الهی کاس البقاء من ایدی ذکر اسم
 ربّی الاعلی فی هذه الکثرة الاخری و انک انت لذو فضل عظیم ای ربّ
 ذقنی من کوثر حیوان لا تشعل من حراره جبّ علی شأنه یستقل من عبادک
 ثم آجر من فی سبیل عسره فان فی عرفان نفعک الرحمن لا استدّل به علی
 بریکت الذین مضربوا علی صراطک الواضح التّلاخ المستقیم «و فی قدم اثّانی

قف وقل «ایرت تجل فی هذا المقام کما تجلت علی انبیاءک واصفیاک
 المقربین ثم اعطی الہی عن الذیاء والآخرة ثم ادر علی فی جنتہ لقائک
 ورضوان بیاتک العزیز المیرای رب فاعج عن قلبی کل ذکر دون ذکرک لا قوم
 بشا انفسک من السموات والارضین ایرت فاعفر جبرائی کجبری وخطیاتی
 اعطی وما فرطت فی جنب ربی العلی الاعلی وتوقفت علی صراطہ الذی ط
 العالمین ای رب فاعیسی ثوب العفوان وخلق الایقان واکت قاضی
 حوائج الطالبین «ثم اقر بوجہک علی التراب وقل «لک الحمد یا الہی علی
 بدایع احسانک وظہور الطافک فی حقی بحیث ملتی سبل عرفانک فی مناج
 ہدایتک اذ یا الہی اسألك بنور وجہک الذی پر استضاء الکائنات وبتنار
 الکائنات بان لا تجعلنی من الذین یسبحونک واما اجابوک وانظرت ہم
 نفعک باعلی طورک وایسی طلوعک وما اظہوک ثم تجل لی مقعد عز
 فی جوار اسک الرحمن فی رضوان الذی خلقتہ فی قطب الجنان ثم تعقی
 بعبادک المقربین ثم ازل علی کل خیر فی ملک ثم ابشئ یوم القیامہ
 یدی منظر نفعک المتعالی العلی العزیز انتی واذ اظہر وجہک عن التراب

لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ عَمَلْتَ آلِهَةً فِي هَذَا الْوَجْهِ الْمُسْنِ فَوَعَدَ مِنْ بَيْتِهِ
 مِنْ بَيْتِ هَذَا الْعَمَلِ خَالِصًا لَوَجْهِهِ وَمُسْقَطًا عَنْ دُونِهِ فَقَدْ تَقَضَّى اللَّهُ حَاجَتَهُ
 وَيَعِيشُ يَوْمَ الْبَعْثِ بِطَرِيقِ تَحْيِيهِ عَنْهُ مَلَائِكَةُ الْمُتَقَرَّبِينَ وَكَذَلِكَ عَلَّمَكَ وَأَذْكُرْنَاكَ
 لَعَلَّ تَذَكُّرَ تَعَارُفِكَ وَلَا تَكُونَنَّ مَحْرُومًا مَعَهَا وَخَيْرُكَ عَنْ كُنْزِ بَهْجَاتِهَا وَالْإِيَّارِ
 أَنْ عَمَلْتَ فَلْيَنْفَكْ وَأَنْ تَرَكْتَ فَانْ رَيْكَ نَفْسِي عَنْ الْعَالَمِينَ «

وَلَا تُرِيدُ وَبِجْ بَار

وَيَزِيدُ كِتَابِ الْقُدْسِ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: «تَقَرَّبْ لِمَنْ دَانَ بِاللَّهِ الْإِيَّانِ
 أَنْ يَفْسِلَ فِي كُلِّ يَوْمٍ يَدِيهِ ثُمَّ وَجْهَهُ وَيَقْعِدُ مُقْبِلًا إِلَى اللَّهِ وَيَذْكُرُ حَسَنَاتِهِ سَبْعِينَ مَرَّةً
 اللَّهُ بِهِ كَذَلِكَ حَكَمَ فَاطَرُ السَّمَاوَاتِ إِذَا اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ الْأَسْمَاءُ بِالْعِظَمَةِ وَالْأَلَاءُ

آدَابِ وَأَحْكَامِ وَضُورِ بَرَايِ نَازِ

وَيَزِيدُ حَضْرَتِ بَهَاءِ اللَّهِ دَرُوحِ صَلَوةِ قَوْلُهُ الْأَعْلَى: «دُونَ ارَادَةِ الْإِنْسَانِ
 لَمْ يَفْسِلْ يَدِيهِ وَفِي حَسَنِ الْفَسْلِ يَقُولُ: «الَّتِي تَوَيْدِي لِيَأْخُذَ كِتَابَكَ بِسَقَامَةٍ
 لَا تَسْجُدُ جَنُودَ الْعَالَمِ ثُمَّ اخْطِئَا عَنْ اتِّصَافِ فَيَا لَمْ يَدْخُلَ فِي مَلِكِيَا كِتَابَاتِ
 الْمُتَقَرَّبِينَ الْقَدِيرِ «وَفِي حَسَنِ الْفَسْلِ يَقُولُ: «إِيرَبْتُ وَجْهَتِي وَجْهِي إِلَيْكَ

نُورَه بَانَوَار وَجْهَكْ تَمَّ احْفَظْ عَنْ التَّوَجُّهِ اِلَى غَيْرِكْ «

بدل وضوء

«من لم يحب الماء يذكر خمس مرات بسم الله الا طهر الا طهر ثم يشرع في فعل هذا ما حكم به مولی العالمین «

در رساله سوال و جواب سوال مذکور الله ای که در هر یوم نود و پنج مرتبه نازل

شد قبل از طلوع آفتاب حکم دارد جواب ایوم فی الحقیقه در بیان من

الطلوع الی الاول است وکن نفوسی که قبل از طلوع جاتله بر میخیزد و بگذر

مشغول میشوند این لای العرش محبوب است و مقبول دیگر اعاده لازم نه «

در رساله سوال و جواب است : س اگر شخصی بجام رود و تمام بدن آب شود

باز وضوء باید گرفت یا نه . جواب ، در هر حال باید حکم وضوء محسوس دارد

س ، در باب وضوء من لم يحب الماء يذكر خمس مرات بسم الله الا طهر الا طهر «

شدت سرما یا جراحت یا دید و وجه خواندن ذکر جایز است یا نه . جواب ، در

شدت سرما یا آب گرم و در وجود جراحت دید و وجه و مانع آخر از قبیل اوجاع

که استعمال آب منصرف باشد ذکر سهو در ابدل وضوء تفاوت نماید

در لوحی است : « و اینکه درباره ذکر رقوم داشتید که بعضی از دوستان
 اتی قبل از طلوع برنجیزند و بذکر حق جل جلاله مشغول میشوند این لدی العرش
 محبوب و مقبول دیگر اعاده لازم نه »

و در کتاب اقدس است قوله جل و علا : « کذلک توضحوا لتصلوة امرأ من لدی
 الله الواحد المختار »

و در رساله سؤال و جواب است : سؤال هرگاه لاجل امر آخر وضو گرفته باشد
 و وقت صلوة معادف شود همان وضو کافی است و یا تجدید لازم ؟
 جواب همان وضو کافی است تجدید لازم نه

سؤال در زوال (۱) که وقت دو نماز است یکی شهادت صین زوال و یکی
 نماز دیگر که در زوال و بکبر و اتصال باید کرده شود اینهم دو وضو لازم دارد و یا
 آنکه در این مورد مخصوص یک وضو کافی است. جواب تجدید لازم نه
 سؤال بآب وضوی صلوة تلاوت ذکر ۵۹ در تبسم عظیم جایز است یا نه
 جواب تجدید وضو لازم نه

(۱) زوال شمس من وسط السماء وسیله من دائرة نصف النهار

سوال وضوی باید در زوال مجزئی است و کذا وضوی زوال از برای ایستادن

یا نه . جواب وضو مربوط بنماز است در هر صلوٰۃ باید تجسّد یابد

و از حضرت عبداللہاء در خطابیی بمیر علی اصغر اسکوئی است قوله الغریز:

فقبل از وقت صلوٰۃ و من حلول وقت هر دو معتبر تجسّد لازم ندانند

مگر آنکه وضو را نعل کرد زیرا اتصال وضو بصلوٰۃ بدون فاصله شرط نه

بین وضو و صلوٰۃ اگر فاصله کرد صلوٰۃ جائز «

و در خطابیی دیگر قوله الغریز: « و اما تملوٰۃ بوضو واحد، او او و نماز جائز

مگر آنکه وضو، ماقط گردد «

و نیز در کتاب اقدس است قوله الاعلی: « قد فرض علیکم التملوٰۃ و التصوم من

« و قرآن است قوله: الذین هم علی صلوٰۃ تم و انعمون ... و الذین هم علی صلوٰۃ تم یا فطرون ...

و امر اہلک بالتملوٰۃ و صطیر علیہا ... و انہا کبیرۃ الاملی الخاشعین ... اتم التملوٰۃ لکبریٰ

و تسبیح محمد بک قبل طلوع شمس و قبل غروب و من انما یقبل و اطراف انہا

و قوله تعالی: اتم التملوٰۃ لکبریٰ شمس الی غسق یس و قرآن انعمون قرآن انعمون شمس

و من انیس فتمتہ بافلاک عسی ان یجک ربک متعانا محمود « بقیۃ تذیل صفحہ

اول اسبلوغ امرأ من لدی الله ربکم و رب آبائکم الاولین «
 صلوٰۃ شبانه روزی - صلوٰۃ کبیر

و از حضرت پیام الله در لوح صلوٰۃ است قوله جلّت الحکامه: «المصلی ان
 یقوم متقیاً الی الله و اذا قام و استقر فی مقامه نظر الی یمن و انشأ
 کمن ینظر حمة ربّه الرحمن الرحیم ثم یقول یا الله الاسماء و فاطماتها و سالک
 بطالع خبیب العلی الابی بان یخجل صلوٰتی انا لا تحرق حجابی اتی منقش من

«دینانده از دین منقرض» در تفسیر بنیادی است: که لوک زوالها... و قبل یغروب و قبل ان یغرب

لا ینقل الی غسق الیس، الی غلظه و هودق صلوٰۃ العشاء و الاخیره و قرآن البجود صلوٰۃ البقیع

... و آتیه جائده صلوٰۃ الخمس من فسر له لوک بالزوال و صلوٰۃ الیس و حدّ بان فسر بالغروب

و قبل المراد بالصلوٰۃ المغرب و قوله لوک الشمس الی غسق یشیر بیان مبدا الوقت

و غنها و استدلال علی ان الوقت یمتد الی غروب الشمس و من قبل فتمجّد به

و بعض الیس اترک البجود و صلوٰۃ... فریضة زائده کتب علی الصلوٰۃ المفروضه و فضیقه

کتاب لا یختصم و جوب یک و قوله ۳ و اتم الصلوٰۃ طرفی النهار (صلوٰۃ البجود و بقیع

و عصر) و نظام من قبل (صلوٰۃ المغرب و العشاء)

مشاهده چنانکه و نور آید نسی الی بحر و صالک «ثم یرفع یدیه للقصوت لله
 تبارک و تعالی و یقول» یا مقصود العالم و محبوب الامم ترانی مقبلاً الیک
 منقطعاً عما سواک متمسکاً بحبلک الذی بجزئه تحرکت المکنات اربابنا عبدک
 و ابن عبدک اکنون حاضر آقامایم ایادی شیتک و ارادتک و ما ارب
 الارفاک اسألك بجزء حبلک و شمس فضلك بان تفضل معیدک ما تحب
 و مرضی و عزتک المقدسه عن الذکر و انشاء کتل ما یظهر من عندک هو مقصود
 قلبی و محبوب فؤادی الہی الہی لا تنظر الی آمالی و اعمالی بل الی ارادتک
 الہی احاطت السموات و الارض و اسماک الاعظم یا مالک الامم ما اردت
 الا ما اردتہ و لا اُحب الا ما تحب «ثم تسجد و یقول» سبحانک من ان یوصف
 بوصف ما سواک او تعرف برغان دونک «ثم یتقوم و یقول» ارباب
 فاجل مصلوئی کوثر بحیوان سستی بہ ذاتی بدوام سلفتک و بذکرک فی کل عالم
 من عوالمک «ثم یرفع یدیه للقصوت و یقول» یا من فی فراغک ذابت
 العیوب و الاکباد و بنار جنت تستحل من فی ابلا و اسألك باسمک الذی
 سخرت الافاق بان لا تمنعنی عما عندک یا مالک الرقاب ای رب تری العیوب

سُرْعَ اِلٰی وِلٰتِهٖ اَعْلٰی طَل قِبَاب عِلْمُکَ دِجْوَارِ حُکْمَکَ وَالْعَاصِی قَصْدَ
بَحْرِ غَفْرَکَ وَالدَّیْلُ بِبَاطِنِکَ وَالْفَقِیْرُ فِی غَنَائِکَ لَکَ اَلَا فِی مَآثِرِ
اَشْهَدَکَ اَنْتَ اَلْمُحْمَدُ فِی فِعْلَکَ وَالْمُطَاعُ فِی حُکْمَکَ وَالْمُخْتَارُ فِی اَمْرَکَ .
« ثُمَّ یَرْفَعُ یَدَیْهِ وَیَقْرَأُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ثُمَّ یَخْمِیْ تَقْرِیْعًا تَدْعُ تَبَارَکَ وَتَعَالٰی وَیَقُولُ »
یَا اَلٰهَی تَرٰی رُوحَی قَهْرًا فِی جَوَارِحِی وَارْکَافِی شَوْقًا لِّعِبَادَتِکَ وَشَغْلًا لِّذِکْرِکَ
وَشَاکِلًا وَیَشْهَدُ بِاَنَّهٗ بِلِسَانِ اَمْرَکَ فِی مَلْکُوتِ بِلَکَ وَجَبْرُوتِ عِلْمَکَ
اِیْرَبُ اَحَبُّ اَنْ اَسْأَلْکَ فِی هٰذَا الْمَعَامِ کُلَّ عَمَلٍ لَا یَبِیْتُ فَقَرِّبْ وَاَعْلَا
عِطَائِکَ وَغَنَائِکَ وَاطْهَارِ عَجْزِی وَابْرَارِ قَدْرَکَ وَاقْدَارَکَ « ثُمَّ یَقُومُ وَیَرْفَعُ
یَدَیْهِ لِلْعُقُوتِ مَرَّةً بَعْدَ اُخْرٰی وَیَقُولُ « لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ الْغَزِیْرُ الْوَابُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ
اَحَاکِمْ فِی الْمُبْدِیِّ وَالْمَآبِ اَلٰهَی اَلٰهَی حُفُوکَ شَجَعْنِی وَرَحْمَکَ قَوَّیْنِ وَذِکْرُکَ
اِقْبَضْنِ وَفَضْلَکَ اَقَامْنِ وَهَدَانِی اِلَیْکَ وَاَلَا اَمَلِی وَشَافِنِی لَا تُؤْمِ لَدِی بَابُ
مَدِیْنِ قَرِیْبَکَ اَوْ اَتُوْجِبْ اِلَیَّ الْاَنْوَارَ الْمَشْرِقِیَّةَ مِنْ اَفْقِ سَمَاءٍ اَرَادَکَ اِیْرَبُ تَرٰی اَیَّ
یَقْرَعُ بَابَ فَضْلَکَ وَالدَّعَا فِی فُرْدِکَ کُوْثَرُ الْبِقَاعِ مِنْ اِیَادِیْ جَوْدِکَ لَکَ اَلَا فِی
کُلِّ الْاَحْوَالِ یَا مُوَلِّیَّ الْاَسْمَاءِ وَوَلِّیَّ التَّقْلِیْمِ وَارْضَا یَا فَاطِرَ السَّمَاءِ « ثُمَّ یَرْفَعُ یَدَیْهِ

ثلاث مرات و يقول «اعظم من كل عظيم» ثم يسجد ويقول «سبحك من ان
تصلي سائر كبر اذكار لمقرين او ان تصل الى قنار يك طيور فندها لمخلصين
اشهد انك انت مقدس عن نقصات و مناعن الاسماء لا اله الا انت العلي الاعلى
«ثم يقعد و يقول» اشهد باشهدت الاشياء و الملائكة و النجاة العليا
و من در انهم ان العظم من الافق الالهى انك انت الله لا اله الا انت
والذى ظلمه انه هو الله المكنون و الرزق المخرجون الذى به اقرن المكاف
بركة النون اشهد انه هو المصور من تعلم الاعلى و المذكور فى كتب الله رب
العرش و العرش «ثم يقوم مستعيما و يقول» يا الله الوجود و المالك الغيب
و الشهود ترى عبراتى و زفرا تى و تسمع ضججى و صرخى و حنين فوادى و غزتك

(۱) در قرآن است: و لا تجر بعثتك و لا تخافت بها اتبع بين ذلك سببا در تفسير مفيدى است
و لا تجر بعثتك بقرآن صلواتك حتى تسمع بشركين فان ذلك عليم على اللعب و التوفيه و لا تخافت
بها لا تسمع من غفلك بلؤمنين و اتبع بين ذلك بين و بعد انما قد سببا فان لا تعانى جميع الاسرار
محبوب روى ابن بابكر كان خفت و يقول ناجى الى قد علم حقا و عمره ان يجر و يقول طرد الشيطان
فلما نزلت امر رسول الله صلى الله عليه و آله ابكر ان يرفع قتيلا و عمره ان يخفى قتيلا «حديثه در صوفيه»

اجترأ حالي ابتعدني عن اتقرب اليك وجريراتي منعتني من الورد في
 ساحة قدسك اي رب جنة اصفاني وجررك ابلغني وبتدرك اخرقني لك
 بموطني قد نيك في هذا السبيل وبتيك بئيك اصفياك في هذا الفضاء
 وبتحات وحيك وسمات فجر طورك بان تقدر لي زياره جمالك وبتعمل با
 في كتابك «ثم غير قشاش مرات ويركع ويقول» لك الحمد يا الهى يا ايدنى
 على ذكرك وثناك وعرفتي مشرق اياك وجعلتني خاضعا لربوبيك وخاشعا
 لاوليائك مستعربا بالنطق بربان عظمتك «ثم يقوم ويقول» الهى
 الهى عصيانى انتقص ظمري وعظمتى عظمتى كلها انقلني سوء على حسن علك
 يذوب كبدى ويغلى الدم في عروقي وجمالك يا مقصود العالم ان لو شئني
 ان توجده اليك واياى الرجا تخجل ان ترتفع الى سائر كبريت ترى يا الهى
 عبراتي تمنعني عن الذكر والشناء يارب العرش والعرش اسألك بايات
 ملكوتك واسرار خبرتك بان تعمل باي ياك يا منيعي بحدوك يا مالك الوجود

«بقية ازديت من قبل» وقيل معناه «لا تخجل بعلوكم ولا تخافت بها باسرا وابتغ من الله

وَيُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ يَا سُلْطَانِ الْغَيْبِ وَتَسْتَوْدِعُنِي «ثُمَّ يُخْرِجُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ وَيَسْجُدُ
وَيَقُولُ» لَكَ الْحَمْدُ يَا إِلَهَ بَنَاتِ الزُّمَرِ لَنَا مَا يَغْفِرُنَا إِلَيْكَ وَيَرْزُقُنَا كُلَّ خَيْرٍ أَنْزَلْتَهُ
فِي كِتَابِكَ ذِكْرِيكَ نَسْأَلُكَ بِأَنْ تَغْفِرَ لَنَا مِنْ خُذُولِ الظُّلُمِ وَالْأَوْدَامِ إِنَّكَ أَنْتَ
الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ «ثُمَّ يَرْفَعُ رَأْسَهُ يَقَعُدُ وَيَقُولُ» أَشْهَدُ يَا إِلَهِي بِمَا شِئْتَ بِأَصْفِيَاكَ
وَأَعْرِفُ بِمَا عَرَفْتَ بِرَأْسِ الْغُرُوسِ الْأَعْلَى وَرَحْمَةِ الْعَالِيَةِ وَالَّذِينَ
طَافُوا عَرْشَكَ الْعَظِيمَ الْمَلِكُ وَالْمَلَكُوتُ لَكَ يَا إِلَهَ الْعَالَمِينَ «

صلوة وسيطة

«لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ يَا إِلَهَ الْعَالَمِينَ» تَسْهَدُ اللَّهُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْهَادِي
وَالْمُخَلِّقُ قَدْ أَظْهَرَ شَرِيقَ الظُّلُمِ وَكَلَّمَ الظُّلُمِ الَّذِي بِهِ أَمَرَ الْأَفْقَ الْأَعْلَى وَنَطَقْتَ
بِسُورَةِ الْمُنْتَهَى وَارْتَفَعَ الْبَدَاوَيْنِ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ قَدَاتِي الْمَالِكُ الْمَلِكُ
وَالْمَلَكُوتُ وَالْعِزَّةُ وَالْجَبَرُوتُ إِلَهِي مُوَلَّى الْوَرَى وَمَالِكُ الْعَرْشِ وَالْعَرْشِ «ثُمَّ
يَرْكَعُ وَيَقُولُ» سُبْحَانَكَ عَنْ ذِكْرِي وَذِكْرِي دُونِي وَوَصْفِي وَوَصْفِي مَنْ فِي سَمَوَاتِ
وَالْأَرْضِينَ «ثُمَّ يَقُومُ يَنْقُصُ وَيَقُولُ» يَا إِلَهِي لَا تُخَيِّبْ مَنْ تَشَبَّهْتُ بِأَمَلِ الرَّجَاءِ
يَا ذِيَالِ رَحْمَتِكَ وَفَضْلِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ «ثُمَّ يَقَعُدُ وَيَقُولُ» أَشْهَدُ

بوجود اینست و فرمایت و باینکه انت الله لا اله الا انت قد اظهرت انك
 ووقيت بحدك وفتح باب فضلك على من في السموات والارضين
 الصلوة والسلام و اكبير و انبها و على اديانك الذين مانعتم شؤنا
 الخلق عن الاقبال اليك و انفقوا ما عندهم رجاء ما عندك انك انت
 الغفور الكريم . اگر نفسی مقام آیه کبیره شَهِدَ اللهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَمْدُ لِلَّهِ
 قرأت نماید کافی است و همچنین در قعود اشهد بوجدانیتک و فردایتک
 و باینکه انت الله لا اله الا انت کافی است

صلوة صغیر

و صلوة اخرى حين زوال قرأت نماید اشهد يا الهي بانك خلقتني بعزائك
 و عبادتك اشهدني بذالك بحسبي و قوتك و ضعفی و اقدارك و قوی
 و عنائك لا اله الا انت المهيمن بقیوم انتهى

و نیز در کتاب اقدس است قوله جل و علا : قد كتب عليكم الصلوة تسع ركعات
 لله نزل آيات حين الزوال و فی السجود و الاصال و عفو ما عدا اخرى امرا
 فی کتاب الله لهو الامر المختار قد فصلنا الصلوة فی و قد اخبری

طوبی لمن عمل بما أمر به من لدن مالک الرقاب «

* صلوٰۃ منصوصہ مخصوصہ *

و در لوحی است قوله الاعلیٰ : « یا احمد علیک بهائی ذکر صوم و صلوٰۃ مجدد
 میشود تا معلوم و واضح گردد مجسم بیان لدی الرحمن بطراز قبول فائز و در کتاب
 اقدس حکمش نازل اما الصلوٰۃ اثبات ثبوت من قلمی الاعلیٰ علی شان شستل بیاض
 و تنجیب به الاخذة و العقول و لکن تا صین حسدی بآن فائز شده و بعضی
 از طائفین آن ربک امر الکل با حکمت الهی و حکیم و حکم صوم قبل مخصوص
 عباد این ارض بوده چه ترک آن سبب خسوف باشد امروز آنچه مطابق حکمت
 است باید بآن تمسک نمود آنجناب بطراز فضل فرین اندیش لک این تصور
 و لک این تقوم علی خدمت الامر با روح و الریحسان و الحکمة اتی از لک آفاق
 از بر و الا لواح آن ربک بفضل مایه و حکیم مایه و الهی و المتعده التقدير ثم اذکر
 نطق به انقطه قوله : انه لو حکیم علی الارض حکم السماء و علی السماء حکم الارض
 لیس لاحد ان یقول لم و لم و من قال انه کفر بالله رب العالمین «
 و در اثری با مضار خادم فی ۲۹ ذی ۹۷ هست : « حکم صلوٰۃ چند سینه

میشود از سماء مشیت نازل و لکن پسند و بجائی ارسال نشده که مبادی و اب
ابتلای نفوس متعده گردد .

و در لوجی است قوله الا علی : « اینکه در باره صلوٰۃ ذکر نمودن صلوٰتی که عکس در
کتاب قدس نازل شده آن صلوٰۃ مع آثار زیادی از سخن بمقتضی ارسال گشته و صلوٰۃ
جدید که بعد نازل ، کسیر آن مطلق است باوقاتی که انسان در نفس خود حالتی
مشاهده نماید فی الحقیقه ثبانی نازل و قطعی علی تخصیص به تشویش و تعلق علی
بجمل تیر و حبسری طوبی لمن قرء و کان من العالمین و هر یک قرأت
شود کافی است .

و در رساله سؤال و جواب است : « سؤال در کتاب اقدس صلوٰۃ نه
رکعت نازل که در زوال و کمزور و اعیل معمول بود و این لوح صلوٰۃ مخالف
آن بنظر میاید جواب ، آنچه در کتاب اقدس نازل صلوٰۃ دیگر است و لکن
نظر بحکمت در سنین قبل بعضی احکام کتاب اقدس که از جمله آن صلوٰۃ است
در وقت آخری مرقوم و آن در قمع آثار مبارکه بحجت حفظ و ایقاعی آن
بجستی از جهات ارسال شده بود و بعد این صلوٰۃ ثلاث نازل ،

و از حضرت عبدالبهاء در خطابى است قوله العزیز : « هو الله الذى ثبت
 برپایان در خصوص مسلوٰۃ تسع رکعات سؤال فیه مودود اید آن مسلوٰۃ باکتبی
 از آثار در دست ناقصان گرفتار تا کی حضرت پروردگار آن یوسف رحمانی را
 از چاه تاریک و تاریک بدر آورد آن فی هذا الخزن عظیم لعبدالبهاء منحصراً آن زیج
 امانات این عبید را مرکز نقص سرت نموده و وسیع احباده ارض اقدس
 مطلع بر آن تائید عبدالبهاء یکتا و ماننده البصیة العظمی و استیج فی
 قلبه از ابجوی بین تضلوع و الاشارة و آن فی هذه کلمة بالتوفیو نظر الهی
 لاجاء اما مسلوٰۃ های دیگر نیز نسخ است هر یک معمول گردد مقبول شود و مسلوٰۃ
 قبل از آفتاب جائز »

مقام مسلوٰۃ

و نیز از حضرت عبدالبهاء است قوله العزیز : « و همچنین باید جمیع احکام و
 تکالیف و فرائض بیان و دل قیام نمایم و اتبعوا ما امر و ابجاء انفسک
 مسلوٰۃ اس اساس امر الهی است و سبب روح و حیات قلوب رحمانی اگر
 جمیع احسنان احاطه نماید چون بناجات در مسلوٰۃ مشغول گردیم کل غنوم

زائل و روح در بحسان حاصل گردد، حالتی دست و پد که وصف توانم و تعبیر
 ندانم و چون در کمال تنبیه و خضوع و خشوع در نماز بین پدی الله قیام
 نمایم و مناجات صلوة را بکمال رقت تلاوت نمایم تلاوتی در مذاق حاصل
 گردد که جمیع وجود حیات ابدیه حاصل کند « »

و قوله العزیز : « در صلوة و صیام از عظم فرائض این دور مقدس است
 اگر نفسی تاویل نماید و تهاون کند بسته از چنین نفوس اقرار لازم و الا
 فتور عظیم در دین الله حاصل گردد باید حصن حصین امر الله را از سهام بغض و
 کین چنین اشخاص محافظه نمود و الا بکلی اساس دین الهی منهدم گردد »

و قوله العزیز : « ای یار روحانی بدان که مناجات و صلوة فرض و واجب
 است و از انسان هیچ عذری مقبول نیست مگر آنکه مختل عقل یا دچار بواسطی

« من الامام جعفر الصادق قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله تسليمة من عبادة الله

اذا ثبت له عذر فصحت الاطياب والا وتام و اذا انكسر لا ينفع طيب ولا تد ولا عشاء

عذره الا ان يشهد بعرقه فضل من الصلوة . در حدیث نبوی است قرآه یعنی فی الصلوة و

فیه تذکر الصلوة کاف و یا شک و کذب و درین بیان که کذب و کاف و محج مجربین

فوق العاده باشد «

وقوله العزيز : « نماز فرض و واجب بر کل سبب جمیع را بصلیام و صلوة دعوت نمایند چه که معراج ارواح است و مفتاح قلوب ابرار آب حیوان جنت رضوان است و تکلیف منصوص از حضرت رحمن ابداً تا خیر و تمکون جانزند »

وقوله العزيز : « تعلیم صلوة که صحیح بخواند لازم است لهذا اعراب جائز »

احکام صلوة

و نیز در رساله سوال و جواب است : « سوال در وقت صلوة سه صلوة نازل آیا هر سه واجب است یا نه . جواب عمل کی ازین صلوة ثلاث واجب ، هر کدام معمول رود کافی است »

سوال از تعیین کجور و زوال و اسیر جواب صین اشراق شمس و الزوال و الغروب و همت صلوة صبح الی زوال و من الزوال الی الغروب و من الغروب الی ساقطین الامر بید الله صاحب الامین «

و از حضرت عبدالبهاء خطاب بمیرزا فضل الله معاون آقا محمد در میان خواب

است قوله العزيز : « اداى صلوة من الطلوع الى الزوال مقصد از طلوع »
فجر است ولى بغير ان گمان کنند که طلوع آفتاب است و حال آنکه میفرمایند
طوبی لمن توجه فی الاسحار الى شرق الاذکار .

و در خطابی بجای اخوندی قوله العزيز : « مراد از کجورده صلوة باده است و میفرمایند
طوبی لمن توجه فی الاسحار الى شرق الاذکار باده و شامل قبل از شمس و بعد از
شمس است » .

(۱) « قرآن است قوله : تجانی جویم من الغیاب قال شیخ ابو علی . و هم استجدون بالنیل
الذین یقومون بصلوة قبل یومین بحکم ما من غفم من سجد و طعم فی رجله و من جل عن قیام
علیک بقیام قبل غایة و اب الصالحین قبلکم و ان قیام قبل قسده الی الله و مناه من الامم و کفر
من تبیات و مطر و آله و من یجسد . و عنه ۳ : شرف المؤمن قیامه باقی و عزه کف
الاذی من الناس . و قوله : « المستغفرین » تا کجا قبل هر صلوة قبل و قبل استغفار آخر الوتر

خضر استغفار با توبه و توبه با توبه و توبه با توبه و توبه با توبه و توبه با توبه و توبه با توبه
الکاکول و کما الله من توبه نفس بکتاب الی حضرت اجم ... و قبل فی معنی فاعل الی الله و توبه
صلوة آن بیت فی ذکر کوننا مصیبه فاعلها معناه فاعلها توبه و توبه فی معنی و توبه فی معنی

و در رساله سؤال و جواب است : « سؤال تیسین وقت اتمام بابت جائز است یا نه . جواب اتمام بابت جائز است . سؤال صلوٰۃ اولی را که میفرماید هر هنگام و هر وقت که انسان در خود حالت اقبال و خضوع مشاهده نماید محل آورد شب و روزی یکبار یا از منہ دیگر محکمش چگونه است . جواب ، در شب و روزی یکبار کافی است هذا ما نطق به لسان الامر »

و در خطابانی از حضرت عبدالجبار است قوله العزیز : « ادای صلوٰۃ کبیر روزی یک مرتبه کافی است و هر نفسی که این صلوٰۃ بخواند و از ادای صلوٰۃ وسطی و صغری معاف است »

و در رساله سؤال و جواب است : « سؤال صلوٰۃ ثالث را نشسته باید یا بجا آورد یا ایستاده . جواب ، القیام مع الخضوع اولی و احب »

قبله

و نیز در کتاب اقدس است قوله : « و اذا اردتم تخلصوا و لتوا و جوکم شری الاقدس المقام المقدس الذی جسده الله مطاف الملا الاعلی و قبل اهل مدائن البقاء و مصدق الامر لمن فی الارضین و السموات و عند غروب

شمس الحقیقه و استبصار المتقارذی قدّناه کلم انه هو العزیز العظام «
 و در رساله سوال و جواب است : « سوال : در صلوٰه مبسوطه که فرمایش فرموده
 بایستد متعبدا الی الله چنین مسینه باید که قبله لازم نباشد چنین است یا نه
 جواب : مقصود قبله است »

و در اثری است : « هو المقدر علی تاشاء بقوله کن فیکون ان الخادم
 الغانی یصح امام وجه العالم الی در باب قبله المتقارذی قدّناه کلم هنوز حکم
 آن نازل شده بعد نازل خواهد شد »

و در جواب سأل ذین المتعینین است : « در باب قبله متقارذی قدّناه
 کلم هنوز حکم آن نازل نشده بعد نازل خواهد شد »

و از حضرت عبدالبهاء در خطابی است قوله العزیز : « ای حبیب محل توجه
 و مطاف ملا اعلی مرتبه سوره است دیگر نفسی تاویل ننماید »

و در خطابی دیگر قوله العزیز : « در خصوص محل توجه مرقوم نمودید نبض قاطع
 الهی محل توجه مطاف ملا اعلی و آستان مقدس کبریا ، روحی و ذاتی قرینه
 العزاء است و جریان عصبه مقدسه توجه جائزه ایاک ایاک ان توجه الی

غیر ما و محل توجّه این عبد آن مقام منزّه مقدّس است از مسجدی الاقصی
و سدرتی المستسقی و مقصدی الاعلی «

و در خطاب دیگر قوله العزیز : « از توجّه در وقت صلوة سؤال نموده بودند در
کتاب اقدس نص صریح است که می فرماید : اذا اردتم الصلوة و لتوا
و جوهکم شطری الاقدس تا آنکه می فرماید : و عند غروب شمس الحقيقة و تبیین
المقام الذی قسده را ، لکن این مقام مقدّس است که با مر قلم اعلی در لوح
مخصوص تصریح شده است و در آن لوح احکام دیگر نیز موجود است بحسب بار قلم
اعلی است و آن لوح در محفظه مبارکه بود و بعد از بهاء پیش از صعود آن محفظه را
تسلیم نموده بودند و آن محفظه حاضر و راق کثیره بود ولی بیوفایان به بحسب از
از میان بردند و الان در نزد ایشان است مقصود آن است که آن مقام با قلم
اعلی معین است و آن مطاف طای اعلی است و من دون آن در وقت صلوة
بجستی توجّه جانزدند و اذ هو الحق المعلوم «

در آفاق قطبیه

و نیز در کتاب اقدس است قوله جل و عز : « و البلدان التي طالت فيها

القیالی والایام فلیصلوا بآیات و المشاخص اتی منها تحدت الاوقات
انه لموا لمبتین الحکیم «

نهی از نماز جماعت

و نیز در کتاب اقدس است قوله غفلت حکمت : « کُتِبَ عَلَیْکُمُ الصَّلَاةُ فُرَادًی
قَدْ رَفَعَ عِلْمُ الْجَمَاعَةِ الْآفَیَّ صَلَاةَ الْمِیَّتِ اَنْ لِّهَ الْاَمْرُ الْحَکِیْمُ «

مستثنیات تکلیف نماز

و نیز در کتاب اقدس است قوله غم فصد : « مَنْ کَانَ فِی نَفْسِهِ ضَعْفٌ مِنْ
الْمَرَضِ اَوْ الْهَرَمِ عَفَا عَنْهُ فَضَّلَا مِنْ عَشَدِّ اَنْ لِّهَ الْغَفُورُ الْحَکِیْمُ «

و در رساله سوال و جواب است : « بر اسی میگویم از برای صوم و صلوة عند آ
مقامی است عظیم ، و لکن در حال صحت فطرش موجود و عند عسر و جعل آن جائز
نه این است حکم حق جل جلاله از قبل و بعد طوبی نفس معین و آن ساعات
و العاطلین و العائلات المحذرة منزل الآیات و منظر البینات «

سوال از قدح حرم ، جواب : نزد اعراب اقصی بگیرد و زو اهل بحار و تجاوز

و از حضرت ولی امر است قوله المطاع : « هر شخصی که بالغ بحد هر است
مطلقاً مشمول عفو است (مراد اینکه چه ضعیف باشد یا نباشد)

و نیز در کتاب اقدس است قوله الاعلی : « قد عفا الله عن الناس ما
يُجِدُّنَ الدَّمُ بِصُومٍ وَ تَصَلُّوةٍ وَلَسَنَ اِنْ يَتَوَقَّانِ وَيَسْتَجِئْنَ عَمَّا رَسِمَ مَرَّةً
مِنْ زَوَالِ اِلَى زَوَالِ سُبْحَانَ اللهِ ذِي الْمَلَكَةِ وَ الْجَمَالِ هَذَا مَا قَدَرْنَا فِي الْكِتَابِ
اِنْ اَنْتُمْ مِنَ الْعَالَمِينَ (۱) »

و نیز در کتاب اقدس است قوله جل و عز : « و لَكُمْ وَلِيٌّ فِي الْاَسْفَارِ اِذَا تَرْتَمْتُمْ
وَ اسْتَخَرْتُمُ الْمُعَامَ اَلَا مِنْ مَكَانٍ كُلِّ صَلَوةٍ سَجْدَةٍ وَاحِدَةٍ وَ اذْكُرُوا اَنْهِيَ سُبْحَانَ
ذِي الْفُطْرَةِ وَ الْاَجْمَالِ وَ الْمَوْجِبَةِ وَ الْاَفْصَالِ وَ الَّذِي يَخْزِي يَقُولُ سُبْحَانَ اللهِ
اَنْ يَكْفِيَهُ بِالْحَقِّ اَنْ لَوْ الْكَافِي الْبَاقِي الْغُفُورِ اَرْحَمِ وَ بَعْدَ اَتِمَامِ التَّسْبُوحِ لَكُمْ وَلَسَنَ
اِنْ تَقْعُدُوا عَلٰى سِكْلِ التَّوْحِيدِ وَ تَقُولُوا ثَمَانِيَةَ عَشْرَ مَرَّةً سُبْحَانَ اللهِ ذِي
الْمُلْكِ وَ الْمُلْكُوتِ »

(۱) عن الامام جعفر الصادق : ينبغي للمؤمن ان يتوَقَّعَ عند وقت كل صلاة ثم يستقبل
القبلة فذكر الله عز وجل مقدار ما كانت تصلي .

و در رساله سؤال و جواب است : سؤال از یه مبارکه فی الاسفار اذا
 ترتبتم و ستر حتم المقام الا من مکان کل صلوٰۃ سجده واحده . جواب این سجده
 قضای نمازی است که در شنای حرکت و مواقع نا امن فوت شده اگر در وقت
 نمازی در جای امن ستریح باشد باید همان نماز موقوف را بجای آورد و این
 حکم در قضای آن در سفر و حضر هر دو یکسان است .

و نیز در رساله سؤال و جواب است : در سؤال از یه مبارکه اذا ترتبتم و ستر حتم
 المقام الا من مکان کل صلوٰۃ سجده واحده قضای نمازی است که بعثت
 عدم انیت فوت شده یا بکلی در سفر صلوٰۃ ساقط است و سجده بجای آن
 جواب ، اگر وقت صلوٰۃ برسد و انیت نباشد بعد از وصول مکان امن هر قدر
 فوت شده بجای هر یک یکبار سجده نماید بعد از سجده اخره بر یکل توجید
 نشسته ذکر معهود را قرائت نماید و در سفر اگر موقع امن باشد صلوٰۃ ساقطانه
 سؤال : پس از نزول و استراحت هرگاه وقت صلوٰۃ باشد صلوٰۃ معتین است
 و یا باید در عوض صلوٰۃ سجده نماید . جواب : خبر در مواقع نا امن ترک صلوٰۃ
 جائز نیست . سؤال : در حضر اگر صلوٰۃ فوت شود عوض فائده سجده لازم است

یا نه جواب در جواب سؤالات قبیل قوم این علم که در قضایا در سفر و حضر
هر دو یکسان است سؤال هرگاه سجدہ صلوٰۃ فائزہ تعدد باشد تعدد
ذکر بعد از سجدہ لازم است یا نه جواب بعد از سجدہ اخیرہ خواندن ذکر بعد از
تعدد سجدہ تعدد ذکر لازم نہ «

سجود

و نیز در کتاب اقدس است قوله قبل و ستند : « قد اذن الله لكم ان تسجدوا على كل
شيء طاهر و رفقا حكم الله في الكتاب ان الله يعلم و انتم لا تعلمون »
صلوٰۃ میت

و نیز از حضرت بهاء الله است قوله الاعلی : « هذا ما نزل في صلوٰۃ الميت یقر
في العنوت اولاً یا اَللّٰہی ہذا عبدک و ابن عبدک الّٰہی آمین بک و یا اَللّٰہ
و توجہ ایک منقطعاً عما سواک انک انت ارحم الراحمین اَسْأَلُکَ یا غفار
الذنوب و شارح العیوب بان یَقْلِبَ یہ یا منفعی سما، جودک و بحر افضالک و یُخَلِّقْ
فی جوارحک البکری الّٰہی سَبَّحْتَ الارض و السماء و الالٰہات انعم و اکریم
و بعد شریع فی التَّکْبِیْرِ الاول یقول : انا کُلُّ نَفْسٍ عَابِدُونَ تَعَدُّ عَشْرَ مَرَّةٍ وَفِي

آشانی «اناکل لله ساجدون» و فی آثاث «اناکل لله قانتون» و فی الرابع
 «اناکل لله ذاکرون» و فی الخامس «اناکل لله شاکرون» و فی السادس «اناکل
 لله صابرون»^{۱۱} و الذی یکون عاجزاً عن قرائته فانهزل فی القنوت کتفی بکیرت
 و فی آتیه یقول هذه اتک وابته اتک الی آخره «

و در کتاب اقدس است قوله جل وعز : «قد نزلت فی صلوة ایست است
 بکیرت ته نزل الآیات و الذی عنده علم التوراته ان یقرء ما نزل قبلها

۱۱. یجب التسلو علی کل من یبلغ سنه ثمانین و علم الاسلام و اوجها و لقیام و التبعه و جعل رأس

الیت الی یمین المتصلی مستقیماً و بکیرت خمس یشهد ان لا اله الا الله و لا اله الا الله

علی تنسی عقیب آتیه و یدعو للمؤمنین و المؤمنات عقیب آتیه و لیت عقیب الرابع و

فی بدعانه و علی تخلص بعبیه و ان یفوت یقتصر علی الرابع و

المحمد المشرقیه

در وصیت نامه خسرو قباد است : امروز جهان بدن را (بعد از حدوث موت) بگریه

که کسی از ترس پدید شدن جان نزدیک نمیشود و هر کس جان دست نهد تا خود را غسل نداد

ظاهر سازد نمیتواند تجاوززدان بایستد و نباید با تکیان و پاکان آمیزش کند

وَالْأَعْفَاءُ اللَّهُ عَنْهُ أَنْ لَمْ يُولَ الْغَزِيرَةُ الْعَفَاءُ . «

در رساله سوال و جواب است : در سوال : از وقت نماز میت قبل از دفن یا بعد از آن ؟ و توجیه بقیه لازم است یا نه . جواب : ادای صلوٰۃ قبل از دفن ، و اما بقیه اینها تو توفیق وجه الله . سوال : وضع خاتم که در کتاب اقدس مخصوص کبار است آیا صغیر هم داخل اند جواب مخصوص کبار است همچنین صلوٰۃ میت مخصوص کبار است . «

و از حضرت عبدالمعبود است قوله الغزیرة : مدای بنده غزیرة جمال الهی آنچه مرقوم نموده بودی ملاحظه گردید در خصوص تکبیر در صلوٰۃ میت مرقوم نموده بودید هر چند زلفت تجیر بعضی الله اکبر گفتن است ولی در عرف اهل معباد یعنی تحت است و تحت اهل معباد الله الهی است

صیام و احکامش

و نیز در کتاب اقدس است قوله عز و جل : « يَا قُلُمُ اَلَا عَلَيَّ قُلُ يَا مَعْزُاتُ الشَّامِ
قَدْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ اَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ وَ جَعَلْنَا تَنْسِيرَ رَزِيدَاتِكُمْ بَعْدَ الْاَلَا
كَذَلِكَ افْضَا نَتِ شَمْسُ السِّيَانِ مِنْ اَفْقِ الْكِتَابِ مِنْ لَدُنْ مَالِكِ الْمَبْدُودِ

والكتاب كُفِّرَ عَنْكُمُ عَنْ الْكَلْبِ وَاشْرَبْ مِنْ تَطْلُوعِ إِلَى الْآخِرِ يَا كَلْبُ
 إِنَّ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ مِنْ حَسَدِ الْفَضْلِ الَّذِي قَدَرْنِي الْكِتَابَ ... وَأَدْرَأْتُمْ يَا
 الْإِطْعَامَ قَبْلَ الْإِسْكَافِ فَخُلْنِي فِي الْإِطْعَامِ كَذَلِكَ حَكَمَ مَوْلَى الْإِنَامِ «
 وَدُورَةُ الْبَيْتِ قَوْلُ الْأَعْلَى : « قَدْ كَتَبْنَا بِقُصُومِ تَعْدِ عَشْرِينَ فِي جَدَلِ
 الْفُصُولِ وَغَفَوْنَا مَا دُونَهَا فِي هَذَا الظُّهْرِ الْمَشْرِقِ الْمُنِيرِ «

و در لوح دین بتقرین است : بعد از آنکه عید صوم ایام زائده شود قبل
از ایام صوم است و بعد وارد در صوم شوند و نوزده یوم تا تم باید صائم باشند
و یوم منسوب با ستم عظیم که یوم عید است اگر تحویل مثل بعد از ظهر یا عصر واقع
شود و لو دقیقه ای اندوز باشند این یوم عید خواهد بود چه که مثل آن ساعت مثل
شمس عظیم است اشراق آن بر کل این یوم واقع چون با ستم عظیم منسوب است
حکم عصر آن مثل فجر عید الله محسوب ندارد هر وقت از یوم که تحویل شود آن
یوم عید خواهد بود طوبی للسنین «

در کتاب اقدس است قوله جل و عز : « قد عفا الله عن تائبين ما
يجدون الدم بقوم واصلوه »

وقوله لا علی : « لیس علی المسافر والمريض والحامل والمرضع من حرج
 عفا الله عنهم فضلا من حسنه انه لم یفرز الوثاب (۱) »

(۱) در قرآن است قوله : یرید الله لکم البسر ولا یرید لکم البسر و فی حدیث انصوم
 من غیره بفتح صاد و کسر ما مضی من تعبه العافیة و نه صوموا تعبه و یأتی من الحدیث عن محمد بن
 ابی جعفر ۴ فی قول الله تعالی و علی الذین یطیعونه فدیة طعام مسکین قال ۴ شیخ و الذی
 یأخذه بعطاش لا جرح علیها ان یفطر فی رمضان و یتصدق کل واحد منها فی کل یوم بدین
 الطعام و لا قضاء علیها فان لم یقدر و ان شئ علیها و فی حدیث آخر عن محمد بن مسلم قضی
 ابان ۴ قال یحیی یقول الحامل المقرب والمرضع یطیعونه یقین لا جرح علیها ان یفطر فی
 شهر رمضان لا تأکل الا یطیعان انصوم و علیها ان یتصدق کل واحد منها فی کل یوم یفطر بدین
 و علیها قضاء کل یوم افطریه بقضاء بعد (جمع بجرین)

وقوله تعالی : و علی الذین یطیعونه فدیة طعام مسکین فمن تطوع خیرا فهو خیر له وان تصوموا خیرکم
 قبل کان القادر علی انصوم خیرا بینه و بین الفدیة لکل یوم نصف صاع و قبل بدین تطوع خیرا
 ای زاد علی الفدیة فهو خیر له و لکن صوم هذا القادر خیر له ثم نسخ ذلك بقوله فمن شئکم اشتر
 فلیصومه و قبل ان یفسخ من المراد بذلك الحامل المقرب والمرضع تعبدت یقین به بقیه من غیره

در رساله سوال و جواب است : «سوال از صنوم نفوس که در شهر صیام
باشغال شاق مشغولند جواب، صیام نفوس مذکور عفو شده و گن در آن
ایام قناعت و ترلاجل استرام حکم الله و مقام صوم اولی واجب

«بایانده از ذیل منقول» و اشیح و ایضاً کذا عن بعض المفسرین (مجمع بحرین)

من خطبه حاکم الامان الفارسی من انشی فی آخر یوم من شعبان و هو شهر الصیام
شهر تصبر و بصبر ثواب و بخت و هو شهر المواته و شریذ ذوق المؤمن من فطره هائکالان و شوق
برحمه و مغفره لذنوب قلنا یا رسول الله لیس کف یجد ما یفطره اهلنا ثم قال یعلی الله ذنوبنا
یفطره هائکال علی ذنوب من او تمره او شربه ما و من اشبع هائکالان و مغفره لذنوب و بعد
شرا و درجه و اوسط مغفره و آخره غفر من انبار و من غفر عن مخلوقه و عقد الله من انبار
و من این معجزه فی الله تعالی عنه ما من صیام رمضان فی انصاف و سکوت و ذکر الله تعالی و عمل
صلوات و حرم حرامه و لم یکرب فیه فاحشه الا انسخ من رمضان یوم غفره و لا و در غفره و ذنوب
کله و کتاب تنبیه و انذار

سؤال از عدم صوم مسافر پیاده جواب خدا آن دو ساعت متعذر شده اگر
 بیشتر شود افطار جائز سؤال از تعیین سفر جواب تعیین سفر نه ساعت
 از قمار ساعت مصنوع و اگر مسافر در جائی توقف کند و محین باشد توقف
 او تا یک شهر بسیار باید صائم شود و اگر اقل از یک شهر باشد صوم بر او نیست
 و اگر در بین شهر صوم دارد شود بجایی که یک شهر بسیار در آنجا توقف مینماید
 باید سه روز افطار کند و بعد از آن باقی ایام صوم را صائم شود و اگر بوطن خود
 رسد که دائم الاقامه در آنجا بوده است باید همان یوم اول درود صائم شود
 سؤال در غیر شهر مگر اگر نفسی خواسته باشد صائم شود جائز است یا نه و اگر نذر عهد
 کرده باشد که صائم شود مجری و محضی است یا نه جواب حکم از همان قرار است
 که نازل شده و لکن اگر نفسی عهد نماید که نه صائم شود بحجت قضاء حاجات
 و در آن پایی نبوده و نیت و لکن حق حل جلاله دوست داشته که محض نیت
 در اموری که منفعت آن بعبادت الله میرسد واقع شود

سؤال اگر عید مولود یا مبعث در ایام صیام واقع شود حکمش چیست
 جواب اگر عید مولود یا مبعث در ایام صیام واقع شود حکم صوم در آن روز ترخیص است

حج

و نیز در کتاب اقدس است قوله جل و علا : « قد حکم الله لمن استطاع منکم
حجاً ابیت دون انفسه و عفا الله عنین رحمته من عنده انه لم یطع الا رباً »
در سوره الحج خطاب بتمامه تسبیل زردی است قوله الاعلی :

« هو الباقی الظاهر لمن اراد ان یتوجه الی شطر المقدس و یحضرین یدی الله
الغزیر العظیم و یسمع ذواته و یخبر جماله و یشیق رائحه الله الغزیر المقدر
المتعالی البکیر ان یمخرج من مینه مهاجراً الی الله الی ان یدخل فی المذبح الذی
سمی بدار السلام و اذا ورد فیها کتب الله ربه جان الله و التجبر الی ان یصل
الی التسط و اذا وصل الیه طیس حسن شایه ثم یتوضأ کما امر الله و اذا غسل بیده
یقول « ای رب هذا ما الذی اوجرت به بامرک فی جوارحیک الحوام و الحشرات
منه یا الهی ایدای بامرک غسلی عن کل دنس و ذنب و غفلة و عن کل ما یمکر به
رخصاک و انک انت المتقدر العذیر »^(۱) ثم ینفیس وجهه و یقول « ای رب هذا وجهی »

(۱) عن ابن عباس قال مررت بربیع بن جریث تعلق بامر الله و یقول ان الله یجرت به ابیت ان
تغفر لی فقل رسول الله یا عبدالله سل بحربک خلق حرمه المؤمن عظمه الله من حرمه ذر ابیت

الذی طرقت به بارادک اذ اسألك سلطان عز و ذوانیک و بدیع اسما و
 مظاهر ادرک بان تطهرت من سواک ثم اخطفه من التوجه الی غیرک و انظر الی
 الذین هم لم یقصدوا جمالك انما هم انما طاهر الطاهر انزیر الکریم ثم یخبر عن خبر
 بوقد اتد و سیکت و غیرتته الی ان یصل الی آخر الخبر اذ اتوجه الی شرطیت
 و یقول فی اول مستدرد ای رب هذا اول خطوة وضعت فی سبیل رضاک
 و اول قدم طرقت به بارادک و قد حرتب یا ائی من کل الجهات الی جهة
 فضلك و انفضاک و فررت منی عن نفسی من کل ما سواک الی شرط حدک
 و الطافک الی لا تحبب الیک من سحاب رحمتک و غایتک و لا تمنع
 قاصدیک من غام مجدک و اگر اید فها انما الی قصدت بیک یقی یقول
 فی حوایا کائنات الا اعلی و من دونها ارواح المقربین من الاصفياء
 اسألك بها و بحسب بان لا تمنع بصری من بدیع انوار قدس جمالك و لا تحرم
 وجهی من غودات هویات اریاح فجو تعالک و لا تشد عن قلبی نفحات عز
 و جیک و الهامک و انک انت ذو الجود و البجروت و ذو الفضل و الرحمة و انک انت
 و انک ذو القعدة و القوة و العظمة و انک انت لمن دعاک قریب

مجیب ہا ثم یسبی اللہ وشرع فی الطواف ویطوفن حول البیت سبعۃ
 مرات واذاتم عملہ وقابل باب البیت یقوم ویستغفر اللہ سبعین مرۃ
 ثم یقول "یا الہی وستیدی لک بعد علی ما اکرمتنی و نعمتینی بحیث تقضی
 علی مقام الذی لا یری فیہ الا شؤنات غر سلطان احدیتک ولا یشہد
 فیہ الا بوارق انوار شمس جلالک سالک بک بنفک بان تحلفنی عن کدورت
 الدنیا و زخرفہا و محرق من وجہ قلبی عجباتی الی منقش من الدخول فی غمرت
 البحر عز توحیدک و محبتی عن الورد و فی میادن قدس و صلک و تعالک
 ای رب لا تخعننی عن باب رحمتک غائباً ولا تطردنی عن ملک خاصراً
 ای رب فاغفر لی و لا یؤنی و اخوتی و اہلی و شیرتی من الذین ہم اموا
 بک و بآیاک الکبری فی منظر جلالک الاعلی و انک انت العزیز الکریم
 ثم یشی بحال لیکون ویسبی اللہ الی ان یصل الی الباب و یقوم و یقول
 "یا الہی ہذا مقام الذی رفعت فیہ صوتک و تہریرا لک و طلعت
 انارک و اشرق جلالک و ذررت آیاک و لاح امرک و رفع اسمک و
 شاع ذکرک و کلت قدرک و غلت سلطنتک علی من فی السموات

والا فیس ثم یخاطب البیت وارضها وجدارها وکل ما فیها ویقول «فطوبی
 لک یا بیت یا جملک الله موثقا قد میه فطوبی لک یا بیت یا واقع ملک
 من بحضات عز کبریا فطوبی لک یا بیت یا احرارک الله وجملک محتا
 لنفسه ومثرا لسلطته وما سبکک ارض الا ارض التی اصطفانا الله علی کل
 بقاع الارض یا قسم من قلله المحیط فطوبی لک یا بیت یا فیصل الله
 بک بن اسید و تشعی من یومئذ الی یوم الذی فیہ تحلی الرحمن یا نوار قدس
 بیدع فطوبی لک ثم طوبی لک یا جملک میزان الموعودین و متسی وطن
 العارفين وجملک مقدسا من عرفان المنفصلین و لشرکین بحیث من خل
 فیک الا کل مؤمن یحمن الله قلبه لا یمان ولن یقید ان یقرب الیک
 الا من یتب من رواح السبحان فطوبی لک یا جملک الله مخصوصا
 للمقرین من عباده و المخلصین من بریته ولن یمک الا الذین هم یقطعوا
 بحکم من کل من فی السموات والارض ولم یکن فی قلوبهم الا تبلی انوار
 عز و حدانیه و فی ذلک هم الا غورات تجلیات قدس صمدانیه و هذا
 شان اختصک الله به و بذلک یغنی بان تنفضه علی العالمین فطوبی لک

ولمن بناک و عمرک و خدمک و سقّی اورادک و لمن دخل فیک و لمن
 لا خطک و لمن وجدک رائحة التمیم عن یوسف الله العزیز القدر و شاهد
 بان من دخل فیک یدخله الله فی حرم القدس فی یوم الذی یرتوی فیہ
 جمال الهویة علی عرش عظیم و ینزل کل من التجاکب و دخل فی ظلمک ثم یقضى
 حوائجه ثم یحشره فی یوم القيامة بجمال الذی یرتوی منه اهلها من الاولین
 و الآخین « ثم یتوب وجهه علی تراب اباب و ینادی ربّه یدّی اکل منقطع نادا
 یتوب و یقول « ای رب انما الذی تشدّیت علیک و اعزّفت علی جاکک
 بما شغلتنی نفسی و هو الی و انک انت العظیم الخبیر ای رب فلما عرفت فیضک
 استغفرک عما کنت علیه و عما ظن من لسانی و خرج من فی و خطر فی قلبی و حبّبت
 الیک بکلی و انک انت الغفور الرحیم ای رب لما عرفت فی مواقیع امر و ایدیت
 من زومی و غفلت اذ اخرجت من سببی تسویا الی بیک و کنت ناظرا الی شطر
 عیانک و غفراک و انک انت رحم الراحمین اریته جنتک بذنب الذی
 کان ثقل عانی السموات و الارض و اکبر عن خلق الکونین الی ان قمت بین
 یدی باب بیک الّتی ما خاب عنها احد من المذنبین و سجّدت ترابها

خاضعا بجلالك و خاشعا لسلطتك تذللكا بحضرتك ای رب فارحمنی برحمتك
 و افضالك ثم اجعل لی مقعد صدق عندك و تحقیق بیادك التائبین ای رب
 فاغفر جریاتی و خطیاتی و عن كل ما كُتبت ایدای و انك انت الغفر الكرم
 ثم یرفع راسه و یتغفر الله بهذا الاستغفار الغفر العظیم ۛ ای رب استغفرک بلیانی
 و قلبی و نفسی و فؤادی و روحی و جسدی و حسبی و غطی و دمی و جلدی و انك
 انت التواب الرحیم و استغفرک یا الهی باستغفار الذی یست رب رواح الغفران
 علی اهل العصیان و یطهر الذین من ردا و عفوک بحسب و استغفرک یا الهی
 باستغفار الذی به یطهر سلطان عفوک و غایتك و یتشرق شمس مجود و الاال
 علی سائر الذین و استغفرک یا غافری و موجودی باستغفار الذی به یرحم
 الخاطیین الی شطر عفوک و احسانك و یقوم المردین لدی باب رحمتك
 الرحمن الرحیم و استغفرک یا سیدی باستغفار الذی جعله نار التورق کل
 الذنوب و العصیان عن كل تائب راجع نادم باکی سلیم و یطهر اجساد المکلفات
 عن کدورات الذنوب و الاثام و عن كل ما یؤثر به نفك الغفر الذی یحکم ثم
 یدخل بیت بوقار و سکون کانه یشهد الله فی جبروت امره و ملکوت یمته الی

ان یخل فی الصحن وکھضر فی معابدہ قبلہ الہی کانت مخصوصہ باستواء
 عرش العظمۃ علیہا اذ ارفع ایداہ ثم یوجہ طرفہ الی شطر افضالہ ویقول :
 «اشہد فی موقفی ہذا بان لا الہ الا ہو وعدہ لا شریک ولا شبیہ لہ ولا ندہ ولا قوۃ
 وزیر ولا نظیر ولا مثال لہ وان نقطۃ الاولی عبدہ وحبسائہ وعظمتہ وکبریاۃ
 ولا ہوتہ وجبروتہ وسلطانہ وغترتہ وملکوتہ واقدارہ وعزہ وشرفہ والطاقہ و
 بہ اشرق جمالہ وطمعہ ورجوہ طمع برمانہ وتم دلیلہ وکلت حجتہ ولاحۃ آیاتہ
 و بہ جبر کل من فی السموات والارضین ونبش من فی ملکوت الارواح الخلق
 و بہ ہبت نفحات القدس علی العالمین واشہد بان من تھبطۃ الحق
 لا یریب فیہ ویا قی بانوار قدس مسبح وریحہ وخلق السموات والارض وخلق
 الاولین والآخرین فنیثا لمن یدرک زمانہ ویدخل بابہ ویشرف عبقاۃ ویطوف
 فی حوالہ ویتجدد بین یدہ ویزور تراب قدسیہ ویتقوم فی محضرہ ویکون من العائنین»
 ثم یقول «ای رب ہذا بتیک الہی فیہ ہبت نہات جودک وحنانیک
 و فیہا تجلیت فی سرائر کل مظاہر اسماک واطالع صفاتک واما طلع بذلک
 اعذہ الا انفسک العظیم ای رب ہذا بتیک الہی منہا طرت آیات فضلک

علی العالمین و فیها ورد علیک ما قد دس لمقبّلین و المرفضین و انک انت
 صیرت فی کل ذلک بعد قدرتک و سلطانک و انک انت اعظم حکیم القادر
 القدر ای رب هذا مقام الذی فیہ تمیّزت بقدرتک العظیم و فیہ رفعت
 صوتک و فطمتک ثم نذاک و تنزّلتک البیدع الملیح ای رب هذا مقام فیہ
 استویت علی عرش المکانت و تعلّیت فیہ لسان قدرک علی کل من فی السموات
 و الارضین ای رب هذا مقام الذی توجه فیک طرفک الی شطرحک و فیہ
 لموجت اجرا القدره فی کلک المکنون المصون الخفیض ای رب هذا مقام
 الذی کان فیہ انک فی سرائر و ما تحرک فیہ شتاک علی ما اردت فی وترت
 فیہ و جهک المیز و کنت فیہ فی غیب الغیب و ترترت بحیث ما عرف فیک
 احد من العالمین ای رب هذه یتیک التی عرّفوا بعدک عبادک و خادوا ما
 فیها و خصبوا ما علیها و بذلک شکوا حرتک و حاربوا مسک فی ترهم تقصّوا
 یتاک و کسروا عهدک و انت سترت کل ذلک و تجاوزت عنهم بغضک البیدع
 ای رب لا تخرنی عن مجلس ترک و لا تنزع حق برود غایتک و غفرانک و لا
 تشد فی من جوار حمتک و لا تحرمنی من کور فضلک المنیع ای رب قد شنی عن

و تو منک و قربی الی نفسک و شرفی بعتاک و انک انت القادر العالم اللد
 اباحت المھی الیمیت ای رب و فقی علی بانک اَرَدَہُ لِعِبَادک لمعترین
 تم قدر الی خیر ما قدرته لاصغیاک المتحسین اذ انیک فی نفسہ ویکت
 فی ذاتہ ثم یتوجہ قلبہ وسمعه الی شطرا بیت ان و جدرائحه الله وسمع ذاته یوم
 فی نفسہ بان الله کفر عنه سیئاته و تجاوز عنه و تاب علیه و شمس نفسه شل
 یوم الذی ولد من الله و ان ما وجد رائحه الله بعزیر القدر کبر الی فی هذا
 الیوم او فی یوم اخری الی ان یحبس و یمسح و هذا ما قدر من قلم عز حکیم علی
 الواح قدس حفیظ کذلک یفتح الله ابواب الفضل و یجود علی وجه السموات
 و الارض لعل الناس لا یمنعون انفسهم من رحمته الله و فیضه و ان هذا الی
 و ذکر من لدنا علی العالمین «

و قوله الاعلی : « یا محمد اذا خرجت من ساحة العرش اقصه زیارة بیت من
 قبل ربک و اذا حضرت لقاء الباب قف و قل : یا بیت الله العظم
 این جمال القدم الذی جعلک الله قبله الامم و آیه ذکره لمن فی السموات
 و الارضین یا بیت الله این الايام التي کنت فیها موطئ قدسیه و این الايام

اتنی ارتفعت منک نعمات الرحمن فی کلّ الاحیان واین طرازک الذی منہ
 استغناء من فی الاکوان این الايام اتنی کنت عرشاً لا استقرار یحیل لقصم
 واین الايام اتنی کنت مصباح الفلاح بین الارض والسماء ومنتصو منک
 نعمات السبحان فی کلّ صباح و مساء یا میت الله این شمس العظمی و الاقدار
 اتنی کانت مشرق من افقک و این مطلع عنایت ربک المنعم الذی کان
 مستویاً علیک مالی یا عرش الله اری تغیر حالک واضطربت اراکانک
 وخلق بابک علی وجه من ارادک و مالی اراک الخراب استجعت محبوب
 العالمین تحت سیوف الاخراب طوبی لک ولو فاکم بما اقدت بمولا
 فی اخزانہ و بلا یاه اشد انک لمنظر اکبر و المنظر الا طر و منک مرث نسمة
 السبحان علی من فی الاکوان و فرحت قلوب المخلصین فی عرفات کعبان
 و الیوم یروح بما ورد علیک الملائک الاعلی و سکان مدائن الاسماء انک لم
 ترزل کنت منظر الاسماء و الصفات و مکرر محلات مالک الارضین تسبیحاً
 قد ورد علیک ما ورد علی اتابوت الذی کانت فیه السکینة طوبی لمن عرف
 بحسن القول فیما اراد مالک البریه و طوبی لتذین مستشعرون منک نعمات

ارحمن ویرفون قدرک و یغفون حرمک و یراعون شاکک فی کل الاحیان
 نسال الله ان یغفر لی بصیر الذین غفلوا عنک و ما عرفوا قدرک لعرفانک
 و عرفان من رفعلک بالحق انهم قوم عمون و الیوم لا یرفون ان یکب
 هو العزیز الغفور اشد یکب اتحن الله عباده طوبی لمن قبل الیک و یرودک
 و ویل للذین انکروا حقک و اعرضوا عنک و سیسوا قدرک و شکوا حرمک
 یا بیت الله ان شک لشکون سر حرمک لا تحزن قدرتک بطراز ذکره من
 الارض و السماء و الله لا یحکک ابد انک تكون منظر رب فی کل الاحیان
 و یسمع نداء من یرودک و یطوف حولک و یدعوه بک الله هو الغفور الرحیم
 یا اتمی اسالک بهذا البیت الذی تخیر فی فراقک و یروح لبحوک و ما و رد علیک
 فی ایاک بان تغفر لی و لا یوتی و ذوی قرابتی و المؤمنین من اخوانی ثم
 اقض لی حاجتی کلها یجودک یا سلطان الاسماء انک انت اکرم الاکرمین
 و مولی العالمین «

و از حضرت عبدالبهاء در خطابی است قوله بغیر: « و اما ما نزل فی سورة الحج ان سب
 فرض علی الطائف ان یتجمع نداء الحق صین طوافه و ان لا یتجمع مکرر الطواف حتی

يَسْمَعُ النِّدَاءَ فِي الْمَرَادِ مِنَ النِّدَاءِ نِدَاءُ الرَّحْمَنِ فِي وَادِي الْأَمِينِ مِنْ قَلْبِ الْإِنْسَانِ
هُوَ لَتَقَعُ الْمُبَارَكَةُ الَّتِي يَرْتَفِعُ مِنْهَا سَمْعُهَا أذنٌ أَعْيَتْهَا حَافِيَةٌ وَحَرَّمَ مِنَ الْأَعْيَاءِ لَتَقُولَ الْعَالِيَةُ

لوح اعمال بيت مكرم شیراز

وَأَرْحَضَتْ بِجَاءِ اللَّهِ اسْتَ قَوْلُ الْأَعْلَى : « هَذِهِ سُورَةُ الْحَجِّ قَدْ زَنَاهُ بِالْفَضْلِ

يَسْتَرْبِ بِهَا الْعِبَادُ إِلَى اللَّهِ رَحِمَتِهِمْ وَرَبِّهِمْ الْعَظِيمِ انْ يَا مُحَمَّدُ إِذَا
اسْتَجَذْتَ بِنِكَ رَوَائِحِ الْقُدُسِ وَتَقَبَّلْتَكَ إِلَى دِيَارِ الرَّحْمَنِ تَجِدُ نِعْمَاتِ السَّجْمَانِ
إِذَا ذَهَبَ بِأَوْنِ رَكْبِكَ الْإِنْسَانُ إِلَى الْمَقَامِ الَّذِي يَطُوفُونَ فِي حَوْلِهِ طَائِفَةٌ مُعِيرِينَ
الَّذِينَ فِي حَوْلِ الْعَرْشِ يَهْمُ سَيِّئُونَ وَأَنْتَ مِنْ الَّذِينَ يَقُومُونَ عَنْ مَعَاذِكَ وَ
تَرِيدُ أَنْ تَوَجَّهَ إِلَى شَطْرِ اللَّهِ رَكْبًا إِذَا فَاخْلَعَ عَنْ جَسَدِكَ قَبِيضَ النَّفْسِ وَالْهَوَى
ثُمَّ عَنْ رَجْلِكَ نَعْلَيْنِ لِبْنِي وَالْفَخَّارَ لَأَنْتَ تَدْخُلُ مَقَامَ الَّذِي مِنْ يَدِهِ الْإِلَهِيَّةُ
مَنْ يَدْعُ عَنْ وَرَاءِ كُلِّ مَنْ فِي الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ وَلَنْ يُقْبَلَ إِلَّا تَتَزَيَّعُ الْكِبَرِيُّ أَنْ
أَنْتَ مِنَ الَّذِينَ يَهْمُ يَفْقَهُونَ وَفِي حَوْلِهِ يَطُوفُونَ طَوْرَ الْأَمْرِ وَبَرِيَّةُ الْقُدُسِ ثُمَّ
سَيَاءُ الْعَزْثُ أَفْدَةُ الَّذِينَ حَمَّ إِلَى هَوَاءِ الْقُرْبِ فِي كُلِّ مَعِينٍ يَصْعَدُونَ
وَمَنْ دُونَ ذَلِكَ مِنْ تَغْوِزِهِ وَلَنْ تُذَكَّرَ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْوَارِدِينَ عَلَيْهِ وَلَوْ تَكُنْ

فيه الف سنة مما اتم تعدون واذا اجرت عن نفسك عن الدنيا واهلها
 وسافرت الى الله ربك وبلغت مقام الذي رايت سواد المدينة فانزل ثم
 قف على موقفك وقل: "الروح والنور والعزواتشاه عليك يا مدينة الله و
 موطن اسائه ومخرن صفاته وضع فيوضاته ومعدن انصافه ونهر تجلياته التي احاطت
 كل الوجود اشهد بان من سوادك طرت نقطة الاولية وطرز القدمية والسر
 الازلية والكلية الجامعة والعضايا المحمومة والاسرار المنعزلة كذلك سبقت بفضل
 من لدى الله الميسر القيوم ثم ارفع يداك الى الله ربك بخشوع وخشوع
 وتيسم ورفاء محبوب وقل: اي رب لك الحمد على بدائع مواهبك لطائف
 عطاياك وكيف اشكرك يا الهى بما رزقتني رزاقك بيك وشرقتني بها و
 بهذا الفضل الذي سبق به حمد دوني وملتجئ بالاعرفه نفس سواني اذ ايا الهى فرت
 عن بيت نفسي وعتصمت بمقر نفسك الاعلى وهربت عما منغني من قربك
 واستخففت في جوار رحمتك الكبرى اذ ايا الهى لا تحرمني ما عندك ولا تحليني
 بغيرك وانك انت العزيز المنصور اي رب ثبتني على حبك وحب اولى بك
 ولا تحليني من الذين يكفرون بآياتك بعد انزلها وتيسر دون بها بعد الذي

اعطت نعماتها الکلمات وکل ما خلق فی الغیب وانشودای رب رب
 لی من لذلک عصا، فضلك وعايتک لا فلق یبجراتنفس واهوی وامنهما
 لا ھل الی خیام عزرائلک وراوق قدس عصمتک لقا ینظر منی یا کریم
 رضاک وآنک انت الفاعل لما تشارو آنک انت رب هذا بیت المعمور
 ثم ارجع الی ان تصل مقاماً لم کن بیک و بین المدینة الالف خطوة او ازیة
 او اقل انما نزل ثم غیب نفسك فی الماء کما ابرئ به فی کتاب الله الیمن
 علی القیوم و اذا خرجت عن الماء نقص شاربک ثم قلم اطعاک و حسنت
 رأسک ثم استعمل احسن الاطیاب ثم لبس احسن الثیاب با استطعت علیه
 و ان لم کن مستطیعاً بما امرناک به لا تحزن فقد عفا الله عنک و انه لھو المتقدر
 اعطوا العطوف ثم اوسع فی نفسك بانک من الذی یقع عنک علی المدینة
 و تقربت الیها کیون قلبک تطهر من ذکر الموجودات بحیث تنزع من ورائک
 کل ما خلق بین الارضین و السموات لانک اذا تمشی بین یدی سلطان الکلمات
 و ملک الاسماء و الصفات کذلک یملک قلم الله ربک و رب کل شیء
 ان انتم تعرفون و اذا حملت بما امرناک به اذا قم من مقامک ثم ولّ وجهک

شطرا بیت ثم قف ثم ارفع يدك للفقوت لله المقدر المهيمن المحبوب قل :
 يا الهى هذا مقام الذى به قرت عين المشتاقين واشتجبت افدة العاشقين
 وهذا منى مقصد العاصدين واعلى مطلب الطالبين وهذا مقام الذى تطفرفيه
 عيون العارفين فى فراقك وتصرف وجه الواصلين فى اشتياقهم الى جلالك
 اسالك يا الهى به وتجليات انوار عز احديتك وبوارق ظهور قدس الوجيكت
 بان فلتعنى عن نار نفسى وتقدسنى عن كل ما لا يلىق سلطانك وانك انت
 المهيمن القيوم ثم انزل يدك الى ان يصل الى مخدبك ثم كبر الله تسعة مرة ثم
 ارفع يدك مرة اخرى الى الله ربك ورب ما كان وما يكون وقل : الهى
 هذه مدينة التى فيها ظهرت سلطتك وبرزت امار عز عظمك ونزلت ياكت
 وقت ملكك وعلت قدرتك ولاحك حجتك واحاطت رحمتك
 كل الاشياء وكل ما فى السموات والارض ويشهد بذلك نفسى وقلوبى وسانى
 ثم عبادة مكرمون اذا اسالك يا الهى بحسب ما تظفر فيها بان تنزع ما يعيدنى
 عن شاطئ قدس رحمتك وافضالك وتغنى عن جوار فيض فضلك وعطالك
 ثم تبسنى يا الهى قميص مكرتكم والطفلك وانك انت المقدر على ما تشاء

وَأَنْتَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْمُتَعَالَى الْمَحْبُوبُ ثُمَّ أَشْرَبْنِي يَا أَلَهِي مِنْ سُلَيْسِلٍ عَزَّ وَفَافَكَ
 وَمَعِينٍ قَدَسَ تَعَالَى أَلَتِي لَوْ شِئْتُ مِنْهَا قَطْرَةً عَلَى الْمَكْنَاتِ مَيِّسِرُنَ حَيًّا
 بِأَيِّهَا دَائِمًا قَائِمًا فِي مَقَابِلَةِ وَجْهِكَ وَظُهُورَاتِ بَوَارِقِ أَنْوَارِ طَلْعِكَ
 وَأَنْتَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْمُتَعَالَى الْقُدُّوسُ إِذَا فَاغْرُلَ بِكَ أَلْثَمُ أَمْسٍ عَلَى الْأَرْضِ
 بِوَقَارَتِهِ وَكَيْفِيَّتِهِ وَفِي مَشِيكِ تَحَلُّلِ رَبِّكَ ثُمَّ تَجَبَّرُ وَتَقْدَسُ وَتَجْدُدُ ثُمَّ تَتَبَّعُ
 سُنَنِ الْمُرْسَلِينَ وَجِيَّةَ الْمُعَرَّبِينَ قُلْنَ لِي بِكَ الْقَتْمُ لِي بِكَ وَصَدِيكَ
 وَاتَّخِذْ بَيْنَ يَدَيْكَ كَرْبَةً هَذِهِ الْكَلِمَةُ عَلَى قَدَرِ الَّذِي لَمْ يَنْجِدْ نَارَ شَوْكَكَ وَشَتَّى لَكَ
 وَلِذَلِكَ أَمْرًا كَافٍ بِالْحَقِّ لَتَكُونَ مِنَ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ بِأَمْرِ وَمَعْلُومٍ ثُمَّ يَهْلِكُ
 بِهَذِهِ الْكَلِمَةِ تَجِبُ رَبِّكَ حِينَ الَّذِي اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ وَنَادَى الْمَكْنَاتِ
 بِقَوْلِهِ اسْتَ بَرِّكُمْ وَأَنْ هَسْذِهِ تَسْرِيذُ الْوَأْتُمْ فِي اسْرَارِ رَبِّكُمْ تَعْلَمُونَ لَبَّ
 لَوْ تَشْهَدُ بَعْضُ الْفُطْرَةِ تَشْهَدُ حِينَئِذٍ يَكُونُ مَسْتَوِيًّا عَلَى أَعْرَاشِ الْمَوْجُودَاتِ
 وَيُنَادِي بِأَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا الْمُهَيَّمُ الْقَيُّومُ وَأَنْتَ يَا أَيُّهَا الزَّائِرُ فَاعْرِفْ
 قَدْرَكَ وَمَقْدَارَكَ فِي ذَلِكَ الْبَحِينِ ثُمَّ أَشْكُرُ اللَّهَ بِأَرْزُقَتْ بِذَلِكَ وَأَتَذَكَّرُ
 عَلَى ذَلِكَ وَأَتَذَكَّرُ مِنَ اللَّهِ الْآبَهُ لَمْ يَخْلُقْ وَالْأَمْرَ كُلَّ بَأَمْرِهِ يَعْلَمُونَ فَعَلُونِي

لك يا حبيب ما دخلت برية القدس وفاران الروح وسيناء الامر بل لو
 تدق بصرك تشهد ان كلامي حولك يطوفون فوالله يا ايها العبد المهاجر اذا
 يوفيق بصرك وتفت فوق رأسك الى السماء تشهد بان خطايا القدس
 ومواقع الانس ثم اهل سرادق الالهوت واهل معاهد البحروت وماكل
 المقدسين من مخلوقات الملك والمملوك كلهم تحت كرم في هواء القدس
 فوق رأسك ويخلص ويحترق ويقدرن ويحيدن معك رب المدينة والذي
 ظرئها وطلع فيها وكذلك تشهد الامران انت تكون من الذين هم بصبر
 الروح يشهدون واذا وصلت الى مقام الذي استقرت باب المدينة
 مقدار عشرين خطوة اذا وقف امام الله ربك ورب كل شيء ورب هذا المنظر
 المحمود ثم قبر الله تسعة عشرة مرة ثم خاطب المدينة من قبل قلن لعن الله قوما حال
 بيننا وبين انوار قدسك يا مدينة الله وسخونا عن استنساخ من روائح قدسك
 وانك تكون في جوار عز رحمتك والقيام على قنار باب فيض رحمتك ثم حول
 انظر الى المنظر الاكبر شرا بحد من المدينة وما خلق فيها وكان عليها لان على
 كل ذلك وقعت نظرة الله العزيز المهيمن القيوم قل ان يا حبيب المدينة فطوبى لك

بما اشرفت عليك من انوار شمس ربك العلي الاعلى ان يا اشجار المدينة فطوبى
 لكم بما هبَّت عليكم نemat القدس عن شطر البقاء ان يا هواء المدينة فطوبى
 لك بما انبط فليك هوار اقد العزيز المتعذر المحبوب ان يا ارض المدينة
 فطوبى لك بما شئى عليك جل ربك الرحمن و تركب بكل سبعمان في
 ايام اتى كان الكل في حجاباتهم محجبون ثم انشأ الى ان تصل المدينة
 واذا فرغت بقاءها وصلت الى بابها صنع وجهك على تراب ابواب
 لشجر راحة ربك العلي الاعلى وتكون من الذين هم بقاء الحيوان هم يزقون ثم
 اعلم بان من تراب طيف حكم الماء ومن ماء حكم الهواء ومن هواء اثر النار ونحو
 منها فكل حكم الكاف والنون ان تتم تعلمون وهذا ما وصفناه لك في الارض
 وبين هؤلاء الذين هم في سكر انفسهم خادون والآفة الذي نفسى بيده
 لذرة من ترابها لا عز عند الله عما خلق في ميادين البقاء وما قدر في الوجود
 العباد في سرائر الامضاء في جبروت ابداء وكذلك نفى عليك من اسرار الا
 تكون من الذين هم نفقون واذا قبلت التراب واستبركت به فارفع
 راسك ثم قم وقبر اية تسعة عشرة مرة ثم سبي ربك تسعة عشرة مرة ثم امش بوقار

وکینته ثم عظمه واجلده الى ان تبصل في مقابلة البيت اذا قف قل
 "اشهد بلساني ونفسي وروحي وجسدي بان هذا مقام الذي سجد له اهل
 جبروت العما ثم اهل ملكوت الابد ثم الذين هم سكنوا في رفا رف البقاء
 خلف الحج الكسبر يار و بظهر كل شئ و بغير نسائم الجود على هياكل العالمين
 و هذا مقام الذي يتبرك به سكان الاراء البقاء و يستنشى به افئدة الذين هم
 استقروا بين الارض و السماء و كمنس قنائه في كل يوم اهل غرفات الجود
 ثم بغداد الروح ملائكة المقربين و ان هذا مقام الذي فيه طرب حال الرحمن
 ثم استوى نفعه على عرش الغفران و حكم بما اراد على اهل الاكوان و انه ليعلم
 لما يشاء بحكم ما يحب و يفعل ما يريد اشهد ان يعقبه من هذا التراب خلق آدم
 الاول و لذا سمي ابو البشر في ملكوت الاسماء و جعله الله اول ذكره بين المخلوق
 اجمعين " اذا فاخر بوجعك على التراب ثم ضع خدك اليمنى عليه ثم قل
 بلساني : " فبسمك اللهم يا ارحم الراحمين هذا عدك الذي قد تقطع عن كل ارجات
 و توجه الى جهة فردائيك و خلص نفسك من كل ماسواك و توسل بحال جود غايك
 و قد جاء بانه الى ميادين عزرائيلك اذا ثبت يا ارحم الراحمين على فؤادي من ارباب

عرقه من غایتک و علی کیستنی من نجات سلطان عز الطافک ولا تطرفنی
 یا الهی عن بابک محروماً و لا عن ظهورات شمس فضالک مأیوساً و انک انت
 المقدر علی ما تشاء و انک انت المبین الغزیر العذیر^۱ ثم قم و توجه الی جهة
 الایمن من ابیت شریک المتعالی الغزیر العظیم ثم ارفع یدک الی الله
 العلی لا علی و قل فی سباحتک اللهم یا الهی قد ارتفعت یدای رجائی الی سباب
 جودک و مواهبک و خلقت نازل عتادی الی جبال فضلك و الطافک
 اسألك بالذی یثبت المکانات من خلج بدایتک و احییت الموجدات
 من سلطان رزقک و اکرامک بان لا تغلق باب معرکتک علی وجه قلبی
 و لا باب رحمتک علی فؤادی ثم اقبلنی یا الهی علی ما یلیق سلطان عجز و حدیثک
 و ملک قدس مبدائیک و انک انت الفاضل الی ابد العسزیر العظیم
 و اما الذی یا الهی تقطعت عن فحشی و اسرعت الی تفکک الی علی و اخرجت
 عن بیستی و وقفت امامتیک الا طر الا بهی اذا اسألك بان لا تدعی فی
 و لا بالذین یمنعون الناس عن حب جمالك و یصدون العباد عن صراطک
 الغزیر المستقیم ثم طوف حول ابیت من قبلی سبعة کذاک یا کر

جمال القدم ويعلمك بالايعز واحد من العالمين وفي حين الذي تطوف
 بيت ربك ذكره في قلبك وعلى سالك وكن في نفسك مستقيماً
 جهة عرش عظيم واذا اتهمت طوافك فاحضر في رواق الاول لقاء باب
 الحرم ثم وقف ثم ارفع يداك الى سماء فيفضل ربك العزيز المنيع وادع
 بك من الذي ترفع يداك ترفعها بحبيب الذي به ترفع ايادي المكنات
 الى سماء فيفضل مولاك واذا اردت ان تدعوا الله ربك تدعوه بخوص الذي
 يتنطق ابن كل الذرات بشاء بارئك وذكر موجدك المتقدر القادر اليك
 وانك ان لم تكن كذلك لا ينبغي لك ان تقوم مقام الذي قامت
 عليه هياكل المتدينين والمقرنين ولا نسبك الى نفسي ولا تكونك في
 ظل حي الذي جسده الله سيفاً قاطعاً بين المشركين والموحدين واذا رقت
 يداك الى سحاب رحمة ربك العزيز العالم بعليم قل ان الله لا اله الا هو وحده لا شريك له ولا شبيه له ولا وزير ولا نظير ولا ضد ولا ند ولا مثال
 سلطان لم ترفع لم تستع ارفع لم يزل كان واحداً في ذاته وواحد في
 صفاته وواحد في افعاله ولا يزال يكون مثل ما قد كان في عزة جلالة

و سلطان استجلاله الذی قد اقر العارفون بالغفر عن الورود علی میادین قدس
 عرفانه و اعترف المخلصون بتقصیر عن الارتقاء الی سماء ذکره و شانه
 و انه هو المبین علی کل شیء و انه هو العزیز الکریم و الشهد ان النقطه الاولى
 و ربنا العلی الاعلی نظوره فی لاهوت السما و رزه فی جبروت القضا و طلوعه فی
 ملکوت الامضاء و یثبت الموجودات و جدت المکنات و نصب میران
 العدل علی مقام عز حمید و بدیع دیک العرش و غرقت در قمار العز و قات
 قیامه الامر و هرا کسند فی خزان عز حیض و بر رفعت سموات القدم و صفت
 سبحان الجود فی هذا الفضاء الاقدس الاکرم و اشرقت شمس الفضل و الکرم
 عن افق قدس مسیر و به تموجت ابحر الآیات فی ملکوت الاسماء و الصفات
 و تمت میقات الامر بما قدر فی صحائف مجد مسیح و اشدان به کشف برقع
 آستر عن جمال الکبریا و ظهرت اسرار الخب فی ملکوت الابد و به استخرج
 کل فقیر الی سماء انشاء و استصعد کل فان الی مواقع ابتغاء و کل علیل الی
 مکان اشفاء علی سراق نور طبع و اشد یا الهی بان هذا مقام الذی
 فیه استویت علی عرش عز و حدایتک و خلقت خلق الاولین و الآخرین

سلطان شیتک و ارادتک و فیہ امطرت سحاب فضلک علی العالمین
 اذا سألک یا ائی باسک اعظم المسکون و کلک الامم المخرجون الذ
 وعدت العباد بظهوره فی استغاث بان تخلصنی علی شاطی بحسب غفرانک
 و تخج عن کل حصیة من جریراتی الکبری و خطیاتی لعظمی ثم اغفر یا ائی الی
 و امی و شیرتی و الذین نبستم الی نفسی من الذین هم امنوا بک و یا ایاک ثم
 اجعل لی یا ائی مقعد صدق عندک ثم یحسنی بعبادک المقربین ثم اسألك
 یا ائی و حسبونی بان لا تحسنی من الذین یطوفون بیک فی ارضک و یزکون
 بیک الحرام فی مظاهر نفک و مطالع عز قوتیک و مواقع قدس بوتیک
 و هذا یا ائی منسی اعلی و رجائی و انک انت سلطان المقدر العزیز الحکیم
 ثم اسألك یا ائی بجاک الذی به استغاثت شمس عز غایتک و تبرقت
 بوارق انوار قدس مکرمتک بان لا تضطربنی فی یوم الذی فیہ یضطرب کل
 ذی نفس و یشکرب کل ذی شوکة و ریاسة و یرزل فیہ اقدام الالباعین و یرفع
 فیہ فیج کل الاشیاء و یظلم فیہ کل ضیاء شرق نیر اذا اخذیدی یا ائی بید
 فضلک و افضالک و لا تحرمنی فی ذلک الیوم عن نجات عز قدسک

ولا من استماع نعمات بدعك ولا تعقبي يا آتبي في ذلك اليوم خلفك
 ناعق فاسق فاجل بصري مفتوحا بفضلك لا غفلك بنفك ولا بأسوك
 وأسايد بدائع انوار جمالك بأعظمتني بحودك لا باعذتنس لأنك ما جئت
 نفسك دينا دون ذاك ولا برأيا غير آياك وأنت انت العالم بحكم
 اعليم بحسب ربه ربه كل شيء ورب العالمين اذنا فاقم زيارتك
 لأننا آذنا احد ابان تعرب الي بحرم آريد من ذلك لأن امام ذلك المقام
 يتضح انوار الذات من وراء الاسماء والصفات ومن دون ذلك حاية
 للادب الذي كان من حسن الصفات عند الله ملك الارضين والسموات
 وكذلك القيا عليك الامر بحجة واضح لا تخمين وانما نخت ان يذهب من
 كل مدينة احد من قبلي ونفسه يترور بيت الله ويكون من الزايرين تائه في كل
 قدم تزل عليه الرحمة والعناية من سما وقدس حسيرو من الذي يرفع قدم
 الاولى ويضعه ليقر الله ذنوبه وذنوب امه وابيه وكل ما يكون غموبا اليه
 وكذلك احاط فضل ربك كل الموجودات من الاولين والآخرين تائه
 من دار البيت لمن دار الله في سوادق عز لقائه وخباير محبته والله

نخبہ کلم من نبأ الذی کان عند العرش عظیم و نزل الی بیت بامحمد قدس سرہ
 بعد موتہ فی رضوان اخرتہ و الکبریا علی جمال سیفی من انوار وجہ اہل علی
 و یا مکرمل من فی السموات العلی بان تختن سین یدہ و یطوفن فی حور و زور
 جمالہ فی کل بلور و اسیر یا انما اللہ فی الارض فاسعوا الی ذکر الہ عظم ثم ذروا
 ما فی یدیکم و توجهوا الی مقرا اللہ العزیز المقدر العظیم ان شہتوا یا قوم علی مقام
 الذی لو یقوم علیکم کل من علی الارض لن یقتضوا یمہ و یكونن فی دین اللہ
 لمن ترسخن فسوف یحکم لکم بشرون مما اتقوا اللہ علیکم بغل الذی کان فی صدقہم
 و لکن لیس فی ما شاء بقولہ و انہ لو لم یصدقہ القدر ثم املوا بانما کتبنا فی زیارۃ
 البیت الواحاً مفصلاً مبوطاً و ما ارسلنا ما الی حیث ذل و لو شاء اللہ لزلزلنا بالحق
 و انہ ولی المرسلین و ما ارسلناہ ہذا انزل من جبروت اللہ بالاختصار لان جملة
 المتعینین و اہل ملا العالمین یحبون ان یختصرن فی الاعمال علی الظاہر و فی
 الباطن یكونن فی کل صین لمن انزل من کذلک علیکم و عرفناکم بسبل اللہ
 و ہدیناکم الی شاطی فضل مبین «

و از حضرت عبدالبہاء قسین قسمتی از سورۃ الحج و خطاب بہ حسین مسطور است :

قوله العزيز: «وَأَمَّا نَزَلَ فِي سُورَةِ التَّحْجِجِ إِنَّ اللَّهَ فَضَّ عَلَى الطَّائِفِ أَنْ
يَسْمَعَ نَذَارَ الْحِجِّ صِينَ طَوَافُهُ وَأَذَانُ سَمْعٍ كَيْدًا لَطَوَافٍ حَتَّى يَسْمَعَ التَّنْذِيرَ
فَالْمُرَادُ مِنَ التَّنْذِيرِ نَذَارُ الرَّحْمَنِ فِي وَادِي الْإِيمَانِ مِنْ قَلْبِ الْإِنْسَانِ وَ
هَذَا هُوَ الْبَقْعَةُ الْمُبَارَكَةُ الَّتِي يَرْفَعُ مِنْهَا التَّنْذِيرُ وَيَسْمَعُهَا أَذُنُ وَاجِبَةٍ صَافِيَةٍ
وَيَحْرَمُ عَنِ السَّمْعِ الْقُلُوبُ الْعَاقِيَةِ»

توضیح رابع به بیت الله

و در لوح خطاب بشیخ سلمان است قوله الاعلی: «ای سلمان عزت کل اسماء
و رفعت آن و غفلت و اشتها این نسبتها الی الله بوده مثلاً ملاحظه نما در بیوتی
که بین محل مختلفه مرتفع شده و جمیع آن بیوت را طائف اند و از اماکن جدید
بزیارت آن بیوت میروند و این واضح است که احترام آن بیوت بعلت
آن بوده که جمال مقدم محل اجلاله بخود نسبت داده با آنکه کل عارفند که
جمال مقدم محتاج به عینی نبوده و نخواهد بود و نسبت کل اماکن بذات مقدس
علی حد سواء بوده بلکه این بیوت و امثال آنرا سبب فوز و فلاح عباد خود
و ارفعه موده تا جمیع اناس را از بدایع فضل خود محروم نفرماید غلوی بل من استیج

امراته و محل مبایعته من لدنه و کان من الغارین و این بیوت و طائفین
آن عند الله مقرزند مادی که این نسبت منقطع نشده و بعد از انقطاع اگر
نفسی طائف شود طائف نفس خود بوده و از اهل بار عند الله محسوب و همچنین
در بیوت انفسیه ملاحظه نمائید بعد از اعراض حکم صنم بر خود جاری و ساکن نش
عند الله از عباد اقسام بوده و خواهند بود درین قطع نسبت روح
خفیه ستوره از آن بیوت اخذ میشود .

بیتین و مقرنای عرش

و در رساله سؤال و جواب است : « سؤال از حج جواب یکی از بیوت
واجب دیگر تبیین شخصی است که غرضت حج نموده
سؤال مجدد از حج استفسار شده بود جواب : حج بیت که بر حال
بیت اعظم در بغداد و بیت نقطه در شیراز مقصود است هر یک که حج نمایند
کافی است هر کدام که نزدیکتر بر بیت اهل آن بلد از حج نمایند »

و در لوجی است قوله الاعلی : « و اینکه اراده زیارت بیت نموده و منطلو
مقبول و محبوب است و لکن اگر بروج و ریگان واقع شود و نایز حکمت

نباشد بگوینا قوم اول امر عرفان حق محل جلالت و آخر آن استقامت و بعد تظلم
مال و ما عند القوم بما امرایه الله بوده و لذا باید اول حقوق الهی او شود و بعد
توقیر بیت، محض فضل این کلمه ذکر شد .

و در کتاب اقدس است قوله جل و عزه: وَ ارْفَعْنِیْ بِشَیْءٍ فِی الْمَعَامِیْنِ وَ الْمَقَالِیْتِ
الَّتِیْ اسْتَقَرَّ عَرْشُ رَبِّکَ اَرْحَمْنَ کَذَٰلِکَ یَا مُرْکَبُیْ الْعَارِفِیْنَ .

و در رساله سوال و جواب است: « سوال از ارتفاع عیشین در معامین و مقامات
استقر عرش جواب مقصود از عیشین بیت عظم و بیت نقطه است و
مقامات دیگر با اختیار اهل آن بلد است هرستی را که محل استقرار شده در
نمایند یا یک بیت را اختیار کنند .

و از حضرت ولی امر الله راجع با طرف بیت حضرت نقطه در شیراز خطاب
بمحل روحانی طهران است قوله المطلاع: « بسیار لازم است و مهم که
بمحل آن مدینه و حضرات افغان سفارش و تأکید نمایند که هیچ وجهی را
جواز آن بیت را تغییر ندهند و عمارتی را منهدم نزنند و شکل ظاهری آنرا
بحال اصلی و طسند قدیمی خود گذارند .

و قوله المستبصع المطاع : « از قبل تاکید صریح گشت و حال هم بمحصل چنانی
 شیراز مجدداً بنوع تاکید سفارش و توضیح مرقوم شد که اطراف بیت مکرّم را
 در شیراز منهدم سازند و تخیر و تبدیلی در شکل و حالت ظاهره اش ندهند همچنین
 تنویر قسمت بیت مبارک که مختص زیارت علی مخصوص محبسه های که در آن
 انظار امر فرمودند بنور کمر با ابداً قطعاً جانزند »

و قوله المفروض المطاع : « در خصوص زیارت بیت مبارک شیراز و دخول در
 حجره محل نزول وحی در او و دخول در حجره ای که محل نزول وحی بود جانزوی
 باید کمال خضوع و خشوع داخل شوند و زیارت نمایند و استیاز این حجره از سایر
 حجرات بیت باید در جمیع شؤون باقی و محفوظ ماند »

حضور در محضر صاحب امر

و نیز در یکی از آثار بامضاء رخ اوم و خطاب با آقا جمال بروجرودی مورخ
 ۲۷ جمادی الاولی ۱۳۹۷ است : « در یکی از الواح پارسای این کلمه از
 سماء شیت آبی نازل امروز اعمال شایسته باید و افعال پسندیده شاید
 و هر عمل نیکی بنفع منتهی امر است شاهد این مقال بیاناتی است که از قلم

اعلی در الواح اخیری ثبت شده اگر امر و نفسی بطور آیات فائز شود عند الله
 احب است از عمل نفسی که پیاده بشطرا قدس توجه نماید و ببلعای حضرت
 معبود در مقام محمور فائز گردد. امانت از برای مدینه انسانیست بشابه حسن است
 و از برای اسکیل انسانی بشابه عین اگر نفسی از او محروم ماند در ساعت عرش
 نایبانه کور و مسطور است اگر چه در حدت بصر مانند زرقاء یا باشد «

در لوحی خطاب با قاجال بر جودی است قوله الا علی : « و اما رجوع
 بساحت اقدس این ایام بر حسب ظاهر جائز نه قدرانی فی لوح من الالواح
 کم من قریب لا نقول القرب و کم من بعید نفس حبیب الله هو القرب و فی لوح
 آخر کم من قریب هو الغریب و کم من بعید هو القریب طوبی الغریب و قریب
 و فی لوح آخر کم من حبیب صارجا با و کم من مؤانس وجدناه مؤاننا و کم من
 قریب نشهد بان فی مقام بعید اگر چه معلوم است که هیچ فضلی و فضیلتی
 و تربیای بقاء الله در ظاهر ظاهر معادله ننموده و نمینماید قسم با قیاب عز و جود که از
 شرق تجسید بهم قدیرم طالع است معادله نمی نماید بحضور بین یدی العرش
 فی ظاهر انظار و لونی آن با خلق فی السموات و الارضین بعضی از ناس از

تجارت معنوی آیه محروم شده اند این است که تأثیرات این امور و ثمرات آن
از نظر مستور مانده لذا با و امام خود مشغول و از مالک نام محبوب مانده اند مقصود
آنکه ببا از نفوس درین قرب از وصال محرومند و ببا از نفوس که در عباد ظاهر
بکوشند و فائزند از من فضل ربک تعالی پسندیزا لکرم طوبی از برای نفسی که
بهر دو فائز باشد مستطاع رضاه و فانی فی رضاه و ربّه تالله لا یعادله عمل من الاعمال
اگر این حجاب با صبح ارا و در رب الارباب غرق شود شاید هیمانی کل من
علی الارض را من الاعزّه و الاذله یضمن انصر و انقراض ثم تسلطه و العزّه من
در انحصار و سیر عن الی مقام الذی تنطق ذات ترابه الله لا اله الا هو المقصد
الغریز المختار »

و در لوحی دیگر است قوله الاعلی : « شرائط نفوسی که باذن فائزند این است
که اول تحت مزاج و تحت بدن ثانی اسباب سفارز نقد و غیره و شریکی که اعظم
شرایط است تحصیل اذن است در محل و مقام و اگر کل موجود باشد و حکمت
اقتصاد نماید حرکت و توجه جائزند »

و در شری از خادم خطاب بناظر قوله : « در این ارض خبری نشده جز آنکه

مسافرین من غیر از آن متصددا دارد این ایام حساب شد چهل و پنج نفر علاوه بر
 هاجرین که اول اسب سواره بودند از مسافرین در این ارض موجودند محدودی از
 این نفوس باذن و مابقی غیر از آن نمی آنگی دانشمند و بخیال خود عاملند
 نال اسم التوفیق بالطاعة و تعظیم و اترفا ۵

و در اثری دیگر قوله : « باید دوستان بخدمت امر مشغول باشند اگر در ایام الهی
 امر محبوبی از نفسی ظاهر شود حکم تقاضا برای او از قلم اعلی جاری میشود و این بنا
 بر آنست که این عبده از آن خلعت اعضا نمود و قوله : ذکر جناب حاجی علی
 را نمودید و همچنین توجش شطبه اقدس او امر و احکام الهی هر یک بمقتضیات
 حکمت مشروط جناب حاجی علی علیه بسمائی باید در آنچه از قلم اعلی جاری شد
 ملاحظه نماید اگر مطابق بحکمت است حرکت نماید و اگر موافق سکون است
 ساکن باشد از آن گذشته باید که اول مصروف راه را معین نماید و بعد حرکت
 کند بیخ اطلاق هم نرود مظلوم محبوب نه مکرده ادای دیون بسیاری از نفوس
 فاعل ادای حقوق الله اراده بیخ نموند و منع نمودیم »

علت عدم اذن عموم

و نیز در لوح خطاب پندیر است قوله الاعلی : « و اگر ما خطه ضعف عباد و فساد من فی البلاد نعیشد بسته اذن داده میشد که کل بین یدی عرش اعظم حاضر شوند و نفحات روح القدس اکرم را بصبر ظاهر مشاهده نمایند »

و در لوح دیگر است قوله الاعلی : « ایدوستان تا چند در غفلتید آخر تفرمایید عاقبت امور را در هر اول امری مشاهده کنید این معلوم و محقق است که کمال محبت بهر یک داشته و داریم و اگر مصلحت امر مشاهده میشد بسته خود حصار می نمودیم بشنوید و میت شفقانه را بی رضا حرکت نغید و از هر نفسی مطمئن میباشید اما که لسان لازم بدو کلمه حرف محبت آمیز فریب مخورید و از مقبلین شنوید امر این متربس یاد شد است سهل بدارید نسال الله بان یوفقکم علی اتصاله و الا صلاح و حکم من الذین اختاروا اما اختار لهم الله الله علی کل شیء قدیر »

بقاع متعدده

و نیز از حضرت بهاء الله در لوح بشارات است قوله الاعلی : « بشارات چهارم هم شده حال مخصوص زیارت اهل تسبیح لازم نه مخارج آنرا اگر صاحبان قدرت

و دست بر بیت عدل برسانند عند الله مقبول و محبوب فیما للعالمین (۱) «
 و از حضرت عبداللہ بن خطاب است قوله بغیرہ : « اما بقاء تعدد
 مستحق تعظیم و تکریم است زیرا منسوب شخص علی این تعظیم و تکریم راجع بر وجه
 پاک است نه جسم خاک این محل وقتی کوی جانان بود و آن جان پاک در آن
 مایه داشت لهذا عاشقان خاک آن کوی را محل عشقش نمایند ولی تعلق به
 تراب ندارد بلکه بغیر آفتاب گزند اما طلب محبت و عنایت و خط و نیازت
 جز بمجال مبارک جائزه و اگر درون این باشد منتی بر پیش خاک گردد »

و خطابی دیگر یاقا میرزا حسین برومیدی و حاجی ابوالقاسم دباغ در طهران است
 قوله بغیرہ : « احباب باید احرام روضه مبارکه بپوشند و بقیعه مقدسه شرف بخشند
 و اذن و اجازه دارند و لوازم عبودیت و تقوی بلاد عالم باشد زیرا اصل زبیت روضه
 مبارکه و مقام اعلی است شد حال از برای آیند و لازم است و همین اگر

(۱) فی الحديث لا تشاء الرجال الا لکذا هو کما یمن تنفرای لا یقصد منفع بنیه تعویب الی الله
 الا لکذا تعظیم ایشان المقصود و ما سواه فکما فی الفضل منه لا تشاء الرجال الا الی الله تعالی و ما سواه
 خصوص المسجد فکما یمن تنفرای و اذیت او قریب او طلب علم او تجارة (و کما یمن بحرین)

عاقبتی هم با این عید نمایند بی غم نخواهد بود

زیارت روضه مبارکه

و در باین اذکار زیارات بسیار در حق شهداء و صلحاء صادر از حضرت نقطه و
حضرت بهاء الله و حضرت عبدالمجیب زیارت روضه حضرت بهاء الله
است که از الواح متعدده آن حضرت خطاب ببیان خراسان گرد آمده و
الاعلى : الله اثناء الذي نمر من نفسك الاعلى والبهاء الذي قطع من
جبالك الاسبى عليك يا منظر الكبرياء و سلطان البقاء و ملك من في الارض
و السماء اشهد ان بك خلت سلطة الله و اقتداره و عظمت الله و كبريائه و بك
اشرفت شمس القدم في سماء القضاء و قطع جبال الغيب من افق البداء
و اشهد ان بمرکز من قللك ظهر حكم الكاف و انون و برز سر الله المكنون
و بدات المكنت و نبشت الظلمات و اشهد ان بجبالك ظهر جمال العبود
و بوجبك لاح وجه المقصود و بجلية من عندك فصل بين المكنت و صفه
المخلصون الى الذروة العليا و المشركون الى الدركات السفلى و اشهد ان
من عرفك فقد عرف الله و من فاز بعبادتك فقد فاز بعباد الله فطوبى

لِمَنْ مَنَ بَكَ بَابَاكَ وَخَصَّ بِطَانِكَ شَرَفَ بَطَانِكَ وَبَلَغَ بِفِائِكَ طَافِي
 حَوْلِكَ وَخَصَّرَتْهَا عِزُّكَ فَوَيْلٌ لِمَنْ ظَلَمَكَ وَكَرِهَ لِقَابِ بَابَاكَ وَجَاوَدَ بِطَانِكَ وَجَارَ
 بِنَفْسِكَ وَتَكْبَرُ لِدِي وَجَدِكَ وَجَادَلْ بِرِيَابِكَ وَفَرَمِنْ حُكُومَتِكَ وَاقْبِدْ أَرْكَ وَكَانَ مِنْ
 الْمَشْرُكِينَ فِي الْأَنْوَاعِ الْقَدَسِ مِنْ مُسِيحٍ إِلَّا مَرَّكَتُ بَا فَيَا أَلَهِي وَمُحِبُّ بِي فَارْسِلْ إِلَى
 عَيْنِ مِنْ رَحْمَتِكَ وَغِيَايِكَ نَفْثَاتِ قُدُسِ الطَّافِكَ تَجَنُّبِي مِنْ نَفْسِي مِنْ
 الدُّنْيَا إِلَى شَطْرِ قَرَبِكَ وَتَقَانِكَ أَنْتَ الْمُقَدَّرُ عَلَى مَا شَاءَ وَذَلِكَ كُنْتُ عَلَى
 كُلِّ شَيْءٍ مُحِيطًا عَلَيْكَ يَا جَمَالَ اللَّهِ شَاءَ اللَّهُ وَذَكَرَهُ وَبِحَسْبِ اللَّهِ وَنُورِهِ أَشْهَدُ
 بِأَنْ مَارَاتِ عَيْنِ الْأَبْدَاعِ مَطْلُومًا شَبَّكَ كُنْتُ فِي آيَاتِكَ فِي غَمَرَاتِ الْبَدَا
 مَرَّةً كُنْتُ تَحْتَ بَسَاسِ الْأَفْوَاجِ وَمَرَّةً كُنْتُ تَحْتَ سَوْفِ الْأَعْدَاءِ وَدَعِ
 كُلَّ ذَلِكَ أَمَرْتُ النَّاسَ بِمَا أَمَرْتُ مِنْ لَدُنْ عَلِيمٍ حَكِيمٍ رَوْحِي لِفَعْلِكَ الْغَدَا
 وَنَفْسِي بِبِلَاكَ الْغَدَا أَسْأَلُ اللَّهَ بِكَ وَبِالَّذِينَ اسْتَفْضَيْتَ وَجُوهَهُمْ مِنْ
 أَنْوَارِ وَجْهِكَ وَاتَّبَعُوا مَا أَمَرُوا بِهِ جَاءَ نَفْسُكَ أَنْ كَيْفَ السُّجَّاتِ الَّتِي حَالَتْ
 بَيْنَكَ وَبَيْنَ خَلْقِكَ وَبِزَوْجِي خَيْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ أَنْتَ الْمُقَدَّرُ لِلْعَالِي
 الْعَزِيزِ الْغَفُورِ الرَّحِيمِ صَلِّ اللَّهُمَّ يَا أَلَهِي عَلَى السُّدْرَةِ وَأَوْرَاقِهَا وَأَغْصَانِهَا

و اقامت اوصولها و فرو عباد و ام اسماک بحسنی و صفاتک العلیا تم
 احتفل من شر المتعبدین و جنود الظالمین انک انت المقدر القدر
 صل اللهم یا الهی علی عبادک الفائزین و ایاک الفائزات انک انت الکریم
 ذو الفضل العظیم لا اله الا انت الغفور الکریم .

در حق زیارت روضه مبارکه و مقام اعلی

و در حق زیارت منوچهر خان و آقا علی حسید

و از حضرت ولی امر الله در ابلاغیه بحجاب سوال از زیارت نامه مذکور است
 قوله المطاع : « منحصر حضرت اعلی و جمال مبارک است »

و در ابلاغیه دیگر راجع زیارت قبر منوچهر خان محمد الله وله و آقا علی حسید شیری
 در یوم مخصوص (۲۸ شعبان) در هر سه قوله المطاع : « تکلیف

و اجبار جائز نه مستحب است نه واجب »

و از حضرت نقطه و حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء صور زیارات
 بسیاری در حق الله و اولیاء و شهداء در سابق و بدیع هر دو هست که در
 مواقع مخصوصه تلاوت آنها مجروح بود و بسیاری از آنها منتشر و یا مطبوع

یباشد و از معروفترین آنها صورت زیارت صادر از حضرت بهاء الله
 در حق حضرت امام حسین است و از حضرت عبدالبهاء در آثار عیدیه
 ذکر و وصف از آن گردیده و از آنجمله دیدگی از آثار در شرح و تبیین بعضی از آن
 چنین فیه موند قوله العزیز: «و اما ما درونی زیارت سید الشهداء روح
 المقربین له العزاء و هی بمصیبتک ترک النقطة مقربا و اتخذت نفسها مثلاً
 تحت ابناء العلم ان النقطة مقربا عنوان کتاب الانشاء و ان النقطة تنصل
 بالالف و الالف تکرر فی الاعداد و قطرها بحروفات العالیات و الکلمات
 الثمات و حیث ان الشهاده فی سبیل الله عبارة عن الجود العار و سر
 العزاء فاقضى النقطة تدخل تحت ابناء فخرت منشا علیها صغاً خزاناً و
 اسما علی سید الشهداء روح المقربین له العزاء فاستقر منشا علیها تحت
 ابناء »

در خطابی دیگر قوله العزیز: «اما حضور عیسه بمقدسه مشروط باذن است»
 در خطابی دیگر بجای محمد رضا مهدیانی است قوله العزیز: «دو هزار سال
 است که چنین سیه و دو نهایت آمال تجدید معبد سلیمان است که پس دوبار

ویران او را روند پس نمایند بی این مواقع محترم است و شایان
و سزاور زیارت و تبرک بآن من نیز آهنگ زیارت آن مواقع مقدسه
دارم اما آنکه معطره انسب یا دینی اسرائیل از اندیارسن تمام نمایم «

و در خطابى دیگر شهریار اسفندیار کرمان است قوله العزیز : « و اما طلب
حاجت در اماکن مقدسه چون آن اماکن نسبت بجداست لهذا اشرف
بقاع است البته طلب در اشرف بقاع مانند سایر جهات نیست «

مشرق الاذکار
و نیز در کتاب اقدس است قوله جل و علا : « یا ایها الناس اعلموا انی اکمل
لیکم فی الامکان باسم مالک الا دیان و زینو با ما یجیبنی بها لا بالتصور الا انما
ثم اذکروا فیها ربکم الرحمن بالروح و الريحان الا بذكره شیء و تصدور تقر
الابصار قل مشرق الاذکار اکمل بیت نبی لذكری فی المدین و المعری
کذلک نُحیی لَدی العرش علّموا ذریاکم ما نزل من سماء العظمة و الاقداء
لیقرؤوا الواح الرحمن بحسن الامکان فی العرف المبنیة فی مشارق الاذکار «
و در لوحی است قوله الاعلی : « این حکم حکم در کتاب اقدس نازل و کن این

امور متعلق بحکمت است در هر حال باید باقی حکمت ناظر شد .

و از حضرت عبدالهادی خطابی است قوله العزیز :

« ای عاشقان روی حق دوستان را محضی باید و مجمعی شاید که در آن مجامع و محافل بذكر و تسکیر حق و تلاوت و تزیل آیات و آثار جمال مبارک رویی
لا حیا فی القضا مشغول و بالوف گردند و انوار ملکوت الهی و پرتو افق اعلی
بر آن مجامع نور آید و این محافل مشرق از کائنات است که تعلیم اعلی
و مقرر گردیده است که باید در جمیع مدن و قرا و تائیس شود و چون مقتضی باشد
مجامع خصوصی منسوخ شود ولی حال چون مجامع عمومی در بلاد مؤسسه نه
چرا که سبب بیجان اشرار و مسترض فجار گردد لهذا محافل خصوصی که عدد
نفوس حاضر و مطابق عدد مقدس بهم اعظم است اگر تائیس گردد با
فیء و مقصد از این آن است که در این محافل تسبیح کثیر حاضر نگردد که با
جزع و فرزع و شیون جهلا گردد و این مجامع روحانی در نهایت تزیین
و تقدیس ترتیب یابد تا از محل و ارض و هوایش نفحات قدس استشمام گردد
و جمال مستدام نظر بحکمت امریه فرمودند که در بلاد حال میش از عدد بهم اعظم

اجتاد در جانی جستار نمایند موافق حکمت است مقصود این است که در
 شریعت الهیه محل عبادت و محسب تلاوت عمومی مشرق الاذکار است
 و بس وادمانح جمیع مجامع و محافل عبادتیه ولی محافل معارف و مجامع
 خیریه و مجالس شوریه و محاضرات فقهیه نیز جایز بلکه لازم و واجب ولی حال
 نظر حکمت کمال از محذور خالی نه لهذا باید حال به مجامع روحانیه کفایت
 گردد و غرض اول این مجامع جمیع خدمات را علی العجله باید تکفل نمایند و احکام
 الهی باید تجیه مواد بریه این مجمع بقدر امکان معاونت نمایند تا ان شاء الله
 مشرق الاذکار در نهایت عظمت و جلال تائیس شود آنوقت این موقت
 منسوخ گردد و البصا علیکم یا اجاء الله ع ع «

و در خطابي قوله العزيز: «مشرق الاذکار مغایس تائید پروردگار است،
 مشرق الاذکار است اس عظیم حضرت آموزگار مشرق الاذکار رکن کبریا
 آئین کردگار مشرق الاذکار تائیس سبب اعلا و کلمه الله مشرق الاذکار ^{تتمم}
 و تسبیح منفتح قلوب هر نیکوکار مشرق الاذکار نفحات قدس روح بخش کمال
 ابرار مشرق الاذکار نسیم جان پرورش حیات بخش عموم حسد مشرق الاذکار

مباحث مانند نور صباح روشنی آفاق است، مشرق الاذکار تنگش
 مغرب ارواح عالمی است، مشرق الاذکار تریل آیات توحید سبب
 سرور و سیور اهل ملکوت الهی است، ایوم عظم امور و اتم خدمات
 در آستان مقدس الهی تأیس مشرق الاذکار است ولی نه تقیمی که فاعل
 حکمت واقع شود و سبب جزع و فرزع ارباب غفلت و اسباب فساد و
 اهل ضلالت گردد و آن ارض در نهایت خفا علی العجالة نمایش سبب روح
 و ریحان است و اگر حکمت اقتضا نماید که باین اسم آن محل مستثنی باشد عنوان
 دیگری دهند و نام دیگری نهند مقصود این است که اجای آبی در کمال
 حکمت در آن محل نیاز و عبادت پروردگار و تریل آیات کلمات و ترنیم
 قصائد و نغوت رحمانیه مشغول گردند «

و در خطابی دیگر است قوله العزیز: «اگر ممکن بود که محلی را در نهایت
 شرق الاذکار بینمودید بسیار موافق بود ولی در نهایت حکمت که با
 سبب فساد اهل غنا گردد و چون این امر عظیم در نهایت اهمیت است
 بقدر امکان قصور نباید نمود «

در خطاب دیگر قوله العزیز : « در این ایام اهمیت حاصل نموده است و زمین گشته که در هر یک ده که دو نفر اجبا باشند باید مشرق الاذکار تعین شود و زیر زمین باشد تا در مستقبل نتایج مستحبه مشاهده گردد »

در خطاب دیگر قوله بحسب : « مشرق الاذکار عظم تأسیسات عالم انسانی است و تفرقاتش بسیار مشرق الاذکار اگر چه محل عبادت است و لکن مربوط باستپال و مرغخانه و اجزاء خانه و مسافرخانه و کتب اطفال ایام و مدرسه تئیس علوم عالییه است هر مشرق الاذکار مربوط باین پنج چیز است امید دارم که امریک حال مشرق الاذکار تأسیس شود و بتدریج اسپتال و کتب و مدرسه و اجزاء خانه و مسافرخانه نیز در نهایت انتظام ترتیب یابد باین الی این تفصیل را بفرمایید تا بداند که مشرق الاذکار چقدر مهم است مجرد عبارت از محل عبادت نیست بلکه از هر جهت مکمل است »

در سفرنامه امریکا است قوله بحسب : « مشرق الاذکار مدور و دایره شکل است ۹ خیابان ۹ باغچه ۹ حوض با فواره های آب و ۹ دروازه در اطراف دارد هر خیابانی بخیلی می رود مثل محل ایام دار آشفاده و ابتدائی کوهی

و امثال اینها که از لوازم شرق الاذکار است داخل شرق الاذکار از غنوی
و غرقات خواهد بود و کرسی خطاب مخصوص مناجات و عبادت ولی خطاب هم
در آنجا می‌توان داد .

و قوله حکیم : « تعلمات و اصوات مد تلاوت آیات و مناجات نظم و نثر
باید باشد ولی در امور غیر منصوصه بد اخذ نمیکنیم هر وقت و هر چه بیت العدل
عمومی حکم نماید آن میزان است »

و در خطابی آقا میرزا علی کسبر نجفانی بادر کوبه ، قوله البین : « شرق الاذکار
باید مقدس از صندوق و خزانه باشد ولی در محل مخصوص بجهت اعانه اگر صندوق
گذاشته باشد بایستی و این قرار راجع بیت العدل عمومی است و نفوذ
صندوق اعانه باید بقرار داد بیت العدل صرف شود »

و در جواب میرزا علی حسن اسکوئی قوله البین : « تبدیل شرق الاذکار محلی
احسن و اعلی جائز تعدد شرق الاذکار در بلده واحد معتبول »

و در رساله سوال و جواب است : « سوال از مساجد و صوامع و هیات
مجاورت آنجا از مساجد و صوامع و هیات که مخصوص ذکر حق باشد ذکر غیر او

در آنها جائز نیست این است از حدود الهی و الهی تجاوز آن من المستدین
بر بانی بانی نبوده و نیست چه که عمل اولاد بوده و با جبر خود رسیده و خواهد
رسید

و در سفرنامه اروپاست قوله العسیر: «باید اهل ادیان و اوطان و
اجناس جمیع مل ترک تعصبات باطله و امتیازات و همینه نمایند حتی در عهد
و کنیه های هر امت و ملتی بروند زیرا در جمیع کناس و مساجد ذکر الهی است
.... چه فرق است باین این معابد»

(۱) ملخص الروایة سنن الامام جعفر الصادق عن مصلوه فی البیض و الکفاس قال مل
فیها قدرایهتا، انظما قال یصلی فیها و ان کانوا یصلون فیها قال نفسم ان تقروا
قل کس عمل علی شاکسته فرنگم اعلم بما هو ابدی سبیتا (تهذیب شیخ طوسی)

و در سائله سوال و جواب است : « سوال از حلیت و حرمت نکاح
 اقارب جواب این امور هم بامانای بیت العمل راجع است »
 و از حضرت عبدالمجید در خطابی است : « در خصوص حرمت نکاح پسرزحمات
 پدر مرقوم نموده بودید صراحت این حکم دلیل بر اباحت دیگران نه مثلاً در قرآن
 می فرماید حرم علیکم المیتة و المدام و حکم انخیز این دلیل بر آن نیست که غیر
 حرام نیست و در الواح سائر بصریح عبارت مرقوم که در ازدواج حکمت الهیه
 چنان اقتضا نماید که از جنس بعید باشد یعنی بین زوجین هر چند بعد شیر
 سلاطه قویتر و خوش سیما تر صحت و عافیت بشمارد و این در فتن طبع نیز
 مسلم و محقق است و احکام طبعیه مشروع و عمل بموجب آن مخصوص در فتن
 لهذا تا تواند انسان باید خوشی جنس بعید نماید و چون از حیثائی قوت گیرد
 مطمئن باشید که از ازدواج با قربای نزدیکه الوقوع و در این خصوص مکاتیب متعدده

« بنده از منظر قبل » و قوله : « و ما کان حکم ان تؤذوا رسول الله و لا ان تنکحوا ازواجہ و قوله : « تنبی
 اولی بؤسین من انفسهم و ازواج آنها تحسم

و در سفر تنبیه تورات و صحاح ۲۷ : ملعون من یضلع مع امرأه ابیه

مرقوم گردید از جهد مکتوب مفصلی است چند سال پیش بپادکوبه مرقوم شد
 و قبل از تکلیف بیت عدل این احکام راجع بمرکز مخصوص است «

و در خطاب بعد فریدنی است قوله بعزیز : « ای بنده بهادر طبعات
 محرمات سوال نموده بودید رجوع بآیات نمائید و تائید عدل عمومی تشکیل نیابد
 مستغرات بیان محمود مزهون بآن یوم است ولی در آقران هر چه دورتر
 مواقت زیر ابعدهی و خوشی بین زوج و زوجه مدار صحت نبیه بشر و اسباب
 الفت بین نوع انسانی است «

و در خطابی دیگر قوله بعزیز : « آقران اقارب غیر مخصوص راجع بیت
 العدل است که بقواعد مدنیّه و مقتضای طب و حکمت و استعداد طبیعت
 بشریه قرار می دهند و شبهه ای نیست که بقواعد مدنیّه و طبابت و صلت
 جنس عبید اقرب از جنس قریب «

و نیز از حضرت عبداله در خطابی بفاضله خانم است قوله بعزیز : « چندی
 قبل سوال از جمیع بین الاختین نموده بودید جواب مرقوم گردید ولی حال
 مکتوبه از آقا میرزا نعمت الله رسید تکرار سوال نمود که جواب نرسیده

مکرر قوم میگردد که جمع بین خستن در وقت واحد جائزند «

دستور مجلس نکاح

و نیز در لوجی است قوله الاملی: حد و اینکه از احکام نکاح و طلاق خواسته بودید
ما تزل فی هذا المقام فی کتاب الاقدس از قبل ارسال شد و همچنین خطبای از سواد حد
در این مقام تازل بعد از رضای طرفین و رضای ابوین محلی از اعیان حاضر شوند و این خطبه
مبارکه را بکمال روح و بحال تلاوت نمایند و بعد از قرائت خطبه محبوب و محبوبه محل علی حد
این دو آیه مبارکه که در بیان تازل شد قهرت نمایند آیتین که در بیان کر شده نوشته شود و بعد
زوج تسلیم صلح نماید و طرفین در درقه مهر نمایند و همچنین شهداء و اگر محلی باشد اهل
عاجز باشند از قرائت خطبه لا یاس عظیم قرائت آیتین کافی است
خطبه نکاح: بسمه اعظمی الغیاض الحمد لله القدی بزار و ال لا یدئی بیا تعالی الله
شهد لذاته بذاته انه هو الفرد الواحد النقی المتعال شهد ان لا اله الا هو قرار ابو صدایه
و عمر افابعد انیتلم یزل کان فی ملکوت علیه و سوا ارتفاعه متقدم ذکر غیره منزه استغیا
وصفت سواه فلما اراد نظم العالم اظهار الجود و اکرم علی الامم شرع الشریع و ظهر الان محج
و فیها سن نشه النکاح و حیده حضا للنکاح و افلاح و امر بایه فیا تزل من ملکوت الله القدس

انی کتابه الا قدس قود عزکبریا نه تزدوجا یا قوم ینظر شکم من یدکر فی بن جبار
 ہذا من امری علیکم اتخذوه فانکم معینا ونصی و نسل علی ابیان من اہل
 البہاء والذین بذلوا جہدہم فی ارتفاع ہذا الدین المبسین وما اخذتم فی اللہ لولہ
 اللامین والحمد للہ رب العالمین ودگیر مقصود از آیتین لرجال "انا
 کمل للہ رضون" و لئنساء "انا کمل للہ راضیات" .

در رسالہ سوال و جواب بدین طریق مفسور است : بعد و اما در فقرہ تزویج در ارفی
 تر تفصیلی نازل خلاصہ آن بیان ایکہ برضای طرفین اولاد و رضا و اطلاع
 والدین ثانیاً و لکن قضی الامر من تعلم الا علی انہ ہوا لغفور الرحیم .
 بعد از رضای طرفین والدین و محلی از اختیار حاضر شوند و خطبہ مبارکہ کہ از سماء
 احدیہ نازل تلاوت نمایند کمال روح و ریحان و بعد از قرائت خطبہ محبوب و
 محبوبہ و محلی علیحدہ آند و آید مبارکہ کہ در بیان نازل شدہ قرائت نمایند و بعد
 ہر از زوج تسلیم ضلع نماید و طرفین در ورقہ ہر نمایند و همچنین شہداء و اگر
 محلی باشد کہ اہل آن عاجز باشند از قرائت خطبہ لائبس عظیم قرائت آیتین
 کافی است مقصود آیتین است لرجال "انا کمل للہ رضون" و لئنساء

«ناکمل بقدر افضیات»

و از جمله خطب کثیره نکاح صادر از حضرت بهاء الله و از حضرت عبدالبهاء

خطب ای است که در ازدواج مابین ضعیفان و آقا میرزا مهدی سال ۱۳۱۴

ه ق حضرت عبدالبهاء از طبریا فرستاد قوله بغیر: «الحمد لله الذی

خلق حقان مزدوجه من تعالیا و تعالیات و مکتبه من الوجود و الیه

و مستقیم من شئون متعاقبه متواتره... ای رب جعل هذا الاقرب

مبارکاً کاشفنا مسوداً و اوقف بیننا... انک انت المقدر عزیز الکریم الرحمن الرحیم

تأکید در عمل با احکام و مراسم ازدواج بهائی

و از حضرت ولی امر الله است قوله الاکید: «در وقت حاضر رویه ازدواج

را تغییر ندهند حضور در محفل و قرائت خطبه و اجرای مراسم عقد که حال در

ایران معمول است لازم و واجب»

و در خطاب به محفل روحانی مرکزی در ایران قوله التقوی التقیر: «در راجع

به ترتیب و انتشار قبالة نکاح امری آنچه مرقوم نموده بودید صحیح و مناسب

و در خطبه مبارکه در اول قبالة نیز مدوح و مستبول»

وقورالمطاع : « اگر چنانچه قانون جدید تصویب و تنفیذ گشت امضای
 زوجین در دفتر رسمی کافی ولی عقدنامه بهائی را بهیچوجه من الوجوه بغیر
 و تبدیل ندهند زیرا نص این عقدنامه در مالک شرقیه بین یاران منتشر
 و تداول و تعمیم و رسمیت یافته »

وقورالعقیم : « مبدا اصلی که اساس است و انحراف از آن قطعاً
 ممنوع عدم کتمان عقیده و ترک تقیّه و مداهنه با اولیای امور است اجرایی
 عقد بهائی در جمیع شؤون لازم و واجب ترکش مخالف اصول و مبادی
 اساسیه امریه است اقرار از قباله عقد اسلامی نیز از فرائض حمیه اهل بها
 محسوب از دواج بهائیان ایران باید در سلب پیروان مستیق یعنی غیر
 اسلامی باشد »

تاکید در ازدواج

و نیز در کتاب اقدس است قوله عزوجل : « قد کتب الله علیکم الکاح
 تَزَوُّجاً یَا قَوْمَ فَبِمَا رَزَمْتُمْ یَذَّکَّرُنِیْ بَیْنَ عِبَادِیْ هَذَا مِنْ أَمْرِ عَلَیْکُمْ
 اتَّخَذُوهُ لَأُنَفِّیْکُمْ نَعِیْنَا »

و در لوح خطاب بنایطون خطاب بر بهمان است قوله الا علی : در تروجا
 یقوم بعدکم احد مقامکم اما منکم عن النبیاته لا عما تظریه الامانه و احدکم هو
 انفسکم و نبتکم اصول الله و انکم اتقوا الله و لا تكونن من الجاهلین لولا اننا
 من یدکرنی فی ارضی و کیف تظرفضاتی و اسمائی تظروا و لا تكونوا من النورین
 اجتوبوا و کانوا من اراقدین ان الندی ما تروج انه ما وجد مترا یسکن فیہ
 او یضع رأسه علیہ بما کتبت ایدی الخائنین^{۱۱} لیس تقدیس نفسہ بما عرفتم

۱۱. التاج مستحب بگوید من یکصد نعل و لا یخاف الوقوع بترک فی محرم و الا واجب قال فی
 تعالی فاکملوا ما طالبکم من نیتها و انکملوا الایامی حکم و انصایم من عبادکم ان یکونوا فترا
 فیفسیم الله من فضلہ و الله واسع عظیم و اقل مراتب الاموال استجاب و قال صلی الله علیه
 و آله من رغب من شتی فلیس منی و ان من شتی التکلیح فی الکافی باسناده الی
 ابنی ۳ قال من تروج اخر نصف دینه فلیتق الله فی نصف الاخر او یاتی و روی
 ثلثه دینه تروجا کبرا و لو و لا تروجا حسنا حبیة ما و افانی ابایی کم الام
 یوم النبیة حتی یسقط (کتاب شرح التمهید و التمهید)

در قرآن است قوله تعالی : ایوم اقلکم تطیبات و طعام الذین (بقره در ذیل منصوص)

وَعَنْكُمْ مِنَ الدَّوَامِ عَلَىٰ بَاعِدُنَا سَأَلُوا لَتَعْرِفُوا مَقَامَهُ الَّذِي كَانَ مَقْدَسًا
عَنِ طُنُونٍ مِنْ عَلَى الْأَرْضِ كُلِّهَا طُوبَى لِلْعَارِفِينَ «

و در لوح بشارت است قور الا علی : « اعمال حضرات رسیده و خوریهای ملت
حضرت روح علیه سلام الله و بیانه عند الله مذکور و لکن الیوم باید از آنزوا قصد
فنا نمایند و باید تنفعیم و استغفار به العباد مشغول گردند و کل اذن تزویج
غایت فرمودیم نیز منتهی من ذکر الله رب ما یری و ما لا یری ربنا لکسی الرفع «

و در کتاب تل لکم و طعام لکم من نعم و المحضات من الطونات و المحضات من الآذین
و در کتاب من قبکم اذا اتیتهم من جورهم و قور : و یستغفرون الذین لا یجدون
لکما و فی الحدیث النبوی : انکاح سنن من رغب من سنن فلیس منی

و فی الحدیث من یحق بن عمار : قال قلت لابی عبد الله الحدیث الذی یروی عن
ان جلائی بنی ص فکلی المیه الحابه غاره با تزویج ثم اتاه فکلی المیه الحابه غاره با تزویج
حتی امره ثلاث مرات قال ابو عبد الله م نعم هو حق ثم قال انزق مع انصاره و اعیال
و لا یجوز العقد غیر الترتیب مع القدره علیها و یقتضی العجسه عنه و الا فخرس یعقد بآله
(کتاب العقد و الترتیب)

و در رساله سؤال و جواب است : « سؤال از آیه مبارکه کتب حکیم الخراج

این حکم واجب است یا نه . جواب واجب نه

و سوره از دواج با غیر بهائی

و نیز در رساله سؤال و جواب است : « سؤال قرآن با شرکین جائز است

یا نه جواب اخذ و عطا هر دو جائز هذاما حکم به الله اذا استسوی علی عرش

الفضل و اکرم »

و از حضرت عبدالمجید خطاب بدکتر قشیرالمانی است قوله بحکیم :

« ای پسر ملکوت اگر اراده ترویج نمودی باید یک دختر بهائی گیری که نمون

و مومن باشد و ثابت و راسخ و عاقل کلمات مایه و مصنوعیه »

و از حضرت ولی امر الله است قوله انضابط الحافظ : « راجع باز در دواج

بین بهائی و غیر بهائی باید در این قضایا طرفین از جاده صراحت و صداقت

منوف نگردند و حقیقت واقع را بدولت اظهار نمایند و اطمینان دهند که

اگر راه و اجبار در دین و معتقدات اصلیه نبوده و نیست ولی اجرای عقد

لازم و در مین حبه ای عقد غیر بهائی باید نزد او بیای امور بحال و غیره

تصریح نمود که عقد ازدواج بین بمبائی و غیر بمبائی ابراست سکوت
و مسامحه در این سوار صحیح و جائز نبوده و نیست «

شرط بلوغ

و نیز در رساله سوال و جواب است : « سوال حد بلوغ شرعی
سنه پانزده تعیین « آیا ازواج نیز شروط بلوغ است یا قبل از آن جائز
جواب چون در کتاب الهی رضایت نازل قبل از بلوغ رضایت و ایم
آن معلوم نه در این صورت زواج نیز بلوغ شروط قبل از آن جائز نه
سوال در باب نامزد کردن بنت قبل از بلوغ . جواب حرم است
مصدر امر نازل «

« سن کبر در خفت ازدواج در شرایع و قوانین مستوفی حسب صلاح حال متنوع بوده
آئین سیاحت چون در کتاب تحدیدی نیست بقوانین راجع میباشد چنانچه در فرائض سن قانونی
کبر مردوزن ۲۱ است و از لحاظ ازدواج برای زن ۱۵ و برای مرد ۱۸ کافی میباشد و ازدواج قبل از
این اساساً مجاز نیست و از سن عروسان آن هنگام که گاهی ازدواج صورت میگیرد باید با اجازت
ولی باشد و از ۲۱ تا ۲۵ نیز بشود و استعصاب ولی صورت میگیرد

و در حضرت عبداللہا خطاب بعاون التجار ہمدان است قوله لمسنیز :
 « ہوا لہ ای یار ہریان نامہ رسیدہ و از بشارت و بجزاب قلوب اہل
 نہایت سرت حاصل کردید تزویج نبات قبل از دخول در سنہ غاسق
 بنقص قاطع جائزہ و سبب علی نفوس گردد و سلام بضعف و قوت مہلا شود »
 و در خطابی دیگر علی کسریزی قوله بسین : « اقتران بعد از بلوغ سن
 پانزدہ است و قبل از بلوغ جائزہ »

و در خطابی دیگر است قوله المحبوب : « ہوا لہ ای الابی الابی ای نھال
 بوستان محبت اللہ نفور روحانی کہ از خیمہ محبت اللہ صادر شدہ بود گوش یاران
 معنوی رسید و ارتجیل و تضرع شما نہایت تاثر در قلوب و احشاء حاصل

(۱) و در تفسیر بیاضی در آیہ حتی اذا بلغوا النکاح حتی اذا بلغوا حد بلوغ بان یحکم او
 یحکم خمسہ عشرتہ عندنا بقولہ علی السلام اذا استكمل الملو و خمسہ عشرتہ کتب اللہ و ما عید و
 و قیمت عید محدود و ثمانیہ عشرتہ عند ابی حنیفہ و بلوغ النکاح کنایہ عن بلوغ لاد
 یصلح للنکاح عندہ (وہل شتر الاولی و شاہد فی نکاح اگر شدہ ایضا فیہ
 اختلاف بین الامامیہ)

گشت زیرا رایحه لطیفه مجزوسیه از از حدیقه معانیش استشامم گردید این عید
 نیز باستان مقدس حضرت قیوم لایه وزاری نمود که موفق با جزاء احکام
 الهی گردی و آن نیست که اقران بعد از بلوغ زوجه بستن پانزده است و
 قبل از بلوغ جائز نه لهذا بهر عذری ممکن نزد پدر منعده بشود که این کیفیت
 منعده است ولی بکمت تا سبب کدرد قلب او نشود و بواسطه تشبیه نماید
 که نه او دیگر کرده و نه مخالف امر کتاب امری جاری شود تا تبدیل حکم الله
 ذلک الدین الیقیم من یقعد عن حدود الله فاولک هم انما سرون و
 این بیان صریح نظر کمال حب این عبادت با تنجیب و اتا حواله نفس
 کتاب منمویم که تکلیف خود را خواهید دانست حال بیان حکم کتاب را
 نمودم پس باید در شریقه الله در نهایت ثبوت و رسوخ باشید و در جمیع افعال
 و اعمال تابع حکم الله ولی بکمت باید حرکت نمانید تا پدر بسیار کدرد و متاثر
 نشود و گمان کند که شما محض مخالفت با او با جناب در این باب دارید بلکه
 ان شاء الله بنوع خوش مجری دارید که سبب انتباه او گردد و ملاحظه کند
 که جزا تباع امر الله و ثبوت بر شریقه الله و انقطاع از دنیا و تعلق با کلام الله

مقصودی نذارید و الباء علیک .

شرط رضا و ایوبین

و نیز در کتاب اقدس است قوله عز و علا : « اِنَّ قَدْ جَدَدْنِي لِبَيَانِ خُصَائِرِ
الطَّرَفَيْنِ اِنَّمَا اَرَدْنَا الْمَحَبَّةَ وَالْوَدَادَ وَاتِّحَادَ الْعِبَادِ لِنُذَاعِلَهُمَا بِاِذْنِ
الْاَيُّوبِيْنَ » (۱) بَعْدُهَا سَلَّمَ تَعْنِيْمُ التَّضْفِيَةِ وَالتَّبْعِيَّةَ وَتَأْيِيْدَ تَارِبِ الْاُخَى
كَذَلِكَ كَانَ الْاَمْرُ تَقْضِيًّا »

در لوجی است قوله الاعلی : « امر معلق برضایت طرفین و ایوبین و در
صورت عدم حضور ایوبین برضایت ولی طرفین منوط است و آنچه را اسم
طرفین محصور نموده اند باید و نا بمانند »

و در رساله سوال و جواب است : « و اما در فقره تزویج در ارض سر تفصیلی بار
خلاصه آن بیان آنکه برضای طرفین اولاً و اطلاق والدین ثانیاً کذلک
قضی الامر من العلم الاعلی انه هو الغفور الرحیم . سوال معلق بودن

(۱) در فقه اسلام صغیره و مجبونه و بالغه سفیهه و نیز ذکر آنها بولایت پدر و جد و بنده و نیز بولایت

مولی و آنکه غاصد عقل یا سفیهه یا بالغ شود بولایت حاکم و وصی از دواج می شوند

امر تزویج برضایت ابوبن از طرف مرد و زن هر دو لازم یا از یک طرف
کافی است و در بکره و غیره یکسان است یا نه. جواب: تزویج معلق
است بر رضایت پدر و مادر در مرد و امرأة و در بکره و دون آن فرقی نه.

و از حضرت ولی امر الله است قول المطاع: «اجرای مراسم بهائی
مشروط بر رضایت والدین طرفین است چه بهائی و چه غیر بهائی اگر چه آنچه
یکی از ابوبن رخصی نباشد عقد بهائی غیر مشروع و اجرای آن غیر ممکن».

و قوله لفصل: «در هر حال رضایت ابوبن لازم و واجب تاویل در این
مقام جائز نه و انحراف مغل در نظم الهی و حکم کتاب الله است».

و قوله بقصریح: «رضایت ابوبن شرط و واجب چه بهائی و چه غیر بهائی
امتیاز و استثنا جائز نه آنچه امر حضرت عبدالبهاء است باید بجاها اجرا

گردد.... و در صورت عدم اطلاق مسؤول نیستند».

و در خصوص ازدواج یکی از بهائیان عشق آبادی قوله الاکید: «باید تأمل
نمایند و جمیع مسائل تشبث شوند و با والدین مخایره نمایند زیرا تحصیل اجازه
آنان واجب و لازم بودنی مسأله و مسأله در این سوارد اساس نظم الهی را

مستدرجا تمزع سازد و در شریعت الله رخنه اندازد و علت توهمین امر الله
و تقهر جامعه گردد «

و قوله ان الله العدل : « اگر چنانچه کجی از پیه و مادر بی خبر تحصیل غایت
غیر ممکن ولی اگر چنانچه اطلاع یابند تحصیل اجازت واجب و جزئیات
این موضوع با مالک راجع با منای بیت العدل عظیم است و قضاوت
در وقت حاضر راجع بمجاهل علیه روحانیه «

بدت نو و نوچر و عدم فصل بین عقد و زفاف
و نیز در ساله سوال جواب است : « بیش از نو و پنج یوم قبل از نکاح
ذکر و علت حرام است «

و از حضرت عبدالبهاء است قوله العزیز : « بعد از تعیین و قطع کلام
بین طرفین تاخیر جائز نیست بموجب نص کتاب باید عمل شود مگر آنکه عذر
عظیمی حاصل گردد زیرا ایام تقیه است تا بقدر امکان باید کوشید که تاخیر
واقع نشود زیرا مخالف نص کتاب است «

و در خطاب بنمازخانه خانم قوله العزیز : « در خصوص مسأله ازدواج و بدت

منصوصه بین تعیین قسرها و ازدواج مرقوم نموده بودید این نص قاطع
 کتاب الهی است تاویل بربذارد و آن این است که در قدیم بعد از قرار و
 تعیین بلکه عقد و کابین مدت مدیده زفاف تاخیر واقع میشد و از این جهت
 محذورات کتبه حاصل میگشت حال نص کتاب اقدس این است چون
 ازدواج و اقتران زوج و زوجة مقرر گردد یعنی این دختر یا نام این پسر شود
 و اقتران قطع شد بجهت تنبیه و تذکر که چهار و سائر امور پیش از خود بخورند
 مهلت جانزند باید زفاف شود و اما عقد و میل زفاف است یعنی بین عقد
 و زفاف فاصله نه این صریح است تاویل ندارد که تاویل بازشل سابق
 شود و محذورات بیان آید «

و قوله بغیر : « و اما سألہ از دوایج و مدت منصوصه باین قرار اقتران
 و زفاف این نص صریح است تاویل بر نمیدارد چون طرفین و ابوی

۱) زفاف بمعنی ارسال عروس نزد شوهر. العروس و العریس از اصل المرأة مارا فی
 اعراسها و العروس و العریس از زفاف. عرس بی زن و بی شوهر. عیال عیله و عائل
 اهل البیت. عیال بمعنی کثیر العیال. عشرة بمعنی مخالط. العقه بمعنی الاعمال
 فی اداء مطلوب الشهوة. العقب الولد و ولد الولد جمع عقب العقب
 مؤخر القدم. استبط به و ولد الولد الغیره و ولد الرجل

رسمی شدند و آقران تقریافت بعد از نود و پنج روز علماً زفاف واقع
گردد تا خیر نشود و اما ساله عقد در سیل زفاف واقع گردد یعنی این
تفاوت شود .

و در خطاب میرزا عبد الحمید فروغی است قوله بحلیل : « بعد از قرار ازدواج
و تحقق و اعلان آن در مابین ناس رسماً یعنی بدوستان و یاران و خویش
و پیوند اخبار شود که ازدواج آن دو نفس تحقق و تقریافت پس از آن بعد
و پنج روز بیشتر فاصله جائز نیست باید زفاف حاصل گردد و تسنن تفاوت
شود و هر تسلیم گردد اگر خود پنج روز بگذرد حرام است و عیان امر پروردگار
ولی عقد باطل نگردد و هر کس سبب تأخیر گردد مسؤول است و مواخذ
زجر و عقاب گردد و نفقه و کسوه و کفنی از یوم زفاف تقریافت »

و از حضرت ولی امر الله در خصوص تجاوز از ۹۵ روز خطاب به محفل
روحانی علی بهائیان ایران است قوله المطاع المنسح :
« حکمش راجع به بیت العدل غلطم است در وقت حاضر هر رویه محفل
علی موافقاً اتحاد نماید مقبول و مجری »

شهود

دیندار شری با مضارخ اوم و دعوت : مد اینکه سوال نموده بودید شخصی
 باشخصه مدعی شد که تو عقد منی و تیه رخسار امن و تو قرائت نمودیم و مهر
 میبستی هم موافق حکم کتاب مقرر دیگر از طرفین کسی راند اشتند که بآدن
 و اجازه ایشان واقع شود و شهود دیگر هم در میان نبود حال شخصه مکربت
 میگوید ابد آنچه امری واقع نشده و کذب است تکلیف چیست و حکم این است
 قضاء وجه عرض شد پس بودند این عقد موافق حکم کتاب واقع نشده چه
 باید خطبه خوانده شود و جمعی حاضر باشند تا بعد احدی نتواند انکار نماید خطبه نمی
 نیست و لکن شهود لازم است و بعد از تحقیق بیت عدل رجال آن است
 شخصی رابع بعضی از برای این امر مخصوص معین مینمایند تا امور موافق مآل
 اتمی جاری شود اگر باین دو نفر نمی بختند هم امری واقع شود چون با حکم
 واقع نشده مقبول نبوده نیست چه اگر بغیر این عمل شود سبب مرجع و
 فساد و جدال خواهد شد آنکه هر دو اهل صراط المستقیم تا هر امری در مقام
 خود محکم مشاهده شود همان را بگوید و بر جلالی است و بغفور و الکریم آید بغفرنا

و هو الشفق العزيز الرحيم «

و از حضرت ولی امر الله خطاب بمجلس روحانی علی بهائیان ایران است
 قوله المطاع : در شهادت نماز جائز تعیین همدشود راجع بامانی
 مجلس علی روحانی است «

منع تعدد زوجات

و نیز در کتاب اقدس است قوله علی عز : « ایاکم ان تجاوزوا عن اثنتین
 و الذی قسّنع بواحدة من الاء استراحت نفسه و نفسها «

و از حضرت عبدالبهاء خطاب بصدر فریدی است قوله العزیز :
 « اما زوجة ثلث و جهنم الوجوه جائزة کلی ممنوع و لو هر دو زوجة ناموفق
 و ترکشان غیر ممکن و اولاد غیر موجود و مع هذا بعدری معذرة نکرد حتی زوجة ثانیه
 مشروط بعدل است و عدل بسیار مشکل طوبی لمن له القدرة علی ذلك «
 و از آن حضرت است قوله العزیز : « در خصوص مساوات بین تفصیلین
 که یکی موقوفه و دیگری غیر مومنه سوال نموده بودید البته مساوات در معاملات
 از جمیع جهات لازم است ولی عدالت که شرط است از قبیل محال و جواباً

تعدد زوجات در کتاب الهی مقید و مشروط به عدالت است و چون عدالت
مستحیل باشد باید اکتفا بر یکی کرد و کلمه خیر کلمه این قسم متضمن است «

وقوله الغیر : « در خصوص تعدد زوجات سؤال نموده بودی بنمس
کتاب الهی صحیح بین زوجین جائز و ابد این ممنوع نه بلکه حلال وباح
لهذا شما محزون باشید و فکر عدالت باشید که بقدر امکان عادل
گردید آنچه ذکر شده این است که چون عدالت بسیار مشکل است لهذا
راحت در زوجة واحدة است لکن شما حال که چنین است البته
تخلین باشید «

در سؤال و جوابی با آن حضرت است : « سؤال تعدد زوجات

چگونه است ؟ جواب : در قرآن کلمه فان ختم الا تعدوا فواحدة (۱)

« در قرآن است تو در تعالی : فانکم اما طاب لکم من انفسا و شتی و ثلاث در باع فان ختم

الا تعدوا فواحدة او ما طکت ای انکم ذلک انی ان لا تقولوا و در تفسیر میگوید است :

ای و ان ختم الا تعدوا انی یامی انسا و اذا تزوجتم بهن فتردوا طاب لکم من غیرهن از

لکن اگر چه یک مرتبه زانیل و جمال فترد و جانشینان با فرمایند جمع (بقیه در ذیل منقوبه)

دلائل بر این میسپاید که عند الله حکم واحد مقبول است لکن علما اسلام
تعذیل را در اکل و شرب و لباس و اسباب زندگانی معین نمودند و سبب
حکم ثلاث و رباع این بود که در زمان حضرت کثرت ازدواج در میان
عربها اندازه نداشت لهذا امر ثلاث و رباع و شروط تعذیل فرمودند
و الا تعدد زوجات سبب فساد عالم است اما ازدواج بسته جنس
بعید بهتر است

و قوله العزيز : و اما در خصوص تعدد زوجات منصوص است و ناخنی
نذارد عبد البصا این حکم را نسخ نموده این از مقررات رفقا است ولی
من میگویم عدالت در تعدد زوجات شرط نموده اند تا کسی یقین بر حبه ای

عنده منن عدد لا یقدر علی التسیام بمقوق من اوان ختم ان لا تعدلوا فی حقوق الیتامی
فتمرقم منها فافوا ایضا ان لا تعدلوا بینکم فانکوا متعددا علیکم الوفاء بمعه
لان التخرج من الذنب شیخی ان تخرج من الذنوب کلها علی ماری از تعالی لما
علم امر یتامی تخرجوا من ولایتهم و ما کانوا یخرجون من یتیم لیس و قرت و قیل کانوا یخرجون من
ولایت الیتامی و لا یخرجون من تراث و قیل ان ختم ان لا تعدلوا فی امر یتامی فافوا انرا و فانکوا متعددا علیکم

عدالت نکند و قلبش مطمئن نشود که عدالت خواهد کرد متصدی تزییع ثانی
 نشود و چون خاتمین نمود که در بیع مراتب عدالت خواهد کرد آنوقت تزییع
 ثانی جائز چنانچه در ارض مقصود اجباراً تزییع ثانی نمودند ولی باین شرط
 و این عید ابداً اصرار ننمود و اصرار کرد که باید عدالت نمود و عدالت بدرجه استیسا
 است ولی گفتند که ما عدالت خواهیم کرد و اراده تزییع ثانی دارند این قراء
 از زمره های آنهاست که الهای شهادت بنمایند و چند را مراد شسته میکنند
 این است که تعدد زوجات بدون عدالت جائز و عدالت بسیار مشکل است
 و قوله : « ای کنیز عزیز آئی نامه شمار رسید ... تعدد زوجات مبارک
 پیش از نزول کتاب اقدس بوده لہذا بحسب شریعت و نظر حکمتی متعدد
 پیش از نزول کتاب اقدس جمیع بین دو زوجہ فرموده اند در زمان واحد در
 دورہ ابراهیم و موسی و نذر داود و سلیمان تعدد زوجات جائز بود یعقوب جمیع
 بین چهار کرد و ابراهیم زوجات متعدده داشت و داود دوازده زوجہ داشت
 اما حضرت بہاء اللہ جمیع دو زوجہ در شریعت سابقہ فرمود و چون یکی از آن دو
 گذشت دیگری بعقد نکاح در آمد ولی بعد از نزول کتاب اقدس ختم شد

تجدیدی گشت و این تعدد پیش نظر حکمتی بود و کتاب اقدس مریح احکام
 است بموجب آن باید عمل شود بنقض نخیل طلاق حرام است و اما
 در تحریم تعدد زوجات نفس قاطعی در نخیل نیست ولی تومید زوجه بعد از
 حضرت مسیح علیه السلام باشد اما بنقض کتاب اقدس در زوج فی الحقیقه توحید
 است زیرا مشروط بشرط محال است «

در خطاب به سترودی و عظیم نیویورک قولد عزیز: « و اما جواب مس
 چون برات حضرت بهاء الله پیش از نزول کتاب اقدس بحسب شریعت
 سابقه حکمت یافته تعدد زوجات فرمود ولی بعد از کتاب اقدس منطوق
 کتاب مجری بود ازین گذشته بعضی احکام مخصوصه است که تخصیص بجای
 مبارک دارد شمول دیگران ندارد نظیر حضرت مسیح مغفرت خطایا که اختصاص
 بآن حضرت داشت و منع قصاص که فرمود هر کس که مستحق حد باشد
 بر خیزد و این زانیه را حد محبوسه دارد این حکم اختصاص بحضرت مسیح
 داشت دیگران حق ندارند »

و قول بگمیل: « و هو الله ای مشتاق ملکوت الهی چنانچه نگاشتی

معلوم و واضح گشت هر چند ملک این عبد ایامی چند از تحریر بازمانده و
 انچه در بفضل و غایت جمال الهی تکرار بذکر حق مشکین گردیده و نجات نموده
 از بدادش منتشر لهذا بحجاب نامه پرداختم تا بدانی که دمی از یاد زوی و هموا
 بقدر منی از خدا خواهم که بخل کریم آقا علی اکبر را خوی ربانان بخشد
 و از تبدل زوجات فراغت یابد زیرا این قضیه منافی رضای الهی است
 و مخالف عدل و انصاف عالم انسانی زیرا انسان و نیز در احساسات جهانی
 و روحانی مانند جمال اند اگر زنی هر روز جمعی جوید این حرکت دلیل بر بی
 عفتی وی است چون بحقیقت نگری رجال نیز مانند آن از خدا خواهیم که
 این عادت را ترک نماید «

و از حضرت ولی امر الله خطاب بمحصل روحانی علی بهائیان ایران است
 قوله المطاع : « تجاوز از یک زوج و کتمان عقیده با وجود تحذیر و تاکید
 نصیحت انسانی محصل روحانی نتایج اش در این ایام محرومیت از حق استماع
 در جامعه و از عضویت محافل روحانیه است ولی این انفعالی داری است
 در روحانی و تشریف قطعی و حکم نهائی راجع بانسانی میت العدل اعظم است »

وقوله تصریح : « نكاح مبارك راجع بتوحيده زوجه شامل بر نفوسيكند از سابق دارای دوزوجه میباشد نبوده و نیست »
 وقوله انفصل : « طلاق زوجه ثانیه كه علت كسر حد و راتنه گشته شرط رجوع و قبول در جامعه است »

خادمه كبر

و نیز در کتاب اقدس قوله جل و عز : « وَمَنْ اتَّخَذَ مِنْ أَجْنُوتِهِ لَأَبْسَ عَلَيْهِ »
 و در رساله سوال و جواب است : « سوال از آیه مبارکه من اتخذ كبراخذتہ لأبس عليه . جواب : محض از برای خدمت است چنانكه صغار و كبار و كبریا
 اجرت میدهند برای خدمت و آن كبر هر وقت بخواید زوج هستیاركند خیار
 بانفصل است چه كه خریدن امار حرام و زیاده بر دوزوجه هم حرام است »

حرمت متعه

و نیز از حضرت عبدالهاء در خطابی است قوله بکلیل : « و اما الاذن و اوج الملوقة »
 فی الحدیث عن علی ۴ : لو لا ما یستغنی ایة این خطاب مازنی من اناس لا سفای الا قلیل
 ... و المراد باسبغه تحريم المتعه فانه هو الذي حره بعد رسول الله ص و لم یکن رقیقه ذیل من مذهبنا

حرمة التسنی هذا الکور المقدس و منح النفوس عن الهوی حتی یرتدوا بر و ابر و التقی

محدث فی زمانه ۳ و لانی زمان الاول بن الخفاء و شد حدیث ابن عباس با کانت بسته تلاوته

رحم الله بهاته محمد ۳ فولا نسیه ما حاج الی انما الا الشقی (کتاب مجمع البحرین)

عائده اهل اسلام معتقدند که مقصد آیام حضرت پیغمبر شروع و جاری بود و آیه قرآنیه فاما استمستم

منهن فاتوا من بعد من و از معدودی صحابه روایت کنند که فیما استمستم یعنی من من الی اهل سنی قرأت

کردند و آن آیه را در جمیع بسته گرفته اند ولی روایات منقول در عهد ای صحاب بطور اختلاف برخی روایت

کنند که در یوم خیمه رخ شد و بعضی معتقدند که در مجرای رخ گوید و معدودی روایات که تا آخر

آیام پیغمبر نیرد آیام ابو بکر و قسمتی از آیام عمر هم جاری بود بلکه بعضی از آنها صراحت در عدم نسخ

در زمان حمید دارد و کلام معروف در است متحان کتا علی عهد رسول الله صلا انا انی عنما

و اعاقب علیها و ذکر می فرماید در زمان پیغمبر نکرد و شیعیان از حضرت علی کلامی بعینه این نبی

عز حاکمیت کردند و علی دلی حل در زمین اندیش معمول بود و اجماع علمای شیعه بر استمرار

آن وقوع داشت و محدود و معدودی هم نبود این یکی از موارد شیره اختلاف و تمایز بین اهل

سنت و بین شیعه قرار گرفت .

در فقه اسلامی وقوع عقد دائم بدون ذکر هم میشود و در صحت خلاف (بقیه در ذیل مضمون بعد)

تاہل بعد از فوت زوجہ

و نیز در خطابی قرآن حضرت است قور العزیز : « در خصوص تاہل بعد از فوت قرینہ انسان سوال نموده بودید در شریعہ اللہ جائز ولی در صورتیکہ انسان از زوجہ اول اولاد و احفاد داشته باشد اگر چنانچہ چشم از ازدواج ثانی بپوشد راحت تراست و خانہ آسوده تر و روح و ریحان بیشتر ولی در شریعہ اللہ جائز »

مهر

و نیز در کتاب اقدس است قوله عزوجل : « لَا يَحِلُّ لَكَ الْإِمْرَاءُ الَّذَاتِ بَيْنَهُنَّ عَهْدٌ مِّنْكَ وَلَهُنَّ مِثْرُ الَّذِي فِي كِتَابِكِ يَوْمَ الدِّينِ »
 وَ مَن أَرَادَ الزَّيَادَةَ حَرَّمَ عَلَيْهِ أَنْ يَتَجَاوَزَ مِنْ خَمْسَةِ مِثْقَالٍ كَذَلِكَ
 كَانَ الْأَمْرُ بِالْعِزِّ مَسْطُورًا وَ الَّذِي قَسَّعَ بِالْدَّرَجَةِ الْأُولَى خَيْرُهُ فِي
 الْكِتَابِ أَنْ يُثْنِيَ مَن شَاءَ بِأَسَابِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ كَانَ مَقْدَرُهُ
 بِأَيْدِ مَرَبِّهِمْ أَوْ كَرَدُّهُ وَ دُونَ ذَلِكَ وَ أَكْثَرُ مَرَّةٍ مَّوَدَّجِي نَيْتٍ وَ لِي سِتَّةٌ نَّبِيٍّ ۝

و مقدار پانصد مد هم تعیین کردند

علی کمالی قدس سره

در رساله سوال و جواب است: «در هر سه آنچه در بیان نازل شده مجری است
و بعضی و لکن در کتاب قدس ذکر در جواب اولی شده و مقصود نوزده مثقال نقره است که
در باره اهل قری در بیان نازل شده و این احب است عند الله اگر طرفین قبول
نمایند چه که مقصود در غایت کمال و وصلت و اتحاد الناس است لذا هر چه در
این امورات مدارا شود حسن است ان شاء الله باید اهل بیابا کمال محبت و صفا
با یکدیگر معامله و معاشرت نمایند و در غیر منافع عموم باشند خاصه و سنان حق
و در رساله سوال و جواب است: «سوال از مهر جواب در هر قبیاع
بدجه اولی مقصود از آن نوزده مثقال نقره است سوال در هر وقت
هرگاه نقد و دفعه واحده نباشد بعنوان قبض مجلس رد و تشکر دان دست
بدست شود بعد از امکان رد نماید چگونه است؟ جواب: اذن باین فقره
از مصدر امر صادر سوال در هر اهل قری که نقض تعیین شده باستبار
نوع است یا زوج یا هر دو و در صورت اختلاف که یکی شهری و دیگری از قری

(۱) در روایات آئینه نظام است که هر غیر خطی میبایست دست و پا داد که خداوند خود از غیران غیر میفرماید

باشد چه باید کرد؟ جواب: هر با اعتبار زوج است اگر از اهل مدن است
 ذمب و اگر از اهل قری است فقهه سؤال: میزان دماقی و شهری
 بچه حد است هرگاه شهری هجرت بده نماید و یا دماقی هجرت بشهر نماید و
 قصد توطن نماید محکوم است و کذا تک محمل تواند میزان است یا نه؟

جواب: میزان توطن است بهر جا وطن نماید مطابق حکم کتاب فقا شود
 سؤال: اگر شخصی باکره ای را نکاح نمود و مهریه را هم تسلیم کرد هنگام اقران
 معلوم شد باکره نیست آیا مصروف و مهریه بر میگردد یا نه و اگر بشرط باکره
 بودن نکاح شد آیا فساد شرط سبب فساد شروط میشود یا نه جواب
 در اینصورت مصروف و مهریه بر میگردد و فساد شرط علت فساد شروط
 است و اگر در این مقام سر و عفو شامل شود غدا سبب جرم عظیم است

طلاق و ترخیص

و نیز در کتاب اقدس است قوله الاعلی: «إِنَّ اللَّهَ أَحَبُّ الْوَقْلِ وَالْوَفَا»

(۱) نهشت از بهر آنکه ابرید کیت انگس که بیشتر تو را افسرده میازد ایوه ازده ای پنا

گفت ای پستیان نهشت انگس زن بدکاره (دندید و فرمود ما فقره ۶۱-۶۲)

وَابْتِغَىٰ الْفَيْسُ وَالْطَّلَاقُ.... «وَأَيْنَ حَدَّثَ بَيْنَهُمَا لَدَوْرَهُ لَيْسَ
لَهُ أَنْ يُطْلِقَهَا وَلَهُ أَنْ يُصَيِّرَ نِسْتَهُ كَمَا تَعْلَىٰ تَطْعَمُ بَيْنَهُمَا رَأْتُهُ الْمَجْبَةُ وَ
إِنْ كَلَّمَتْ وَمَا فَاحَتْ فَلَا بَأْسَ فِي الطَّلَاقِ إِنْ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَكِيمًا
.... وَاللَّهِ طَلَّقَ لَهَا الْخِيَارَ فِي الرَّجْعِ بَعْدَ نَقْضِ كُلِّ شَيْءٍ بِالْمَوْدَةِ وَالرَّضَا مَا لَمْ تَسْتَحْصِنْ وَإِنْ
اسْتَحْصِنَتْ تَحَقَّقَ الْفَيْسُ بِوَصْلِ آخِرِ قَضِيٍّ لِلْأَمْرِ لَا بَعْدَ مَرِّينَ».... وَتَبَيَّنَتْ

(۱) در عقیده های مختلف دنیا همیشه می شد که عقدنا شونی فیما بین زوج و زوجه بحال خود
باقی بماند و نیس خانواده واحد و به حدودی معذک این نیست بخواهش اموری دچار می شد و بقا
آنهاست موجب باز حتی طاعت فرساست و ناچار از اجازت طلاق در موارد مخصوصه با
باز قیامند نظریست عاقل که گوید چنانچه در ممالک شام و سیسیه با وجود آنکه طوایف تعلیمات کتبی
عدم رخصت الطلاق بود متدبجا قانون انفصال موقت طرین آنها انفصال دائم وضع
شد و بالاخره در کشور فرانسه و بعد از ممالک دیگر بجز ایالتی در پرتغال که طلاق نیست ولی
عمل تفریق از یکدیگر بسیار است طلاق را تحت حدود و قیودی اجازه دادند و محض آنکه عواطف
نکوده از طرف از هر یک از زوجین ممکن است پیش بیاید هر دو مدتی بماند و طلاق
ساوی قرار گرفتند

بما ثبت علیها شکر لا تقف لها آیام ترتبها كذلك كان نسبة الامر من
افق العدل مشهوراً «

و در لوجی است قوله الاعلی : « لازال وصل و اتصال لدی الله محبوب
و فصل و انفصال منغوض خذوا ما احب الله و امرکم به انه یعلم و یری
و هو الامر بالحکیم «

و از حضرت ولی امر الله خطاب به محفل روحانی مرکزی ایران است
قوله العدل : « اما در خصوص کراهت بین زوج و زوجة از هر طرفی
کراهت واقع حکم ترتب جاری در این مقام حقوق طرفین مساوی است
و ترجیحی نه «

و قوله المطاع : « راجع بآئیه مخارج لازمه در مدت ترتب حکمش راجع به
بیت عدل اعظم است و عباد الله آنچه را انسانی محفل مرکزی قرار دهند
محبوب و مقبوع و مقبول است «

و در رساله سؤال و جواب است : « و دیگر سؤال از طلاق نموده چون
حق حل حلاله طلاق را دوست نداشته در این باب کلامی نازل نشده

ولکن از اول فصل الی انتهای سنده واحد باید دو نفس مطلع باشند و
ازید و هم شهادت اگر در استیلاجی نشد طلاق ثابت باید حاکم شرعی ببلکه
از جانب انسانی بیت العدل است در وقت نماید ملاحظه این فقره
لازم است شلایجن به افندة اولی الالباب «

و از حضرت عبداله در خطاب با قاضی شمشیرزادی است قوله ایل :
« اما سأل طلاق لابد باید باطلح حکومت یا معرفت ارباب نفوذ باشد
والا محاذیر واقع در هر صورت نکاح و طلاق باید در تحت مرکزی نافذ جاری
تا اگر طرفین اختلاف خواهند متعذر نباشد بلکه مجبور باطاعت باشند »

در قرآن است قوله : وما شروین با معروف فان کرتمون نفسی ان کرهوا شیئا یصل الیه
خیرا کثیرا وان اردتم استبدال زوج مکان زوج و اتیم احدین قطاراً فلا تأخذوا منه شیئا
فأخذوا من بیتنا و ثما بینا و کیف تأخذونه و قد نفی بعکم الی بعض و اخذن شکم شیئا فاعطینا
و قوله : و ان ختم شقاق بیننا فاعشوا حکما من ابد و کن من اهلنا ان یریدوا اصلاحا یوفق
الیه بیننا . و قوله : و ان امرأة خافت من مصلحتها شورا او اعراضا فلا جناح
علیها ان یرسلها بینهما صلتا و تصالح خیر .

و از حضرت ولی امر الله خطاب بمجلس مرکزی ایران است قوله المطلق
 راجع بمسأله طلاق آنچه در کتاب اقدس و سؤال و جواب مسطور است باید
 اجرا گردد خبریات ثانویه غیر منصوصه راجع بامانی بیت عدل عظیم است
 در وقت حاضرت طلاق در مجلس محض و در قریب دولت بحال وقت
 و اختصار لازم و واجب .

و در اجابیه ای است : راجع بقره طلاق که بتضمیمه تقدیم نموده بود
 مورد تصویب حضرتشان واقع شد .

و از حضرت عبدالبهاء خطاب به بهائیان امریکا است قوله المجلس :
 « باری در ایران مسأله طلاق پیش بنهایت سهولت تحقق می یافت
 در میان ملت قدیمه متصل بواسطه امر خبری طلاق واقع میگردد چون
 انوار ملکوت تابید نفوسی که از روح بهاء الله زنده شدند بکلی از طلاق
 اجتناب نمودند حال در ایران در میان اجبا طلاق واقع نمیکرد و اگر
 امر مجبری در میان آید و ایستاد مستحیل باشد در اینصورت نادر طلاق
 واقع گردد حال اجبای امریک نیز باید برین روش و حرکت سکون نمایند

از طلاق نهایت اجتناب داشته باشند مگر آنکه سبب مجبری در میان آید
 که طرفین از یکدیگر بیزار گردند و با طلاق محض روحانی قرار بر فصل دهند و کمال
 باید صبر و تحمل کنند اگر در طرف این کمال ایستاد حاصل شد طلاق واقع
 گردند اینک به مجرد ادنی تکلف و اغیراری که درین زوج و زوجة واقع زوج باز نگیرد
 بکفر اکتفا نماید و بانه زوجه نیز در فکر زوجی دیگر افتد این مخالف عصمت
 مملوکی و عفت حقیقی است اجبای الهی باید نوعی سلوک نمایند که دیگران صراحت
 مانند زوج و زوجه باید نقصان جسمانی محض نباشد بلکه عفت روحانی و مملوکی
 باشد این دو نفس حکم یک نفس دارند و چه در شکل است یک نفس از هم جدا
 شود.... اگر سبب طلاق یکی از این دو باشد بسته.... بوال غلیمی گرفتار
 گردد «

و قوله بحمل : « فی جمیعہ انسان باید بوفاقیام نماید و ثبوت و استقامت
 بناید علی الخصوص بقربین و همشین خویش و همدم و ندیم خود زیرا حقوق «
 بین آیند و قدیم و محکم و متین و انسان آنچه بکوشد از عهدہ اکمال بر نیاید
 ولی بقدر امکان قصور نماید «

و از حضرت ولی امر آن خطابه بمجلس روحانی مرکزی ایران است
 قوله التصواب : « امر طلاق بسیار مذموم و قبیح و مخالف رضای
 الهی است آنچه از قلم حضرت عبدالبهاء در این خصوص نازل بین عموم
 یاران آتش اردهند و کل رایش از پیش تنگ گردانند اجرای حکم طلاق مشروط
 بتصویب و اجازه انسانی محفل روحانی است باید در این قضایا بعضی محفل
 مستقلا بحال وقت تمعن و تحسین تفحص نمایند اگر چنانچه عند شرعی موجود است
 و ایستاد بیچ وجه بن الوجوه ممکن نه و متفر شدید و اصلاح و دفع آن محال
 طلاق و فسخ اراق را تصویب نمایند »

در اربع بابیه جواز رجوع زوج بزوجه مطلقه خود در هر ماه قوله المطاع : « تنقید
 حکم اعتبار و احکام دیگر که منصوص کتاب از فرائض قضیه باینان مختلف
 بیچ وجه جائز نه »

در اربع باز دواج بعد از طلاق قوله المطاع : « اجرای معتد لازم
 و اعطای مریه واجب »

در اربع بنقده در مدت اعتبار منتهی بطلاق که بیل زوج صورت گرفته

باشد قوله تصریح : « در هر حال نفقه را باید زوج بر حسب حکم کتاب تأدیه نماید »

و در رساله سوال و جواب است : « سوال : هرگاه زن صلباً منقعی شود و زوج از طلاق دادن امتناع نماید تکلیف فسخ چیست جواب : بعد از انقضای مدت طلاق حاصل و لکن در ابتدا و انتهای آن لازم که عند الحاجة گواهی دهند

سوال : در مدت صلبا هرگاه متفوع شود رائجت و بازگراهِت حاصل شود در طرف نه گاه گراهِت و گاه میل و در حال گراهِت نه باخورد در این صورت افتراق حاصل است یا نه جواب : در هر حال گراهِت واقع شود از یوم وقوع ابتدای نه صلبا رائجت و باید سبب باخورد سوال : در باب طلاق که باید صبر شود یک نه اگر رائجت رفا و میل بوزد یا یک طرف و طرف دیگر نوزد حکم آن چگونه است جواب : حکم برائیت طرفین در کتاب اقدس نازل اگر از هر دو طرف برائیت نباشد تقاضای واقع سوال : اگر شخصی در خیال جدای وطن باشد بالغرض و اهل او در فسخ نشود

و منجر بطلاق گردد و ایام تدارک سفر طول کشد تا یک سنه آیا از ایام اصطبار
محسوب است و یا آنکه از یوم مفارقت باید حساب شود و یک سنه صبر نماید
جواب: اصل حساب از یوم مفارقت است و لکن اگر قبل از مسافرت
بیکسال مفارقت نمایند و عرف محبت متضوع نگردد و طلاق واقع و الا
از یوم مسافرت حساب نمایند تا انقضای یک سنه بشرطی که در کتاب
اقدس نازل شده . سؤال: بعد از قرائت یستین و اعطاء مهر اگر
کره واقع شود طلاق بدون اصطبار جائز است یا نه جواب: بعد از
قرائت یستین و اعطاء مهر قبل از قرآن اگر اراده طلاق نماید جائز است
ایام اصطبار لازم نه و لکن اخذ مهر از مرثه جایز نه . سؤال: اگر در
ایام اصطبار اقتران واقع شود و بعد از است حاصل گردد آیا ایام قبل از
اقتران از ایام اصطبار محسوب است و یا آنکه سال را از سر گیرد و آیا بعد از
طلاق تربص لازم است یا نه جواب: اگر در ایام اصطبار نفث
بمیان آید حکم زواج ثابت و باید بحکم کتاب عمل شود و اگر ایام اصطبار
ختمی شود و بحکم آید واقع گردد تربص لازم نه و اقتران مرء با مرءه در

ایام اصاباً حرام است و اگر کسی ترکیب شود باید استغفار کند و نوزده
مشقل ذهب بیت العدل حسنه ای عمل برساند «

و از حضرت عبداللہاء در خطاب بی است قود العزیز : « اما سألہ طلاق
می تواند شخص کلی آنچه موافق رئیس است مجری دارد و نهایش این است
که زوجه را یکسال ببرد و سامان نکند از و این مثل عده است و نهایش
این است که پیش مدت تخفیف نفقه چند ماه بود حال یکسال است و
اما اگر جتین کامل باشند و عوارضی در میان حاصل گردد که سبب برودت
شود در فصل تام تمجیل نکند یکسال مبر نمایند شاید آن عوارض زایل گردد
و دوباره الفت حاصل شود «

ناشره (۱)

و از حضرت عبداللہاء خطاب بجامی ملا علی اکبر شمیرزادی طهرانی است
قود العزیز : « اما سألہ جدیداً که مرقوم نموده اید جواب این است
اگر زوجه بدون عذر مقبول و مشروع از زوج کناره جت حق طلب

(۱) آتش بر خورج عن طلاق ای فرج احد از من تعجب عید من حق لاخر طلاقه (شرح آیه الله تعالی)

نقعه ندارد ناشزه شمرده میشود باید با طاعت زوج پردازد اگر چنانچه عقد شرعی
 دارد باید به محض روحانی بیان کند اعضای محض روحانی را حفظ نمایند و حق
 کنند اگر عقد زوج در خروج از بیت زوج مشروع است یعنی عدم رعایت بزرگ
 با سیاب مجزئه مشروع است زوج حق نقعه و مسکن شرعی دارد و یا اگر زوج
 زوج را راضی کند و بجهانیه برود حال چون امر آنست مستور است باید بخوبی و خوشی
 بهر نحو باشد بین زوج و زوجة استیام داد و چون امر شروع باید حکم قاطع حاصل شود
زوج در احوال مختلفه شوهر در سفر

و نیز در کتاب اقدس است قوله عز و علا : **وَالَّذِي سَأَلَ وَ سَأَلَتْ مَعَهُ**
ثُمَّ حَدَّثَ بَيْنَهُمَا الْأَخْلَافَ فَلَمَّا أَنْ تَوَسَّيَا نَقْعَةً مَسَّتْهُ كَا مَذَّ وَ رَجَعَا إِلَى مَقَرِّهِمَا الَّذِي
فُتِحَتْ عَنْهُ أَوَّلِيَّهَا بَيْدَ أَمِينٍ وَ مَا تَحْتَاجُ بِهِ نِيَّاسٌ لِيَسْلُبَا أَلِيَّ مَحَلَّاهُ...
وَقَدْ تَبَّ اللَّهُ كُلَّ عَسَدٍ أَرَادَ الْخُرُوجَ مِنْ دَمْنِهِ أَنْ يَحْتَمِلَ سِقَانًا لِعَاصِبَةٍ فِي
أَيْدِيهِ أَرَادَ أَنْ آتَى وَ دَفَنِي بِالْوَعْدِ أَنْ أَسْبَحَ أَمْرُ مَوْلَاهُ وَ كَانَ مِنْ
الْمَحْسِنِينَ مَنْ قَلَّمَ الْأَمْرَ مَكْتُوبًا وَ إِلَّا مِنْ أَعْتَدَ بِعَدْرٍ حَقِيقِي فَلَمَّا أَنْ كُنْتُ خَيْرَ قَرِينَةٍ
وَ كُنْتُ فِي غَايَةِ الْجَهْدِ لَتَرْجُوعِ الْبِهَادِ مِنْ غَاثِ الْأَمْرِ أَنْ فَلَمَّا تَرْتَبَعُ تَعَبَةً

اشهر معدودات و بعد کمالاً باس عیسانی اختیار از زوج و این میراث
 نه بحسب انصارت و انصارین عملوا و امری و لا تتجوا کمل مشرکان
 فی اللوح اثماً و ان اتی الخیر من ربها لهما ان یتخذ المعروف لهما
 الاصلاح بین العباد و الاماء یا کم ان ترکبوا ما یحدث به العناد بینکم
 کذلک قضی الامر و کان الوعد ثباتاً و ان اما خبر الموت او العقل
 و ثبت باشیاع او بالعین لهما ان ثبت فی بیت اذا مضت
 اشهر معدودات له الاختیار فی ما تنحار^۱ اهدا حکم به من کان علی الامر
 قویاً

و در رساله سوال و جواب است : « و اینکه سوال فرمودند که هرگاه
 نفسی سفر رود و از اول میقات معین نناید و معقود و خبر و الاثر شود تخلف
 ضلع چیست هذا من ساء غایه ربنا الوائب فی الجواب اگر
 میقات مقررده و کتاب الهی را استماع نموده و ترک آن کرده باشد تعقیب
 نه کماله و بعد لها الاختیار فی المعروف او باخذ الزوج و اگر نشنیده
 ۱) در قانون فرانسه مدای که باید بعد از طلاق برای اندوختن مانده بکسانده ماه است و قانون اسلامی نیز

لما التریس الی ان یظہر اندامہ و مقصود در این مقام مطابقت نیتی
 بر نفسی لازم حین خروج از وطن باقرین خود میثاقی از برای سفر
 معین نماید و میثاق را هر قدر معین نماید مجری و منفی است اگر در رأس میثاق
 راجع شد قذوفی بالوعد و اتح حکم مولا و اگر در رأس میثاق راجع نشد
 و بعد از معین متعذر آمد یعنی در رجوع مانعی بهم رسید که فی الحقیقه ممنوع شد
 باید خبر بفرستد و کمال جهد نماید در رجوع اگر در رأس میثاق راجع نشد
 و خبر بهم نفرستاد و رجوع نشد شهر بر ضلع لازم و جدا اگر نخواهد زوج اختیار کند
 لایس علیها و باید نفقه ضلع در این مدت معینه برسد و اگر شخص سفر نماید
 و خبر موت یا شهادت او برسد اثبات این فقره معلق بشهادت عدلین
 یا شیوع است بعد از ثبوت و انقضای تسعة اشهر ضلع در اتحاد زوج
 مصاب «

و از حضرت عبداللہاء در خطابى بچوایک میرزا سیاوش بدین مضمون کہ
 بآنند ان بودن مهر و امکان رجوع کیال و ترک زوجہ و اقدام سفر غیرا
 نوہوسان شاید پیوستہ تجدید فرارش و طلاق و تفریق کنند قولہ بغیر

مدای مقرب درگاه کبریا، نامه تو رسید فی حقیقه آنچه ب فکر تو آمد برآ
 ستایش و تضرعات البته چنین نفوس بیوفائی بذرت خواهند شد که
 مرکب چنین امر قطعی گردن بیت العدل بعد از تشکیل در این خصوص
 تشریحی نمایند و حق این اشخاص زجر شدید مجری دارند چنین امر قطعی را
 جرم کبیر شمارند این حکم مذکور در حق نفوسی است محرم و از اهل دانش و فرنگ
 نه مجرم بی نام و تنگ که مانند حیوانات وحشی اند چنین نفوس را حال
 باید یاران طرد نمایند و ابد در محافل و مجالس خویش راه ندهند بابت
 عدل تشکیل شود و در حق آنان زجر شدید تشریع گردد و علیک الهیاء الا بی
 رقیص بعد از موت زوج

و نیز در رساله سوال و جواب : در سوال از آیه مبارکه و ان یتباخرا الموت
 جواب مراد از لبث شهر معدود است نه ماه است (۱)

(۱) در قرآن است توراتانی : و الذین یوتون حکم و یدرون ازواجاً و حشیه لآزواجهم متاعاً
 الی اکل غیر خراج فان خرجن فلا جناح علیکم فی ما فعلن فی انفسن من بعد ذلک و الله
 عزیز حکیم (بقیه در صفحه بعد)

حد شہود

و نیز در رساله سوال و جواب است : « سوال از حد عدالت در مقامی
که اثبات امر بشاوت عدلین می شود جواب حد عدالت نیکوئی صیت
است بین عباد و شهادت عباد و نه از هر حزب لدی العرش مقبول

نهی از محفل^(۱)

و نیز در کتاب اقدس است قوله جل و عز : « قَدْ نَهَاكُمُ اللَّهُ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ
فَلَمَّا ثَلَاثُ نَفَسٍ مِنْ عِنْدِهِ »

(بایانده از صفحه قبل) فی الوفاء فیجب علی الترتیب مطلقا ان اعتد او اربعه اشهر و ثلثه
ایام ان کانت حره و نصفها ان کانت امه و فی باقی الاسباب الموجهة للفرقة
تعیید ذات الاقواء المستقیمه بحیض ثلاثه اشهر و ذات الشهود ہی اتی لا یحصل
لها الحیض المعاد و ہی فی من الحیض تحت ثلاثه اشهر و الا فیه بطرین او غمسه او
غمسه و اربعین یوما و عدة المحال وضع الحمل (کتاب التمهید الشفیه)
(۱) المحفل فی النکاح هو الذی یتزوج المطلقة ثلثا حتی تحمل فزوج الاول
(در مجمع البحرین)

و در رساله سؤال و جواب است : در سؤال نرأیه مبارکه قدسناکم
 الله عما علمتم بعد طلاقات ثلاث جواب : مقصود حکم قبل است
 که باید دیگری آنرا تزویج نموده بعد بر او حلال شود در کتاب اقدس
 نمی از این عمل نازل «

فصل چهارم

در احکام مرتبط ب موت حاوی دو اصل

اصل اول در احکام موتی

در کتاب اقدس است قوله عز و علا : « و تجهیزوا لاسباب مکفن و دفن
و حمل المیت بالغزاة و الا عتزاز » و قوله جل و عز : قد حکم الله دفن
الاموات فی البستور و الا تخارجکم منه و الا خشاب التصبیه للطیفة و وضع
المخواتیم المکتوشة فی اصابعهم انه لیسوا المقدر لعلمیم و ینقش علیها ما

(۱) قال رسول الله لا تنفروا بموتکم طلوع الشمس و لا غروبها تجلسوا بحکم الی مناصبهم

رحکم الله و من الحديث اذا مات المیت فجدنی جازیه و حمل فی تجهیزه و لا

تقصروا لا آخره (صحیح البخارین در لغت جدد)

من الامام جعفر الصادق قال کیفن المیت فی غمته اثواب قمیص لایزر علیه و ازار

و خرقه قمیص بهاد سله و بر دلیف فیه و علامه مسم بهاد یلقی فضلها علی وجهه (تفسیر شیخ)

فی الحديث تنفروا بانفائکم فاکتم تبعثون بهادی علیوا احسنها و جودتها و بقیه در صغیر جدد

تَزَلْ فِي الْيَمِينِ مِنْ لَدَى اللَّهِ أَنَّهُ خَيْرُ مَحْشَمٍ وَلَهُنَّ أَنْكَرًا عَالَمِينَ
 قَدْ بَدِئْتُ مِنَ اللَّهِ وَرَجَبْتُ إِلَيْهِ مَقْلَعًا عَامًّا سَوَاءً وَتَمَّكَتُ بِاسْمِهِ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ «

خاتم

و در رساله سؤال و جواب است : در سؤال وضع خاتم که در کتاب

اقدس نازل شده مخصوص کبار است یا صغار هم داخلند

جواب مخصوص کبار است و همچنین صلوة تبت انهم مخصوص کبار است «

کفن

و نیز در کتاب اقدس است تو رجّل و عزّ : «وَأَنَّ كُفْنَهُ فِي خَمْسَةِ أَثْوَابٍ مِنَ الْحَبَرِ

أَوْ الْقَطُنِ مَنْ لَمْ يَشْتَطِعْ يَكْتَفِي بِوَاحِدَةٍ مِنْهَا كَذَلِكَ تَقْضَى الْأَمْرُ لَدُنْ عَلِيمٍ خَبِيرٍ «

و در رساله سؤال و جواب است : در سؤال در باب کفن تبت به پنج

ثوب ارشده آیا مقصود از این پنج پارچه است که قبل معمول میشد و یا یک

مراد ستاری جوف هم است . جواب : مقصود پنج پارچه است «

غسل

و در اثری با مضارخ اوم فی ۲۹ : ۹۷ : «اینکه در باب

کفن مرقوم داشتید پنج ثوب ستا سری متحرک شده که رویم پوشانند
 و در این غلور از برای فقرات تخفیف غایت شده و بجای سدر و کافور
 عطر و گلاب استعمال نمایند و این احکام به مقتضای حکمت باید جاری
 شود و در ارض اقدس تا حال نظر حکمت در این امور بشریعت قبل عمل
 میشود چه اگر دون آن عمل شود وضوهای کتل مرتفع گردد و این حکمت
 خارج در جمیع احوال حکمت را ملاحظه نمایند «

و در لوجی خطاب با قاضی نصر الله ع ط قوله لا علی : « اینکه در
 مخارج کفن و دفن ذکر نمودید این فقره در کتاب الهی بازوج است
 در صحت استطاعت و الا با موال ضلع تعلق نمیکرد «

و نیز در کتاب اقدس است قوله جل و عز : « حَرِّمَ عَلَیْکُمْ تَقْلِیْلَیْکُمْ
 اَنْزَیْدَ مِنْ مَّاءٍ سَاعِدَیْنِ الْمَدِیْنَةِ اَوْ مَنُوْهُ بِالرُّوحِ وَ الرِّیْحَانِ فِی مَکَانٍ قَرِیْبٍ

و استحب ان میل تمیزی است فاذ من اگر امه الامع الا شبه فی صبر علیه ثلاثه ایام و
 یجب تغسل کتلتی مسلم او بکلمه لوسطه اذا کان در اربعه اشهر بالتدرج ثم بالکافور

ثم بالتقراح (الجمعة القدسیة)

حل جناز

در رساله سوال و جواب است : « سوال از محل جنازه میفرماید
 بعد ساعت یک ساعت محل شود آیا در بر و بحر هر دو این حکم جاری است
 یا نه ؟ جواب : در بر و بحر هر دو این حکم جاری اگر چه ساعت کشتی بخار باشد
 و یا ساعت مکه جدید مقصد است یک ساعت دیگر بر نحو باشد و مکن هر دو
 زود تر دفن شود احب و اولی است »

دفن

و از حضرت عید البهاء و خطابی است قوله العزیز : « اما قضیه
 دفن اموات هنوز اگر تکرار سابق باشد بهتر است زیرا نباید نوعی نمود
 که میان شهادت بیکانه فسخ و جدائی افتد زیرا جدائی مانع از تبلیغ است
 و چون زمانی آید که اجرای احکام بحسب سبب و حثت قلوب گردد
 و امر الله اعلان شود آنوقت در ترکستان باید از شرق توجه بغرب ثل
 بشال کنند و اموات را سر قبری پاشمال دفن نمایند »^(۱)

(۱) « واجب فی دفن میت مرده فی الاماکن مستقبل القبر علی جانبه الايمن (و مقصد از شقیه)

و قوله الغریز : « اما از کیفیت صورت قبور برابر مرقوم بوده حال چون سبب فزع عظیم است اگر بر حسب سابق نباشد جائز فاینا تو لولا نفتم وجه الله ولی من بعد در زمانی که مخدوری نباشد هسته متوجه اهل قبله اهل الباء ساخته و انشاء گردد »

و از حضرت دلی امر الله است قوله المطلاع : « باید عموم یاران چه در مرگ و چه در ولایات اموات را بوضع سابق یعنی بر حسب قاعده اسلامی دفن نمایند و هر وقت اجرای احکام الهیه بر حسب لوح مبارک بیچ وجه سبب حش قلوب نگردد این عبد یاران را اطلاع خواهد داد و تکلیف عموم در این خصوص واضحاً معلوم خواهد شد »

و در ابلاغیه : « راجع بدفن بقاعده اسلامی فرمودند بنویس : فقط موضوع قبله است »

و در خصوص دفن اموات بهائیان غیر اسلامی فرمودند بنویس : در وقت حاضر بهائیان غیر فرقانی اموات خود را بسوی قبله اسلامی دفن نمایند »

نقل حبه

د قوله المطاع : « انتقال اجساد ممنوع نه و محل اولی هر چند رسماً
از اماکن مستبر که محسوب نه مسدود حتی الا مکان حرمت لازم و واجب
رجحان دفن بر سوزاندن و دوزخه

و نیز از حضرت عبدالبهاء است قوله بغیر : « حبه انسانی همین
قسم که در بدایت بتدریج بوجود آمده است همچنین باید بتدریج تحلیل گردد
این مطابق نظم حقیقی و طبیعی و قانون الهی است اگر چنانچه بعد از
مردن سوختن بهتر بود و خلل ایجاد نوعی انتظام می یافت که حبه بعد
از فوت بخودی خود افروخته شده زند و خاکستر گردد ولی نظم طبیعی که
بتقدیر الهی تحقق یافته این است که باید بعد از فوت این حبه از حالی
بحالی مختلف انتقال یابد تا بحسب روابطی که در عالم وجود است با
کائنات سائر مستقلاً اختلاط و امتزاج یابد و قطع مراتب نماید تحلیلی
کیمیای یابد و بعالم نبات انتقال کند گل و ریاحین شود و اشجار
بهشت برین گردد و نفوذ مشکین یابد و لطافت رنگین جوید و خشن مانع

از حصول این کمالات بکمال سرعت است اجزاء چنان متلاشی گردد
که نظیر در این مراتب مختل شود «

و در خطاب بجای میرزا محمد تقی طبعی درستی است قوله العزیز : « یا ما
قضیه و غمه هر چند در نصوص قاطعه موجودند و این قضیه جواز عدم جواز
راجع به بیت عدل است تکلیف این عبد باین نصوص قاطعه است و ما
عدای آنچه در کتاب منصوص جمیع راجع به بیت عدل است هر وقت
تکلیف شود در آن خصوص قزاری خواهند داد ولی اگر اجماع تعدیه در موقع
واحد گذاشته شود قدری از لطافت بعید است باید خاک متعاصم طبت
جسم را بنماید در این صورت اگر بر ضد و خاک ریخته شود جسم زود در طوبتش
زائل گردد «

اصل دوم در امور مربوطه با موال و اشیاء بیت

وصیت نامه

در کتاب اقدس است قوله عز و جل : « قَدْ فَرَضَ لَكُمْ نَفْسَ كِتَابِ
الْوَصِيَّةِ وَلَئِنْ تَرَيْنَ رَأْسَهُ بِالْأَسْمِ الْعَظِيمِ وَتَعْرِفُ فِيهِ بَعْضَ نَبِيٍّ

الله فی سطر طورہ وید کرفیہ ما اراد من المعروف یشہدہ فی عوالم الکا
والمخلوق ویکون کہ کثر عند ربہ بالمحافظۃ الامین»

و از حضرت عبدالہاء است قول الغزیر: «این مسأله وصیت نامہ
اجبار بسیار اہمیت بدہید کہ از الان ہمیشہ ظاہر و عیان شود
تا دستور العمل بہت آیندہ گردد»

۱۱ «در قرآن است قولہ تعالیٰ: کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترک فیرا الوقیۃ ہو، این
و الاقرین بالمعروف و الخافئین... یا ایہا الذین آمنوا شہادہ بیکم اذا حضر احدکم الموت
مین الوقیۃ شان دو اہل شک و آخران من غیرکم»

قال رسول اللہ: الوقیۃ حق علی کل مسلم یا منی لا مرد مسلم ان یتبت لیتہ الا وقیۃ تحت
رأسہ من فات بغير وقیۃ مات یتہ البجائیۃ اذا بلغ الغلام عشرين جازت و قیۃ
و صورت وصیت نامہ روایت از رسول اللہ: اقم فاطر السموات و الارض عالم الغیب
و الشہادۃ الرحمن الرحیم الشہد ان لا اله الا انت وحدک لا شریک لک و ان محمد عبدک
انخ (فصل الخطاب) و در قرآن است قولہ تعالیٰ:

ولا تؤتوا تمغنار و اسواکم اتی جعل اللہ لکم قیاماً و از توہم فیما و اکوہم و قولہ تعالیٰ لا تعسر و فاع

رفع شبهه سغه

در روحی است قول الا علی : « سؤال دیگر آن جناب : آیا نفس مختار است در مال خود با بودن ذریه و سایر ورثه ترک و یا مملکت خود را بدیگری و یا بیک نفر از ورثه مصالحه و یا هبه نماید و سایر ورثه را بی محسره کند و یا نتواند ؟ »
 و اما آنکه الواب فی الجواب : هر نفس در مال خود مختار است یعنی فی نفسه تا حکم عقل بر او صادق نیست یا از او سلب نه بداند حکم الهی و بعد از اختلال واقعی که نزد حاکمین اهلای معین موضح شود اختیار از او ساقط است بحکم کتاب نه بفعل یا ثبوت و بحکم باید لا اله الا هو المقصد الغریز الحکیم «

اختیار تام موصی در اموالش

در رساله سؤال و جواب است : « سؤال آیا شخص میتواند در کتاب وصیت از اموال خود چیزی قرار دهد که بعد از وفات او در امور غیره صرف شود بغیر اداء حقوق الله و حقوق الناس یا اینکه بغیر از مخارج کفن و دفن و حمل نعش حتی ندارد و مابقی اموال کا فرض الله بوزارش میرسد

جواب انسان در مال خود مختار است اگر بر اداء حقوق الهی موفق
و همچنین حق آنس بر او نباشد آنچه در کتاب وصیت منویسه و قرا
و اعتراف نماید مقبول بوده و هست قد اذن الله له بان یفعل فیما
مکله الله کیف یشاء»

و در لومی است قوله الاعلی : به از اختیار عید در اموال مخصوصه
خود نمودی که اگر نخواهد در حیات اموال خود را بیک نفس بختد
و یا بذل کند مختار است یا باید بآنزل فی کتاب الاقدس عمل شود

(۱) باینکه قانون مالکیت شخصی ملازمه دارد که مالک در پیشش نسبت بایک و من
یومی و هر چه و هر که و هر قدر مجاز و محضی باشد در شریعت مدونه اسلامی و نیز قانون
فرانسه و هند و بتریک وصیت را نسبت بر پیش از مثل ترک جبار خداداد انشاء
دره نظر معاصی محض نموده ولی در همان قانون فرانسه وصیت شوهر در ترک خود نسبت بر
در همه بایک راه حق دیگری وصیت کند نافذ دانست

مثل از خدایاتی قد صارا المیراث تقدیر مثل خط الانشین قال لما جئنا الله بها من انفسنا
قال ابو حنوفه المرأة لا تكون ابداءا لکثر نصیبنا من الرجل لوکان مکانهما

از قبل حکم آنچه ذکر نمودی از قلم اعلی جاری و نازل و حال محبت دارد
 میشود فضلا من لدنا علیک تسفح و تکون من الحامدين هر نفسی در
 اموال اختیار بوده و هست چه اگر اختیار منع شود عز و جود محو گردد و در یک
 مقام عزت عباد با اموال بوده و هست «

و از حضرت عبدالبهاء است قوله العزیز: «اما سألہ مواریث این
 در صورتی است که شخص متوفی وصیت نماید آنوقت این تقسیم جاری
 گردد ولی هر نفسی مکلف بروصیت است بلکه فرض و واجب است
 و صریح نصیحت آئیه است که در حالت صحت خویش باید حکما وصیت نماید و حسب
 میل خویش هر نوعی که بخواهد وصیت کند و آن وصیت نامه منتهوم بدار و بعد از
 وفاتش باز شود و بموجب آن عمل گردد در این صورت شخص متوفی میدانی وسیع
 دارد که در زمان حیات بهر قسمی که میل دارد وصیت نماید تا مجری شود»
 و قوله العزیز: «اما سألہ میراث که سبب تخری است حقیقتش این است
 که انسان مختار مطلق است و هر قسم بخواهد بموجب وصیت نامه اموال
 در ایام خویش بین وراثت تقسیم نماید و توزیع میکند که بعد از او مجری

گردد وصیت فرض بر کل است یعنی هر نفسی باید در ایام حیات خویش
 وصیتی محکم و متین و صریح بنویسد و مهور و مستور نماید و در محل بسیار نسی
 محفوظ دارد و در وصیت مختار است و وصیت نامه معمول به و مقدم
 بر هر حکمی است و نفسی مقدر بر تغییر و تبدیل نیست در این صورت اگر جمیع
 اموال را بلا و خویش بدهد مقدر است اما اگر نفسی اطاعت امر نکند
 و وصیت نامه ننویسد و این تکلیف الهی را مخالفت نماید و یا آنکه وصیت نامه
 از میان ببرد اموال او بر حسب اسهام مغرورانه تقسیم شود و فی تحقیق این
 حکم مبرم عظیم حکمتش این است که نفسی بی وصیت نامه نفس غشده ملاحظه
 می فرماید که از جهت عدم وصیت نامه میراث تمامها برخلاف غای
 مورث توزیع و تقسیم و تفریق شود و چه شطاتی و منازعاتی حاصل گردد و
 وصیت نامه قاطع هر نزاعی و سبب راحت کل زیرا انسان بحسب آرزو
 و خواهش خویش وصیت نماید چه در خوش است که اموال مورثه تمامها برضا
 و آذ و بندی مورث تقسیم شود و توزیع گردد ملاحظه کنید که بسیار نفوس
 قبل از وفات از مات خویش چه در مضطرب اند حال این حکم الهی معنی

فرمیت و وجوب وصیت نامه قبل از فوت حل جسیع این شکلات گد

فروض مقدم بر تقسیم ترکه

و نیز در کتاب اقدس است قوله عز و علا : مد کل ذلک بعد اداء حق الله
والدیون لو لم یکن علیه وتجنیز الأسباب للکفن والدفن وحمل المیت بالنقل
والاعتراف

در سه ساله سوال و جواب و خطاب خادم برین است : مد و اینکه سوال
نموده بودند که حقوق الله و دیون میت و تجنیز اسباب کدام مقدم است
حکم الله آنکه تجنیز مقدم است و بعد اداء دیون و بعد اخذ حقوق الهی الله
یودی و دیون اجباء من اولی بنی ذلک الله هو الموفی المودی الکریم و
اگر مال معادل دیون نباشد آنچه موجود است بقضای آن قبیلاً و کثیراً
قیمت شود امر دین اہم است در کتاب طوبی لمن صدق و لم یمن علیه
حقوق الله و عباده و معلوم بوده که حقوق الله مقدم است بر جسیع
حقوق و مکن محض فضل مطلق الوعی بما نزل فی هذا النوع من قلمه
المحیی السلیم

تقسیم ارث و سهام

و نیز در کتاب اقدس است قوله جل و عز: «قد قسمنا الموارث علی
عدد الرأء منها قدر نصفنا لکم من کتاب الظاهر علی عدد المقت وللازواج
من کتاب الحاء علی عدد اثناء والفاء وللاباء من کتاب الرأء علی عدد
اثناء والکاف وللافتات من کتاب الواو علی عدد الرفع وللاخوان

۱۱، قوانین و عادات همگانی قدیمه تقسیم حق ارث زنان نسبت مردان بود بلکه در بسیاری از
اقسام دنیا زنان اسنان حق ارث نداشتند درین هیئت دختران بودن سپر مطلقاً از ارث محروم
است و چنین دختران را از مایملک پدر یا مادر پیش از جهان جنبیده گویند نصیبی نیست در
زاین نقطه در بعضی از اقسام ترک و بشرط نبودن پسران حتی بدختران متعلق نگیرد و در اریح
چون تعلیمی راجع ب ارث نبود ممالک متوجه کسی بهمان مقتدرات کشوری خود که بی نصیبی و یا کم
نصیبی زنان بود رفتار میکرد فقط در قانون روم مساوی فیما بین دختر و پسر از سابق بود
ولی در عصاره ترقی بشر استقامت مساوی گوید چنانچه در قانون مدنی فرانسه و بیشتر ممالک غربیه
میراث دختر و پسر مساوی گشت ولی در اسلام سهم ارث دختر نصف پسر و سهم زن نصف
شوهر و حق خواهر نصف برادر محین گوید .

من کتاب الهاء عدد تشرین و لاخوات من کتاب القاء عدد اراود
 المیم و المعلنین من کتاب بحیم عدد القاف و الفاء کذا کلم مشری
 الذی یدکر فی فی الیالی و الاسرار انما سمعنا فیج الذیات فی الاصل
 زونا ضعف ما لهم و نقصنا عن الاخری انه هو المقدر علی ما یشاء
 یفعل بطلان کیف اراد .

و در رساله سوال و جواب است : حد و اینکه در باره ارث سوال فرموده
 بود چه از قول تعالی : انما سمعنا فیج الذیات فی الاصلاب زونا ضعف
 ما لهم و نقصنا عن الاخری ج مواریث در کتاب الهی ۲۵۲۰ سم
 شده که جامع کسور تعد باشد و این عدد هفت قسمت میشود هر قسمتی
 از وراثت میرسد چنانچه در کتاب مذکور است از جمله کتاب طایفه
 که عدد مقت میباشد مخصوص ذریه مقرر شده و معنی قول تعالی : زونا
 ضعف ما لهم یک مثل آن بر آن هستند و ند که عدد دو طاء میشود و از
 سایرین کم میشود مثلاً نازل شده و لا ازواج من کتاب الحاء علی عدد ثاء
 و الفاء یعنی هشت شصت که عدد ثاء و ناء میشود از برای ازواج بود حال

شصت و نصف شصت که عدد خود میشود از ازواج کم شده بر فردیه افزوده میشود و همچنین از سایر طبقات هر یک یک شصت و نیم کم میشود که شصت میشود و بر شصت اول افزوده میشود.»

«و آنچه حضرت اعلیٰ و خصوص اہل فرمودہ اند بدین نوع است کہ باید آنچه از متونی ماند

دو هزار و پانصد و بیست عدد فرض شود چه این عددی است که بنیانش از نه بوده است و در

آخر نیز از احادیث همان نه عدد که عدد اسم مبارک بها باشد نظا هراست و دارای کسوف و کسوف یعنی

ہم قرع صحیح اور درجہ ششم و ہفتم و ثامن و نهم سیدس و خمس و ربع و ثلث و نصف و قسمت اولاد

نیزست و قسمت از پنج شصت و قسمت آباء هفت شصت و قسمت اموات شش

شعبت و قیمت اخوان پنج شصت و قیمت اخوات چهار شصت و قیمت یحییین شصت

مقصود از کتاب طایفه دعا، قراءه و دعا و اولاد جمیع این بوده و چون جاهل قدم محض فضل در قسمت

اولاد زشت بود، سجد زشت، تعذر فرموده اند از آن پیش از تقدیر هر یک یک شصت و نیم کمر

فرموده که زشت بشود شقاقت ازواج که هشت شصت بوده شصت و نیم که رسید و خود با

و از بابی شست و نیم و از خوان شست و نیم و از اخوات و شست و نیم و از محلیت یک شست و نیم

کہ جمیع آتشا بھلن عدد دو برابر پانصد و میت میشود (نیل زندگی)

و از حضرت عبداللہ است قوله العزیز : « اما سؤال از انباء غیر
 مشروع نموده بودی بر آنان حرجی نہ مجرم فاعل است و محرم از فضل واجب
 غیر مومن ارث نمیرد »

و در رساله سؤال و جواب است : « ہر یک از طبقات وراثت کہ خارج
 از دین است حکمش حکم معدوم است و ارث نمیرد »
 و در لوجی است قوله الاعلی : « اما قطننا حسب نسبہ من کل ذی
 نسبہ الا لمن آمن بآئہ و اعرف من المشرکین »
 و ارث مسکونہ، البتہ مخصوصہ

و نیز در کتاب اقدس است قوله عز و علا : « و جعلنا الدار المسکونہ و الا
 لمخصوصہ للذیہ من الذکر ان دون الاناث و الوراث انہ لہو الملعون
 النیاض و ما خصنا للذیات ہذا من فضل اللہ علیہم بشیر و ابراہیم
 الرحمن الرحیم »

و از حضرت عبداللہ در خطابی است قوله العزیز : « و اما ما سألت

من الدار المسکونة ففی المولد البکر خاتمة مع تراجمها من صلبین ووضیف
او خلوة واما الدیارات ثرة الغیر المسکونة مقسومة بین رجال و نساء
من الورثة «

وقوله البکلیل : اما در آیه مبارکه از ذکر ذکر کردن اناث مقصود ولد
بکرات زیرا ولد بکبر در سبع شرایع الهیه اختصاص داشته بکرات
تورات و انجیل و همچنین احادیث مرویه سابقه مراجعت نمایند قضاة
و یعقوب دو اولاد بحق را در تورات قرائت کنید تا واضح شود که در مجمع
شرایع الهیه ولد بکراتیارات فوق العاده داشته حتی میراث نبوت
تعلق باور داشت تا چه رسد بخلاف دنیا حتی قوانین عادلانه بین
دول و ملل تمدنه نیز ولد بکراتیاری داده ۱۵ ایوم دولت

۱۱ در نخستین تمام اموال غیر منقول از بکر به سپردار شد تعلق میگیرد حتی اگر سپردار فوت کند
باشد تعلق به سپردار شد او میگیرد و این شخص مصلحت بقا و احکام دار فنی خود و بی هر خانواده و مرکز
شخصیت و ریاست آن است و همین لحاظ را تمام نیز برای ارشد ذکر حقه محمد گنبد ۱۲
غالبه ای سوسن کجا و سلامت و نیکو آن و شتر تمام زید و جابر مخصوص آن سپردار شد تعلق میگیرد

انگلیس را آدما چنین است که عاقلترین دول عالم است و از خصایص
ملت انگلیس این است که جمیع اموال را حصراً در ولد بکرمی کنند
و مقصودشان این است که ثروت چون تقسیم گردد پیرشان شود و از
دست برود مثلاً شخصی بزحمات زیاد ثروتی فراهم آورد چون بعد از وفات
تقسیم شود توزیع سبب تفریق گردد و بسبب درود ولی اگر در ولد بکرم
حصراً شود باقی و برقرار ماند و او دیگران را نخواهداری نماید این است
که در ملت انگلیس الآن بسی خاندان موجود که چهار صد یا نصف سال
است ثروت در آن خاندان باقی و برقرار است تفریق و توزیع
نشد است باری ابد مقصود این نیست که حصراً میراث در ولد بکرم
ممدوح و مقبول است مقصد این است که در قوانین ملل تمدنیه نیز ولد
بکرم استیاری و مراد از ولد بکرم بزرگترین اولاد ذکور موجود است ..
... و مقصود از اختصاص دار مسکونه با و این است که اقلاً خانه متوفی باقی
و برقرار ماند تا عاقله چون در آن خانه باشند و یا وارد گردند بیاد او افتند
و طلب مغفود و غفران نمایند باری جمیع این مسائل فی الحقیقه

فروع است و آنچه اصول است و اساس است و بنی قاطع از خود
 الهی است وصیت نامه است باید هر شخص در زمان حیات خویش وصیت
 نماید و اموال را بخوابش وکیل خود تقسیم کند و توزیع نماید ولی ملاحظه عدل
 و انصاف را داشته در این صورت نفسی بی وصیت نمی ماند و میراث
 بموجب وصیت متوفی معامله میگردد این احکام در وقتی است که
 کسی وفات کند و وصیتی ننماید پس متوفی مختار است و دار مسکونه را هر
 کس خواهد می بخشد و همچنین مشترک بین مردن نیز میتواند نمود .
 در خطاب به شیر الهی است قوله العزیز : « دار مسکونه واجب تعلق
 بولد بجز دار یعنی ارشد اولاد متوفی نه بمجموع اولاد ذکور .
 در خطاب به دیگر قوله العزیز : « مقصود از ولد بکر ارشد اولاد ذکور بانی است
 شمول بارش اناث ندارد و لو اکبر اناث باشد و اینکه در اولاد ذکور دون
 اناث میفرماید مراد آن است که شاید شخصی ده اولاد ذکور دارد و اگر کبر
 فوت شود ثانی جای او قائم است اگر ثانی فوت شود ثالث جای او
 قائم است و اگر ثالث فوت شود رابع جای او قائم است لهذا در آیه

مبارکه بقطر جمع بیان شده «

و در خطابی دیگر: «و اما در آیه مبارکه از ذکر و دون انماش مقصود و دلالت
است و مراد از ولد بزرگترین اولاد ذکر موجود است «

و در سائله سوال و جواب است سوال هرگاه شخص متوفی حقوق
یا حق آناس بر ذمه او باشد از بیت مسکون و ابله مخصوصه و اموال
بالتسبیه باید داده شود یا انکه بیت و ابله مخصوص ذکر آنست و دیون
باید از سایر اموال داده شود و هرگاه سایر ترک و فائز بدیون چگونه مشمول شود
جواب دیون و حقوق از سایر اموال داده میشود و اگر اموال و فائز
از بیت مسکون و ابله مخصوصه او شود سوال از بیت مسکون که
مخصوص اولاد ذکر است جواب اگر بیت مسکون متعدد باشد علی
و اشرف آن بیت مقصود است و ما بقی مثل سایر اموال است که
باید بین کل قسمت شود سوال دار مسکونه و ابله مخصوصه که مخصوص
ذریه ذکر است دون الاناث و الوراث هرگاه ذریه نباشد تخفیف
چیت جواب قوله تعالی من مات ولم یکن له ذریه ترجع حقوقهم

الی بیت العدل نظر باین آیه مبارکه دار مسکونه و الیه مخصوصه بیت
عدل راجع است **سؤال** دار مسکونه و الیه مخصوصه در صورت عدم
وجود ذکران از ذریه راجع به بیت العدل است یا مثل سایر اموال تقسیم شود
هذا ما نزل فی الجواب من لدی الله عز وجل انما دار مسکونه و اولادها
و الیه مخصوصه بآیات از ذریه راجع و ثلث آن به بیت العدل الذی
جمله مخزن الامه **سؤال** در احکام آئیه در باب ارث دار مسکونه و
الیه مخصوصه را از برای ذکران از ذریه مقرر فرموده اند بیان شود که این
حکم در مال آب است و یا در مال ام هم این حکم جاری است
جواب: الیه مستعمله ام باین آیات بالتویه قسمت شود و سایر شیاء
از ملک و حلی و الیه غیر مستعمله کل از آن قسمت میریزد تقسمی که در کتاب
اقدس نازل شده و در صورت عدم وجود بنت جمیع ال کاتر فی ابرجا
باید قسمت شود **سؤال** در باب الیه و حلی که شخص از برای فسخ میگیرد
هرگاه متوفی شود باین وراثت قسمت میشود یا مخصوص بفسخ است
جواب: غیر از الیه مستعمله هر چه باشد از حلی و غیره راجع بزوجه است مگر

آنچه با ثبات معلوم شود بزوجه بخشیده شده

در اثب صغار

و نیز در کتاب اقدس است قوله جل و علا : «واللهی ترک ذریه ضحافاً
سلوا مالهم الی امین لیستخرجهم الی ان یبلغوا رشدهم او الی محل الشرائع
ثم یمینوا الایمن حقاً ما حصل من التجاره والاقرارف « «

فروع فرضیه اثب

و نیز در کتاب اقدس است قوله الاعلی : «من مات ولم یکن له ذریه

« « در قرآن است قوله تعالی : «واتوا الیستامی من الموالهم ولا تبتدوا بحیث یکبت

ولا تأکلوا الموالهم الی الموالکم ان کان حتماً کبیراً و ابتدوا الیستامی حتی اذا غلبوا

التحاک فان انتم منهم رشداً فادفعوا الیهم الموالهم ولا تأکلوا اسرافاً و بداراً ان

یکبروا و من کان فقیهاً فلیستغفف و من کان فقیراً فلیأکل بال معروف فاذا دفعتم

الیهم الموالهم فاشهدوا علیهم و کنفی بانه حبیباً ان الذین یأکلون الموال

الیستامی ظلماً انما یأکلون فی قلوبهم نارا و سیمضون سعیراً

ولا تقر بوا فی الیتیم الا بائنی ہی احسن حتی یتبع رشده

ترجیح حقوقم الی بیت العدل بصیر فو اما اناء الرحمن فی الایستام
 والاراعی وما یتنفع به جمهور الناس لیسکروا ربکم العزیز الغفار والذی
 له ذرئیه ولم یکن له مادونهما محاد فی الکتاب یرجع اثنتان مما ترکه
 الی الذئبیه واثنتان الی بیت العدل کذلک حکم النبی المتعال باعظمه
 والاصوال والذی لم یکن له من یرثه وکان له ذوالعربی من ابناء الایخ
 والاخت وبناتهما فلم یرجع اثنتان والایلام والایخوال ولغات الخلائف
 ومن بعدهم وبعدهم لا یأثم وبناتهن وبناتهن وبناتهن وبناتهن
 یرجع الی مقر العدل امرأ فی الکتاب من لدی الله مالک ارقاب
 من مات ولم یکن له احد من الذین نزلت اسمائهم من تعلم الا علی ترجیح
 الاموال کلها الی المقر المذکور یتصرف فیها امرأه به انه لیس المقدر
 الا مار ان الذی مات فی ایام والده وله ذرئیه اولئک یرثون ما
 لایسیم فی کتاب الله اقصوا بسینهم بالعدل الخالص

ودر رساله سؤال و جواب است : « واینکه در قوم داشتید که باید
 برادر از طرف آب و اتم هر دو باشد یا از یک طرف هم که باشد و ارث

است . جواب : اگر برادر از طرف آب باشد حق او علی مادر فی الکتاب
 باو میرسد و اگر از طرف ام باشد ثلث حق او بیت العدل راجع است
 و دو ثلث باو و کذاک فی الاخت . سؤال : در باب ارث باوجود
 اخ و اخت ابی و امی اخ و اخت امی هم سهم میسبند یا نه جواب
 سهم میسبند . سؤال : قوله تعالى : ان الذی مات فی ایام والده وله
 ذریه اولئک یرثون مالا یمیم اگر دختر در ایام پدر فوت شود مگر شصت
 جواب میراث او بکلم کتاب بهفت سهم میشود . سؤال : اگریت ذن
 باشد سهم زوجه که راجع میشود . جواب : سهم زوجه زوج راجع
 اینکه مرقوم فرموده بودند که در باب ارث متعزیه که اگر ذریه موجود نباشد
 حقوق ایشان به بیت العدل راجع است هر یک از طبقات هم هرگاه
 موجود نباشند شل اب و ام و یا اخ یا اخت یا محرم حقوق آنها راجع به
 بیت العدل است و یا قسم دیگر است این فقره بیان آن در کتاب
 اتی نازل شده قوله تعالى من مات ولم یکن له ذریه ترجع حقوقهم
 الی بیت العدل و الذی له ذریه ولم یکن مآوئها عما حد فی الکتاب

یرجع ایشان مآثر که الی الذریه و اثنت الی بیت العدل کذلک علم
 و نفی المتعال بالعظمه والا جلال اگر ذریه موجود باشد و نفوس اخری
 از آب و آتم و اخ و اخت و سایرین کلمه او بعضی منقود باشند حقوق
 آن نفوس سه قسمت میشود دو قسمت آن بذریه راجع و یک قسمت آن
 به بیت العدل یعنی آیه مبارکه چنین میشود نفسی که برای او ذریه بوده است
 و نبوده است مادونهای مادون ذریه مما حد رفی الکتاب ای نفوس
 مذکوره در آن از آب و آتم و اخ و اخت و معلوم راجع میشود و اثنت از
 حقوق نفوس مذکوره مماثر که الی بیت بذریه و یک ثلث آن به بیت
 العدل و این در کل و بعضی هر دو جاری است

سؤال مجدد از سهم میراث معلم استغفار شده بود جواب: اگر معلم
 مرده باشد ثلث سهم او به بیت العدل راجع و دو ثلث دیگر بذریه میراث
 معلم سؤال: مجدد از ارث معلم استغفار شده بود جواب: اگر
 معلم از غیر اهل بجا است ابد ارث نمیرود و اگر معلم متغدد باشد
 میانشان بالتویه قسمت میشود و اگر معلم وفات نموده باشد با اولاد او

ارث میرسد بکلی بود ثلث ارث با و لا و صاحب مال و یک ثلثش

بیت العدل راجع میشود «

در ضمن خطابی از حضرت عبداللہ، بنیاب آقا بابا در زیر است قوله تعالی
«در خصوص آباء و اہانت سوال نموده بودید آباء و اہانت و اہانت و اہانت
فصل است نہ آباء و اہانت و اہانت و اہانت و اہانت و اہانت و اہانت
بیت سهم میراث ایشان تقسیم و ترشیش باید بعد در بیت عدل شود چه
کہ سهام و شہ غیر موجودہ کہ در کتاب الہی مخصوص نہ باید بیت عدل نہ
قراری دہد ع ع

و بابت عدل تأسیس شدہ باید در بین و شہ بحسب شریعہ آئینہ سهم و ارث
متوفی بار تقسیم شود باری در این خصوص در جواب حضرت افغان
سزہ غنی جناب حاجی میرزا محمد تقی چیری مرقوم شدہ بود نسخہ آنرا
جناب آقا میرزا حیدر علی فرستادند «

فصل پنجم

در حقوق الله

حد نصاب و مقدار حقوق الله

که کتاب اقدس است قوله جل شانه : « وَالَّذِي تَمَلَّكَ بَاطِلٌ
مِّنَ الدِّهْبِ فَنَسَّ عَنْ فُتْرَتِكَ اللَّهُ فَأَهْلِي الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ يَا كُفْرًا يَا قَوْمِ
تَتَعَوَّذُ بِكُمْ عَنْ هَذَا الْعِزِّ الْعَظِيمِ ... يَا قَوْمِ لَا تَخُونُوا فِي حَقِّ
وَلَا تَصْرِفُوا فِيهَا إِلَّا بَعْدَ أَنْ ... مِنْ خَانَ اللَّهُ نَحْنُ بِالْعَدْلِ »

و در رساله سوال و جواب خطاب خادم برین ابرقین : « ای که در قوم
فرموده بودند که این بنده نوشته که حقوق الله هر قدر متعال نوزده
است چه از دهب و چه از فقه و چه از اشیا موجوده و فرموده بودند که
از این هیچ مفهوم شد که این حق است که در مالیت تعلق میگیرد
و بعد از آن سائر اموال تقسیم شود قوله عز کبریاؤه قلم علی منبرنا
نصاب حقوق الله نوزده متعال از دهب است و بعد از بلوغ باین بعد
حقوق تعلق میگیرد و اما فقه بعد از بلوغ آن باین مقام قیمه لا عددًا

و کذا ملک من سایر الاشیاء و اما حقوق الله یک مرتبه تعلق نمگیرد مثلاً
 شخصی مالک شد هزار شقال از ذهب را و حقوق آنرا ادا نمود بر
 آن مال دیگر حق الله تعلق نمگیرد مگر بر آنچه تجارت و معاملات بر او
 بنیزاید و بحد نصاب برسد یعنی منافع محصور از آن در این صورت با
 حکم الله باید عمل شود از آن نقل اصل المال الی ید آخری از تعلق
 به الحقوق که تعلق به اول مرتبه در اینوقت حقوق الهی باید ادا شود
 نقطه اولی میفرماید که از بعضی اشیاء که مالکند باید حقوق الهی
 را ادا نمایند و لکن در این مورد عظم اسباب بیت و بیت سکونه را عفو
 نمودیم یعنی اسبابی که نیازتاج به است سوال در الواجبات
 نازل شده هرگاه کسی مالک شود معادل نوزده شقال از ذهب را
 باید حق الله را از آن ادا نماید بیان شود از نوزده چقدر داده شود
 جواب حکم الله در صد نوزده معین شده از آن مستراحاب
 نمایند معلوم میشود بر نوزده چقدر تعلق نمگیرد «
 و در اثری با مضاء مخ ادم است : « و اینکه درباره نصاب

حقوق مرقوم داشتید در ساحت انفع اقدس عرض شد و از انطق به
 لسان العظمیٰ فی الجواب «در کتاب اقدس با نطق به البسیان نازل شد
 و بعد حکم نصاب لدی الوجه بعد و واحد مقرر حکم من لدنا»

و نیز در اثری دیگر خطاب بسلطان الشهداء در اصفهان قوله: «اینکه در
 باره نصاب حقوق الله مرقوم فرمودید همان قسم است که بجناب زین
 العابدین علیه السلام الله الاهی نوشته شده اصل نصاب که حقوق بر آن
 تعلق میگردد نوزده است و این مطابق است با کتاب مبارک اقدس
 چه در آن آیه مقصود بیان مقدار بوده نه نصاب نه هوالمبین فی المبدء
 و المآب تا این سنه و اگر حقوق الله نشده بود معنی از لسان اقدس این
 بعد کلمه ای اصفا نموده بود که دل بر اخذ حقوق باشد و لکن در این سنه
 حکم محکم جاری و از افاق امر ظاهر و مشرق فرمودند هر نفسی بخوابد بر خاکی
 خاطر حقوق الله را ادا نماید قبول میشود و باید انشاء اخذ نمایند و حسب الامر
 باحت اقدس اخبار دهند مع آنکه کتاب اقدس چند سنه قبل از سال امر
 نازل و حکم حقوق هم در آن ثابت معذک تا این سنه امر باخذ نفرمودند

انه لهما الحاکم المقدر الغریز المنیع

فروع حقوق

در رساله سؤال و جواب : « سؤال هرگاه مال از نوزده تجاوز نماید باید نوزده دیگر برسد یا بر زیاده هم تعلق میگیرد. جواب : هر چه نوزده نیز باید حقوق تعلق نمیگیرد الا نوزده دیگر برسد. سؤال : در کتاب اقدس حقوق آند نازل آیات مسکون و متروکات آن و ما یتحتاج جزو اموالی است که حقوق بر آن ثابت میشود یا نوع دیگر است جواب : در احکام فارسیه میفرماید در این مورد عظم اسباب بیت و بیت مسکون را عفو نمودیم یعنی اسبابی که ما یتحتاج به است سؤال اگر بالنقض سرمایه شخصی صد تومان باشد و حقوق آنرا ادا نمود بعد تجارت نقصان واقع شود و نصف آن تلف شود یا زیاده تجارت بعد از خسارت افزوده گردد و به نصاب برسد حقوق باید ادا یانه جواب : در این صورت حقوق بر آن تعلق نمیگیرد. سؤال : اگر مبلغ معهود بکلی بعد از اداء حقوق تلف شود و دفعه دیگر اگر ب تجارت

همین مبلغ حاصل شود حقوق ثانی باید داد یا نه ؟ جواب : در این صورت
 هم حقوق ثابت نه سؤال : اسباب و کان که بحجت کسب مثل
 لازم است باید حقوق الله از آنها داده شود و یا آنکه حکم اسباب بیت
 را دارد ؟ جواب : حکم اثبات است بر آن جاری است «
 و در لوجی است قوله الاعلی : « این بسی معلوم و واضح است که آنچه از
 سماء و اموال الهی حق حلاله نازل شده بقصد منفعت عباد او بوده امر حق
 بسیار عظیم است سبب علت برکت و نعمت و رفعت و عزت بوده
 و هست »

و قوله الاعلی : « رئیس اعمال امروز عمل ما نازل الله فی الکتاب بود
 و هست باید اول برآی حقوق الهی قیام نمایند چه که این عمل سبب
 اعظم است از برای اصلاح امورات ظاهره و شؤونات باطنه
 و قبول رضای حق قبل حلاله و الا ان ترکب هوا الوتأب المنفق الکفریم
 و همچنین سبب تطهیر اموال است »

و در لوجی دیگر قوله الاعلی : « یا علی قبل کسبه علیک بهائی ایما »

بر نفسی ادا حقوق واجب و لازم اخذ آنرا امر نمودیم در صورتیکه
 بروح و ریحان واقع شود یعنی عباد محسن بصرافت طبع و کمال خوشی
 و خوشوقتی ادا نمایند اگر من دون این واقع شود اخذش لازم نه در
 سنین معدودات امایه را از اخذ آن منع نمودیم بعد نظر بمقتضیات حکمت
 ضرورت اقتضا نمود امر باینکه فرمودیم بشرائط مذکوره طوبی از برای نفسی
 که فائز شد بادی آن نفس بخود نفس راجع است و بهم عیس فون
 باید اخذ شود و بامر الهی صرف گردد و جمیع باید بآنچه ذکر شد عمل نمایند من
 غیر از آن تصرف در آن جائز نه »

و در شهری از خ ادم ۶۶ : در هده عرفیه من العانی الی من اشرق
 من اقول الصادح ب الله مولانا و مولی المنخلصین یا اسمی الحادیس لا احب
 یتوجه الی ارض النخاء و یخیر اهلها من امورات المحدثه فی هده الارض البیضاء
 التي تخلق فی ذاتها انه لا اله الا هو بغیر الاولود حسب الامر فرمودند
 آن حضرت اخبار دهیم که احدی مخصوص امور حادثه بارض خاء توجه نماید
 و اگر کسی توجه نموده و یا چیزی اخذ کرده باشد میرسد الی شطر المقصود است

بصاحبش رونماید و همچنین خود آن شخص ترک عزیمت کند و مراجعت نماید
 هذا حکم محبوب العالمین و آنچه در ارض طایف داده اند اگر ارسال
 داشته اند قد قضا الامر و الا نزلوا آن حضرت باشد و اسمی آن نفوس
 راجحت اقدس ارسال فرستد نمایند که الله اعلم علی ما شاء لا اله الا هو
 العزیز الحکیم نظری این حکم محکم که از مصدر امر جاری شده اگر آنچه اخذ شده
 رد نموده اند قد علموا بما امر و ابیه من لدی الله و اگر تا حال باقی مانده
 حسب الحکم باید بغیر ای ارض خا و داده شود ان شاء الله تعالی بوضع اجر من نفق
 فی سبیله الله هو المعطى المنفق المتعدد للکریم و صورت اسمی که باید
 آن وجه ایشان برسد جناب نبیل قبل علی من اهل قاشن حسب الامر
 ارسال میدارند و الله ولی المحسنین آنچه از مصدر امر در این سنه صادر
 شد این بود که فرستادند اگر نفی نخواهد کمال میل و رضا حقوق تبار
 او نماید امنای بلاد اخذ نمایند و معروض دارند و تا این سنه منع است که
 حکم حقوق در کتاب الله بنقص صریح نازل بود بلکه ای ارسان مبارک
 داین باب اصفا نشد و لکن این سنه قضی یا قضی الله هو المعطى

و نیز در اثری خطاب با امام محمد باقر رزاقی قوله : « و اینکه درباره حقوق
 الله ذکر نمودید و نوشته بودید که عیدی مالک وجه نقدی و ملکی است
 و حقوق الله بر حسب حکم آن در نقدی معلوم و لکن ملک در عایی
 است که نمیگزیند تا حقوق الله از آن جدا شود و اگر نخواهد از نقدی
 جدا کند کفاف نمیدهد و خود عید هم از کسب میافتد و آن ملک هم
 اجاره ندارد در این صورت تکلیف چیست حکم الله آنکه ملکی که انتفاع
 آن مقطوع است و یا نفعی از آن حاصل نمیشود حقوق بر آن تعلق نمیگیرد و از اموال
 احکام الکرم »

و از حضرت عبداللہاء در خطابی است قوله بغریر : « حقوق
 بر جمیع مایملک تعلق میگیرد و لکن اگر شخصی حقوق بر ملکی ایضا ننموده
 و ادوات از مایملک بقدر احتیاج او است دیگر بر آن شخص حقوق
 ترتب نیابد بر آلات و ادوات زراعت حتی حیوانات مرث
 باندازه ای که لزوم است حقوق ترتب نگردد »

و قوله بغریر : « اما الحقوق بعد از وضع معارف سه کامله

آنچه زیاده باقی بماند حقوق بر آن تعلق باید و لکن نقود و مالی که مرصفاً
باشد و یکدفعه حقوق آن داده شده اگر ربح آن کفایت مصرف کند
و بس دیگر حقوق بر آن تعلق نگیرد تصرف در حقوق کلی و جزئی
جائز ولی باذن و اجازه مرجع امر

حقوق راجع بحضرت ولی امر الله است

در نصوص و صایای حضرت عبداللہ است قوله بغیرہ : « حقوق
الله راجع بولی امر الله است تا در شرفحات الله و ارتفاع کلمه الله
و اعمال خیریه و منافع عمومی صرف گردد »

و از حضرت ولی امر الله در ابلاغیه است قوله بطاع : « نامه عمومی
به حضرت امین و دولتمای محترمان بواسطه محفل روحانی طهران نگاشته
شد و در آن تأکید گشت که از این بعد آنچه را اجبای الهی و امام و مومنان
و محافل روحانی از هدایا و اعانات و حقوق تقدیم نمایند باید کل
بواسطه و اطلاع حضرت امین باشد محض اطلاع محفل روحانی
طهران ذکر شد »

اقرباً بنظر امرحق مالی بر مردم ندارند

و نیز در کتاب اقدس است قوله الاعلیٰ : « إِنَّ اللَّهَ قَدَّامُكُمْ بِالْمُودَةِ
فِي دُوبَى الْقُرْبَى وَمَا قَدَّرْنَا لَكُمْ حَقّاً فِي أَمْوَالِ النَّاسِ إِنَّهُ لَهْوٌ نَفْسِيٌّ مِنْ
الْعَالَمِينَ »^(۱)

(۱) در قرآن است : قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرٌ إِنَّمَا الْمُدَّةُ فِي الْقُرْبَى

www.tabarestan.info
نیرستان

فصل ششم

در دیگر امور مالی
زکوة

در کتاب اقدس است تورا الا علی : قد کتب علیکم تزکوة الاقوات
واما دونهما با زکوة هذا ما حکم به نزل الآيات فی هذا الرق يمنع سوف
نقص نصابها اذا شاء الله و اراد الله یفصل فیها و یعلم من هذه انه هو اعظام حکم

۱۱۱ عن الامام جعفر الصادق قال وضع رسول الله صلى الله علیه و آله الزکوة علی تعدد اشياء
و عظاما و کبری و کتب علی الذہب و النخلة و الخنطة و الشیر و التمر و الزبیب (الاول و بقیه
و انتم و بهذا المضمون روی عنه و عن ابیه اخبار کثیرة و قال فی الذہب ازین عشرین دنیا
فیہ نصف و یار و یس مایون بعشرین من شیء و فی النخلة اذا جفت مائی و دراهم خمس
در اہم و یس مایون المائین شیء فاذا زادت تسعة و عشرون علی المائین فیس فیها شیء حتی
تبلغ الاربعین و یس علی شیء من الکسور شیء حتی تبلغ الاربعین تک الذہب علی هذا الحساب
و بهذا المضمون کثیر و عنہا اذا ما ثبت من الارض من الخنطة و الشیر و التمر (بقیه در صفحہ بعد)

و در لوحی خطاب برین اقرئین قوله الاعلی : « و در باره زکوة هم
 از محمودیم کاترل فی نفسه قان عمل نمایند »

و از حیب با بیخ غمته اوسق و الوسق ستون صاع فذلك ثلث مائة صاع و فيه بشر و ثلث
 ابعادی ثلث مائة و عشرون طلا و تصاع اعراتی اربعة و ثمانون طلا و ثمان مائة و ثمانون
 بارش و الدوائی و انواضع فیه نصف بشر و ماست السماء و السبح اولان بعل فیه بشر
 تا مایس نیارون اثلاث مائة صاع شی ریس فی ائبت الارض شی الا فی هذه الارضه شی
 و عتکایس فی اودن خمس من الابل شی فاذا کانت غنث فیه مائة الی عشره اذاکانت
 عشره فیها مائة الی عشره فاذا کانت خمس عشره فیها ثلاث من نعم الی خمس و عشرین
 فاذا کانت غنث و عشرین فیها خمس من نعم فاذا زیدت واحدة فیها ائبتة خمس الی خمس
 و عتسین فان لم یکن ائبتة مخاض فان یبون که فاذا زادت واحدة علی خمس و عتسین فیها
 ائبتة اثنی الی خمس و اربعین فاذا زادت واحدة فیها حقه الی ستین فاذا زادت واحدة
 فیها جده الی خمس و سبعین فاذا زادت واحدة فیها بنتا یبون الی تسعین فاذا زادت
 واحدة فیها حقتان الی مائة و عشرین فاذا کثرت الابل ففی کل خمسین حقه و لا
 تؤخذ هرته و لا ذات عوار و لا ان یثا و المصدق ان یمید صغیرا و کیرا (تجدید صغیرا)

و در اثری است : « سب الامر آنکه قبل از تفصیل نصاب اشیا ، یا
 نزل فی الفرقان عمل نمایند یعنی آنچه بر او زکوة تعلّق میگیرد بقتبی که در
 فرقان نازل شده عمل کنند »

و ایضا فی کل ثلاثین بقرة تبیع حوتی و یس فی اقل من ذلك شیء و فی اربعین بقرة بقرة
 منته و یس فیها بین ثلاثین الی الاربعین شیء حق تبیع اربعین فاذا بلغت اربعین ففیها
 منته و یس فیها بین الاربعین الی تسعین شیء فاذا بلغت تسعین ففیها تبیعان الی سبعین
 فاذا بلغت سبعین ففیها تبیع و منته الی ثمانین فاذا بلغت ثمانین ففی کل اربعین منته فاذا
 بلغت تسعین ففیها ثلاث حویات فاذا بلغت عشرين مائة ففی کل اربعین منته

ثم ترجع بقرة الی اسنانها و ایضا فی کل اربعین شاة و یس ما دون الاربعین
 شیء فاذا زادت علی عشرين مائة ففیها شان فاذا زادت علی
 المائین ففیها ثلاث شياة فاذا زادت واحدة علی ثلاث مائة ففیها
 اربع شياة فاذا تمت اربع مائة کان علی کل مائة شاة و سقط الامر و
 یس علی ما دون المائة بعد ذلك شیء و یس فی البقیة شیء

(ملخص از تہذیب شیخ طوسی)

و از حضرت عبداللہ، خطاب با قاضی انصاری، سلسلہ آقا محمد جواد
نراقی قوله العزیز : « ای ثابت برپاین در خصوص زکوٰۃ مرقوم
نموده بودید زکوٰۃ بر محصول باغها بعد از وضع مصارفات است کہ باید
مصارفات باغ داده شود و آنچه باقی میماند بر آن زکوٰۃ تعلق گیرد »

برای تربیت و تعلیم

و نیز در لوح عالم است قوله الاملی : « رجال و نساء آنچه از اقرب
وزراعت و امور دیگر تحصیل نمایند جزئی از آنرا برای تربیت و تعلیم
اطفال نزد اینی و دیہ گذارند و با اطلاع انسانی بیت عدل صرف
تربیت ایشان شود »

محل البرکۃ

و در لوحی است قوله الاملی : « اما فقرہ محل البرکۃ بسیار محبوب است
و حکم صریح ہم از قبل از قلم اعلیٰ نازل و لکن باید امرش در ستر باشد چہ کہ
بعضی از دوستان ضعیف اند و باز کہ وہمی و وہنی ذکر نمایند و تعویذ
ظالمہ ہم اگر متعرض نشوند شاید مطالبہ وجہ موجود را می نمایند و اخذ وجہ

قابل نبوده و نیست و لکن امثال این امور شاید سبب خزان نموی
مقتدره گردند و باید کمال حکمت در امور ملاحظه شود.... این محفل البرکت
را حق است و ارواده از برای من علی الارض اگر مطلع شوند بنوحه و
نذبه و و اشراعه قیام نمایند «

و از حضرت عبدالبهاء خطاب با قاضی زحاک علی کسبه نجفانی باد کوبه ای
است قوله العزیز : « و اما قضیه محفل البرکت نظیر شرکت سائره است
و این نیز بقرار و ادبیت العدل باید مبلغی از منافع صرف امور خیریه گردد »

شرکت خیریه

و نیز از حضرت عبدالبهاء است قوله اکمل : « ای یاران الهی
شرکت خیریه از تأسیسات رب البریه است زیرا امری است ایام و کافل
راحت فقراء و عجزار و مساکین انام است و سبب تعلیم طفل و تبلیغ
امر حضرت رحمن باید این شرکت خیریه را نهایت اهمیت بدید تا نفوی
از مبلغین تعیین گردند و در اطراف تبلیغ پروانند و تریل آیات نمایند
و شرفعات کنند و تلاوت کلمات فرمایند هر نفسی که معاونت بشرکت

خیریه نماید در جمیع مراتب آید و توفیق الهی شامل گردد و هر نواصی
کامل گردد و سبب عزت ابدیه آن نفوس گردد یا اجبار الله علیکم بعد
الامر المبرور و الخطا الموفور و تسبیح الشکور و سوف تدون ان کل جمیعه
خیریه اصحت مؤیده بخیر و من الملائه الاعلی و عدت منصوره بحیث من
الملکوت الاهی «

در خطابی دیگر قوله العزیز : « در خصوص شرکت خیریه البتہ باید
اہمیت داد اصحاب حضرت روح روحی کہ الفدا یا زودہ نفر بودند و صدق
خیریه نموند پس ترتیب صندوق اتقدیر اہمیت داشت »

در خطابی دیگر قوله الجمیل : « اعانہ خیریه را بسیار قہم شمرند و نہایت
اہمیت در این مبرور بگویند این اعانہ خیریه از لوازم امور است تا از
محتاجان و مضطربان تسکیری شود و از اطفال صغار علی الخصوص ایام
و فقر را کہ امانت اتقداند معاوضت گردد و اسباب تربیت فراہم آید این
قضیہ تعاون و تعاوضہ اساس ستین در این دو بین باید ہمت را در تہن
و ترویج اعانہ خیریه مبذول داشت تا امور مستظم گردد و اساس ترقی در

جمع مراتب محکم شود .»

و در جواب آقا جان بن ماریون همدانی از ایراد آن که معروض داشت
 هر یک از بهائیان مشغول با کتاب روزی یکشاهی از مخارج خود برای
 ترقی ملت مناسکند و مرکزی بجهت ذخیره این وجوه در عشق آباد
 نمایند و در هر بلدی بواسطه امینی اخذ و جمع شده در غره همراه عشق آباد
 رسانند و در آنجا بکشتل دائره تجارتی شود و تا نه سال از این وجوه
 صرف کنند تا رشته تجارت بر نقطه متصل گردد و بعد از قوام این کمپانی
 تأسیس مدارس با سلوب امری شده آنگاه بمبرایام بنای شرقی لادکان
 و مرغیخانه و حمام و معارف و مخارج اراذل و ایام و غیره و غیره در هر بلدی
 و قریه شود که راحت و آسایش فراهم گردد . قوله العسکری: «در هوا
 ای سبیل حضرت خلیل در خصوص شرکت خیریه اساسی که نگاشتی مرغوب
 فی الحقیقه در هر شهری تا این اصول رفیع مجرب نشود امور حسبی
 اتی انتظام نیابد لابد بر این است که از برای معیشت ضعیفا و فقرا و تربیت
 اطفال و ایام موادی پیدا نمود آنچه آنجناب مرقوم نموده علی البجالة

سبترین طرق است ولی در هر مملکتی مرکز مخصوص لازم که بقدر امکان
 هر نفسی معاونتی نماید و چون مبلغ اجمعی پیدا کنند در موارد مبروره ربع
 آن مبلغ صرف شود .

قمار

و نیز در کتاب اقدس است قوله الاعلی : « حرّم علیکم المیسر والافیون
 حبسنبوا یا معشر الخلق ولا تكونن من المتجاوزین »

لا تار

و نیز از حضرت ولی امر آنه خطاب بمحصل مقدس روحانی مرکزی ایران
 است قوله المطاع : « در خصوص امر لا تار امور غیر منصوصه بعض
 کتاب و صایا راجع و محول بیت العدل عظمی است عجلاته ان محصل
 مقدس مرکزی و محافل محلی روحانی از مانعت و ترغیب خود داری نمایند
 و در تحسین تقبیح هر دو اقرار کنند یا ران را در این خصوص آزاد و مختار گذارند
 تا من بعد تکلیف قطعی شود ولی باید امر لا تار منحصر در امور خیریه باشد
 و عائد آتش تا ما راجع بصندوق خیریه محافل روحانیه گردد »

و قوله لطاع : « این فروعات غیر منصوصه بر بیت عدل راجع
 و قبل از بیت عدل در هر جای اقتضای آنجا محفل مقدس روحانی باید
 مواظب اینگونه امور باشد و معلوم اجابته اذن محفل مقدس اند »
 و فینه

و نیز در رساله سوال و جواب است : « سوال : از حکم و فینه . جواب
 اگر و فینه یافت شود ثبوت حق نفسی است که یاقه و درویش و هزار جای
 بیت عدل در مصالح عموم عباد صرف نمایند و این بعد از تحقق بیت
 عدل است و قبل از آن بنفوس امین در هر یک و دیار راجع آنه پس بحکم
 الامر بعلم الخیر »

لقطه (۱)

سوال : درباره گم شده که بعد از یافتن چگونه معمول شود جواب اگر

(۱) لقطه بضم اللام و فتح القاف و اسکانها و یقل لقاطه بضم اللام و لقطه بفتحها و یقل

لقطه بضم اللام و یقل لقاطه بفتح القاف و لقاطه بضم اللام و یقل لقاطه بفتح القاف

ضایع مرقم و یقل لقاطه بفتح القاف و لقاطه بضم اللام و یقل لقاطه بفتح القاف (بقیه در صفحه بعد)

شخصی در شهر یا قریه چیری بسیار باید کرد مبادی برپا نماید که نه کند باین
ناس اگر صاحب آن یافت شد اجرت مبادی را بدو مال را نقد نماید
و اگر یافت نشد تا یک سه صبر نماید و بعد از یک سه تصرف کند
عن زید بن خالد عنی انه عن قال جابر بن الی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال من قطع
در نعم الله قطع علی مشهور الی معصوم من قطع لایعرف لک و غیره قطع علی رسول
و حیوان یا حیوان فی حال و غیره قطع علی عصابه و کلابها (الخصایع الوعای و غیره)
بکون فی شیء من جلد او شیء او خشب او غیره و باید بجلد اندی بکون علی ارس و تعار و غیره
باشد علی ارس و تعار و غیره من خط و نحوه و لم یأخذ غیرها عن غیرها حتی لا یخط نقطه یا
المنقطه حتی یطیع اذا جاءها ان یسوغه التي تمیزها عن غیرها یقیم صدق من کذب
ثم عرفوا انه فان جاء صاحبها و الا لا شک بان نقل فضله انعم قال هی لک و لا شک او
لذئب قال فضله انعم قال هی لک و لا شک و لذئب قال فضله لابل قال لک و لها
معها سقاها و هذا تروا لها و تأکل الشجر حتى یلقاها ربها. بین الرسول حکم المنقطه بان
یحیی علی منقطه ان یمیت ملاقاتها التي تمیزها عن ربها و لا یخط علیها ثم یعرفها و یشرها یا بما
یطیع مدة التعریف نه قال جمهور العلماء ان التعریف نه واجب اذا اراد تملکها
و لم یرد حفظها علی صاحبها اما اذا اراد حفظها لکها فالاشیخ انه یمر به التعریف سه

و اگر آن شیئی با جرت منادی کفای دهد و کمتر از آن یا شل آن باشد
پس از یافتن یک روز صبر کند اگر صاحب آن یافت روز نماید و الا تصرف
کند و اگر در محراب یا بان چری یافت شود آنهم تا سه یوم صبر کند و بعد تصرف نماید

اینها اما اقلیل ابائیة اندی بعد از آن صاحب لا یطلبه عادة غایب لا یعرف احد و علیک
بأخذه وان کانت القطع بآتیایع الیه ایضا و لا تطعمه قطعت ان یتفع به و یضرب
لصاحب و لا ان یصدق به و لا ضمان علیه بذکر تعریفها اما اخذها و اتعاطها فهو مستحب
و قیل یحب و قیل ان کانت فی موضع یامن علیها اذ اترکها استحب الاخذ و الا واجب و اذا علم
من نفسه قطع فیها حریم علی اخذها و القطع فی بذکر تعریف و ردیه عند الحلق و لا یضربها
اذا هکذا لا یأثم فی علیه ترکها لصاحبها من بین العلامات من الامارات ما کان غایبا
بها یتمیزها عما عدلها و لا یشترط ان یتیم الیه و اذا انقضت المدة و لم یطلبها صاحبها کان الحلق
الا شفاع بآء علیه ضمانها لصاحبها ان عاثر یطلبها و ضاقت نفسم معرفة للملک و فی ذلک من
علی اخذها و بل یحب تعریفها و لا یجوز علی الوجوب فان لم یطلبها صاحبها کان الحلق من
یاخذها و حریم لصاحبها و قال المالکة انه یملکها یجوز الاخذ و الا ضمان علیه و لو جابها صاحبها
لا یتوی فی بحدیث بین الذنب و المتعذر و الذنب لا غرامة علیه فلهذا لم یقتض

و در اثری با مضامین اوم ۶۶ : ده و اینکه از شیائی که در طریق
یافت شود سوال شده بود حکم آنکه اگر در بدن و قری یافت شود
باید یک مرتبه منادی ندانند و اخبار دهد اهل مدینه و قریه را اگر صاحب
آن یافت شد رد نمایند و اجرت منادی را اخذ کنند و آلا تا نوزده یوم صبر
نمایند اگر صاحب آن یافت شد بگویند راجع است و اگر در صحرا واقع شود
دو واحد حد آن در کتاب الهی معین شده «

و مجموعه علی آنه در جواهرها قبل از این یا علی المنقط رت ایله و اما فائد اهل
بین رسول الله آنها مستغنی عن المنقط و حفظ بکتاب فی طاعنا من الجوده علی
المطن و القدره علی التناول الماکول من شجره (مخص کتاب الادب النبوی)
تعریف المنقطه الاعلام بها و کیفیت علی مذکره فقهاء و فقیهین ان تعرفوا سبوعاً
فی کل یوم مره ثم ثلثه کل سبوع مره و فی الجمع فی قوله ثم عرفنا سنه ای عرفنا ثلثه
سنه بذكر صفاتها فی المحافل کل یوم مرتین ثم فی کل سبوع ثم فی کل شهر فی عبد
اللطیف (مجمع البحرین)

باب هفتم

در حده ای از موارد مصرح به نسخ و تغییرات

نسبت باویان سابقه

دلوحی است قوله الحق : « چون در مذاهب نظر به مقتضیات وقت
حکم جهاد و محکوم دینی از معاشرت و مصاحبت باطل و همچنین نبی
از قرائت بعضی از کتب محقق و ثابت گذارین ظهور عظیم و نبأ عظیم و
والطاف الهی احاطه نمود و امر مردم از ارفق اراده مالک قدم بر آنچه
ذکر شد نازل »

و قوله الاعلی : « این ظهور ظهور رحمت کبری و عنایت عظمی است چه که
حکم جهاد را از کتاب مخوف و منع کرده و معاشرت با جمیع اویان بوج و بحال امر
فرموده آن جناب دیده و میداند آنچه از قلم اعلی در ذر و الواح نازل
شده فساد و نزاع و جدال ممنوع و همچنین امر نمودیم بقرائت کتب قوم
جمیع این امور عنایتی است بزرگ از برای عباد چه که از قبل ممنوع بودند
و جهاد نامور استعمال باس حسبیه و ملاحظه کتب آن قوم از قبل

ممنوع و آثار منع در کتب موجود و مشهود و لکن در این ظهور عظیم سد منع
برداشته شد و بجای آن حریت عطا و حمایت گشت آن شایسته آن
جناب بفتح مدائن قلوب بروج و ریحان نمود شوند و بافتار آثار بکلمه
و بیان موفق اندید که بجنود بسیار آن علی کمالی قدر «

در کتاب اقدس است قوله الاعلی : « قد اذن الله لمن اراد ان
یتعلم الاسن المختلفة یتبلغ امر الله شرق الارض و غربها و یدکره بین
الدول و الملل علی شان تنجذب به الافئدة و یجی بکس عظم مسم »
و قوله : « یا ملا الارض سارحوا الی مرعات الله و جاهدوا حقاً بها
فی اظهار امره المبرم المستین قد قدرنا الیها دنی سبل الله بجنود بکلمه
و البیان و بالاخلاق و الاعمال کذلک قضی الامر من لدن قوی
قدیر لیس یغفر لمن یغیث فی الارض بعد اصلاحها اتقوا الله یا قوم
ولا تكونن من الظالمین »

و در رساله مذنبه از حضرت عبدالبهاء است قوله العزیز : « ترجیح
دین الهی بکالات انسانیة و اخلاق حسنة و شیم مرضیه و روش و حرکت

روحانیه است اگر نفس بصیرت فطرت اقبال الی الله نماید مقبول درگاه
 احدیت بوده چه که این نفس از اغراض شخصیه و طمع منافع آتیه میرا و
 بصون حمایت حق التجا نموده بصفت امانت و صداقت و پرستشگاه
 و حقوق پروری و همت و وفاداری و تقی بین خلق ظاهر گردد و
 مقصود اصلی از انزال شرایع مقدسه ساینده که سعادت اخروی و تمدن
 دنیوی و تحذیب اخلاق باشد حاصل گردد و الا بضرب سیف بظاهر
 مقبل و در باطن مغفل و در برگرداند

و قوله الا علی :

« قد عفی الله عنکم ما نزل فی سبیلان من محو الکتاب و انما کم بان
 تقرؤوا من احسوم ما یفعلکم لا یمسئونی الی البجادۃ فی الکلام
 هذا خیر لکم ان انتم من العارفین

و قوله الا علی :

« بشارت اول حکم مجاهد است بشارت دوم :

اکنون داده شد اخطاب عالم بایکدیگر بروح و روحان معاشرت نمایند
عاشروایا قوم مع الادیان کلمتاً با روح و اتریحان «

وقوله الاعلی : « بشارت دهم حکم محو کتب را از زبر و الواح برداشتم
فضلاً من لدی الله مبعث هذا انباء العظیم «

وقوله الاعلی : « از قراری که استماع شد بعضی الواح نازیه آن شرک
بانه را (میرزا یحیی ازل) خیال الله سوخته اند اگر چه این فصل من غیر از آن
واقع شده لکن چون خیال الله بوده عفا الله عما سلف و لکن ابداً محبوب
نیست عند الله که کلمات احدی محو شود «

و در کتاب اقدس است قوله عز و علا : « و کذلک رفع الله حکم درون
الطهاره عن کل الاشياء و عن کل حسری موجبیه من الله انه لو انصور
الکریم قد انعمت الاشياء فی بحر الطهاره فی اول الرضوان و تحلیتها
علی من فی الاکوان «

و در سورة الهیکل قوله الاعلی : « قل یا علما اتریحان لا تعسفوا فی

الکائنات والمعبودان اخرجوا باذنی ثم استنزلوا بما تنفع به انفسکم وانفس
المعبود کذلک یا کریم مالک یوم الدین ان تحکفوا فی حصن حبیبی ہذا حق
الاعکاف لو اتم من العارفين من جاور بیت اذکالت غیبی لکان
ان یظهر منہ ما ینستفع به الاکوان والذی لیس ثم غیبی تغار کذلک عظیم
رکبتم انہو انغیر بحکیم تروجو الیقوم بعدکم احد مقامکم انما منعناکم عن خیائنا
لا تاظہرہ الاماتہ واعدتم اصول انفسکم ونبذتم اصول انہ وراکم اتقوا
انہ ولا تلوونوا من الجاہلین لو لا الانسان من یدکر فی فی ارضی کیف
تظهر صفاتی واسما فی تفکر واولا تلوونوا من الدین حبیب واکانوا من البراقہ
ان انذی ما تروج ما وجد مقر الیکس فیہ او یضع راسہ علیہ کتبت
ایدی انخائین لیس تقدیر نفسہ باعرقم وعندکم من الاولام بل ما بعدنا
ان اسالوا تعبر فوا مقامہ الذی کان مقدساً عن ظنون من علی
الارض کلھا طوبی للعارفين ..

ودلوح اشراقات است قول الاعلی : « اینکہ سوال از مافع و ربح
ذہب و فضہ شدہ بود چندان قبل مخصوص اسم اقدسین البقرین

علیه بهادرتہ الہی این بیان از ملکوت رحمن ظاہر قولہ تعالیٰ: «اكثری ازناکس
 محتاج باین فقرہ مشاہدہ میشوند چہ اگر رنجی در میان نباشد امور معوق و معطل خوا
 اگر نفسی موفق شود یا بجنس خود و یا ہم وطن خود و یا برادر خود مدارا نماید «
 و در کتاب اقدس است قولہ جل و عز: «عاشرو مع الاولیاء بارو
 و اتریحان بعد و مکمل عرف الرحمن آیا کم آن تاخذکم عتیۃ بجاہلیۃ بن البریۃ
 کل بد من اللہ و یعود الیہ التلبیۃ و الخلق و مرجع العالمین «
 و قولہ المتعالی: «قد نہاکم اللہ عما علمتم بعد طہات ثلاث فضل من
 عنہ فکونوا من الشاکرین «
 و قولہ الاخر: «قد رفعنا عنکم حکم صلوۃ الایات «
 و قولہ المسبح: «حرم علیکم السؤال فی بیان عفا اللہ عن ذلک
 لتسألوا ما تحتاج بہ انفسکم لا تاکلم بہ رجال قبکم اتقوا اللہ و کونوا من المتقین
 اسألوا ما ینفعکم فی امر اللہ و سلطانہ قد فُتِحَ بابُ بفضل علی من فی السموات
 و الارض

(۱) در قرآن در سورہ آل عمران قولہ تعالیٰ: یا ایہا الذین آمنوا لا تأکلوا الرِّبٰی اضعافاً مضاعفۃ

وقوله الاعلیٰ : « قد کتب الله علی کل نفس ان تحضر لدی العرش بما
 عنده مما لا عدل له انما عتقوا ذلک عنکم فضلا من لدنا انه هو الاعلیٰ الکریم »
 وقوله الاعلیٰ : « من یحزن احدا فله ان یتقی تسعة عشر مثقالا من الذنب
 هذا ما حکم به مولی العالمین انه قد عفا ذلک عنکم و یوسکم بالبر و التقوی »
 وقوله الحق : « قد رفع الله ما حکم به السیاق فی تحدید الاسفار انه
 هو المختار فیصل ما یشاء و یکلم ما یرید »^(۱)

وقوله الارفع : « قد اذن لکم تسجود علی کل شیء طاهر و رفعنا عنه حکم
 الکره فی الکتاب »

و در کتاب بیان است قوله الاعلیٰ : « فی حرمة التریاق و المسکرات
 و الدواء و در کتاب اقدس است قوله الابهی : « اذا مرستم فارحبوا
 الی الخدای من الاطباء »

باب هشتم

در اصول تشکیل این امرو جهان حاوی فصل

(۱) فی الخبر : لا یرکب البحر الا ما جاء معتبرا فان تحت هجرناه (مجمع البحرین ذیل تحت بحر)

فصل اول

در بیانات حضرت بهاء الله راجع بنهور دیگر
و راجع مکرر مطاع بعد خود و اساس شور و بیت العدل و سلاطین

توحید حقیقی و حفظ مراتب

در لوحی است قوله الاعتراف : « یا خرب الله الیوم باید انظار کل فقیه
یفعل ما یشاء و صده متوجه باشد چه اگر احدی باین مقام فائز گردد او بنور
توحید حقیقی فائز و منور و من آن در کتاب الهی از صحاب طنون و او امام
مذکور و مرقوم بشنود ندای این مظلوم را و مراتب را حفظ نماید »

و قوله الامتنان : « آنچه الیوم لازم باید ایدای امر الهی عباد را به مطلع
نور توحید حقیقی راه نمایند و بافق طور و صده ناظر باشند و بشا خرب
هر یوم صمنی افتد نمایند بدان صحنی لهم و نسال الله تبارک و تعالی ان یؤید
اکل علی ما انزل فی کتابه المبین »

و در حق غضن کبر است قوله بلهیمین لعظیم : « قل ان عبد من
عبادی قد خلقناه بقدرتی و انطقناه بنسب انفسی بین العالمین و اگر
آنی از خلق امر منحرف شود معدوم صرف خواهد بود قل یا قوم ان ما
سوائی خلق تقبولی الله و امثال من الذین نسبتهم الله من هذه الشجرة
هم صحاب الرحمة و غمام الفضل و سرج الله الله و اولائی بین البریه ان
یکونن ثابتاً علی امری و ان رتب ما اتحدت نفسہ شریکاً و کاشیهماً و لا
نظیراً و لاند اولاً ضد اولاً مثلاً کذلک شرق حکم و قضی الامر من
لدى الله یعلى لعظیم «

مقصود از اظهار این امر

در کتاب عهدی که توان گفت عصاره تمام آثار مقدس حضرت بهاء الله
و آخرین اثری باشد قوله تعالی : « مقصود این مظلوم از محل شدائد
و بلا یا و انزال آیات و اظهار بیانات اخلاص و نارضایتی و بغضا بوده
که شاید آفاق افنده اهل عالم بنور اتفاق مشور گردد و بآشای حقیقی
فائز و از افق لوح الهی نیز این بیان طالع و مشرق باید گل بآین

ناظر باشند «

قبل از اكمال الف نه ظهوری نمیشود و تاویل ندارد
در لوحی دیگر قوله الاعلی : « قد انت انتظورات بهذا الظهور الاعظم
ایاکم ان تعقبوا کمل جاہل مرید «

و در لوح دیگر قوله الامنع : « لعمری قد انت انتظورات بهذا الظهور
الاعظم من یدی امرأ قبل اتمام الف نه کامله انه من المنقرین فی
لوح حفیظ والذی یأویل هذا البسیان انه من اعرض عن الرحمن و
کان من الخاسرین اگرچه از برای متبصرین از قبل ذکر دولت حسنی
و ثانیین الف نه شده و لکن اهل بیان باید اطلاقاً بالف نه قائل
باشند «

و در لوحی دیگر : « قل من یدی قبل اتمام الف نه کامله انه کفر بانه
رب العرش العظیم «

و در لوحی دیگر قوله الحق : « در حین مهاجرت از عراق اکثری از
عباد را اخبار نمودیم باینکه در نطیحه خیابانه اگر الواح منزلت قرائت شود

کل تصدیق نمایند آنچه را در این لوح از قلم صادق این جاری شده
 قل یا قوم لو تریدون الآيات اثباتا لآلایات الخافوا ولا تكونن من
 المتوهمین لو تریدون البينات اثباتا بکلیتوها قد ظهرت و اشرقت فی کل
 یوم من هذا الافق لمبین قل ان اجدبوا العباد بهذا الاسم الذی به ظهرت
 البیضة و حقیقت اسما و اخذت الزلازل کل القبايل ف انقطرت السماء
 و انشقت الارض و نسفت بحال و ظهر ما نزل فی الیواح الله المصدق ملک
 العزیز العظیم من یدعی متعانا و جذبا و ولها و شوقا بغیر هذا الاسم الذی من الاخر
 و یوکل کل الآيات او یفجر الانهار من الاحجار و یخرا الیواح و یطرحها
 کذلک نزلنا الامر فی هذه البیضة المبارکة الی تنطق فیها لسان بقدم
 باسمه الاعظم و جری کوثر البیان من فم ربک الرحمن اذا قرأت قم ثم
 ارفع یدیک قل لک الحمد یا الله من فی السموات و الارضین

اگر نفسی بکل آیات ظاهر شود قبل از اتمام الف نسیه الکامله که هر سنده
 آن دوازده ماه بمانزل فی الفرقان و نوزده شهر بمانزل فی بیان که
 هر شهری نوزده یوم مذکور است ابد تصدیق نمایند در یکی از الیواح نازل

من يدعی امرأ قبل اتمام الف سنة كاملة انه كذاب منقرئ من الله
بان يؤيده على الرجوع ان تاب ان ترك هو التواب وان صهر على
ما قال سبب عليه من لا يرجمه ان ترك شديد العقاب «

و در کتاب اقدس است قوله جل و علا : « من يدعی امرأ قبل اتمام
الف سنة كاملة انه كذاب منقرئ من الله بان يؤيده على الرجوع ان
تاب انه هو التواب وان صهر على ما قال سبب عليه من لا يرجمه انه شديد
العقاب من ياتول هذه الآية او يفسر بما غير ما نزل في الظاهر انه محروم
من روح الله ورحمة التي سبقت العالمين «

و قوله الاعلى : « اشهد بان ختم ظهور الله في هذا الظهور الاعظم من
يدعی ظهوراً انه يتكلم بما امر لنفس والهوى «

و قوله الاعظم : « لو نظر في كل يوم احد لا يستقر امر الله في المدة
والبلاد هذا الظهور ينظر نفسه في كل خمس مائة الف سنة مرة واحدة كل
كشف الصانع وارفعا الحجاب «

مقام آثار

و در کتاب اقدس است قوله جل جلاله : « اذا خلتهم فی امر
فارجوه الی الله ما دامت الشمس شرقه من افق النهار و اذا غربت
ارجوه الی ما نزل من عنده ان یشکفی العالمین »

و قوله الاعتراف : « کلّ باین کلمه مبارکه که بشابه آفتاب از افق سماء
لوح الهی مشرق است ناظر باشید ان ارجو الی آثار یا اولی الالباء
و قوله الاکرم : « یا حزن الله بانار رجوع نماید و آذان را از احوال
کذبیه نالایقه مقدس دارید تا در برابر امام مثل قبل مستبلی شوید این است
آفتاب نصیحت که از افق سماء قلم اعلی اشراق نموده طوبی لنا ظرین
و هو بی لنا معین »

و قوله عز و علا : « تمسکوا بالکتاب الاقدس الذی انزل الی الرحمن من
جبروته المقدس المسیح الذی میزان الله منکم یوزن به کل الاعمال من
لادن قوی قدیر طوبی لمن وجد منه خلاوة بیان ربه و شرب من
کلماته کوثر اوامر الله رب العالمین »

حضرت غصن عظیم عبدالبہاء و مرز شاق

و نیز در کتاب اقدس است قوله جل و علا : « اذ اغیض بحر الوصال قضی
کتاب المبدی فی المال توجہوا الی من اراده اللہ الذی انشعب من ہذا
الاصل لعقیدیم »

و قوله عز و جل : « یا اہل الانشاء و اطاعت الورداء عن ایک
انشاء و قصد المقصد الاقصی الاضغی ارجعوا اما لا عرفتموه من کتاب
الی البصر المنشعب من ہذا الأصل العویم »

و در کتاب عہدی است قوله الاعلی : « و حیثہ اللہ انکس غصان
و افغان و تبیین طرا بغصن عظیم ناظر باشند انظر و اما از من فی
کتابی الاقدس اذ اغیض بحر الوصال قضی کتاب المبدی فی المال
توجہوا الی من اراده اللہ الذی انشعب من ہذا الأصل لعقیدیم
مقصود از این آیہ مبارکہ غصن عظیم بودہ کذلک انظرنا الامر فضا من
عندنا و انما انفصال العویم »

اساس مشورت

و نیز در لوحی از حضرت بہاء اللہ قوله جل و علا : « در امور مشورت

نما آنچه از شوری برآید بان محل کن چه که در الواح شستی محل مشورت
 امر نمودیم نسأل الله ان یؤتیک واولیاءه علی ما یحب ویرضی «

و در اثری با مضارخ ارم است : « در هر بلدی چند نفر مخصوص جمع
 شوند و در پیغ امر الهی مشاوره کنند که چه نحو مصلحت است و بجان قسم معمول دارند

دستوریت العدل و عضا، آن

و کتاب اقدس است قوله جل و عز : « قد کتب الله علی کل مدینه ان یحییوا

فیما بیت العدل و یجتمع فیہ التفسیر علی عهد البهادران از داد لایس و

یزون کاتنم یخلون محضر الله العلی الاعلی و یرون من لاری و یسبحی لهم ان یكونوا

امنا و الرحمن بن الامکان و کلما الله من علی الارض کلما و شاور و فی مصالح العباد

و وجه الله کما شاورون فی امورهم و یخاروا ما هو لهما کذلک حکم بکم بعزیز العفار

یا کلم ان تدعوا ما هو لخصوص فی التوح القوانیه یا اولی الاقطار و رومی

رجاء بالعدل انخالس لصیرفوا ما یجمع غنیم فی امر و ایه من لدن حکیم

یا رجلا العدل کوثر اعداء اقام الله فی مملکت و حفظهم من الذناب الذین

ظروا بالاثواب کا تحفظون انما کلم کذلک یصلح الامین «

و در لوحی است قوله الاعلی : « هو الحاکم علی مایا » قد کتب الله
 علی کل مدینه ان یحیلوا فیها بیت العدل و یجتمع فیہ النفوس علی عد
 البصائر و ان ازاد لایأس و یرون کائناتهم یدخلون محضر الله الاعلی
 الاعلی و یرون من لایری و یسبحون لهم ان یکنوا انما الرحمن بین
 الامکان و کلاء لمن علی الارض کلتها و یثابروا فی مصالح العباد
 کما یثابرون فی امورهم و یخاروا ما هو المختار کذلک امر ربکم العزیز
 الغفار جمال قدم مخاطبنا الی الامم میفرماید در هر مدینه از مدین
 ارض باسم عدل متی بنا کنند و در آن بیت علی عدد الاسم الاعظم از
 نفوس زکیه مملوئ جمع شوند و باید آن نفوس صین حضور چنان ملاحظه
 کنند که بین یدی الله حاضر میشوند چه که این حکم محکم از قلم قدم جاری شده
 و کما الله بان مجمع متوجه و بعد از ورود باید و کانه من انفس العباد و امور
 و مصالح کل حکم نمایند مثلاً در تسلیخ امر الله اولاً چه که این امر ابراهیم امیر است
 تا کل نفس واحده در سراق احدیه وارد شوند و یسبح من علی الارض
 بسکله واحده مشاهده شوند و همچنین در آداب نفوس و حفظ ناموس و تعمر

بلاد و آسایشه التي جعلها الله للعباد و حرزا للعباد ملاحظه کنند و تسليع امراته
 نظر بحال اوقات و اعصار ملاحظه شود که چگونه مصلحت است و همچنین سایر
 امور و آنرا محرمی دارند و لکن خلقت بوده که مخالف آنچه در آیات در این
 غرضه انی نازل شده نشود چه که حق قبل عباد آنچه مقرر فرموده همان مصلحت
 عباد است آنرا هم کلمه شکم آنرا بعلم خبیر اگر نفوس مذکوره بشرط معتد
 عامل شود البته بغایات غیبیه نموده میشوند این امری است که خیرش بکل
 راجع میشود و بسیاری از امور است که اگر اقتضا شود ضایع میشود و باطل خواهد
 ماند چه بسیار از اطفال که در ارض بی آب و آم شامه میشوند اگر تو جوی در
 تعلیم و کتاب ایشان شود بی اثر خواهد ماند و نفس بی اثر متوش ارجح از حیات
 او بوده و همچنین در غنیاء و اعزّه که بعلت ضعف پیری و یا امر آخر به فقر
 و ذلت مبتلا شده اند باید در کل این امور و امورات دیگر که متعلق بارض است
 این نفوس را تفرقه و تدبیر نمایند و آنچه صواب است اجرا دارند اگر عباد بطرف
 فوائد ناظر شوند یقین میدانند که آنچه از مصدر امر نازل شده محض خیر است
 نه برای من علی الاغرض کمال باید شباهه جناح باشند از برای یکدیگر فخرزان

در حلت عقل و اخلاق حسنه بوده نه در جمع زخارف و کبر و غرور کمال از
 تراب مخلوق و باور ارجح ای اهل بصائر زینت انسان با سبب دنیا
 نبوده بلکه بعرفان حق غر از غرزه و علوم و صنایع و آداب بوده شمالی بحر
 احدیت سید در لور لور، ملاحظه کنید که صفا و عزت او بغیر او بوده اگر او را در
 حریرهای بسیار لطیف بگذرانند آن حسیر بر مانع ظهور طراوت و لطافت
 او خواهد شد زینت او بغیر او است کسب این زینت ننماید و از عدم سبب
 ظاهره مخزون نباشد ای اشجار و ضوآن خود را از اریاح ربیع عنایت
 الهی منع نکنید و از نفحات کلمات حکیمه بهائیه محروم ننماید عنایت بهائیه
 است که مع غفلت کمال و این بسته کبری در سخن حکما از قلم ابی جاری
 فرموده آنچه را که خیر عباد او بوده آنه هو بغفور الرحیم »

در سوره البکر ضمن لوح خطاب بویکتوریا ملکه انگلیز است قوله الا علی
 و سمعنا انک اودعت زمام المشاوره بایادی الجمهور نعم ما علمت
 لان بهائیه حکم اصول اینیه الامور و مطمئن قلوب من فی ظلمتک من
 کمال و فسیح و شریف و فکن سیغنی لهم بان یکنوا انما بین العباد و یرون

انفسهم وکلاء لمن علی الارض کلّهم اهذاما وخطوا به فی اللوح من لدن
 مدبر حکیم و اذا توجه احد الی الجمع یحول طرفه الی الافق الاعلی و یقول
 یا الّهی اسألك باسمک الاهی ان تؤیّدنی علی ما تصلح به امور عبادک
 و تعمّر به بلادک انک انت علی کل شیء قدير طوبی لمن یدخل الجمع لوجه
 و یحکم بین الناس بالعدل انما من الغائرين «

انما بیت عدل

و در لوحی خطاب بزرین المقربین است قوله الاعلی : اینک در باره
 انما ذکر نموده جمیع آن در ساحت اقدس مقبول از قبل از قلم اعلی
 حکمش جاری و لکن تعیین آن در عالم ظاهر معلق است بوقت کمال امر او
 بجا حسینه نظره الله بالحق انه هو المقدر العذیر اگر از قبل نفی مخصوص
 ینمودیم و بطرز تخصیص فرین بسته بر او وارد میشد آنچه که سبب خزن
 علای صفیا و ملا اعلی میگشت و لکن بعد از اطاعت و نار شتعه و سکون آن
 مجلس شوری بحال روح در میان معین نماید و در آن مجلس آنچه سبب علو
 و سمو و سکون و وقار و اعمال طیبه و اخلاق روحانیه و کلمات نصیحه

و تهنید نفوس غافل شود باقتضای ایام آن تسکین نمایند الی
 یاتی الله بامرہ آنہ علی کل شیء قدیر حال این نفوس با مقتضای اولیاء
 واقع شود در آن ارض اقرب بہ معلمت است چه اگر اہل بنی و نجاش
 یعنی علمای عصر مطلع شوند بر نفوسی کہ من عند الله معین شده اند نسبتہ
 بعد ہزار کذب و تدلیس جیل مزاحم امراء و وزراء شوند و انوری را کہ
 مقدس از دنیا و شؤنات اوست بطین خلون و او بام خود بیالایند و
 در محضر ایشان عرضہ دارند آن ربک بقول حق و بیدی بسیل و ہواکم
 الامر المقدس العزیز بحمل

ہنگام تاسیس بیت عدل

و نیز در اثری با مضارخ اوم است : « مطالبی کہ ذکر فرمودہ
 تلقاء وجہ معروف شد آنچه از بیت عدل سؤال شدہ بود فرمودہ مقصود
 آنجا جمال علیہ بہاء الله نصرت امر بودہ و لکن این ایام اقتضای تمایز
 چہ کہ در ہر مدینہ اگر نفوس مخصوصہ معین شوند نسبتہ اعداء در حدود رفع
 آن نفوس برآیند آنہ مرہون بوقتہ اکثری از احکام آئینہ را نظر حکمت

و حفظ اجزاء و ضعف نامس جاری ننسودیم و ارسال این احکام نظر
 بآن است که صورت حکم در اطراف موجود باشد با از آیات الهیه که
 مدین ظهور در آیام افتستان و امتحان از دست رفته چنانچه اصل و
 سواد آن هیچکدام در میان نیست .

منابع مالی بیت العدل

و نیز در کتاب اقدس است قوله الاکرم : « قَدْ رَحَّبَ الْاَوْقَافُ
 الْمُخْتَصَّةَ لِلْخِزَارَاتِ اِلَى اَقْدَمِ نَظَائِرِ الْآيَاتِ لَيْسَ لَاعْدِئَانِ تَتَصَرَّفُ فِيهَا
 اِلَّا بِعِزِّ اِذْنِ مُطَّلَعِ الْوَحْيِ وَ مِنْ بَعْدِهِ يَرْجِعُ اَكْمَلُ اِلَى الْاَخْصَانِ وَ مِنْ
 بَعْدِهِمْ اِلَى بَيْتِ الْعَدْلِ » ان تحقیق امره فی ابدا بصرفه فانی البقا
 المرفعه فی هذا الامر و فیما امر و اب من لدن مقدر قدیر و الا ترجع الی
 اهل البقا ، الذین لا یملکون الا بعد اذ لا یملکون و الا بما علم الله فی
 هذا التلویح او تک لویا و انصرین تسخوات و الا فین بصرفه فانی ما
 حدو فی الکتاب من لدن عزیز کریم .

« آیات راجع بارش در کوة و لقطه و غیره بقیادت گید »

وقوله الاعلیٰ : « قد ارجعنا ثلث الدیات کما الی مترا العدل »

و در رساله سوال و جواب راجع بدفاین است : « و در ثلث و غیره

رجال بیت عدل در مصالح عموم عباد صرف نمایند »

وطائف بیت عدل فصل اختلافات

محافظة بهاسیان

و نیز در کتاب اقدس است قوله الاعز : « اذا اختلفتم فی امر خارج جوه

الله ما دامت الشمس مشرقه من هذه السماء و اذ غربت ارجعوا الی ما نزل

من عنده ان یکفی العالمین »

وقوله الاجل الاجل : « یا رجال بیت العدل کونوا رعاة اغانم الله

و احتفظوهم عن الذناب الذین یخروا بالاثواب کا تحفظون ابناکم کذلک

یفعلکم انما صح الامین »

اداره امور و ثواب و عقاب و تشریع

و در لومی است قوله الاعلیٰ : « امور ملت متعلق است برجال

بیت عدل الکی ایشانند امنا و الله بین عباد و مطالع الامر فی بلاوه

یا حزن الله مرتبی عالم عدل است چه که دارای دورکن است مجازت
و مکافات و این دورکن دو چشمه اند از برای حیات اهل عالم چونکه هر روز
را امری و هر صبح را حکمتی مقتضی لذا امور بجزرای بیت عدل راجع تا
آنچه معلومت وقت دانسته معمول دارند.... امور سیاه کتل راجع تا
بیت العدل و عبادات با آنکه فی الکتاب «

صلح عمومی و تقطیل عساکر و نسخ آلات حرب

و قوله الاعلی : « باید و ذرا بیت عدل صلح اکبر را اجرا نمایند تا عالم
از مصاریف با همته فارغ و آزاد شود این فقره لازم و واجب چه که
مخاربه اُس رحمت و شفقت است «

و در سورة الملوک خطاب بملوک است قوله الاعلی :

اسلکوا بیل العدل و اتبعوا بیل المستقیم صلحوا ذات
بیشکم و قتلوا فی العساکر لیسئل مصارفکم و تكونن من المسترحین و ان تقصروا
الاختلاف بینکم من تحت اجوا الی کثرة الجیوش الاعلی قسداً و ان ذی تحریر
به بلدانکم و ما لکم اتقوا الله و لا تسرفوا فی شی و لا تكونن من المفسرین

وعلما با عظم تر زادون فی مصارف علم فی کل یوم و تحکونها علی الرعیه و
وہذا فوق طاقتهم و ان حسن العظم عظیم «

و قوله الاعلی : « از حق صل حلالہ سائل و اصل کہ مشارق ثروت و
اقدار و مطالع عزت و اختیار یعنی ملوک ارض آید ہم اللہ را بر صلح
تأید فرماید این است سبب عظم از برای راحت امم سلاطین اتفاق
و فہم اللہ باید باتفاق باین امر کہ سبب عظم است از برای حفظ
عالم تنگ فرمایند امید آنکہ قیام نمایند بر آنچه سبب آسایش عباد
است باید مجلسی بزرگ ترتیب دهند و حضرات ملوک و یا وزراء در
آن مجلس حاضر شوند و حکم اتحاد و اتفاق را جاری فرمایند و از سلاطین
با صلاح توجہ کنند اگر سلاطینی برخیزد سلاطین دیگر بر منع او قیام نمایند
در این صورت عساکر و آلات و ادوات حرب لازم نہ آلا علی قدر معذور
حفظ بلاد ہم حسن و اولی آنکہ در آن مجلس خود سلاطین عظام
حاضر شوند و حکم فرمایند و ہر یک از سلاطین کہ بر این امر وجہی
آن قیام فرماید او سید سلاطین است عندہ طوبی لدنہ عائدہ «

وقور الا عظم الاكرم : ای اهل ثروت و قدرت حال که شما
 شده اید و عالم و اهل آنرا از اشراقات انوار آفتاب عدل و فیوضات
 لایحی منع نموده اید و راحت کبری را شقت دانسته اید و نعمت عظمی را
 نعمت شمرده اید و عسایای شفقانه جمال احدیه را در اموری که سبب
 نظم مملکت و آسایش رعیت است اصفا نمائید در هر سینه بر مصارف
 خود میافزایید و آنرا حمل بر رعیت مینمائید و این بغایت از عدل و انصاف
 دور است این نیست مگر سبب ارباب نفعانی که باین در هر سبب
 و مرور است و بکنین آن ممکن نیست مگر صلح محکم که سبب عظم است برای
 استحکام اصول انبیاء ملت و مملکت "چاره اکنون آب روغن کردنی است"
 صلح و اتحاد کلیه که دست نداد باید باین صلح اصلاح شود تا مرض عالم فی الجمله
 تخفیف یابد صلح ملوک سبب راحت رعیت و اهل مملکت بوده خواهد
 بود در این صورت محتاج به کار و جهات نیستند الا علی قدر حفظون بحسب
 بلدانهم و ما لکم و بعد از تحقق این امر مصروف قلیل رعیت آسوده و خود
 مستریخ میشوند و اگر بعد از صلح تلکی بر تلکی برخیزد بر سایر ملوک لازم

که متحداً او را منع نمایند عجب است که تا حال باین امر نپرداخته اند اگرچه
 بعضی را شوکت سلطنت و کثرت عساکر مانع است از قبول این مصلح
 که سبب آسایش کل است و این وهم صرف بوده و خواهد بود چه شوکت
 انسان و عزت او بماطابق که بوده زیرا سبب ظاهره اهل بصیرت عالم را
 محکوم مشاهده نمایند و غنی را فقیر و قوی را ضعیف می‌شمرند در حکام ملاحظه
 نمایند که حکومت و ثروت و قوت ایشان بر عت مسوط و معقول است
 لذا نبرد صاحبان بصیر این امور بر قدر ایشان بغیر از جوهر انانیت در
 شخص انسان مستور بایند بصیقل تربیت ظاهر شود این است شأن انسان
 و آنچه متعلق بغیر شد دخی بذات انسانی نداشته و ندارد لذا بایند بقوت
 و کثرت و شوکت و عظمت ظاهره ناظر نباشند و بصلح اکبر پردازند طبع
 منطاهر قدرت الهیه اند بسیار حیف است که امثال آن نفوس عزیزه محل
 امور تعقید نمایند اگر فی الحقیقه زمام امور بر بید نفوس مطمئنانه باشد
 بگذارند خود را فارغ و آسوده مشاهده نمایند طوبی از برای سلطانی که نضر
 و افکار ابدیه قسیام نماید و عالم را بنور عدل روشن سازد بر کل من علی

حب او و ذکر خیر او لازم است هذا ما جرى تعلم من لدن مالك الصمد
 نسال الله بان يوفق الامم بانفعهم ويعرفهم بما هو خير لهم في الدنيا والاخرة
 والله على كل شيء قدير كذا لک اشرف شمس البیان من اقوال مشیه
 ربکم الرحمن ان اقبلوا الیہا ولا تشعبوا کل جاہل بعید «

وحدت دین و اتحاد بشر

و نیز در لوح خطاب بولیتوریا ملکه انگلیس قوله الآخر : « یا اصحاب الملک
 فی ہناک و دیار خسرى تدبروا و کلوا فیما یصلح بہ العالم و حالہ کہستم
 من المتوسمین فانظروا العالم فیکل انسان انه خلق صحیحاً کاملاً خالقہ رب الامم
 بالاسباب المتخلفة المتفایرة و ما طابت نفسہ فی ہم بل اشتد مرضہ بما وقع

« راه یکی است و آن راه راستی است آن راهی است کہ از آغاز راه پروان آویز بود
 تو همواره در راه راستی باش و ہرگز از این شاہراہ منحرف مشو خواہد موقع سختی و خواہد درنگ
 راحت این را نیز بدان و نگاہ باش کہ اذن و اسبابان خاک گردند ز رویم بجا کہ پیوند
 و تن پرستی خاک گردد اما انگس غیر و بجا کہ نپیوندد و تباہی پذیرد کہ راستی و درستی
 را بستاید و بر طبق آن رفتار نماید (اردی و پراف)

تحت تصرف اطبا غیر حادثہ الدین کہو امطیۃ السوی وکانوا من الہامین
وان طالب عضون عضائہ فی عصر من الأعصار بطیب حاذق بقیۃ عضا
اخری فیما کان کذلک نیکم لعلم بخیر والیوم نراہ تحت ایدی الدین اخدم
سکر خمر الغرور علی شأن لا یعرفون خیر انفسہم فلیف ہذا الامر الا وعر خطیر ان
سعی احد من ہؤلاء فی صحتہ لم یکن مقصودہ الا بان یقطع بہ اساکان اور کالذا
لا یقدر علی برئہ الا علی قدر مقدور والذی جعلہ اللہ الدیاق الا عظم والسبب
الا تم لصحتہ ہوا اتحاد من علی الارض علی امر واحد وشریعۃ واحدہ ہذا الایں ایدی
الاطیب حاذق کامل مؤید عمری ہذا ہو بحق وما بعدہ الا تضلال المبین کلمات
ذاک سبب الا عظم وشرق ذاک النور من شرق القدم منعتہ المتطبیون صاوا
سحابا بنیہ بین العالم لہا طاب مرضہ وبقی فی سقمہ الی الیمن انہم لم
یتدبروا علی حفظہ وصحتہ والذی کان منظر القدرۃ بین البریۃ منع عما اراد بہا
ایدی المتطبتین انظروا فی ہذہ الايام التي اتی حمال القدم والاسم الا عظم
کیاہ العالم واتحادہم انہم قاموا علیہ بأسیاف شاذۃ وارکبوا ما قرع برؤس
الایمن الی ان حبلوہ مسجوناً فی اخرب البلاد المتعام الذی انقطعت عن

نهیله ایادی المتعینین اذا قیل لهم اتی مصلح العالم قالوا قد تحقق
انه من المفیدین بعدلہی ما عاشر و معہ و یرون انه ما حفظ نفسه فی ظل
من صین «

در کتاب عہدی است قوله الاعلیٰ : « مقصود این مظلوم از حمل
شدائد و بلا یا و انزال آیات و اظهار بنیات اعدا و ارضافیه و بغیا بوده
و نیز در لوحی است قوله الاعلیٰ : « باید با سبایی که سب الفت
و محبت و اتحاد است تشبث جوید »

و قوله الاعلیٰ : « ای احراب مختلفہ با اتحاد توجہ نمایند و بنور اتفاق
منور گردید لوجه الله در مقرری حاضر شوید و آنچه سبب اختلاف است
از میان بردارید تا جمیع عالم بانوار نیر اعظم فائز گردند و در یک مدینہ
دار شوند و بر یک سریز جالس این مظلوم از اول ایام الی صین مقصودی
جرا نچہ ذکر شدہ نداشته و ندارد شکی نیست کہ جمیع احراب با حق علی
متوجہ اند و با برحق عامل و نظر بمقتضیات عصر و امر و احکام مختلف شدہ
و لکن کل من عند الله بوده و از نزد او مازل شدہ »

و قوله الاعلی : « برای اهل عالم طرّاً واجب و لازم است اعانت این اکبر
 اعظم که از سائر اراده مالک همه نازل شده شاید نارغضا که در حد
 بعضی از احراب شغل است بآب حکت الهی و نصائح و مواعظ ربانی
 ساکن شود نور اتحاد و اتفاق آفاق را روشن و متور نماید امید آنکه
 از توجهات مظاهر قدرت حق جلّ جلاله سلاح عالم باصلاح تبدیل شود
 و فساد و جدال از مابین عباد مرتفع گردد

وحدت لسان

و نیز در کتاب اقدس است قوله جل و عزّ : یا اهل المجالس فی البلاد
 اختاروا لغة من اللغات لیکنم بها من علی الارض و کذا یکن من خلوط
 ان الله یتین لکم ما ینفعکم و ینفیکم عن دونکم انه هو الغفار العظیم الخیر
 هذا سبب الاتحاد لو انتم تعلمون و البعده العبری للاتفاق و التحدین
 لو انتم تشعرون انما جعلنا الاممین علی شین یلویع العالم الاول و هو الان
 الا عظم ترناه فی الواح خسر و الثانی یتزل فی هذا اللوح البدر
 و در لوح خطاب بملان است قوله الاعلی : « در لوحی از الواح

نازل است که از جمله علامات بلوغ دنیا آن است که نفسی تحمل امر سلطنت
 نماید سلطنت باند و احدی اقبال نکند که دعه تحمل آن نماید آن ایام
 ایام ظهور عقل است مابین بریه مگر آنکه نفسی لاظهار امر آید و نشاء او
 حاصل این ثقل عظیم نماید نیکو است حال او که محبت الله و امره و توجه به
 و اظهار دینه خود را باین خطر عظیم اندازد قبول این مشقت و رحمت نماید
 این است که در الواح نازل که دعای چنین سلطان و محبت او لازم است
 و قوله الامنع : « این امر برم از جبروت قدم از برای اهل عالم عموماً
 و اهل مجالس خصوصاً نازل شده چه که اجرای او امر و احکام و حدود است
 منزله در کتاب بر مجالس بیت عدل الهی تفویض شده و این حکم سبب عظم
 از برای اتحاد و ملت کبری است برای مخالطه و وادامن فی البلاد
 و این امر مختلفه مابین اخراب متداول است و مخصوص است
 بطوائف مذکوره و یکسان دیگر امر شده که اهل عالم عموماً بآن تکلم
 نمایند تا کمال از سان یکدیگر مطلع شوند و مراد خود را بیایند سان
 پارسی بسیار طبع است و سان الله در این ظهور طبعان عربی و فارسی

هر دو تکلم نموده و لکن بسط عربی را نداشتند و ندارد بلکه جمیع لغات نسبت
 با و محدود بوده و خواهد بود و این مقام افضلیت است که ذکر شده لکن
 مقصود آنکه لغتی از لغات را اهل ارض اختیار نمایند و عموم خلق بآن
 تکلم کنند و همچنین سوای خطوط مخصوصه طوائف یک خط اختیار
 نمایند بالاخره جمیع لسان و خطوط بخط واحد شتی گردد و قطعاً
 مختلفه ارض قطعاً واحد مشاهده شود .

و در لوح خطاب شیخ نجفی اصفهانی است قوله الاعلی : « دهستانه
 یومی از آیام کمال پاشا نزد مظلوم حاضر و از امور نافعه ذکر بمیان آمد
 ذکر نمودند که اسن متعده آموخته اند در جواب ذکر شد عمری را تلف
 نموده اید باید مثل آن جناب و سایر وکلای دولت مجلسی بسیار آیند
 و در آن مجلس یک لسان از اسن مختلفه و همچنین یک خط از خطوط موجوده
 را اختیار نمایند و یا خطوط لسانی بدیع ترتیب دهند تا در مدارس
 عالم اطفال را بآن تعلیم فرمایند در این صورت دارای دو لسان
 میشوند یکی لسان وطن و دیگری لسانی که عموم اهل عالم بآن تکلم نمایند

اگر آنچه ذکر شد تمسک جویند بسیع ارض قطع و احده مشاهده شود و از
تعلیم و تعلم اسن مختلف فارغ و آزاد شوند «

و قوله الحق : « حضرات ملوک و پادشاهای ارض مشورت نمایند
و یک سان از اسن موجوده و یا اسان جدیدی مستر دارند و در
عالم اطفال را بآن تعلیم دهند و همچنین خط در این صورت ارض قطع
و احده مشاهده شود «

و در لوح عالم قوله الصدق : « باید لغات منحصر ب لغت
واحد گردد و در مدارس عالم بآن تعلیم دهند «

و سوسلطان

و نیز در لوحی است قوله الاعلی : « در اصول احکام که از قبل در
کتاب اقدس و سایر ألواح نازل امور رابع پسا طین و انسا و بیت
عدل شده و منصفین و مبصرین بعد از تفکر اشراق نیز عدل را بین
ظاهر و باطن در آنچه ذکر شده مشاهده نمایند حال آنچه در لندره است
انجلیس بآن تمسک خوب بنظر میاید چه که بنور سلطنت و مشورت

امت هر دو فرین است .

در لوجی دیگر قوله العدل : « یا معشر الامم ایس فی العالم جند اقوی من العدل یعقل برستی میگویم جندی در ارض اقوی از عدل و عقل نبوده و نیست طوبی ملکیشی و قشش امام و وجهه رایعش عن ورائه کتبه العدل از غره حسین سلام بین الامام و شامه و خسته الامان فی الامکان . »

و قوله الا حکم : « ینبغی لكل امرئ ان یرن نفسه بمن یران القسط والعدل ثم یحکم بین الناس و یا مرهم فی کل یوم بما یجد یم الی صراط الحکمة والعدل این است اُس اساس سیاست و اصل آن . »

و در لوج خطاب بروکتور یا عکده انگلیس است قوله الاعلی : « سبحنا بانک او دعوت زمام المشاوره بایادی الجمهور نعسم ما عملت لان بها تشکم اصول بنسبه الامور و تطمن قلوب من فی ظلمت من کل و ضیع و شریف و لکن ینبغی لهم ان یکونوا انما بین العباد و یرون انفسهم و کلا لمن علی الارض کلها . . . و اذا توجه احد الی الجمع

بحول طرفہ الی الا فوق الاعلیٰ ویقول یا ائیہی اسالک طوبی
 لمن یدخل طمسبع لوجه اللہ ویکلم بین الناس بالعدل انما نص الا انہ
 من الفائزین «

وقولہ الاعلیٰ : « اگرچہ جمہوریت نفخش معجوم اہل عالم راجع وکن
 شوکت سلطنت آتی است از آیات الہی دوست نداریم بدن عالم
 از ان محروم ماند اگر مدبرین عالم آیند و راجع نمایند اجرشان عند اللہ عظیم »

سلطان عادل

ونیز در لوح بشارات است قولہ الاعلیٰ : « بشارت چہارم :
 ہر یک از حضرات ملوک و فقیہم اللہ بر حفظ این مظلوم قیام فرماید
 و اعانت نماید باید کتل در محبت و خدمت با و از یکدیگر سبقت گیرند
 این فقرہ فرض است بر کمل طوبی للعالمین «

وقولہ الاعلیٰ : « سلطانی کہ غرور اقدار و خستیا را و از عدل
 منع نماید و نعمت و ثروت و عزت و صفوف و ألوف اورا از تجلیات
 نیز انصاف محروم سازد اورا در ملا علی دارای مقام علی و رتبہ علیاست

بر کس اعانت و محبت آن وجود مبارک لازم است طوبی ملک ملک
 ز نام نغسه و غلب غصب و فضل العدل علی الظلم و الانصاف علی الاغصاب
 و قوله الاعلی : « امید است که یکی از ملوک لوجه الله بر نصرت این
 حزب مظلوم قیام نماید و بذر کربدی و شش سرمدی فائز شود قدس
 علی هذا الخرب نصرة من نصرهم و خدمته و الوفاء و بعده »

و در کتاب اقدس است قوله عز و جل : « طوبی ملک قام علی
 نصرة امری فی مملکتی و انقطع عن سوائی الذین اصحاب السفینة
 انحرأ الی جعلها الله لاهل النجس و منعی کل ان یغیروه و یقره
 و ینصروه ینفتح المذن بغایح انبی المسمین علی من فی مملکات غیب
 و تشهود انه بمنزلة نبیر للبشر و النقرة الغراء یحسین الانشا و و اس الکرام
 یحید العالم انصروه یا اهل الباء بالاموال و النفوس »

و در مناجاتی است قوله البدیع : « سبحانک یا الهی لولا ابلا یا
 فی سبیلک من این نظر مقام عاشقیک و لولا ارزایا فی حبک یا
 شی شیت شان مشتاقیک اسالک یا الهی بان تظهر نصرة

هذه الغور من كان قابلاً له سمك وسلطانك يذكرك بين خلقك ويرفع
 اعلام نصرک فی ملکک «

مقام روحانیت

و نیز در لوح بشارات است قوله الاعلی : « نفوسی که لوجه الله برسد
 امر قیام نمایند ایشان ملهم اند با الهامات غیبی الهی بر کمال اطاعت لازم »
 و قوله الاعلی : « اعلم ان العالم من اعترف بخلوری و شرب من بحر
 علی و طارفی هو ارجی و نسبذ ما سوائی و اخذ ما ثل من ملکوت
 بیانی البیدیع انه تمیزه بصیر بشیر و روح بحسبوان بحمد الامکان تعالی
 الرحمن الذی عرفه و اقامه علی خدمه امره العظیم یصلی علیه الملائ الاعلی و
 اهل سرادق کعبه یارب الذین شربوا حقی المجوم باحی القوی القدر «
 و در لوح خطاب بعد الوتاب است قوله الاعلی : « امروز باید او را
 بخدمت امر مشغول باشند و خدمت تبلیغ است انجم حکمت و بیان »
 و در کتاب اقدس قوله جل و عز : « طوبی لکم یا معشر العلماء فی ابها
 تا که اتم امواج البحر العظیم و انجم سماء الفضل و التوبه انصر من التهموت

والأرضين أتم مطامع الاستقامه بين البريه وشارق البسيان
 لمن في الامكان طوبى لمن قبل اليكم وويل للمعرضين «

www.tabarestan.info
 خبرستان

فصل دوم

در بیانات حضرت عبدالبهاء راجع بامور مذکور و مرکز مطاع
بعد خود و تشکیلات و وظائف محافل روحانی و بیت العدل و نوایای متعده

مقام حضرت عبدالبهاء

از حضرت عبدالبهاء است قوله القلیف : «ای یاران الهی این
عبد در حالت محو و فنا و محقق و سبزهوار از دوستان در نهایت رجا است دعا
مینماید که آنچه از قلم این مسجون صادر آید تابع و قائل و معتقد گردد غیر از آن
کلمه برسان نراند و نعت و ستایش ننماید و مقام و مرکزی بنجویند و مدح
و ستایش نگویند و آن این است که اگر نفسی از مقام این عبد پرسش نماید
جواب عبدالبهاء اگر معنی غصن استفسار کند جواب عبدالبهاء اگر معانی
سدره غصن طلب نماید جواب عبدالبهاء اگر معانی فرعیت فشب خواهد
جواب عبدالبهاء خلاصه کلمه عبدالبهاء بقتل اکتفا کنند و بدون آن
کلمه حتی کلمه غصن در تحریر و تقریر خویش بر زبان نراند و از این کلمه هیچ

تجاوز نکرد و حرنی نگفتگونی نشود «

و در خطابی از آن حضرت به محفل شونیز پورک است قوله بهستیز :
 « در خصوص رجوع ثانوی حضرت مسیح مرقوم نموده بودید که در میان
 اجبا اختلاف است سبحان الله بکرات و مرات از قلم عبدالبهاء
 جاری و بنص صریح قاطع صادر که مقصود از نبوات از ربّ البجنود مسیح
 موعود جمال مبارک و حضرت اعلی است و باید عقاید کل مرکز بر این
 نص صریح قاطع باشد اما نام من عبدالبهاء ذات من عبدالبهاء
 صفت من عبدالبهاء »

و در سفرنامه امریکا قوله العزیز : « هر چه ماسیکوئیم بنده خدا عبدالبهاء
 هستیم باز مردم ما را باسم پمیردینی میخوانند نوعی میشد که این القاب
 و اسامی را ترک میکردند خوب بود «

و در نطقی است قوله الجلیل : « من عبدالبهاء هستیم جمیع اجبا باید
 باین بیان راضی گردند تا من از آنها راضی باشم بعد از جمال
 مبارک تا یوم ظهور ثانی مقام عبودیت محضه صرفه عبودیت تا ویلی

عبودیت حقیقی صرف بنده آستان باشیم .

و در نطقی در نیویورک قوله بچس : « جمال مبارک عمدی گرفتند
ولی من موعود سیتم موعود جمال مبارک بعد از هزار سال یا هزاران
سال است ولی عبد البهاستین کتاب اوست »

و قوله بچس : « عبد البها بنده آستان جمال مبارک است و مظهر
عبودیت صرفه محضه درگاه کبریا و دیگر نه شانی دارد و نه مقامی و نه رتبه
و نه اقتداری و نه غایتی بقصوی و بختی الماوی و مسجدی لاقصی
و سدرتی لمبستی ظهور کلی مستقل جمال مبارک ابی و حضرت اعلی شریف
جمال مبارک روحی لهما العذاب غشی شد و تا هزار سال کل من فیض انوار
یتقبسون و من بحسب الطاف و یغفر فون »

و در خطاب به محفل شون نیویورک قوله العزیز : « ای یاران الهی
عبد البها مظهر عبودیت است نه مسیح خادم عالم انسانی است نه
رئیس منفقود است نه موجود فانی محض است نه باقی و از این حاش
نتیجه و ثمری نه بلکه باید با کل شیگونه مباحث و تناقضات را در کناریم

بلکه فراموش کنیم و بآنچه که امروز واجب و لازم است قیام ننماییم
 زیرا این مباحث لفظ است نه معانی مجاز است به حقیقت واقع
 این است که کل متحد و متفق شده این عالم ظلمانی را روشن
 ننماییم و این عداوت و یگانگی بین بشر را بنیاد برانندازیم «

و قوله الاکید: «ای دوستانه آئی من در حق شما دعا نمایم و بدر
 احدیت جمال اهی بنیاید تصریح و ابطال کنم و عجز دنیا را ننمایم
 طلب عفو و مغفرت کنم من بنده ذلیل حقیر جمال مبارکم و عبد ضعیف
 رقیق اسم اعظم اگر مرا به بندگی قبول فرماید عبد عاقلم و اگر
 نفرماید عبد آبق این است مذهب و طریق و آئین من خدایا تو
 میدانی که اگر کسی ضربتی بر جگر من زند خوشتر آید از اینکه این تصریح
 را تاویل نماید خداوند اتو دانی که رگ در شیه و اعضا و جوارح و ارگان
 و جان و دل من از کلمه خبر عبودیت جمال اهی میگذرد و میسوزد خدایا
 تو شاهد باش که من از قاتل خود عفو نمایم ولی از نفسی که کلمه غییر از
 عبودیت جمال مستدم و رقیق اسم اعظم در حق من گوید نگذردم و او را

از خود دور نایم ای خدا تو عفوئی و غفوری این دو نفس بی خیالند
 غرضی ندارند ایشان را خطا عفو فرما و بسا مرز و حفظ کن که من بعد کلمه
 جزرهای تو بر زبان نرانند توئی حافظ و مقدر و توانا ع
 این مکتوب بنقطه خود نوشتم که بسا دشبیه ای عارض شود ع

سقوط غصن کبر

در خطابی دیگر است قول بغیر: «جواب سؤال بعد الا عظم
 می نسیم باید این بیان شروط به ثبوت و اتصال امر بود بعد از مخالفت
 البته سقوط است چنانکه در الواح تصریح می فرماید و جمیع ناقضین حتی
 نفس مرکز تقصیر نیز معترف باین نقص قاطع هستند که بصراحت بحال
 مبارک میفرمایند که میرزا محمد علی اگر آنی از غلط امر منحرف شود معدوم
 بوده و خواهد بود چه انحرافی اعظم از تقصیر میثاق است چه انحرافی اعظم
 از مخالفت امر است چه انحرافی اعظم از تغییر مرکز میثاق است چه انحرافی
 اعظم از تألیف رسائل شبهات و نشر در آفاق بر فقه مرکز هدایت
 دیگر بعد الا عظم چه حکمی دارد تمشیل دارد هر یک ثابت مقبول و هر یک

متزلزل ساقط چنانکه در الواح وزیر مخصوص است و اما کلمه مصطفی در قرآن
 البته قرائت فرموده اید که می فرماید ثم اودنا الکتاب الذین اصطفینا
 من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخیرات یعنی
 نفوسی که اصطفیاشده اند بر سه قسم در جمیع یک قسم ظالم لنفسه است
 و همچنین بعد از عظمی و امیر علیه السلام می فرماید و ما بعد الحق الا فیضال
 البین «

ارکان ایمان بنائی

در خطابی دیگر قوله بحسب : « تکلیف این عبد بیان نصوص قاطعه
 است و ما بعد ای آنچه در کتاب مخصوص راجع به بیت عدل است -
 وزیر قوله : « هو الابی حضرت علی قبل کسب علیه بها و الله الابی
 هو الابی ای منادی میشتاق نامه های محرر چون جاهای مکرر شاه
 صبا داشت و نفوذ حدیقه فشار چه که آثار انجذاب بود و دلیل التهاب
 بنار محبت الله جمیع ملاحظه گردید مضمون معلوم و مراد منموم گردید جواب بعضی
 ارسال شد و اینک جواب مطالب دیگر نیز تحریر میشود و در خصوص عقاید مختلفه

در حق این عبد مرقوم نموده بودید ایوم تکلیف جمیع یاران الهی در سباط
رحمانی این است که آنچه شنیده و دیده و فهمیده از عقیده بنهند
و فراموش نکنند و سیانسیا شمرند و آنچه صریح و موضوع بیان این عبد
است قبول کنند و ابواب تاویل و تلویح و تشریح را بکلی مسترد نمایند
تا حصن حصین امرائمه از تعرض مارقین و تصرف جتد صین محفوظ و
مصون ماند و اهل ارباب رخنه نتوانند و بهانه بخیزند و عقاید مختلف
نگردد و آراء متعدد نشود و اگر ایوم این اساس عظیم محکم و مستین نگردد
من بعد صد هزار رخنه در بنیان الهی پدیدار شود و اساس شریعت الله از بنیان
بر افتد و تیشه در بنیه نبوت الهی افتد صد هزار شعبه در رمی مقطوع
گردد و صد هزار ضرر نفسی متساقط و مشهور شود انوار هدی غائب گردد و
ظلمت دهاء غالب شود آیت رحمت مسوخ گردد و امت نعت
مسخ شود لهذا باید ایوم سد باب نزاع کرد و منع اسباب جدال
و این ممکن نیست جز آنکه کل متابعت بیتم کنند و اطاعت مرکز
یشاق معین یعنی تنگ بصریح بیان او جویند و تثبیت موضوع بیان

او خواهند فهمی که نشان ترجمان لسان او کرده و خانه شان راوی
 بیان او حرفی زیاده و نقصان نگویند کلمه ای از تاویل و تلمیح و تشبیح
 نینمایند تا کمال در ظلال کلمه و حدانیت محسوس گردند و در تحت لوا و خدمت
 مجموع این امر اہم امور و این اساس عظیم اساس و اگر چنانچه در
 نفاذ اختلاف کنند هر دو بجا زیرا نقص و خللی عظیم از اختلاف نہ
 و مشاعر متفاوت اگر اداکات نفوس مربع امور شود بیت محمور
 محطه ای خراب و ملغور گردد و آیت نور منوع شود و دلیل و مجرب ستواری گردد
 پس ای یاران الهی و حبیبان معنوی بجان و دل کوش کنید و بصریح
 عبارت این عبد اکتفا نمایند و بقدر حرفی تجاوز ننمایند این است عقیدہ
 ثابتہ راستہ و حقیقت معتقدات و افقہ صریحہ این عبد و اہل ملکوت الہی
 کہ جمال مبارک شمس حقیقت ساطع از برج حقیقت و حضرت اعلی شمس
 حقیقت لامع از برج حقیقت یعنی آن نور حقیقت و مصباح
 احدیت و این زجاجہ رحمانیت و این شکوہ و حدانیت ساطع و لامع
 اللہ نور السموات و الارض مثل نورہ مشکوۃ فیہا مصباح المصباح

فی زجاجة الزجاجة لآنها کوب دری یو قد من شجرة مبارکه زیتونه لاشرقه
ولا غربته یکا و زیتها یعنی و لو تسه نار نور علی نور و آن نور حقیقت
در وقت واحد و زمان واحد هم در این زجاجة فردانیت ساطع و هم
در این مشکوة وحدانیت ظاهر و واضح و لامع ولی مشکوة مقتبس از
زجاج چه که نور در زجاجة رحمانیت ساطع و از زجاج و تاج فائض مشکوة
چون سراج و مقام بشری باین بران محقق میگردد و این مشکوة شمس
آفاق است و این زجاج نیز عظم اشراق این مشکوة مصباح عالم بالا
و این زجاج کوب ملا اعلی این است که با وجود وجودشان در زمان
واحد و عصر واحد و تعدد بحسب ظاهر با حقیقت واحد بودند و کنونیت
واحد و جوهر تجرید بودند و سازج تغرید چون در نور نگری نور واحد بود که
در زجاج و مشکوة هر دو ساطع و چون بهوت نگری تعدد مشاهده میشود
زجاج و مشکوة بینی و همچنین این زجاجة رحمانیه و حقیقت شاخصه بدرجه
لطیف و نورانی و شفاف و رحمانی که با نور حقیقت یقینی تا کس یافته
که حقیقت واحد تحقق نموده و صرف توحید رخ گشوده یکا و زیتها یعنی

و اولم تمسسه نازرق از جاج و رقت انجم و تکان نقاشیه الامر و طامنا
 نمر و لا قبح و کافنا قبح و لا خسر نورانیت سراج و لطافت زجاج
 دست بهم داده نور علی نور گشته این است که می سنه باید تا یلم این
 تذکره و انی آیتین ای آیه اللهیه و آیه الناسوت مادون این دو
 شمس حقیقت کل عبادله و کل بامره و یعلون حضرت قدوس سره
 له الفداء هر چند کسینوستی بودند که تمامه از آن شمس حقیقت حکایت
 فرمودند نور بارخ بودند و کوب شارق جوهر تقدیس بودند و سازنج
 تقدیر و البته صد هزار انی اما الله از قم مظهرش صادر باد و این کیموت
 لا تمکلی الا عن الله رتبه ادا کان منظر ابدی عابد و قیا اما مقام این
 عبد عبودیت محضه صرفه حقیقیه ثابته راسخه و اضمح من دون تاویل
 و تفسیر و تلویح و تشریح یعنی غلام حلقه بگوش و بنده غاشیه بردش
 تراب استانم و پاسان و دربان و آنچه توصیف و تعریف محض
 عنایت در جمیع الواح و زبر الی در حق این عبد موجود معنی کل این کلمه
 است عبد البصا، و بر تاویل و تفسیر که حرفی زاید از این کلمه است

انّی بری منه واشهد انه وانسیاه ورسله وامناه وادبیاه واصفیاه
واجابه علی ذلک من مبین آیاتم این است بیان من وما بعد الحق
الا الاله امام المبین «

بیوت عدل و بیت عدل عظم و مقام مقدس

ولایت حضرت شوقی ربانی

در خطابی دیگر است قوله العزیز : « حضرت اعلی صبح حقیقت
روشن و تابنده بر جمیع ارجاء و بشریر عظم ایسی و جمال مبارک بود
جمیع کتب و صحف و زبر و الواح و نور محلی طور در سده سینا و ما عدا
کل سنده آن آستانیم و احقر پاسبان ظهور قسسی ملکم طور شد و تا هزار
سال بل صد هزار سال این کور امتداد خواهد یافت مقصود این است که
قبل از الف کسی سزاوار تکلم عجبی نیست و لو مقام ولایت شد کتاب
اقدس مرجع جمیع اعم و احکام الهی در آن مقرر احکام غیر مذکوره
راجع بقرارت عدل و دیگر اسباب اختلافی نه و من یعد بعد ذلک
فاوئک هم انما عقوب و اوئک هم انما لمون و اوئک هم الاثمه

المبتغون زهار زخما را گذارید نفسی رخنه کند و تقاضا نماید
 اگر اختلاف آرائی حاصل شود بیت عدل عظمیٰ فوراً عمل مشکل فرماید
 و اکثریت آراء آنچه بیان کند صرف حقیقت است زیرا بیت عدل
 اعظم در تحت حمایت و عصمت و عفت سلطان اصدیت است و او را
 صیانت از خطا فرماید و در ظل خیاخ عفت و عصمت خویش محافظه نماید
 هر کس مخالفت کند مردود گردد و عاقبت مقهور شود و بیت عدل عظمیٰ
 بترتیب و نظامی که در انتخاب مجالس در اروپا انتخاب میشود انتخاب
 گردد و چون ممالک هندی شود بیوت عدل ممالک بیت عدل عظمیٰ
 را انتخاب نماید و در هر زمان که جمیع اجزاء در هر دیار و کلانی تعیین نمایند
 و آنان نفوس را انتخاب کنند و آن نفوس سیستمی را انتخاب نماید آن
 بیت عدل عظمیٰ است و الا تأسیس شروط با بیان جمیع ممالک
 مثلاً اگر وقتی مقتضی بود و فساد داشت اجبای ایران و کلانی انتخاب
 می نمودند اجبای امریک و هند و سایر جهات نیز و کلانی انتخاب می نمودند
 و آنان بیت عدل انتخاب می نمودند آن بیت عدل عظمیٰ بود و نظام

سوا این مکتوب را با طراف بفرستید «

در مضامین است قوله المحبوب : « بیت العدل مسومی که به شرائط لازم یعنی انتخاب جمیع ملت تشکیل شود آن عدل در تحت عصمت و حمایت حق است آنچه مخصوص کتاب نه و بیت العدل با اتفاق آراء یا اکثریت در آن قراری دهد آن تسرار و حکم محفوظ از خطاست حال اعضای بیت عدل را فردا فرد عصمت ذاتی نه و لکن بیات بیت عدل در تحت حمایت و عصمت حق است این عصمت موهوب نامند »
 و قوله الجلیل : « اگر شخصی بدگیری تعدی نماید تعدی علیه باید عفو نماید اما بیات اجتماعی باید محافظه حقوق بشری نماید »

و قوله العزیز : « از حکمت حواله بعضی احکام همه به بیت العدل سوا نموده بودید اولاً اینکه این کورائی صرف روحانی در جهانی و وجدانی است تعلقی به جسمانی و ملکی و شؤون ناسوتی چندان ندارد چنانکه دور مسیحائی نیز روحانی محض بود و در جمیع انجیل حسنه حکم منع طلاق و اشاره بر رفع سبست نبود جمیع احکام روحانی و اخلاق در جهانی بود

چنانکه فرمودند ما جاء ابن الانسان يدين العالم حال این دور عظیم
 نیز صرف روحانی و معنوی زندگی جاودانی است زیرا اساس دین
 ترین اخلاق و تحسین صفات و تعدیل اطوار است و مقصود این است
 که کینونات محجبه بمقام مشاهده فائز گردند و حقایق مطلقه ناقصه نورانی شوند
 و اما احکام سائره فرع ایتقان و ایمان و طمینان و عرفان است
 با وجود این چون دور مبارک عظیم ادوار الهیه است لهذا جامع تسبیح
 مراتب روحانیه و جسمانیه و در کمال قوت و سلطنت است لهذا سلسله
 کلیه که اساس شریعه الهیه است منصوص است ولی تنوعیات راجع
 به بیت عدل و حکمت این است که زمان بر یک منوال نماید تغییر و تبدل
 از خصائص و لوازم امکان و زمان و مکان است لهذا بیت العدل
 به مقتضای این حربه انبیاید و همچنین ملاحظه شود که بیت العدل
 بنگر و رای خویش قرار می دهند استغفر الله بیت العدل عظم باهاام
 و تائید روح القدس است و احکام جاری نماید زیرا در تحت ولایت
 و حمایت و صیانت جاهل قدم است و آنچه قرار دهد استبش عشق و

مسلم و واجب تحکم بر کل است ابد منفردی از برای نفسی نه قلی بقا
 ان بیت العدل اعظم تحت جناح ربکم الرحمن الرحیم ای مؤمنان و مایه
 و حفظه و کلاسته لانه امر المؤمنین با طاعة ملک العصبه لطیفه بظاهر
 و اثنته القاهره فسلطتها ملکوتیه رحمانیه و احکامها الهامیه روانیه
 باری مقصود حکمت ارجاع احکام مذنییه به بیت العدل این است و در
 شریعت قرآن نیز جمیع احکام مخصوص نبود بلکه عشر عشر منصوص
 اگر چه کلیه مسائل عمده مذکور ولی بسته یک کور احکام غیر مذکور بود بعد
 علما بقواعد اصول استنباط نمودند و در آن شریع اولیه افراد علما استنباط
 مختلف نمودند و مجری میشد حال استنباط راجع به بیات بیت العدل
 و استنباط و استخراج افراد علما را حکمی نه مگر آنکه در تحت تصدیق بیت عدل
 در آید و فرق همین است که از استنباط و تصدیق بیت عدل که مضامین
 منتخب و مسلم عموم است اختلاف حاصل نمیکرد ولی از استنباط
 افراد علما حکما اختلاف حاصل میشود و باعث تفریق و تشتت و تبیین
 گردد و وحدت کلمه بهم خورد و اتحاد دین انحصار مقل شود و بنیان شریعت

متنزل گردد و اما نکاح کلی از احکام مذنبه است و معذک در شریعتیه
شروطی دارد و ارکانش واضح ولی اقتران اقارب غیر منصوص راجع
به بیت العدل است که بقواعد مذنبیت و مقتضای طلب و حکمت و
استعداد طبیعت بشریه قرار می دهند و شبهه ای نیست که بقواعد مذنبه
و طبابت و طبیعت جنس بعید اقرب از جنس قریب و نظربین ملاط
در شریعت عیسویه با وجود آنکه نکاح اقارب فی الحقیقه جائز چه منعش
منصوص نه معذک بمجامع اولیه مسیحیه کلی ازدواج اقارب را تا
هفت پشت منع کردند و الی الآن در جمیع مذاهب عیسویه مجری نرا
این ساءه صرف مدنی است باری آنچه بیت العدل درین خصوص
قرار دهند همان حکم قاطع و صارم الهی است هیچکس تجاوز نتواند چون
ملاحظه نمایند مشهود گردد که این امر یعنی ارجاع احکام مذنبه به بیت عدل
چقدر مطابق حکمت است زیرا وقتی مشکلی حاصل گردد که از بجائی رسد
رخ نماید آنوقت بیت العدل چون مستشار سابق را داده بود باریت
و العدل خصوصی بحسب احوالات ضروریه میتواند در مورد موضوع مخصوصا

امر جدید خصوصی صادر نماید تا رفع محذور کلی شود زیرا آنچه در بیت المقدس
 قرار دهد نسخ نیز تواند در قرآن نیز مسأله تفسیر بوده که راجع باراده
 اولی الامر بوده نصوص در درجات تفسیر نبود مگر چون منوط برای کلی
 امر و آن تفسیر از درجه حساب تا درجه قتل بوده که مدار سیاست ملت
 اسلام اکثر این بود باری این کور عظیم اساس برنجی گذاشته شده
 است که احکامش مطابق و موافق مع اصهار و دهور چون شریع
 سلف نه که حال اجرائش مستنع و محال است مثلاً ملاحظه نمائید که
 احکام تورات ایوم بهیچوجه اجرائش ممکن نه چه که ده حکم قتل در آن موجود
 و همچنین موجب شریعت فرقان بجبت ده درم سرقت دست بریده
 میشود حال این حکم ممکن لا والله و اما این شریعت مقدسه آئینه
 موافق جمیع اوقات و ازمان و دهور و کذا لک جعلناکم ائمه و سلا
 لکونوا شهداء علی الناس و لیون الرسول علیکم شهیداً «

و نیز در نصوص و صایا قوله العزیز : « ای یاران یا وفای عهد با
 باید فرع دو شخصه مبارکه و ثمره دوسره رحمانیه شوقی افندی را

نهایت موافقت نمایند که غبار کدر و حسرتی بر خاطر نور انبیا نشیند
 در روز بروز فرج و سرور و روحانیتش زیاده گردد تا شجره بارور شود زیرا او
 ولی امر است بعد از عبد البهاء و جمیع افغان و ایادی و احباب الهی
 باید اطاعت او نمایند و توجّه با او کنند من عصى امره فقد عصی الله
 و من اعرض عنه فقد اعرض عن الله و من انكره فقد انكر الحق
 ای احباب الهی باید ولی امر است در زمان حیات خویش من هو بعده را
 تعیین نمایند تا بعد از صعودش اختلاف حاصل نگردد و شخص معین باید
 منظر تقدیس و تنزیه و تقوای الهی و علم و فضل و کمال باشد لهذا اگر ولد
 بکرو ولی امر است منظر الولد سراسیمه نباشد یعنی از عنصر روحانی او نه صرف
 اعراق یا حسن اخلاق مجتمع نیست باید خصن دیگر را انتخاب نمایند
 و ایادی امر است از نفس جمعبیت خویش نه نفر انتخاب نمایند همیشه خدمات جمعی
 ولی امر است مشغول باشند و انتخاب این نه نفر با اتفاق مجمع ایادی و یا با اکثریت
 آراء تحقق یابد و این نه نفر با اتفاق یا با اکثریت آراء باید خصن منتخب را که ولی امر است
 تعیین بعد از خود نماید تصدیق نمایند و این تصدیق باید بنوعی واقع گردد که

مصدق و غیر مصدق معلوم نشود

و قوله العزیز : و ای یاران محسبان بعد از مقتودی این مظلوم
باید غصان و افغان سدره مبارکه و ایادی امراتہ و حبیبی جمال
ابہی توجہ بفرع دوسرہ کہ از شجرہ مقدسہ مبارکہ انبات شدہ و از اقران دو
فرع دوحہ رحمانیہ بوجود آمدہ یعنی شوقی افندی نمایند زیرا آیتہ اللہ و غصن
تمتاز و ولی امر اللہ و مرجع جمیع غصان و افغان و ایادی امراتہ و
اجبا و اللہ است و بتین آیات اللہ و من عبسہ کبراً بعد کبر یعنی
در سلاز او و فرع مقدس و ولی امر اللہ و بیت عدل عمومی کہ با تجاہ
عموم تائیس و تکمیل شود در تحت حفظ و حمایت جمال ابہی و حریت
و عصمت فائز از حضرت اعلیٰ روحی لہما العزاء است «

و قوله بکلیل : « تا بابت عدل الذی جسد اللہ مصدر کل خیر
و مصوناً من کل خطا ، باید با تجاہ عمومی یعنی نفوس مؤمنہ تکمیل شود
و اعضاء باید مظاہر تقوای الہی و مطالع علم و دانائی و ثابت برین
الہی و خیر خواہ جمیع نوع انسانی باشند و تعہد بیت عدل عمومی است

یعنی در جمیع بلاد بیت عدل خصوصی تشکیل شود و آن بیت عدل بیت
 عدل عمومی انتخاب نمایند این مجمع مرجع کل امور است و مؤسس قوانین
 و احکامی که در خصوص ائمتیه موجودند و جمیع مسائل مشکوکه در این مجلس
 حل گردد و ولی امر الله رئیس مقدس این مجلس و عضو عظم ممتاز لا ینزل
 و اگر در اجتماعات بالذات حاضر نشود نائب و کسبی تعیین فرماید اگر
 چنانچه عضوی از اعضا و گناهی ارتکاب نماید که در حق عموم ضرری حاصل
 ولی امر الله صلاحیت اخراج او را دارد بعد ملت شخص دیگر انتخاب نماید
 این بیت عدل مصدر تشریع است و حکومت قوه تنفیذ تشریع باید
 مؤید تنفیذ گردد و تنفیذ باید غیر معین تشریع شود تا از ارتباط و استیام
 این دو قوه بنسباده عدل و انصاف متین و زین گردد و اقالیم خسته بشنیم
 و بهشت برین شود «

و قوه حکیم : « حکم مفروض امر واجب آن است که از قلم اعلی صادر
 و یا بقرار بیت العدل عمومی حاصل گردد اما ما ما موریم نه امر مکلفیم
 نه مکلف به حقیقه شریعه الله و اساس این است و اما در خصوص

میت العدل خواه عمومی و خواه غیر عمومی غرض بعضی افراد تفرات بیت العدل
گرفته بطلب اشخاصی از ملت مگر اثبات زنب و ظلم و گناه و اما
اکثریت آراء در جمیع بیوت عدل مقبول و قلت آراء غیر مقبول
و غیر مشروع .

و در ضمن خطابی به طران حضرت ایادی ابن ابرهیمیه بهاء الله توفیق بهمین
« در خصوص تشکیل بیت عدل مستغرق وقت مساعد باشید بهمان قسم که
از پیش بر قوم شما باید در نهایت حکمت و سکون و ثباتی شیافشیا مجری
دارید تا مبادا این مسند سبب دشت قلوب گردد و حقیقت حال را
ندانند و گمان اجتماع کنند و مقصدین به تحریک پردازند و فساد کلی پیش
آید خیلی احتیاط دارد بسیار باید ملاحظه نمود زیرا اعداد کمینند این است
که این عید کبریات و مرآت تاکید نموده که بیش از نه نفر در محلی اجتماع
نمایند و غیر معلوم است که تشکیل بیت العدل بمحض روحانی چه قدر مشکل
است زیرا از نقصان نوعی نمایند که سبب او نام شود و بیش از این
تاکید نمیتوان نمود . »

سده ابواب اختلافات

و نیز در سفرنامه امریکا است قوله الغزیر : « جمال مبارک سده ابواب
 اینگونه اختلافات (اختلافات داخلی بعد از صعود منظر اهرامیه)
 فرمودند و امور را راجع به بیت العدل عظیم کردند که آنچه او کند کل احکام
 نمایند و حتی فرمودند که اگر از بهائیان دو فرقه شوند و هر یک بیت علی
 بنانند و مخالفت یکدیگر نمایند هر دو باطل است و قبل از بیت العدل
 مرکز مشاقتی تعیین نمایند و فرموده آنچه او میکنند صحیح است و عهد او
 را بقلم مبارک گرفت »

و قوله الغزیر : « حضرت بهاء الله فرموده اند که هرگاه اهل بجا اختلاف
 کنند و لود باره خود بجهاد الله باشد در صورت اختلاف هر دو باطلند
 و کل ارجوح به بیت العدل فرمودند و قبل از آن امور را بر کرمیشاق راجع
 و کل را امر باطاعت فرمودند »

و قوله بحلیل : « این مصداق سفر و حضر را برای این تحمل می‌نامیم
 که بلکه امر الله از بعضی رخسار محفوظ بماند زیرا هنوز من مطمئن از بعد خود نیستم

اگر ملکن بودم که گوشه راحت میدم ابداً از ارض مقدسه و جوار رحمت
 مبارکه بسیر و نغمه میدم یک دفعه امر الله بعد از شهادت حضرت اعلی
 و حکایت یحیی و چارلم شدید شد مرتبه دیگر پس از تصور جمال مبارک
 صد غم غم دیدم بزم باز نفوس خود خواه اخلال در الفت و اتحاد عبا
 نمایند اگر وقت تقصی بود و تأسیس بیت عمل میشد بیت عمل فط
 مینمود

و قوله العزیز : « منتہی آرزوی این عبد این مقصد جلیل و آن خدمت
 امر الله از خود خیالی نداشته و ندارم و در تعارفات احدیش وجودی
 بجهت خویش ندارم اما در صیانت حصن حصین دین منیش میکوشم و
 تحریف و تاویل و تفریق و تشیت برسانم که مبادا هزار سال بعد بگو
 امور واقع گردد و در کمال توحید تفریق حاصل شود چنانکه این کیفیت مادم
 بنیان است و قانع و قانع اصل اساس ایران یزدان کل مایوس شوم
 و محروم و مدحور و مذموم تشیت شمل و تفریق چنان واقع گردد که
 هر یک از عباد مغافذ بپاک گم و نابود گردد و از سبیل امر الله اسم غیر مهمی

در زاویه تاریخ عالم بماند پس باید جمیع قوی تثبث نمود که حصن امرسون
ماند و بنیان دین است نامون «

هیأت ایادی امر است

و نیز در نصوص و صایای حضرت عبدالبهادر است قوله الکریم :
« ایادی امر الله را باید ولی امر الله تسبیح و تعین کند جمیع باید در ظل او
باشند و در تحت حکم او اگر نفسی از ایادی و غیر ایادی نمرود نمود و شقاق
خواست علیه غضب الله و قره زیر اسبب تفریق دین الله گردد »

محفل روحانی

و نیز قوله بحسب : « طهران اعضا محفل روحانی عظیم بحسب الله است
هو الله نامه شمار سید و از اینکه ذکر انتخاب عمومی بودید روح و ریگان
حاصل گردید و ترتیب انتخاب عمومی این است عدد اعضا را معین
کرده که باید از کمترین باشد و بحسب زمان و مکان نه دیگر بر آن افزوده
شود بعد باید جمیع احبای طهران را اعلان نمایند که انتخاب عمومی است
هر چند تفریق هر صد و یا پنجاه شخص نفسی را انتخاب کنند هر کس را

نخواهند و این نفوس مستجب عضای محض روحانی را انتخاب نمایند
 خواه در انتخاب اول و خواه در انتخاب ثانی اکثریت را منظور داشته
 باشند این اصول انتخاب است که اعضای محض روحانی منتخب متعین
 هستند و علیکم السبأ والابی «

و قوله الغریز : « در خصوص انتخاب محض روحانی سؤال نمودید در
 شهری که اجای الهی قلیل اند هر بیت نفری سی نفر یا چهل نفر یا
 پنجاه نفر بحسب قلت و کثرت احباب شخصی را انتخاب نمایند این عدد
 پنجاه بعد از پنجاه هزار خواهد رسید هر چه احباب از زیاد یا بد این دایره
 توسیع یابد حال چون اجای عشق آباد قلیل اند لهذا مجبوریت برین
 است که هر بیت یاسی یا چهل یا پنجاه نفر شخصی را انتخاب نمایند
 و در عشق آباد حال مقتضی چنان است که عضای محض روحانی یا نه نفر
 یا نوزده نفر باشند این نظر مقتضای عالی عشق آباد است اگر چه
 محض روحانی را نه نفر برسانید باید انتخاب جدید کنید تا محل حرفی
 نماند و علیکم السبأ والابی عبدالبهاء عباس حیفا ۱۵ شعبان ۱۳۲۸ »

و در خطاب به بیای قور مجلس : « هو الله ای یاران رحمانی
 من در این آیام خبری پر روح و روحان اثر آن سامان رسید که الحمد
 یاران انجمنی آراستند و نشر امر شده خواستند و دل از دون محبت به
 پیراستند و تصور چنان دارند که در آیام معلومه در آن محفل عقد انجمن نمایند
 و مشورت کنند و با آنچه سبب افتخار نور هدایت است تمک و تثبیت جو
 اگر شروط و عهود لازمیه تمام گردد این انجمن فی الحقیقه گلستان و
 دامن حقیقت است و آیت موهبت حضرت احدیت اول شرط محبت
 و الفت تمام بین اعضای آن جمعیت است که از یگانگی بسزا گردند
 و یگانگی حضرت پروردگار آشکار کنند زیرا امواج یک بجزند و قطرات
 یک نهر نجوم یک افتند و اشعه یک شمس در خنان یک بوستانند
 و گلهای یک گلستان و اگر وحدت حال و یگانگی سیال در میان نیاید
 آن جمع پریشان گردد و آن انجمن بیرو سامان و شرط ثانی آن است که
 رئیس محبت آن محفل اعضای انجمن بالاتحاد انتخاب کنند و دستور العمل
 و نظامی بحسب اجتماع مذکور قرار دهند و آن دستور العمل و نظام انجمن در

تحت اداره و محافظه و حمایت رئیس باشد و تنقید نماید و اعضاء محفل باید
در نهایت اطاعت و انقیاد باشند مکالمه نشود و زواید در آن محفل نگردد
و اعضاء درین مورد توجیه ملکوت اعلیٰ کنند و طلب تائید از ائمه
ابهی و در نهایت خلوص و وقار و سکون و آداب در انجمن قرار یابند
و نهایت ادب و ملائمت کلام و اهمیت خطاب به بیان آراء پرورند
و در هر مسئله محرمی حقیقت گفتند و اصرار در رأی زیرا اصرار و عناد در رأی منجر
به ناز و خصمه گردد و حقیقت مستور ماند ولی اعضاء محترم باید نهایت
آزادگی بیان رأی خویش نمایند و ابداً جائزه که نفسی زریف رأی
دیگری نماید بلکه بحال ملائمت بیان حقیقت کند و چون اختلاف
آراء حاصل شود رجوع با اکثریت آراء کنند و کل اکثریت را مطیع و متقاد
گردند و دیگر جائزه که نفسی از اعضاء محترم بر قرار غیر چه در خارج و چه در
داخل اقراض نماید و یا نکته گیرد و لو مخالف صواب باشد زیرا این نکته
گیری سبب شود که هیچ قراری استقرار نیابد باری هر کاری که لغت
و محبت و خلوص نیست فیصل شود نتیجه اش انوار است و اگر ادا نمی

انجمنی حاصل شود نتیجتاً بر ظلمات فوق ظلمات تعادیم افکار
و مقاومت آراء در انجمن شور سبب ظهور شعاع حقیقت است نباید
هیچیک از اعضا متکدر از مقاومت دیگری شود بلکه هر یک قول دیگری
را با وجود مخالف بودن رای خویش در کمال ادب بخلوص نیت گوش
دهد و خبری بر قلبش نشیند چون چنین گردد آن انجمن انجمن الهی است
و الا سبب برودت و کمزورت عالم شیطانی و همچنین آن محصل
روحانی باید قطعاً با موریاسی که راجع بحکومت محلی است تعرض نماید
حتی از امور سیاسی و متمدن مذاکرات باها محصور در امور روحانیه
که تعلق با اداره تربیت نفوس و تعلیم اطفال و اعاشه فقرا و اعانه ضعیفا
جمع فوق عالم و الهیانی کل امم و شرفیات الله و تقدیس کلمات الله
باشد در انخصوص و اجراء این شروط چون بهت نمایند یا نید روح
رسد و آن مجمع مرکز سنو حیات روحانیه شود و جنود توفیق هجوم کنند و
هر روز فتوحی جدید حاصل شود الهی الهی هو لا اله الا انجمن بوا نفعات
قدمک و اشتغال بکار محبتک و اخلاص و اوجو هم لوجهک الکریم

و سگوانی منجی القوم و جده الی صراطک المستقیم لربّ احلیم سرّی و الا حان فی
 عالم الانسان تلا لامن و جوهم انوار تقوی و شمع من جنیم انوار الهدی و احلیم آیت
 و حکم معلوم خلقت آیات موقبک بحسب برکت و ایدیم فحسب تشعّب و کانت کلام غیر
 و خطابی بشیروست قوله بغیر: «ای یاران الهی مجلس نام محفل انس بگذارد زیرا

لفظ شور و زم نداد شاید عیار قراض کند و مقصودت پروازند «
 و خطابی به بیان نیویز قوله بغیر: «اذا ایتیم ان ربّوا محفل شور و طبع
 فیجوز حقّه العائنات اثبات المواقف اللّائی من جملة ارجاء آیات الکمال «
 و قوله بحلیل: «اول فریضه اصحاب شور و خلوص نیت و نورانیت حقیقت
 و اتطاع از ماسوی الله و انجذاب بنفحات الله و خضوع و خشوع من اجاء
 و صبر و تحمل بر بلا و بندگی قبیله سامیه الیه است و چون این صفات موفق و مؤید
 گذرد نصرت ملکوت غیب اهی احاطه نماید ثانی فریضه اثبات وحدانیت جلال
 غیب اهی و نظرت کامله ربانیه حضرت نقطه اولی و عبودیت محضه صرفه و قدّه
 کینونیه باطنه حقیقه صریحه عبد البهاء بدون شائبه ذکر و دون آن مده
 غایتی انحصوری و ختمی معارجی العلیا و ختمی المناوی و هی نور و حی و فی

قلبی و شفاء صدری و قره عینی و روان غلشی و بر دلوعی و بر عقلی و
 من اعتقد بغیر هذا فقد خالف عبد البهاء ثالث فریضه تربیع
 احکام الهیه درین اجزاء از صلوٰه و صیام و حج و حقوق و سایر احکام
 الهیه بالتام و پسچنین و اما تشویق و تحریر کمال اجاب بموجب نفوس
 فاطمه الهیه بر اطاعت و خدمت سریر سلطنت عادلانه شمسریاری
 و صداقت و امانت در خدمات علیحضرت دادپرور تاجداری و تملکین
 ادبیا و امور حکمرانی رابع فریضه حفظ و صیانت عموم اجزاء در جمیع
 موارد و مواقع و تثبیت امور عمومی از قبیل تربیت اطفال و تهذیب
 اخلاق و تعلیم علوم نافعه از جمیع جهات و تاسیس مدارس و مکاتب
 بجهت ذکر و انانیت و تکفل فقرا و وضعف و صغار و یتام و ایتام
 و ایامی و تدبیر و سائر صنعت و کسب و توسیع احوال عموم
 خامس مانع عموم از آنچه سبب فتنه و فساد و عدم مداخله در امور سیاست
 بالملکیه و عدم مکالمه در این خصوص و لوثی شغف و دلالت تملکین در
 جمیع احوال و سکون و محبت و دوستی با عموم سادس و ارباب اهل

فتور و تشبیه و سائل در ارجاع آن نفوس بر شایسته حضرت عمن «
 و در سفرنامه امریکا قور لیس نیز : « در اول وظیفه اعضا الفت
 و اتحاد آنهاست که سبب حصول نتایج حسنه گردد و اگر اتحاد نباشد یا
 معاذ الله اختلاف شود ایستادن آن بهر است اگر محفل شورایی
 عمومی سبب کمورت گردد باید متروک ماند چقدر خوشم آمد از احست
 کلیغورنیا که میگفتند ما محفل شورئیم زیرا خیال ریاست و برتری
 میافیم و اسباب اختلاف میویم اما حالا الحمد لله بقدر وسع خود دست
 میکنیم و خیالی جز شرفیات الله نداریم پس چون اتحاد اعضا حاصل
 شد ثانی وظیفه شان تلاوت آیات و مناجات و حالت تذکرتوبه
 است چنانکه خود را بین یدی الله مشاهده نمایند ثالث فکر و تذکره
 در تبلیغ امر الله به صحیح اطراف و اکناف است و تمام قوی باید قیام
 بر این امر عظیم نمایند و تعین و ترویج لوازم تبلیغ امر الله کنند
 رابع در فکر و ذکر رعایت فقر و ضعف و حمایت مرضی باشند
 خامس اصلاح و تدبیر امور اقباء و سائل چندی »

و قوله الکَرِیم : « اصول مشورت را مجری دارید یعنی هر یک در هر
 خصوص دلائل و براہین بیان نماید تا قناعت حاصل گردد و اگر
 طرف دیگر مقاومت کند و اعتراف نماید صاحب رأی اول نماید
 مگر اگر در مخزون شود بلکه ممنون گردد و بیان نماید تا قناعت حاصل
 گردد و اگر چنانچه ملاحظه نمود که رأی دیگری موافقتر است تسلیم کنذرا
 انوار حقیقت یعنی رأی صحیح و موافق از تصادم افکار و موافقت
 آراء ساطع گردد و آلا محسنات و مضرات هر امری معلوم و مشهود شود
 باری مقصود این است که در امور تعمق و بحث دقیق مجری گردد تا
 افکار و آراء ترقی نماید »

و در رساله مذنیه در حق قضاء مجالس کشوری است قوله المستسین :
 « تشکیل مجالس و تائیس محافل مشورت اساس متین و بنیان برین
 عالم سیاست است و لکن از لوازم این اساس امور چندی است
 اول آنکه باید اعضای مستجبه مدین و منظر خشیه الله و بلند همت و
 عظیم انفس باشند ثانیاً آنکه مطلع بر دقائق اوامر الهیه و واقف

بر اصول مستقیم مقتضای مریه و عالم بر قوانین ضبط و ربط همام
 و اعلیّه و روابط و ملاقات خارجیّه و متفقین در قانون نافعه مدنیّه
 و قانع بعد از ملکی خود باشند و همچو گمان نرود که وجود چنین عضائی
 مشکل و مستعین است بنیایات حق و خاصان حق و بهمت بلند
 اصحاب غیرت هر مشکلی آسان است و هر صعب مستعینی آهون از
 محلات امین و انظار و اما اگر عضای مجالس بر عکس این قضیه
 دون و نادان و خیر از قوانین حکومت و سیاست ممالک و بلدان
 و پست بهمت و بی غیرت جاهل و کاهل و طالب منافع ذاتیه خود
 باشند ثمره و فوایدی بر تائیس مجالس مترتب نشود مگر آنکه زمان سابق
 اگر مسکین فقیری بجهت احقاق و تحصیل حقوق خود بشخص واحد بدیّه
 تقدیم مینمود بعد باید که عضای مجلس را راضی کند و الا احقاق
 حقوقش متصور نگردد «

و خطاب به محفل روحانی عشق آباد است قود کلیل : « هه هه هه
 ای خادمان درگاه احدیت محفل روحانی صرف مجمع روحانی است

و مقبول درگاه حضرت یزدانی و مؤید نجات قدس آسمانی پس باید
 بگرداند این محبت تمام وظائف خویش قیام نمایند و آن این است
 که کتب اطفال دکور را در نهایت نظام اداره نمایند و کتبی دیگر محبت
 بنات تربیت دهید زیرا تعلیم بنات نیز از لوازم عالم انسانی است
 و وقتی آید که این بنات اقامت کردند و باید تربیت اطفال خوش
 نمایند بسته اگر دانا فزیرک و واقف باشند بهتر تربیت نمایند و
 خوشتر تعلیم کنند و دیگر آنکه ضعفاء و فقرا و عجزه و ایام را در نهایت
 احترام نگهداری کنید و هر یک را محتاجی را پرستاری نمایند این است
 وظائف محفل روحانی ابد آن قصور و دستور جانزده اگر چنانچه
 باید و شاید باین خدمت قیام کنید تا یسایات و توفیقات الهیه را
 از جمیع جهات مشاهده نمایید «

و قوله الغریز : « آنچه مجلس شور و قرار در آن خصوص و خصوصیات
 دیگر بدهند کل باید بدون توقف اطاعت نمایند زیرا اگر چنین
 نباشد از حرکت دور است و اسباب هرج و مرج امور و ملت

اختلاف و از زیاده بپایه عبد البصیر البته اجبای الهی رفیعی این
 میشوند که معائب این عبد رفیع و رفیع مزدا گردد و اجبای الهی اگر
 تمکین تام محفل شود روحانی نمایند هم امور مستنظم میگردد و هم عیبها
 در شتات لا تخصی مقبول نمیشود.... حضرات اعضای شور باید محرم
 یکدیگر باشند و کتمان سبب حزن و بلکه غضب و اختلاف میشود مگر
 اموری که تخصیص نافذ دارد یعنی نفسی یکی از اعضای شور را محرمش
 کند شورش را بیان نماید و خواهش کتمان کند و الا اگر نباشد که هر یک
 از اعضاء کتمان هر را نماید و پیشری ابراز نکند در این صورت تحقیق
 نیاید علی الخصوص الحمد لله ما جز محبت الله و ایمان و ایتقان و معرفت
 و عبودیت آستان مقدس و اطاعت و انقیاد و صداقت و امانت
 بر سر سلطنت و خیر خواهی مسوم سرتی و درازی نداریم مجال مبارک
 ما را راحت فرمودند که جمیع اهل عالم خیر خواه باشید و باطل محبت
 و صداقت و مهربانی معاند کنید علی الخصوص در اطاعت او یاء
 امور بگوئید و هیچ وجه من الوجوه در امور سیاست مدخله ننمایید بلکه شوق

شعشع کنید در این صودت دیگر چه شری میماند که کسی کتمان نماید مگر مصالح
 شخصیه که نفسی در وی داشته باشد و نخواهد کسی اطلاع یابد و یا خود محنتی
 داشته باشد و نخواهد کسی مطلع گردد «

وصدت و محبت عمومی شبر و آنکه دنیا یک کره تقسیمات
 و تعصبات و بهم است و قتال و جدال مخالف فطرت
 الهی است

و نیز در خطاب ای در کلیسای موعودین موتریال کانا د است تود عزیز
 به جمع بشر از یک حائله اند بندگان یک خداوندند از یک جنس اند
 تعدد در اجناس نیست مادام همه اولاد آوندند دیگر تعدد اجناس اولاد
 است نزد خدا انگیزی نیست فزائی نیست ترکی نیست فزیست
 جمع نزد خدا یکسانند جمیعاً یک جنس اند این تقسیمات را خدا کرده بشر
 کرده لهذا مخالف حقیقت است و باطل ملاحظه نمایند که در میان
 حیوانات این تعصب جنسی نیست در میان کبوتران تعصب جنسی نیست
 کبوتر شرق با کبوتر غرب آمیزش کند گوشتند آن همه یک جنسند هیچ

گو سفیدی بگیرنی نیگوید تو گو سفید شرقی هستی و من غربی هر جا باشند
 با هم آمیزش نمایند کبوتر شرق اگر بغرب بیاید با کبوتر غرب در نهایت
 آمیزش است کبوتر غرب نیگوید تو غربی هستی من شرقی پس چیزی که
 حیوان قبول نمیکند آیا جاست که انسان قبول کند همه روی زمین
 یک کرده است یک وطن است خدا تقسیم نکرده همه را یکسان خلق نموده
 پیش او از اختلاف غربی نیست تقسیم را که خدا نکرده چطور انسان چنانچه
 اینها او نام است بسینید جمیع اروپا یک قطعه است و آمده ایم خطوط همگی
 معین کرده ایم و نهمی را حد قرار داده که اینطرف فرسا و آن طرف
 آلمانیا است و حال آنکه نهر برای طرفین است این چه اوامی است این
 چه غفلتی است چیزی را که خدا خلق نکرده ما آنرا بجان سبب نزاع قتال
 قرار میدیم پس همه این تعصبات باطل است «

و قوله الغریز : « حیوان درنده اگر روزی برای خوراک نهایت یک
 شکار میکند ولی انسان بسیمم روزی صد هزار نفر را برای شربت و ریا
 میدرد اگر گرگی گو سفید را بدرد آورد میکشد تا اگر شخصی صد هزار نفر

را بجاک و خون غمشته نماید اورا مارشال و جنرال گویند و تعظیم و تکریم
 کنند اگر انسانی انسانی را بکشد یا خانہ ای را بسوزاند اورا قاتل و مجرم
 خوانند اما اگر اردوئی را بر باد نماید و مملکتی را زیر ویر کند اورا فاتح نامند و پرش
 کنند اگر کسی یک دلار بدزدد اورا مجس نمایند اما اگر خانمان رعایا را غارت
 و شہری را تالان و تاراج کند اورا سردار نامند و آفرین گویند «

در خطابہ پاریس قولہ بعننیز : « گرگ باشی از خوش قناعت کند
 پلنگ بغار خود قناعت دارد شیر بیشہ خود قناعت کند ہر چہ یک
 بغیر تعدی در حق دیگری نیستند ولی افسوس این انسان ہرچہ
 آشیانہ ما را بتصرف آورد باز در فکر آشیانہ دیگریست گرگ ہر قدر
 درندہ باشد در یک شب نہایت دہ گوشت درامیدد و کفن یک انسان
 سبب میشود صد ہزار بشر را در یک روز قتل میکنند اگر نفسی ہستی
 را بکشد اورا قاتل گویند اما اگر خون صد ہزار بریزد اورا سرور و لیوان گویند
 اگر نفسی دہ دہم اگر کسی بدزدد اورا سارق گویند اما اگر یک مملکت را
 غارت کند اورا فاتح نامند اگر یک خانہ را آتش زند اورا مجرم و دہند

ولکن اگر مملکتی باتش تپ و تنگ بوزند و ارجا بگیرد گویند :

« در جواب نامه محبت صلح لایق خود العزیز : » و از جمله تعالیم حضرت
 بهاء الله وحدت عالم انسانی است که جمیع شجر اقسام الهی
 و خداشبان هر بن این شبان جمیع اقسام هر بن است زیرا کل
 خلق فرموده و پرورش داده برزق احسان میدهد و محافظه می نماید
 شبه ای نماند که این شبان جمیع اقسام هر بن است و اگر درین
 اقسام جاهلانی باشند باید تعلیم کرد و اگر اطفالی باشند باید تربیت نمود
 تا بلوغ رسند و اگر باری باشند باید درمان نمودند اینک که در حدیثی
 داشت باید مانند طبیب هر بن این بیارای نادان را معالجه نمود
 و از جمله تعالیم بهاء الله : تعصب دینی و تعصب جنسی و تعصب
 سیاسی و تعصب وطنی و تعصب اقتصادی و تعصب بنیان انسانی است
 و تا این تعصبات موجود عالم انسانی راحت ننماید عالم انسانی از
 ظلمات طبیعت جزیرک تعصب و اخلاق ملکوتی نجات نیابد و روشن
 نگردد جمیع نوع بشر مت واحد است مثل میزند

اخصان است و افراد انسانی نیز بزرگ و شکوفا و شمار جمیع کره
ارض وطن انسان است در خلقت حدود و شعوری تعیین نشده .

صلح عمومی و محکمه کبری

و نیز در خطابی است قوه العزیز : « امر بتشکیل محکمه کبری فسر مود
تا جمیع ملل و دول نمایندگان انتخاب نمایند و مجلس اعیان تصدیق فرمایند
و وزراء امضا کنند و پادشاهان و رؤساء جمهور تصدیق فرمایند تا آن
نمایند مثل جمیع ملت و اعیان و وزراء و پادشاه و رئیس جمهور باشد
و از این نمایندگان محضی در نهایت روح و ریحان تشکیل گردد و محکمه کبری
تأسیس باید و جمیع مسائل قتمه و شامل عظیمه بین ملل و الدول
آن محکمه کبری حل شود تا بنیان جنگ برافتد و عالم انسانی از این
عار و تنگ رهایی یابد . »

و قوه العزیز : « صلح عمومی است و تارایت صلح عمومی بلند
نگردد محکمه کبری ای عالم انسانی تشکیل نشود و جمیع امور با اختلاف
دول و ملل در آن محکمه قطع و فصل نگردد و عالم آفرینش آسایش نیابد

بلکه هر روز بنیان بشر زیر و بر گردد و آتش فتنه زبانه کشد و ممالک قریب
و بعید را مثل خاکستر کند جوآنان نورسیده هدف تیر اعتساف گردند
اطفال مظلوم ستم بی پرستار مانند و مادرهای هربان در ماتم نوحه و آنا
خویش نوحه و ندبه نمایند شهرها خراب شود و ممالک ویران گردد چاره
این ظلم و اعتساف صلح عمومی است «

در جواب نامه جمعیت صلح لای است قوله العزیز : « در حرب
ویرانی است. صلح عمومی آبادی، محرمات است و صلح حیات.
حرب در زندگی و خونخواری و صلح هربانی و انسانی. حرب از مقتضای
عالم طبیعت است و صلح از اساس دین الهی. حرب ظلمت اندر ظلمت است
و صلح انوار آسمانی. حرب ادم بنیان آسمانی و صلح حیات ابدی عالم
انسانی. حرب مشابهت با گرگ خونخوار است و صلح مشابهت با میش
آسمانی. حرب منازعه بقا است و صلح تعاون و تعاضد بین ملل در
این جهان و سبب رضایت حق در محبان آسمانی حال صلح
عمومی امری است عظیم ولی وعدت و جدان لازم است که اساس

این امر عظیم کرده تا اساس مشین شود و بنیان زرین گردد و لهذا حضرت
 بهاء الله پنجاه سال پیش بنیان صلح عمومی فرمود از جمله تعلیم
 اعلان صلح عمومی بود حضرت بهاء الله میفرماید که باید هیأت
 محکمه کبری تشکیل شود زیرا جمعیت امم هر چند تشکیل شد ولی از عهده
 صلح عمومی بر نیاید تا محکمه کبری که حضرت بهاء الله بیان فرموده
 این وظیفه مقدسه را بهایت قوت و قدرت ایفا خواهد کرد و آن این
 است که مجالس ملیه هر دولت و ملت یعنی پارلمنت اشخاصی از نخبه
 آن ملت که در جمیع قوانین حقوق بین دولتی و ملی مطلع و در فنون
 متغیض و بر اعیانجات ضروریه عالم انسانی در این ایام واقف
 دو شخص یا سه شخص انتخاب نماید بحسب کثرت و قلت آن ملت
 این اشخاصی که از طرف مجلس ملی یعنی پارلمنت انتخاب شد باید مجلس علان نیز
 تصدیق نمایند و همچنین مجلس شیوخ و همچنین هیأت وزراء و همچنین
 رئیس جمهور یا امپراطور تا این اشخاص منتخب علوم آن ملت و دولت
 باشند از این اشخاص محکمه کبری تشکیل میشود که جمیع عالم بشرد آن

مشترک است زیرا هر یک از این نمایندگان عبارت از تمام امت است
 چون این محکمه کبری در سئواله ای از مسائل بین المللی یا بالاتر
 یا بالاتر تری حکم فرماید مدعی را بجهانه مانند مدعی علیه را اعتراض
 هرگاه دولتی از دول یا ملتی از ملل در اجرای تنقیه حکم مبرم محکمه کبری
 تعقل و تراخی نماید عالم انسانی بر او عیان کند زیرا ظهیر این محکمه
 کبری جسیع دول و ملل عالمند «

و در رساله مذکوره است قوله امین : « تقدیر حقیقی وقتی در قطب عالم
 علم افزا زد که چند ملوک بزرگوار بنبند بخت چون آفتاب رخنه عالم
 غیرت و محبت بجهت خیریت و سعادت عموم بشر بفرمی ثابت و
 رای راسخ قدم پیش نهاده سئاله مسلح عمومی را در میدان مشورت
 گذارند و بجمع مسائل و وسائل تثبیت نموده عقد انجمن دول عالم نمایند
 و یک معاهده قوی و میثاق و شروط محکم ثابت نمایند و اعلام
 نموده باتفاق عموم هیأت بشریه موافقت نمایند این امر اتم اقوام را
 که فی الحقیقه سبب آسایش آفرینش است کل ملکان ارض مقدس شمرده

جمیع قوای عالم متوجه ثبوت و بقای این عظمی‌الاسم باشند و در این معاهده
 تعیین و تحدید حدود و ثغور هر دولتی گردد و توضیح روش و حرکت هر
 حکومتی شود و جمیع معاهدات و مناسبات دولیه و روابط و ضوابط باین
 هیأت حکومتیه بشریه مقرر و معین گردد و کذا که قوه حریه هر حکومتی بحدی
 معلوم مختص شود چه اگر تدارکات محابه و قوه عسکریه دولتی از دیار یابد
 سبب توهم دول سائره گردد باری اصل مسنای این عهد تویم را بر آن
 قرار دهند که اگر دولتی از دول من بعد شرطی از شروط را فرسخ نماید کل دول
 عالم بر ضحکال اوقیام نمایند بکده هیأت بشریه کمال قوت بر تدبیر حکومت
 برخیزد اگر جسم مریض عالم باین داری عظمی‌الاسم موفق گردد البته اعتدال
 کلی کسب نموده شغای باقی دائمی فائز گردد ملاحظه فرمایید که اگر چنین نعمتی
 میسر شود هیچ سلطنت و حکومتی محتاج تسیا و تدارکات مهمات جنگ و جز
 نباشد و مضطر با صطناع آلات حریه جدیدیه بحجت مقهوریت نوع انسان
 نگرند بلکه بعکس قلبی که سبب تأمین مملکت و تأویب اهل فساد و شقاوت
 و منع فتن داخلی است محتاج و بس از این جهت اولاً بسند گان الهی

عموم انالی از تحمل افعال مصارف با همته حربیه دول رحمت و تسریع
 شوند ثانیاً نفوس کثیره اوقات خود را در افعال و افعال آلات مغیره که شوا
 در زندگی و خوشنواری و منافی محبوبیت کلیه عالم انسانی است صرف نمایند
 بلکه در آنچه سبب آسایش و حیات و زندگی جهانیان است کوششیده
 سبب فلاح و نجات نوع بشر گردند و عموم دول عالم بکمال عزت بر بر تاجدار
 مستقر و کاف قابل و اعم در محصل آسایش و رحمت آریده و تسریع
 شوند و بعضی اشخاص که از محکم کلیه عالم انسان خیر نبرند این امر را بسیار
 بلکه محال و مستغنی شمردند نه چنان است بلکه از فضل پروردگار و عنایت
 متعین درگاه آفریدگار و محبت بی همتای نفوس کامله با بهره و افکار و آرا و خرد
 نهاده هیچ امری در وجود متعین و محال نبوده و نیست همت همت غیرت غیرت
 لازم است چه بسیار امور که در ازمنه سابقه از متغیر متغیحات شمرده میشد که ابد
 عقول تصور وقوع آنرا نمینمود و حال ملاحظه مینمایم که بسیار سهل و آسان گشته این
 امر عظیم اقوام که فی بحقیقه آفتاب نور جهان مدنیست و سبب فوز و فلاح در راه
 و نجات کمال است از چه جهت متعین و محال فسرش شود و لابد بر این است

که عاقبت شاید این سعادت در انجمن عالم جلوه گر گردد چه که آلاست و
ادوات حربیه بر این منوال بدرجای رسد که حرب بدرجه مالا یطاق
هیات بشریه واصل گردد «

طریق اتحاد ادیان

وزیر چون قیطان در پاریس پرسیدند آیا اتحاد ادیان ممکن است قوله الغزیز
« وقتی اتحاد حاصل میشود که تعالید را کنار گذارند حقائق کتب مقدسه
بمیان آید الان سوء تفاهم در میان است و چون این سوء تفاهم و تعالید
از میان رود اتحاد حاصل میشود «

و در جواب نامه جمعیت صلح لائهای قوله الغزیز: « و از جمله تعالیم خضر
بهاء الله اینکه دین باید سب الفت و محبت باشد... و الاثری...
و از جمله تعالیم کبیر الله اینکه دین باید مطابق علم و عقل باشد تا
در قلوب انسانی نفوذ نماید اساس متین باشد نه اینکه عبارت از تعالید باشد «

یک نوع تربیت عمومی

وزیر در خطابای در مسجد بابتیت فیلا دلفیا قوله مجلس: « تربیت عموم

لازم است و وحدت اصول و قوانین تربیت نیز از الزام امور تا جمیع بشر تربیت واحد و گزیده یعنی تعلیم و تربیت در جمیع مدارس عالم باید یکسان باشد
اصول و آداب یک اصول و آداب گردد تا این سبب شود که وحدت
عالم بشر از صغریست در قلوب جای گیرد «

طریق وحدت لسان

وقول المحبوب: «تعلیم هم حضرت بهاء الله وحدت لسان است، یک
لسانی ایجاد شود و آنرا جمیع اکادمیهایی عالم قبول نمایند یعنی یک گزیده بین المللی
مخصوص تشکیل دهند و از هر طبعی نمایند گان و وکلاء و انا و آن جمیع
حاضر گردند و محبت و مشورت نمایند و رسا آن لسان را قبول کنند
و بعد از آن در جمیع مدارس عالم تعلیم اطفال کنند تا هر انسان دو
لسان داشته باشد یک لسان عمومی و یک لسان وطنی تا جمیع
عالم یک وطن و یک لسان گردد زیرا این لسان عمومی از همه رسا
و اتحاد عالم است «

در سفرنامه امریکا است که چون سؤال از سان عربی کردند که آیا

ممکن است زبان عمومی شود فرمودند : « خیر » در خصوص زبان اسپرنتو
 پرسیدند فرمودند : « چند هفته پیش نامه ای از نیویورک یکی از
 رؤسای اسپرنتو نوشتم که اگر مجمعی از وکلای اجناس و ملوک فراهم کنند
 و این سان را در تحت مذاکره و ترویج گذارند آنوقت عمومیت پیدا میکند »
 و قوله بحلیل : « کلام بر دو قسم است یکی جوامع الکلم و فصل الخطاب
 که بغایت موجز و مفید است دیگری اساطیر و حکایات که مهمل و
 طویل و مطلب است ولی معانی قلیل و گویا پس نفوسی که در ظل کلمه
 توحید داخل اهل معانی اند از الفاظ و مطالب حقایق نه مجاز جمیع
 سانهان در شان مقبول و مرغوب اگر معانی محبوب موجود چه نری و چه
 کردی و چه نازی و چه دردی و چه پهلوی و اگر در الفاظ معانی منقود
 چه فارسی و چه عربی و چه عراقی و چه مجازی »

تساوی رجال و نساء

و نیز قوله بحلیل : « مرد و زن هر دو بشیرند و بندگان یک خداوند
 نزد خدا زکوره و انانیت نیست هر کس قلبش پاکتر و اعمالش بهتر نزد خدا

مترتبات خواه مرد باشد خواه زن این تفاوتی که الآن مشهود است
از تفاوت تربیت است زیرا نساء و مثل رجال تربیت میشوند اگر مثل رجال
تربیت شوند در جمیع مراتب مساوی شوند زیرا هر دو شیرند و در جمیع
مراتب مشترک خدا تفاوتی نگذاشته .

در سفرنامه امریکاست : « خانمی پرسید تا حال از جانب خدا
زنی مسبوح نشده همه اظهار آیه رجال بوده اند فرمودند : هر چند
رجال بنا و در استعداد و قوی شریکند ولی شبهه ای نیست که رجال
اقدامند و اولی حتی در حیوانات مانند کبوتران و گنجشکان و طاووسان
و امثال آنان هم امتیاز مشهود . »

در جواب نامه جمعیت صلح لابی : « و از جمله تعالیم حضرت بهاء
وحدت نساء و رجال است که عالم انسانی را دو بال است یک بال
رجال و یک بال نساء تا دو بال مساوی نگردد مرغ پرواز نماید اگر یک
بال ضعیف باشد پرواز ممکن نیست تا عالم نساء مساوی با عالم رجال در
تحصیل فضائل و کالات نشود فلاح و نجات چنانکه باید و شاید متعین و محال »

تشکیلات آتی دنیا

و نیز از حضرت عبداله‌اء در سال مذتیه است قول حکیم : « عالم سیکه
را دو قوه عظم اقوم لازم قوه تشریعیه و قوه تنفیذیه مرکز قوه تنفیذیه
حکومت است و مرجع قوه تشریعیه و انامیان هوشمند »

در سوال و جواب در عمارت سیلاتی در امریکا قول بحلیل : « اروپا
و سایر جهات مجبور خواهد شد که ترقیات شمارا اجرا کنند در جمیع اروپا
تغییرات عظیم رخ میدهد و مرکزیت حکومت با استقلال داخلی ولایات
منفی میشود و فی الحقیقه این انصاف نیست که یک مملکتی بواسطه یک
نقطه حکومت شود زیرا هر قدر عدل و یک است اعضاء مرکز زیاد باشد
از احتیاجات لازمه بعدی و محلی اطلاع تام ندارند و در ترقی جمیع
اطراف مملکت منصفانه میکوشند مثلاً حالا جمیع آلمان برلین را میده
میکند جمیع فرانسه پاریس را خدمت مینمایند جمیع ممالک و مستعمرات
انگلیس لندن را زیت میدهند اما حکومت شما خوب ترقیاتی دارد
.... معلوم است اگر حکومت اعزّه را انتخاب نمایند که آنها را

جمهور را انتخاب کنند بهتر است یعنی رئیس منتخب منتخب باشد و شاید
 از این مسائل سیاسی^۱ آگاه نیستند عوام بحسب صیت میروند و هر مطلبی
 فی الحقیقه عقلا ترویج میدهند و این طبعی است عوام با آنها میگویند
 کار باید اصلاح درست عقلا باشد نه درست عوام ولی عقلا باید در آنها
 صداقت و خلوص نیست خدمت بجموع ملت نمایند و خیر آنها را حفظ و
 صیانت کنند و در کلیات امور ملاحظه کنند چون درست عوام و باید خراب
 میشود «

تعدیل اقتصاد

و نیز در خطابه ای در پاریس است قوله العظیم : « از جمله اساس مساوات^۲
 تعدیل معیشت است طبقات ناس مختلفه بعضی در نهایت فقر هستند
 بعضی در نهایت فقر یکی در قصر بسیار عالی منزل دارد یکی سوراخی
 بهم ندارد یکی انواع طعام در سفره اش حاصل است یکی نان خالی نداشت
 قوت یومی ندارد لذا اصلاح معیشت از برای بشر لازم است تا آنکه مساوات
 باشد بلکه اصلاح لازم است و الا مساوات ممکن نیست نظام عالم

بهم مخورند نظم عالم چنین اقتضای نماید که طبقات باشد نشود بر یکسان
 باشد زیرا در ایجاد شریک مختلف اند بعضی در درجه اول عقلمند و بعضی در درجه متوسط
 و بعضی کمالی محروم از عقلمند حال آنکه ممکن است نفسی که در درجه اعلای عقل
 است با نفسی که هیچ عقل ندارد مساوی باشد عالم شریک اندارد و لی
 در درجه سردار لازم و غیر نیز لازم آیا ممکن است که همه سردار و یا صاحب
 منصب باشند یا همه سردار باشند البته مراتب لازم است .
 از ملوک یونان شخصی بود که نوزده پادشاه بود و هم فیلسوف و شش بسیار خوب
 بود او در فکر افتاده که جنس خود را در محبت مساوی کنی امالی مملکت خود را سه
 قسم کرد یک قسم را در مساوی قرار داده یک قسم از امالی صلیه را در همان قرار
 داد اینها را بیشتر از غربا قرار داد و قسمه را داد که هر سالی چیزی بدهند و قسم
 اول را که جنس خودش بود شصت و نه هزار نفر شدند آنها را سردار مملکت قرار
 داد و امتیازات مخصوصه هر یک داد که آنها را در اعت و صناعت و تجارت
 نگذشت آنها را مساوی باشند و اداره سیاست و حروب با آنها باشد هرگاه
 جنگی پیدا شود آنها بجنگ روند و دو قسم دیگر در جنگ دخل نشوند مگر

آنکه خودشان خواهند بیایند و این نه هزار نفر را از طفولیت بزمخت و تحمل
 مشقت پرورش داد تا بس شش سالگی بعد آنها را بریاضات حربیه
 و آنگاه ارد که مقام روزگار بای حربیه تمرین کنند و چون بن ده رسند آنها را
 بسواری بدارند و چون بن عبیت رسند بناسب و اقیازات عسکریه قضا
 کردند و اراضی را به قسمت کردند برای آنها و آنها را قسم داد که تغییری در
 آن قرار ندهند و چون امالی قسم خوردند و متعهد شدند که آن قواعد را
 ندهند خودش از مملکت بیرون رفت و از سلطنت گذشت و دیگر مملکت
 خود باز نگشت تا آن قانون برقرار بیاید امالی هم قسم خورده بودند چندی
 تغییر ندادند لکن بعد از مدتی باز تغییر کرد و آن قوانین برهم خورد پس
 معلوم شد که مساوات بین شیر مکن نیست و آن سلطان نتوانست بین
 جنس خود در معیشت مساوات دهد معذکب باز جاتر نیست که بعضی در نهایت
 غنا باشند و بعضی در نهایت فقر باید اصلاح کرد و چنان قانونی گذشت
 که از برای وسعت و رفاهیت باشد نه یکی بفقیر متلا و نه یکی نهایت غنا
 داشته باشد مثلاً شخص غنی که غنی غنا را داد و آنکه آمد شخص دیگر غنی

فقر را داشته باشد مراعات او را بکند تا او هم راحت باشد این را باید بقوانین اجرا کرد نفوس اغنیاء باید خودشان زیادی مال خود را بقرا اتفاق کنند و همچنین قوانین مملکت باید نوعی باشد که بموجب شریعت است همه گوناگون آسایش داشته باشد «

و در رساله مدنیّه است قوله بحمل : « و همچنین دکان زود که مقصود از این کلمات مذمت غنا و مدح فقر و احتیاج است بلکه قناعتی مدحیت داشته اگر سببی و کوشش نفس خودشان تجارت و زراعت و صنایع بفضل الهی حاصل گردد و در امور خیریه صرف شود و علی الخصوص اگر شخصی مایل و مدبر تثبیت بوسائلی نماید که جمهور مالی به ثروت و غنای کلی برساند حتی غلظت از این نه و عند الله اکبر مشایب بوده و هست چه که این بند همت سبب آسایش و راحت و تسهیل احتیاجات جمع غفیری از عباد حق گردد ثروت و غنا بسیار مدح اگر بیانات جمعیت ملت غنی باشد و لکن اگر اشخاص معدود و غنای فاحش داشته و سایرین محتاج و منقرض و از آن غنا اثر و ثمری حاصل نشود این غنا از برای آن غنی خسران پسین است

ولی اگر در ترویج معارف و تأسیس مکاتب ابتدائیه و مدارس و مسیاج
و تربیت یتام و مساکین خلاصه در منافع عمومیه صرف نماید آن شخص غنی حق
و مخلوق بزرگوارترین مکان زمین و زراعی اعلیٰ عسین محسوب «
و در خطاب اید در معبد باقیست فیلا و فیلا تور ایل : « باید قوانین نظامی
گذارد که جمیع بشر راحت زندگی کنند یعنی همچنانکه غنی در قصر خویش راحت
دارد و با انواع مواد سفره او فریق است فقیر نیز لانه و آشیانه داشته باشد
گر سوز نماید با جمیع نوع انسان راحت یابد امر تعدیل معیشت بسیار
مهم است و تا این سؤال تحقق نیاید سعادت برای عالم بشر ممکن نیست «
در سؤال و جواب در محفل سلاقی در امریکاست قوله بغیر : « این یکی
از مسائل اساسیه حضرت بهاء الله است اما معطلانه نه متهورانه و اگر
این سؤال بطور محبت الیام نیاید عاقبت بجنگ خواهد کشید اشتراک
و تساوی تا تم ممکن نیست زیرا امور و نظام عالم مختل میگردد اما یک طریق
معطلانه دارد که نه فقرا اینطور محتاج بماند و نه غنی اینطور غنی گردند بهم
فقرا هم غنی بآید بر حسب درجات خود بر راحت و آسایش و سعادت

زندگانی نمایند در دنیا اول یک شخص بود که اینکار کرد و او پادشاه
 مملکت اسپارته بود و ستمش را فدای اینکار کرد حیاتش قبل از ولادت
 یونانی بود این فکر و سر او افتاد که خدمتی بکنند که مافوق آن خدمتی نشود و
 این عالم سبب سعادت جمیع شود لهذا مالی اسپارته را سه قسم نمود
 یک قسمش مالی قدیمه بودند که زراعت بودند یک قسمش اهل صنعت
 بودند که ایشان از فنیکیان بودند گوگرد کوس که اسم این پادشاه بود
 خواست مساوات حقیقی بین این سه قسم بگذارد و باین وضع تأسیس
 حکومت عادلانه نماید گفت مالی قدیم که زراعت هستند هیچ مکلف نیستند
 فقط مکلف بدادن ده یک از حاصلات خود هستند مکلف به چیز دیگر
 نیستند اهل صنعت و تجارت هم سنوی خراج بدهند ولی مکلف
 به چیز دیگری نه اما طبقه سوم که نجباء و سلاطین حکومت بودند و مناصب و
 حرب و دفاع از وطن و سیاست ملک و طیفه آنها بود جمیع اراضی
 اسپارته را مساحت کرد و بالتساوی در میان این فرقه تقسیم کرد مثلاً
 آنها نه هزار نفر بودند جمیع اراضی را نه هزار قسمت تقسیم نمود و هر یک از

این فرد سرآمد آنها را یک سهم داد با مساوات و گفت هر عسری از آن زمین بپیرودن آید مال صاحب آن ملک باشد و در میان امالی معضی قوانین و نظایمهای دیگر نیز گذارد و چون این امور را حکم داده بر حسب دلخواه خود با انجام رسانید ملت را در معبد خواست گفت من میخواهم بروم بسوریا لکن میترسم بعد از آنکه من بروم این قوانین مرا بحکم بزنند لهذا شما قسم یاد کنید که پیش از آمدن من این قوانین را بهم نزنید آنها هم در معبد قسمهای مؤکد خوردند که ابد تغییر ندهند و همیشه متمسک باین قوانین باشند تا آنکه پادشاه مراجعت نماید ولی او از معبد بیرون آمد و سفر کرد و دیگر بگشت و از سلطنت خود گذشت تا این قوانین محفوظ بماند و این مسأله اشتراتیة خیری گذشت که سبب اختلاف شد زیرا که از آنها پنج اولاد داشت یکی سه اولاد و دیگری دو اولاد پیدا کرد تفاوت حاصل شد و بهم خورد لهذا مسأله مساوات مستحیل است اما چه است این است که انصاف جسم بفقرا کنند اما بیل خودشان نه مجبوراً اگر مجبوری باشد فائده ندارد نه آنکه محیر باشد بل بموجب قانون تا بر حسب قانون هر کسی

تکلیف خود را بداند مثلاً شخص غنی حاصلات زیادی دارد و شخص فقیر حاصل کم دارد یا آنکه روشن تر بگویم یک شخص غنی ده هزار کیلو حاصل دارد یک شخص فقیر ده کیلو حالا انصاف نیست که از هر دو یک مالیات بگیرند بل شخص فقیر در این موقع باید از مالیات معاف باشد اگر آن شخص فقیر عشر مالیات بدد و شخص غنی هم عشر مالیات بدد این انصاف نیست پس در این صورت باید قانونی وضع کرد که این شخص فقیر که ده کیلو دارد بجهت قوت ضروری خود جمیع را لازم دارد از مالیات معاف باشد ولی شخص غنی که ده هزار کیلو دارد اگر عشر یا دو متعادل عشر مالیات بدد ضرری با او نمیرسد مثلاً اگر دو هزار کیلو بدد باز هشت هزار کیلو دارد و آدمی که پنجاه هزار کیلو دارد اگر ده هزار کیلو بدد باز چهل هزار کیلو دارد و لهذا قوانینی برای این سوال لازم است این قوانین اجرت و مزد را باید کلی بمسئوم زد اگر امروز صاحبان غریبه را بر مزد کارگران فتنم کنند باز یک ماه یا یک سال فریاد برآورده عصاب نموده بشیر خواهند خواست این کار انتهائی ندارد حالا شریعه الله را بشما بگویم بموجب شریعه الله مزد باینها داده نمیشود بل فی الحقیقه شرک است

در هر عملی میشود مثلاً از آغ در دهی زراعت میکنند از زراعت حاصلات
 میگیرند و از آن بسیار و فقرا را بر حسب حاصلاتشان حشر گرفته میشود و در آن
 ده انبار عمومی ساخته میشود که جمیع مالیات و حاصلات در آنجا جمع گردد
 آنوقت ملاحظه میشود که فقیر است کی غنی و در آغی که بقدر خوراک و
 مخارج خود حاصل بدست آورده اند از آنها چیزی گرفته نمیشود باری جمیع
 حاصلات و مالیات که جمع شده در انبار عمومی جمع میشود اگر عاجزی
 در ده موجود بقدر قوت ضروری با و داده میشود و از طرف دیگر شخصی غنی
 که فقط پنجاه هزار کیلو لازم دارد و بی پانصد هزار حاصلات بعد از مصارف
 دارد پس او را بر از او عشر گرفته میشود و در خست سال هر قدر در انبار زیاد
 مانده خرج مصارف عمومی میشود این سائله اشتراکیتون بسیار قلم است
 و اعتصاب مزدوران عمل نخواهد شد باید وسیع دول متفق شوند و یک
 مجلس سه ارد بهند که اعضای آن از پارلمانهای ملل و اعیان منتخب
 گردد و آنها در نهایت حق و اقتدار قرار یابد بهند که نه مالیاتون ضرر زیاد
 بکنند و نه عملیات محتاج باشند و در نهایت اعتدال قانونی بهند بعد

اعلان کنند که عمد؛ حقوقشان در تحت تأییدات محکم است و همچنین
 حقوق مالیاتون حفظ میشود و چون این قسم را عمومی برضایت هر دو طرف
 مجری گردد اگر عتصافی اتفاق افتد جمیع دول عالم با تمام معاوضت
 کنند و آلا کار تجاریهای زیاد میگردد علی الخصوص در اروپا معرکه خواهد شد و
 جمعی یکی از اسبابهای حرب عمومی در اروپا همین مسأله است مثلاً اصحاب
 اموال یکی معدن دارد یکی فابریقه دارد اگر ممکن باشد صاحبان معاوضت
 و فابریقه در منافع با کارگران شریک باشند معذلکه از حاصلات صدی
 چند بمجملات بدهند تا عمده غیر از مزد نصیبی نیست از منافع عمومی کارخانه
 داشته باشند تا بجهان در کار بکوشند و در آینده احتکار باقی نماند مثلاً حکماً
 بکلی بهم منجور و همچنین هر سه فابریقه که ده هزار سهم دارد در این ده هزار سهم
 از منافع دو هزار سهم را با هم کارگران نمایند که مال نصیب باشد و باقی مال
 مالیاتون بعد از آخر ماه یا سال هر چه منفعت میشود بعد از مصارفات و مزد
 بر حسب عدد اسهام در میان هر دو طرف تقسیم کنند فی الحقیقه تا بحال
 خیلی ظلم بعوام شده باید قوانین گذارند بر کارگران ممکن نیست با وضع

حالتی رفی شوند هر سال همراه اعتصاب کنند آخر الامر ضرر مایهون
است .

در جواب سؤالی قور اغیز : « بسته کارکنان چون در خانه
با یکی شرکت حاصل نمایند از قبل خود نفوسی برای مشورت انتخاب
خواهند کرد و یقین است آنکه مایه بیشتر سهم بیشتر دارد »

در سفرنامه امریکا است قور بکس : « عظم از اساس اشتراکیون
در ادیان الهی موجود شد در حکم الهی و یوترون علی نفسم دلوکان هم
خاصه است می فرماید که از خصائص و نیازهای اموال خود انفاق نمایند
و دیگران را بر خود ترجیح دهند ولی برضایت و نهایت روحانیت ولی
اشتراکیون نخواهند اشتراک و مساوات بنور جاری نمایند با آنکه مساوات
که حکم الهی است شکر است چه که صاحب نعمت باید دیگران را مقدم بر
خود داند این جاری میشود سبب آسایش خلق و توفیق نظم عالم است
زیرا ماکول بر غیبت و رضایت متفق است ولی اشتراک و مساوات
با آنکه سهولت است و صاحب نعمت باید دیگران مساوی است نه مؤخرین

جاری نمیشود و باعث فتنه و آشوب است زیرا منوط به ضعف و حیرت
 بلی در انواع حضرت بهاء الله است که اگر صاحب ثروتی در تربیت
 اولادش کوتاهی نماید محض عدل باید او را مجبور بر امانت و تربیت کند
 ولی این راجع بخاندان آن غنی و در تحت انتظام انجمن عدل است
 مقصد آن بود که عظم از مساوات و اشتراک در دین الله موجود است
 و نفوسی مانند سلطان الشهداء بودند که در ایام سختی جمیع اموال خود را
 صرف فقراء و ضعیفاء مینمودند «

و قوله العزيز : « دین الله منسپار نسر علیها بهاء الله الابی
 هو الله ای دختر علوتی من در راه آهن رو به سانفرانسیسکو میروم بیا
 خوی تو اقدام و بسیار روی ستر خبری کوچک لهذا فوراً به تحریر این نامه
 پرداختم این را بدان که نهایت سرور من وقتی است که آن دختر عزیز را
 بینیم گشته و سودائی و مشهور بشیدائی و منتون جلال الهی و منجذب بشما
 جنت ابی و مشتعل بنار محبت الله است چون شمع بوزد و بگدازد
 و لکن بجمع نور بخشد و امیدم چنان است که چنان گردی در خصوص سائده

اقتصادی که بموجب تعالیم جدید است از برای شامشکل فکری حاصل
 شده بود بسیار چنان نبود ولی روایت چنان گشته است لهذا اساس
 را از برای شمایان میکنم تا واضح و مبرهن شود که این سؤال اقتصادی
 جز بموجب این تعالیم حل تمام نیابد بلکه مستنع و محال و آن این است که
 این سؤال اقتصاد را باید از دو همتان ابتدا نمود تا منتهی باضاف دیگر گردد
 زیرا عدد و همتان بر تسع اضاف ضعاف منفعات است لهذا
 سزاوار چنان است که از دو همتان ابتدا شود و در همتان اول عامل است
 در هیات اجتماعی باری در هر قریه باید که از عقلا و آن تسعیه بخیل
 شود و کاتبی تعیین گردد و در وقت خرمن معرفت آن انجمن از حاصلات
 عموم مقادیری معین بجهت آن مخزن گردان گردد این مخزن هفت
 واردات دارد: واردات عشریه، رسوم حیوانات، مال بیواری،
 نقطه یعنی خیزی که یافت شود و صاحب نداشته باشد، دینه اگر پیدا
 شود ثلثش راجع باین مخزن است، معاون ثلثش راجع باین مخزن است
 و تبرقات خلاصه هفت مصرف دارد: اول مصارف معتدله عمومی

مانده مصارف مخزن و اداره تحت عمومی ثانی ادای عسکر حکومت ثالث
ادای رسوم حیوانات بحکومت رابع اداره ایام خامس اداره اش
عجزه سادس اداره مکتب سابع اكمال معیشت ضروریه فقرا
اول واردات عسکرات و آن باید چنین گرفته شود مثلاً ملاحظه میشود که
یکنفر واردات عمومی اش پانصد دلار است و مصارف ضروریه اش پانصد دلار
از او چیزی عشر گرفته میشود شخص دیگر مصارفش پانصد دلار است ولی وارداتش
هزار دلار از او عشر گرفته میشود زیرا در از احتیاجات ضروریه دارد اگر عشر
بدیده در پیش خالی دارد و گردد دیگری مصارف او هزار و وارداتش پنجاه هزار
یک عشر و نصف گرفته میشود زیرا اضافه زیاد دارد و شخص دیگر مصارف لازم اش
هزار دلار است ولی وارداتش ده هزار از او دو عشر گرفته میشود زیرا اضافه
زیادتر دارد و شخص دیگر مصارف ضروریه اش چهار یا پنجاه دلار است ولی وارداتش صد
از او ربع گرفته میشود دیگری صلاتش دویست دلار است ولی احتیاجات ضروریه اش
که قوت لایموت باشد با پانصد دلار مدعی و چه قصوری ننموده و لیکن برکتی نیافته
این شخص باید از مخزن معاونت خود محتاج نماید و برکت نه کافی نماید و در هر ده هر قدر ایام باشد

بجهت اعاشه آنان از این مخزن باید مقداری تخصیص نمود از برای
 مجزوه ده باید مقداری تخصیص نمود از برای نفوس از کار افتاده محتاج باید از این
 مخزن مقداری تخصیص نمود از برای اداره معارف مقداری از این مخزن
 باید تخصیص نمود و از برای صحت اهل ده از این مخزن باید مقداری تخصیص نمود
 و اگر چیزی نیابد باید نقل و بسند و قاعده عمومی است بجهت معارف عمومی که
 چون چنین ترتیب داده شود هر فردی از افراد هیأت اجتماعی در نهایت
 راحت و سرور زندگی نماید و مراتب زیر باقی ماند در مراتب ابدی
 واقع گردد زیرا مراتب از لوازم ضروری هیأت اجتماعی است هیأت
 اجتماعی مانند اردویی است در اردو مارشال لازم جزا لازم گوزر کاپیتان
 لازم و غیر لازم ممکن نیست که کل صنف واحد باشد حفظ مراتب لازم است
 ولی هر فردی از افراد اردو باید در نهایت راحت و آسایش زندگی نماید
 همچنین شهر را ولی لازم ماضی لازم تاجو لازم غنی لازم اصناف لازم و دراع لازم
 است البته این مراتب باید حفظ شود و الا انتظام عمومی مختل گردد بجناب
 مستر پانزده نهایت اشتیاق و محبت اطلاع دارید بر گزاره و فراموش ننایم

و اگر ممکن باشد این نامه را در یکی از مجامع نشر نمایند زیرا دیگران بنام خوش
این قانون را اعلان نمایند و بعد از آن بتکثیر این امر ایی اطلاع دارید
و علیک ابها و الا بیی ع «

در خطابات حضرت عبدالجبار که در اروپا و امریکا ادا فرمودند
غالباً مواضع ذیل را بعنوان تعالیم حضرت بهاء الله شمرند و تفصیل و توضیح
بتناسب محل دادند :

« ۱ تحریر حقیقت ۲ وحدت عالم انسانی ۳ اصول
ادیان یکی است ۴ رفع تعصبات ۵ دین باید ایجاد محبت
و اتحاد نماید ۶ دین باید مطابق عقل و علم باشد ۷ تعلیم و تربیت
عمومی ۸ تساوی رجال و نساء ۹ زبان و خط عمومی ۱۰ صلح
عمومی ۱۱ تخت و دولت و محکمه گیری ۱۲ تعدیل اقتصاد «

و در بعضی از خطابه ها : محبت الله و استغاضه از روح القدس و تشکیک
سیاست از دین را هم بعنوان تعالیم حضرت بهاء الله شمرند و در خطاب
به میرزا محمد حسن دزرقانی که ادا فرمودند جناب مترجمه الله باید ترجمه

الواح نماید تعالیم بدین ترتیب مسطور میباشد :

- ۱ وحدت عالم انسانی ۲ صلح عمومی ۳ تحرری حقیقت
- ۴ تألیف قلوب بقبوله ریانت ۵ تطبیق علم و دین ۶ ترک
- تعصبات ۷ تأسیس محکمگی بسوی ۸ عدالت بین نساء و رجال
- ۹ تعمیم معارف ۱۰ خیراع ران عیسوی ۱۱ عبادت
- بودن حرف و صنایع ۱۲ حصر جهاد بلسان و بیان «

فصل سوم

در بیانات حضرت ولی امر الله راجع بنظم اداری این مروجان

نام و مقام

در خطابى به پائیان فردوس توسط حاجى شاه خلیل الله در تاریخ ۱۹۲۳
 قوله العزیز : در جای شدید و امید و طیدم در احبای الهی آن است
 که هرگونه اسم و لقبی و نام و نشانی و نعت و ستمی را بنسب باین عبد ذلیل
 آستانش از نظر محو سازند بلکه فراموش نمایند و خبره شوقی افندی چه کتبا و چه
 شفاه مخاطب سازند چه که این نام نامی است که از سان پر صلاوت مولای
 خنوم جاری میگشت و فخر و فرح و مباهاتم در این نام است پس احقرات
 فائده تعظیم و تحکیم مغرور را در کنار گذارند و در عبودیت عقبه مقدسه اش
 این عبد را برادر و سیم خود دانند و آنچه را تصنیف و نظم نمایند در نعت
 و اوصاف مبارکش باشد شرح فرارش را نمایند و در ذکر آیام خیر مبارک
 و صعودش بر فوق اعلی باشد این مناسب است و مادون آن موردش

خرن و کدر این فانی .

و در خطاب بمحصل روحانی بمیشی قوله العزید : « در جای اخیرم آن
که در اسلالت و مذاکرات اجبای الهی بفرشتاتی اقدس مرا مخاطب
نمایند فخر و مباهات این عبد باین نام است و بس چه که از قم اهر صا
می گشت و در نظرم از هر گونه اسم و لقبی عزیز تر و شیرین تر و شریف تر است
و همچنین احترامات خالق و تعظیم و تکریم از هر قبیل مخالف و مباین حال
و تنای این عبد است نظر برادرانه نمایند و این نظر را در اعمال و وجودشان
نسبت باین فانی ابراز و اظهار نمایند چه که از برای حال روحانی این عبد
بهر است و از برای ترقیات در حوالم معنویه اوفق و انب . »

محافل روحانی و دستوراتش

و نیز قوله المطاع : « در هر نقطه چه شهر چه قریه که عده مؤمنین از محل
از سنیت و یک و مانوق آن تجاوز دارند نموده اجبای آن نقطه زلف
از جمع خود در نهایت توجه و تجرد و انقطاع کتبا و مستقلا انتخاب نمایند
و نام آنرا محفل روحانی بگذارند و تمام امور که راجع بمصلح امریه در آن نقطه است

باعضای آن محفل هر یک از اجابا راجعه نمایند تا پس از شورت دقیق
و مذاکره تمام هر یک از اعضای محفل روحانی در نهایت حریت ابدی را
خوش نمایند و باتفاق آراء یا با کثرت و لو آنکه رای اکثریت مخالف واقع
باشد و عاری از مواب «

و قوله الوحید: « از قبل اشاره شد که در بلاد شرق در هر بلده و قریه که
عده مؤمنین از رجال ائسن بیت و یک دما فوق آن از تاجا و نموده محفل
روحانی در نهایت حریت و معاف و کلت و مناسبت تأسیس گردد و حضرت
امام الرحمن چون امر مجاب در این ایام معمول به و جاری است نتجند
منتخب و مقام محفل و انجمنهای یاران از اجابا و الله و امام الرحمن آنچه
تأسیس و تشکیل میگردد کل باید در ظل محفل روحانی آن نقطه باشند یعنی
محفل روحانی که حضرات امام الرحمن در انتخاب اعضایش قی تصویت
یعنی ابدی رأی دارند گمانه مرکز امور ائیه یاران از رجال و نساء است
تعددش در یک نقطه ارتباط لازم و جائز و چون واضح و متسخر همین
و احکام غیر منصوصه در کتاب الهی یعنی بیت عدل عمومی که بنقل الهی

باید جمیع بلاد بقاعده انتخاب مصلحت در بلاد غرب تنگش و انتخاب نمایند
 تائیس گردد و ترتیبی جدید و قانونی محکم و متین و مشروطاتی کامل تشریع نمایند
 و تائیس کنند و تمام انجمنهای یاران چه خصوصی و چه عمومی چه داخلی
 و چه مرکزی کل بدخل آن و مقتبس از آن و مؤسس برآیند حال عبادت
 این بیت محل عمومی تنگش نگشته محافل روحانی یاران شرق و غرب
 عالم باید من دون استثناء و هر سالی در یوم اول عید صید عنوان تجدید شود
 و انتخابات در آن یوم مبارک باید در نهایت تسامت و روحانیت شروع
 شود و اجرا گردد و اگر ممکن همان یوم نتیجه انتخابات معلوم و اعلان شود
 و اصول انتخاب از این قرار: چون یوم انتخاب رسد باید جمیع یاران
 متحد استغاثه و توجاه الیه منقطعاً من دون طایفه و ادایه استغاثه من فیضه بد
 و جان اقدام با انتخاب نمایند و انتخاب اعضای محفل روحانی خویش را
 از وظائف مقدسه همه و وجدانیه خویش شمرند اید و اجمال و داین امر نکنند
 و کناره گیرند و دوری بخویند و تخمین و مستخین بسو چه دم از استغاثه دارند
 بلکه در نهایت افتخار و جدیت و سرور ابدای برای نمایند و عضویت محفل

قبول نمایند و اگر فی الحقیقه عذری شرعی موجود و هیچ وجه ممکن نه آنوقت
 ناچار اقدام نمایند و از امام و الرحمن نفوسی که اطلاع کافی بر امور امریه داشته
 باشند مجبور و مکلف بر ایدای رأی هستند در صورت اطلاع اقدام باین امر
 محبوب و لازم و الاغلا و یاران آن نفوس را که خالصا لوجه الله مستعد
 و قابل عضویت محفل روحانی دانند بر ورقة خلعه اسما و نه تقرر یاران را من
 امضاء نگارند و مکتوم دارند و تسلیم محفل روحانی حائیه نمایند تا این اوراق
 جمع گردد و آن نه نفری که بیش از همه دارای اصواتند اسما و آنان اعلان
 شود و این نفوس اعضای محفل روحانی گردند و اگر چنانچه در نقطه ای از نقاط
 امور امریه اتساع یافته و طائفی را که در طی این نامه قبلا مرجع شده یعنی امر
 تبلیغ و محافظه امر الله و جهد در تألیف قلوب و معاونت محابین و تخیل
 مدارس و ترتیب محافل و مجالس یاران و مخابر و با اطراف و ترویج امر
 مشرق الاذکار و تأسیس محبات امریه و طبع و نشر و ترجمه الواح و بشارت
 امریه و ماشا کلهما محفل روحانی هر یک را محمول بلجئه مخصوص نماید و آن بلجئه
 را خود انتخاب کند و عدد اعضای هر بلجئه را هر قدر محفل صلاح دانند خود

نماید و اعضای بجهت بار از بین تمام اجزاء در آن نقطه چه در داخل محفل و چه خارج از آن انتخاب نماید و تمام بجهت با هر یک افکار را در امر خود حضور بوضع خود مشغول گردد و تمام بجهت با در محل محفل روحانی و مسئول و مطلع آن کیفیت انتخاب ابتدا هر بجهت مجسده اعضای محفل روحانی ولی چون محفل روحانی تجدید شود تمام بجهت با منحل گردد و محفل جدید بجهت بائی مجسده انتخاب نماید «

و در خصوص عالیترین طریق انتخاب محفل روحانی قوله البلیغ :
 « چون در آثار مصرع نیست حالیه بهمان اسلوب ده سال اخیر آیام حضرت عبدالبهاء برقرار باشد و بیت العدل اعظم برقرار خواهد بود عجا با طریق ساده انتخاب و آزادی مطلق و با وجود آن تمام و صفای باطن انتخاب میکنند و اشخاص غائب که معرفی آنان ممکن نیست انتخاب میشوند و اکثریت نسبی معمول است «

و قوله الهادی : « همچنین چون وقت تجدید انتخاب اعضای محفل روحانی بمیان آید باید هر یک از افراد اجزاء تصویت یعنی ابدایی را

را از وظایف مقدسه و جیدانی خویش شمرد و بقدر امکان اہمال در این امر
 نماید مستقل از رای در نہایت توجہ و خلوص تجسس و دواغیر از ہر تار و
 نخی و متعاضد شخصیت نفوسی را کہ خالصاً و جدائاً قابل این مقام کہ غصوت
 محض مقدس روحانی است داند انتخاب نماید یاران طہران باید درین
 امر مشفق و جانبیان گردند و نہ از زہار زہار را رنج منتہی اذراب و مل
 خارجہ بلاد غرب و شولات و عوائد و رسوم مضرتہ شان از قبیل ترکیب
 و پارتی بازی و پروچکاند کہ حتی ہمیش کہ یہ است جمیع اجبار سد و در نفوس
 یاران ادنی تأثیری نماید و روحانیت را بکلی سلب نماید یاران باید بموجب
 و صفات و وفادار گمانی و خیر خواہی بسنیان این معاضد قویہ را برآوردند
 نہ انکہ تعلید نمایند و ناستی کنند تا ازین عوامل و احکام و عوائد کلی بیزاد و مری
 نگردند روح الہی در جسم عالم بلکہ در جمیع اجزاء آن تأثیر و نفوذ کلی بنماید
 و قولہ المطاع : در سوال دوم راجع بدستور انتخابات محافل روحانی
 است علی العبادہ سن انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان نباید کمتر از
 بیست و یکسال باشد و از بیست و یکسال بالا حدی ندارد در خصوص محافل

روحانی قراء در وقتی که با محافل روحانی بلوکی و قصبه مربوطند در صورت
اتفاق امر مهمی میتوانند راستاً به محفل مرکزی ایران در طهران مخبر نمایند
و تقاضای مساعدت و کسب تکلیف نمایند .

و قوله الثاني : « در خصوص هذه عضای محفل روحانی در وقت حاضر
عدد اعضا محافل باید از نه تجاوز ننماید و این مستند از نظر باطنی حاضر
موقتی است نه دائمی »

و قوله الثالث : « کس بداند که انتخاب در درجه اول و ثانی سری آزاد
است حتی اطلاع زوج بر کیفیت انتخاب و رأی زوجه جائزند و همچنین
با این افراد یک خانواده این انتخاب باید مکتوم باشد ابداء رأی و تصویح
اسم هیچ وجه جائزند و البته باید اندک سانس و مناسد و مکاره سیاستون
اجتناب نمایند و با توجهی تمام نیستی خالص و روحی آزاد و قلبی فارغ اقدام
نمایند »

و قوله العدل : « در این انتخابات رجال و نساء در من حیث
و یک و ما فوق آن هر دو حق مصویت یعنی ابدای رأی در انتخابات دارند

ولی مجبور بتصویت نیستند اگر خود را آگاه و مطلع بر اوضاع امریه نمایند
انتخاب نکنند و ادبای رای نمایند «

و قوله الفصل : « عزت و تقدم جامعه بهایان منوط با انتخاب نفوس
سلیمه مؤمنه فعاله است انتخاب محفل امری است سری آزاد عمومی
دسیه مذموم استعفا و کناره جوئی ممنوع یاران را فوراً متذکر دارید که کل
من دون استثناء شرکت نمایند «

راجع باستعفا دادن اعضا محفل از عضویت پس از انتخاب فرمودند :
« حق استعفا نداشته و ندارند و تشخیص و قبول مقرر از خصائص محافل محلیه
است هر نفسی اطاعت نماید از تمرین محبوب و از حق انتخاب و عضویت
محافل محروم

و راجع بغیاب بعضی از اعضای محفل روحانی در موسم تابستان فرمودند :
« آنچه در دستور بهائی تصریح نگردیده راجع بامانی محفل ملی است
هر قراری را در امور فرعیته دهنه مقبول و مجری است «

و قوله المطاع : « ان شاء الله بمنه و قدرته و هدایتیه محافل روحانیة

در هر شهر و قریه در ایام سعید رضوان در نهایت شکوه و مسانت و کمال
الفت و اتحاد انتخابات معنویه را تجدید نمایند و پس از انتخابات فوراً
هر محفل خصوصی بواسطه منشی خویش اسامی اعضاء مستجبه مع عنوان کامل
منشی را نزد محفل مرکزی طران ارسال دارند تا این محفل مقدس مرکزی صحیح
اوراق را جمع نموده سریعاً با رض اقدس بنام این عبد ارسال دارند .

و قور بطاع : « از قبل تا یک گشت استعفاء قبل از انتخابات ممنوع
گردد مگر آنکه عذر شرعی داشته باشد راجع بعوض شدن اعضاء و تغییر در
بیات محفل اخطار باجاء راجع بعدم انتخاب ممنوع تا تخمین از تخمین
و مؤنات باید بکمال توجه و خلوص و تامل و تدبر نفوس مؤمنه مخلصه مجرب
مستعدّه مستعدّه که قابل عضویت اند انتخاب نمایند و آنچه اکثریت حکم
نمایند بان متمسک گردند عدم تغییر در بیات محفل واقعی ندارد .

و قور بطاع : « در این سده که سده آخره قرن اول بهائی است
انتخاب و تشکیل محافل روحانیه قبل از حلول عید عظیم رضوان جائز و
منحصراً این است لا غیر .

بیات نظار

و در ابلاغیه است : « آثار ارجح بمبادی انتخابات تعیین نظار مستعدیه
برای جیسع ادراک آراء که همه ساله از طرف محفل مقدس روحانی معین
و معمول به میباشد فرمودند: بیات نظار باید نفوس زکریه مخصوصه باشند
مستعد به باشند و کمال مواظبت را نمایند که انتخابات آزاد و ستری عمومی باشد
از عناد و خدعه و وسیله و اگر راه جلوگیری نمایند و مانعت کنند »

نسوان در محافل

و قوله المطاع : « و از واجبات اولیه محافل روحانی تهیه و اجرای و سائل
فعالان برای ترقی امر نسوان است خوب است هر محفل روحانی بنحیه مخصوصه
تکلیف دهد و اعضای آن بنحیه شب و روز در تشویق و تحریض و تغزیر و تکریم
حضرات اماء الرحمن و تعلیم بیات و اکمال و توسعه محافل و مجالس نشاء
و معاونت آنان بارجال در خدمات امریه و تکلیف اساس محافل روحانی
و انما افکار و اوقات را حصر نمایند و این عید امیدوار است که در ایام ضو
چون انتخابات محافل روحانی تجسید گردد و حضرات نساء که بر مجاری امور

مطلع اند در انتخابات اعضاء شریک رجال گردند و آنرا که هنوز گایه سبغی
و طبع الطبع کافی حاصل ننموده تمام قوی بکوشند تا کسب استعداد و اطلاع
نموده برود و آیم چون امر محاب بتدریج و بحسب حکمت الهیه تخفیف یابد و از
میان رود و در رجال برود در انتخابات و عضویت محافل روحانی شریک
و سیم و معاون یکدیگر گردند و بچند یوم فیروز مبارکی خواهد رسید و اما اگر آن
در انجمن یاران ظهور و بروز عجیب نمایند «

حقوق متبادله محافل روحانی و جاه

و قوله المطاع : « امید و طیده چنان است که چون در یوم اول می رسید
رفهوان انتخابات محافل روحانی در تمام نقاط در شرق و غرب و نهایت
روحانیت و منات و جلال و کمال تجسید گردد و اجابت من بدن استثناء
بدل و جان متحمدا اقدام نمایند و نفر عضا و متخذه در هر نقطه قبل از مباشرت
با انجام وظائف مقدسه خویش رجوع بکلمات الهیه نمایند از جمله
آنکه باید خود را خادم امین حقیقی اجابا الله شمرند و نظر را متوجه حصه
منافع عموم و مصالح ابراهه نمایند نه ناظر باشخاص و متمسک بمقاصد و

تأرب شخصیه کردند باید رای خود را در هر امری و در هر عصبه در نهایت حدت
 در روشنی و خیرخواهی و خضوع و خلوص ابداء و اظهار دارند و آنچه را بعد از شور
 کامل و مذاکره تمام رای اکثریت بر آن قرار گرفت بدل و جان بدون
 ادنی کدورت و بخش اجرا نمایند و لو آنکه رای اکثریت مخالف واقع
 و عاری از صواب باشد چه که این است حکم صریح محکم الهی چگونه تجاوز
 و انحراف از این امر مخصوص جائز «

و قوله تصریح : « معلوم یاران چه در داخل و چه در خارج محفل باید محفل
 روحانی را نمایند خود شمرند و تقویت نمایند و ترویج اجرا آتش رکنند
 و همچنین اعضای محفل روحانی باید خود را خادم مصالح عموم احباء دانند
 و مرجع مصالح روحانیه یاران بشمرند «

و قوله الدقیق العینی : « اعضای محفل روحانی محلی و مرکزی باید از
 تأرب و منافع و مصالح شخصیه فردیه خود بیزار و دور کنار باشند و نظر بر همه
 ترویج مصالح جسمه و فوائد عمومی و پیشرفت جامعه جهانی نمایند و در امور
 مفروضه موقوف و تفحص و تحقیق نمایند و بعد از انصاف حکم فرمایند

در امور موجود در کمال صراحت و صداقت و جدیت مشورت نمایند
 و در مذاکرات و مباحثات کل من دون استثناء مشارکت کنند و پس از
 مشورت کامل متشکک بحکم اکثریت گردند و تصمیم قطع نمایند و پس از تصمیم
 من دون تأخیر و تردید در تنفیذ و احسان برای قرارداد دای خوشی جهت تبلیغ
 مبذول دارند «

توزیع کارهای محفل

و قوله المطاع : « در نقاطی که امر است باندازه کفایت وسعت یافته
 برای حسن بصره این امور و منع اعتشاش و در هم بودن مشاغل هر یک از
 این وظائف مختلفه در عمده بجهت گذارده میشود که هر یک در مقابل محفل
 مسوولیت خواهند داشت و اعضای این بجئات از میان حبیبی همان
 محل انتخاب شده و بایستی متفنی و متخصص در وظائف محوله باشند و کلیات
 بجئات دانما و عموماً در تحت نظر محفل روحانی محلی است «

و قوله المطاع : « اعضای هر محسنه را محفل روحانی خود انتخاب
 نماید و در ظل اطاعت و اداره خود آورد و مرجع و مخاطب محفل روحانی است

و سایر مجله تا مکمل اجرای آن محفلند و مسؤول و در نظر آن «

مجازات متخلفین از اوامر محافل و کاتین عقیده

و قوله المطاع : « نفوسی که اطاعت اوامر محفل را ننمایند و با وجود تذکرات

و اندازات متابعت نکرد و مخالفت نمایند از حق انتخاب در جامعه و عضویت

محافل روحانیه هر دو محروم حق حضور در جلسات ضیافت نوزده

روزه از آنان مستلوبند »

و قوله المطاع : « بر نفوسی در این سوار عقیده را کتمان نمایند و یا آنکه

از قبول رأی محفل استکفاف ورزد از حق انتخاب و عضویت محافل روحانیه

هر دو محروم »

و قوله القاطع : « نفوسی که تمرد نمایند و مخالفت کنند و اجرای

عقد اسلامی نمایند رجوع و قبولشان در جامعه مشروط بفسخ و بطلان

آن عقداست و اجرای مراسم مجلسانی و اظهار ندامت و پشیمانی

در نامه مخصوص خطاب با نمای آن محفل مقدس »

آن در هر نقطه لازم و باید یاران از اعضا و غیر اعضا بقدر استطاعت
خوش طوعانه کرنا امانه باین صندوق نمایند و آنچه را تقدیم نمایند
تسلیم این صندوق محفل کنند تا بصوابید اعضای محفل روحانی در
امور خیریه و ترویج امر الله صرف گردد و معاونت افیاض محتسبین
و مساکین و ایام و اراذل و عیسویه و فقرا بسیار لازم و واجب .

اعانت و مساعدت

و قوله المطاع : « در هر هنگام جهش مبدول دارند تا روح مساعد
به فقرا و مرضی و ناتوان ایام ، یکسان و اراذل که از هر ثراد طبقه و یا
عقیده باشند و اجاق قوت یابد یا جمیع قوی بکوشند تا وسائل ترقی
صوری و معنوی جوانان را از هر حیث فراهم سازند در تربیت اطفال
و از یاد تسهیل طرق آن بکوشند در هر نقطه که ممکن و غیر مستحسبات
تربیت امری ایجاب نماید عملیات آنها را تحت نظر گرفته و بطریق تعالی آنها را تکمیل نماید »
تعلیم تربیت و تعلیم

و قوله المطاع : « تعلیم معارف و ترویج آداب و شعار و احکام بهایه

است باید بقدر مقدور در این آیام که ملت از خواب غفلت بیدار گشته
 و حکومت در فکر ترفیع و توسعه مؤسسات علمیة خویش افتاده نمایندگان جهانیان
 در آن سامان چنان قیامی نمایند که بازرهمم حالیه آنان در برقریه و قصبه
 و بلده در کافه ایالات و ولایات تمهیدات اولیه از برای تأسیس معاهد علمیه
 و ادبیه و دینیة مجری گردد و اطفال بهائی من دون استثناء بادی قرائت
 و کتابت را بیاموزند و با آداب و رسوم و شعائر و احکام منصوصه کتاب آمده
 بانوس و آشنا گردند و در علوم و بادی فنون عصریه و اخلاق حمیده زکیه
 و آداب و شعائر بهائیه چنان ممتاز از سایرین گردند که علوم طوائف از اسلام
 و زردشتی و مسیحی و عجمی و بیعی اطفال خویش را بطیب خاطر و رغبت تمام
 در آن معاهد حالیه بهائیه گذارند و بدست مربیان بهائی سپارند و همچنین
 اجراء و تنفیذ احکام منصوصه کتاب آمده است «

و قوله المطاع : « و از جمله وظایف مقدمه محافل روحانیة تعلیم معارف
 تأسیس مدارس و ایجاد تسهیلات و لوازم تحصیل از برای عسکرم بنین
 و بنات است هر طفلی من دون استثناء باید از صغیر سن علم قرائت و کتابت را

که تا تحصیل نمایند و بحسب میل و رغبت بقدر و مقدار استعداد خویش
در اکتساب علوم عالیہ و فنون نافعه و لغات مختلفه و حرف و صنایع
موجوده بمت و سعی موفور بزدول نمایند

خطیرۃ القدس

وقور المطاع : « و آنچه الیوم تیر از لوازم ضروریہ و جالب و مجاذب
برکت سماویہ و کافل حفظ و حرارت بندگان حضرت احدیت است
وقف و تخصیص محلی مناسب از برای تعیین مرکزیت اوراقه است
در هر نقطه از نقاط امریہ باید یاران الهی در صفحات شرق نظر بخصیسات
حالیہ بملاحظه و اعتدال و سکون و حکمت و آرامی حرکت نمایند ولی مقصود
حکمت خاموشی و فراموشی و ایهال و تاخیر در جرای این امر نه بلکه مقصود
آن است که اعلان مرکزیت در بین جسد بزرگ رود و اسباب هممه و جریده
و بیاهوی ناس نشود ولی تعیین مرکز و لود و زیر زمین باشد از احتیاجات
شدیده این یوم عظیم است اگر ممکن و ادو ضاع محلیہ مانع نہ اجتماعات
عمومیہ از برای ترتیل الواح و ادعیہ و مناجات و انعقاد محافل روحانیہ

و مجاز تسلیع و نطق و تذکار و اعیاد و ضیافت کل در آن نقطه و لو حصر
نقاط باشد جمع و حصر گردد و اگر مناسب باشد در مستقبل بنیان رفیع
مشرق الاذکار در آن نقطه مبارک نیز مرتفع شود نه علی نور گردد و آن نقطه
خطیره القدس نامیده شود تا نفعات مسکینه تصرفات قلبیه و مذاکرات
روحانیه و اجزایات جلیله اهل کعبه از حظار قدس بصفحات مجاوره
سرایت نماید و شام مذکور این عالم علیل را باز نماید و معطر و مغبرین کند
و در اینجا غیبه است : در راجع بحظیره القدس امر و اراده متعده متعالیه
چنان که این بنیان باید من جمیع ابجیات جامع و مکتل و وزین و ممتاز
باشد و مجامع عمومی و اعیاد و جلسات محفل روحانی و مجسمه های امریه
و کتابخانه امری و محفوظه آثار ملی و دایره محاسبات و معاملات محفل
روحانی و بجهت های آن نیز جمعا حصر در این مرکز گردد تا متعطلین تأیید شود
و در انتظار عموم جلوه حیرت انگیز نماید و اگر چنانچه نمایش داده میشود باید از
حد آداب بهائی تجاوز ننماید نمایش ادبی و تاریخی و امری باشد تعقید
اقوام و ملل خارج بسیار مضرت و عقلت توهمین امراته و ایجاد مفاسد نماید

و مضر باخلاق جوانان است زیرا محیط مستعد اینگونه مفاسد و مکاره و
افراد مالی یقید و وجشان بغفلت و لاندی متوجه اجبار باید مقاومت
نمایند و در رفع این مفاسد بکوشند نه آنکه ترویج و تعلید نمایند این
مسأله باید به بحث جوانان و بحث ترقی امارا از عمن تاکید و سفارش شود
و تصریح و تفهیم گردد «

مسافر خانه

در ابلاغیه خطاب بمحفل مقدس روحانی طران است :
« حسب الامر اقدس حضرت ولی امر الله ارواحا لغیاة العدا و نور
تائیس محلی در هر شهری با هم مسافر خانه لازم تا اجبار و حضرات مبلغین
در هر جا وارد شوند از جهت محل و ناوی اشکالاتی برای آنها نباشد
و دیگر مسافر خانه از تائیسات فرعیة خطا اقدس است فرمودند باید به
محافل روحانیست تائیس شود و موقع آن در هر شهری باید در جوار
حظیره اقدس باشد حسب الامر مبارک مرقوم گردید

منع از تقیّه و کتمان عقیده و امر به ثبت اسامی در دفتر محفل

و محافل مرکزی ملی و انجمن شور روحانی

و خطاب به محفل عشق آباد قوله بطاع : به امر مهم تبلیغ محابرات
در سیمیه امریه ترتیب محافل و مجالس تأسیس و اشتراک به محلات امریه
طبع و انتشار الواح مبارکه و کتب و مقالات امریه امور مشرق الاذکار
انشاء و اداره مدارس محبساتی و سائر تشکیلات خیریه علیه امریه در هر نقطه
از نقاط کلّ باید در تحت اداره و باطّلاع و هوایید محفل روحانی باشد
و امر هر یک را محفل روحانی محمول بحسب مخصوص نماید و بعضای آن
بمجهز رانفس محفل روحانی درین تشکیل انتخاب نماید و در ظلّ و اطاعت
خود آورد و آنچه را محفل روحانی با کثرت آراء امری از امور خارج از
دائرة منطقه محدود خویش داند و آن امر را مسأله کلی مهم امری شمرده
تعلق بامدّ و تمام تسلیم دارد و آنوقت به محفل مرکزی اجبای ترکستان
مراجع نماید و محمول باین هیأت مرکزی کند و تمام محافل روحانی در ظلّ
و مطیع و مسؤل محفل مرکزی آن قلمینند اجباء کلّ باید این محافل را

چه خصوصی و چه مرکزی تعویث نمایند و افراد کمال نمایند و تصویب قراردادها
 محفل روحانی خود نمایند و اعتماد بآن نفوس کنند و بتعاون و تعاقد قیام
 نمایند و در عین انتخاب اعضای محفل روحانی مؤسین و مؤنسات هر دو این
 بیت و یک و مافوق آن حق تصویت یعنی ابدای رأی در انتخابات
 دارند ولی چون محباب در شرق مانع است و محمول به نساء عبادت از حق
 عضویت در محفل روحانی ممنوع مستحبه نه منتخب و اما تشکیل محفل مرکزی
 اقلیم ترکستان باید منتخب فتنیس باشد یعنی اجاء و اما و الرحمن ازین
 بیت و یک و مافوق آن بحسب تعداد و قوه شان در هر نقطه از نقاط
 امریه عده و کلافی از مابین خود انتخاب نمایند و این و کلا یا در یک نقطه مجتمع
 شده و یا کتبه به نفرات انتخاب نمایند و امور تبلیغ و مخبرات امریه و ترتیب
 محافل و مجالس و اشتراک به محلات امریه و طبع و انتشار الواح و کتب و
 مقالات امریه و امر مشرق الاذکار و انتشار و اداره مدارس بحسانی و سایر
 تشکیلات خیریه علیه امریه که راجع به نقطه مخصوص از نقاط امریه نباشد بلکه
 راجع بمجال عمومیه امریه در آن اقلیم است هر یک را بطرح مخصوص محل

نمایند و این بمنبر را تماماً داخل محفل مرکزی هستند مسؤول بعضی آن
مخفنه و مطیع و متقارآن «

و قوله المطاع : « در خصوص انتخاب محفل روحانی ملی و طریقۀ آن واضح
است که در الواح و صحایا اشاره مصرحی در این باب نگشته ولی حضرت علی
در یکی از الواح اولیه خود که یکی از دوستان در ایران خطاب فرموده بیانات
ذیل مصرحاً مرقوم است : « در هر زمان که جمیع اجزاء در هر دیار و طائفی تعیین
نمایند و آنان نفوسی را انتخاب کنند و آن نفوس همائی را انتخاب نمایند
بیت العدل عظیم است » این کلمات بیان میماند که انتخاب دارای سه
درجه یا سه رتبه است در الواح و صحایا مصرحاً مرقوم است که بیت العدل
ثانوی (محفل روحانی ملی) بیت العدل الهی را انتخاب نمایند همین
نکته است که می فرماید اعضای محفل ملی باید غیر مستقیم از بین یاران هر مملکتی
معیّن شوند و بواسطه همین دستور مکتب بود که در مرقومه خود مورخه ۱۲ مارچ
۱۹۲۳ از جهای عزیز الهی در هر مملکتی درخواست شد که نمایندگانی بابت
نمایندگان آنها بنویسند خود نمایندگان ملی را معین نمایند و بیت العدل یا محفل

روحانی ملی ، و امتیاز عظم و وظیفه شان بهمان انتخاب اعضا بحسب عدالتی است بر عهده محفل روحانی ملی است که اقدام کاملی بنمایند تا محفل محسبی بدون اشتباه فوراً پس از انتخاب صورت اعضا و عنوان صحیح و کامل منشی خود را برای منشی ملی ارسال دارند و او نیز به خود عنوان خویش را بانضمام صورت اعضا محفل ملی مستقیماً بعنوان من بعزتد و این نیز بسیار مناسب و موافق است در صورتیکه مقتضیات اسباب نماید محفل ملی طرق و وسائل جوسع آوری صورت اسامی کامل و موثق نمونین رسمی بانضمام عنوان نفوسی که در محفل ثابت سکنت دارند فوایسم آورند پس از ترتیب چنین صورتی دائماً از تحت نظر داشته و هر نوع تغییر و تبدیلی در آن تصحیح کنند و این مخصوصاً برای نفوسی که دارای مثل ثباتی میباشند و در نقاط مختلفه مملکت دور از مجامع ساکنند بسیار مناسب است و همچنین بحسب جمیعت های کوچکی که هنوز پیش محفل ملی قادر نگشته اند خیلی موافق بنظر میآید

و قوله المطاع : « آنچه از حیث اصول راجع به کیفیت انتخاب قلم میانی

تصریح فرموده آن است که باید محافل مرکزی روحانی بهائیان ایران که من بعد بیوت عدل خصوصی معروف و موصوف خواهند گشت مستقیماً اعضای بیت عدل اعظم الهی را از انتخاب نمایند و همچنین منصوص و مقرر است که این محافل مرکزی در ممالک شرق و غرب باید با انتخاب عمومی در هر مملکتی علیحده بخوی غیر مستقیم منتخب شوند یعنی جمهوریت در رتبه اولی و کلای خویش را از انتخاب نمایند و این بیات و کلای منتخب که حال در خطه ایران با پنجم شوروی روحانی موسوم و موصوف است در رتبه ثانیه بیات مجدده محفل مرکزی آن اقلیم مستقیماً با انتخاب عمومی انتخاب نماید حال نظر بوسعت جامعه امر در آن اقلیم ضعیف و تعدد محافل روحانیه و تأسیس قسمتهای امریه حسن و اولی آنکه و کلای جمهوریت را که بعد از آن فرد پنجم (۹۵) تعیین و تخصیص و تحدید گشته در هر قسمتی جداگانه جمهور مؤنسات و مؤننین از رتبه بیت و یک نه محافل روحانی در آن قسمت انتخاب نمایند یعنی تعدد معین از و کلای با نسبت به تعداد بهائیان آن قسمت مستقیماً از طرف جمهور اجبای آن قسمت انتخاب کرده بخوی که مجموع و کلای

تمام قسمتهای امریه بالغ به نود و پنج نرسد و از این عدد مبارک تجاوز ننماید و این
و تخصیص عدد و کلام از برای هر قسمتی از قسمتهای امریه راجع به محفل روحانی
مقدس مرکزی آن اقلیم است و چون این هیأت و کلام از طرف جمیع
بهائیان در هر قسمتی انتخاب گردد باید این هیأت مجلّه نمایندگان اگر چه آنچه
اجتماعش در نقطه‌ای از نقاط غیر متباعد و مناسب با انتخاب کتبی مباشرت
نموده در هر سنه در ایام هجده سید رضوان از بین عموم بهائیان آن کشور
مقدس مجتمعا از نغز انبیا و دقت و خلوص نیت و حکمت و ممانعت و
جدیت انتخاب نمایند این نغز اعضای محفل مرکزی آن اقلیم خواهند بود
پس معلوم و واضح گشت که بر حسب تعلیمات مقدسه حضرت عبدالبهاء
بیوت عدل خصوصی که در وقت حاضر بمحافل مرکزی روحانی معروف
و مشهورند منتخب و منتخبند حال آنچه از الزام لوازم احتیاجات و تمهیدات
ضروریه محسوب است ایجاد وسائل متقصد به تمت و واسطه هیأت نمایندگان
و بیعاضدت محافل روحانیّه در هر قسمتی از برای تحقیق و تعیین و ثبت
عدد کامل حسب مومنات و مؤمنین در هر قسمتی از قسمتهای امریه زیرا

تأهده مؤمنین و مؤمنات تعیین نگردد و معلوم شود و احصایه مرتب صحیح
کاملی بدست نیاید اجرای امتحانات علیه روحانیة که از لوازم تکمیل و پائیس
مخالف مرکزی روحانی است غیر ممکن و چون نتیجه تحقیقات راجع باین
از تمام قسمتها بواسطه نمایندگان بهران ارسال گردد از آن مرکز پس از
مذکره و مشاوره با اعضای انجمن شوروی روحانی عدده و کلهای هر قسمتی
و اعلان و ابلاغ شود و آنچه در تفرقات غیر منصوصه است از آن بیات مجتده
بجوم بهائیان آن تسلیم به ضمن متحد المال مخصوص صادر گردد و بجوم مرکز
در آن تعلیم ارسال شود

و قور المطاع : « عقیده ثابت و راسخ من چنین است که برای حفظ
منافع امری که اینقدر در نزد ما محبوب و معتزله است و جمیع برای آن خدمت
یکسیم از وظایف حتمیه اعضا محفل علی است که فردا و جمعا نصایح
و پیشنها و ادعوا لطف نمایندگان انجمن شوروی روحانی را بدست آورده و پی
تحصیل تحسین احساسات آنها برآیند و هر یک را بموقع و مورد خود مستر
و محفوظ بدارند باینکه از هر گونه کیفیات و احوال غایتش بعنوان ابرار و مخفی

نگهداشتن امور باقره اجتناب دارند از روح کناره گیری و صد نشینی عالمانه
 و حرار قلمی کنند بایستی غالباً با کمال صراحت و صریحت نقیضه و امیدها
 و افکار خود را در مقابل چشم متجربین خود باز کرده و با مسائل و قضایائی که در سال
 آینده مورد مذاکره و بحث قرار میگیرد آشنا سازند با نهایت سادگی و وقار
 عقاید آنها را بسنجند و با وجدانی منزله و مقدس افکار و نیات آن نفوس را
 تحصیل جستجو کنند تضاد و آراءشان در حل آن امور بدست آید محض
 ملی که انتخاب میگرد در مدت چند روزی که انجمن شور و روحانی رسمی است
 و پس از تفرق نمایندگان بایستی طرق و وسایلی اتخاذ کنند که با کلیه
 مسائل و قضایا مفهوم جمیع گردد طرق تبادل آراء و مسائل آنرا سهل و
 آسان سازند علاوه و اطمینان نمایندگان را افزایش بخشند و با انواع
 وسائل ممکنه تشبیه گردانند تا تفهیم عموم گردد که گمانه مقصد و اراده آنها خدمت
 در ترقی و سعادت و مسرت عمومی است چه بسا که ضعیفترین فرد جامعه
 و میوه آفرین دینی تعبیه برین نفس در بین آنها فقط بواسطه قوه الهیه
 و بوسیله انقطاع و توکل تام بقوای لا ریهبیه الهیه بزرگترین و برتر

ترین رأی در باره یکی از پیچیده ترین مسائل محض ملی اظهار نماید بسته
 بایستی انسانی الهی از اینکه نفس غفلت نوزد و بجمع پیشهاد و توجیه
 تام نموده و مخصوصاً از این قبیل آراء نورانی که صرف از روی عشق و علاقه
 و ایمان ظاهر میگردد غافل نشوند ولی بایستی این نکته مفهوم گردد که چون
 جمعیت انجمن شور روحانی کثیر و ساعات و جلسات طولانی است لهذا
 رای نهائی در باره جمیع مسائل امریه در امر کار مربوط به محض روحانی ملی
 است و این سیاست باید این حق مشروع را در دست خود داشته نگاه دارند
 و نیز بر عهده محض ملی است که مواظبت نموده تفحص کنند تا دریابند که آیا
 محافل محلی بر وفق اصول آئیه در پیشرفت امر اقدام میکنند یا خیر
 تشخیص و قبول اعتبار نامه های اعضای انجمن شور روحانی با محض
 سابق است یعنی محضی که تشکیل این انجمن شور روحانی دوره اش خاتمه
 می یابد حق تشخیص و تصمیم راجع بنفوسی که حق رای دارند نیز با محض روحانی
 ملی است چه در موقعی که محض روحانی جدید تشکیل یافته و چه در هنگامی که
 اختلافی حاصل شود بین چنین محضی با محضی که مدت ها رسمیت یافته و قسماً انجمن

شور روحانی جلالت رسمی خود را دارند و نمایندگان محترم از بین مسیح
 یاران مملکت اعضاء محفل روحانی ملی را برای سال آینده انتخاب نموده
 بسیار بجا و لازم است که در مسائل فوری لازم تا حد امکان کاملاً در حضور
 جمع مذاکره شده و پس از مذاکرات کافی با تفهیم سعی نمایند که تحت اود
 تصمیمات بدست آرند این از آمال قلبیه مولای عزیز ما حضرت عید
 است که یاران در محافل شور محلی و ملی بواسطه صراحت بهبود داشتن
 مقاصد عالییه و احراز اتحاد و فکر و نیت و کمال عمق در مشاوری اتحاد آراء در
 جمیع امور حاصل نمایند اگر این در بعضی اوقات غیر عملی بنظر میاید تا چون
 اکثریت مجری گردد و نفوسی که در اقلیت واقع گشته اند مابقی بنیات
 مسرت و صرافت طبع و انما تسلیم گردند «

و قوله المطاع : « و همچنین مذاکره و مشورت تمام در تهیه وسائل کامله از
 برای تشکیل محفل ملی روحانی که اعضاء آن نماینده کافه مراکز امریه ایران
 است نمایند زیرا آن محفل باید اقلاً ماهی یک مرتبه در نقطه معین جمع گردند
 و همچنین باید قبل از ایام رضوان در هر سه جمهور بهائیان از مؤمنین

و مومنات از سن بیست و یک سال در هر قسمتی علیحده با انتخاب عددی
از دکلها، پردازند و مجموع عدد و دکلها، از مقام قسمتهای امریه که بالغ بر نود و پنج
خواهد بود در ایام رضوان علی العجلاله در مرکز مجتمع گردند و این مجمع نمایندگان
از این سه سوم بهائیان ایران در کمال توجّه و انتفاع متوجّه علی الله
خالصاً و وجهه نه نفس مقدّسی که محبت از ارادون و قابل و مستعد این
مقام رفیعند مستقیماً انتخاب نمایند و این نفوس زکّیه مجتهد که منتخب
منتخبین جمهور بهائیان ایرانند باید اقلاً ماهی یک دفعه در نقطه موافق و
و مناسب مجتمع گردند باید سه روز بنشین و مومنات کلّ من دون
استشار بطیب خاطر و کمال رغبت در انتخابات علیه مشارکت نمایند و اسما
خویش را من دون تردید بکمال صراحت و اطمینان در سجل محض ثبت نمایند
کناره نگیرند استعفا نمایند عقیده کتمان ننمایند و از ترقیه اجتناب ننمایند
از پس پرده خفا بیرون آیند و قدم بمیدان خدمت گذارند مضطرب
و هراسان نباشند و بجانفشانی قیام نمایند هر امری را فدای این
مقصد اصلی کنند و در سبیل این سبب جلیس و امر قویم از هر منصب و مقامی

پیشم پوشند و مصالح شخصیه و ملاحظات نفسیه را فدای مصالح عمومی
 اندرین سر بایند حکمت و تقیه در گذشته ایام کامل صون و حمایت مظلومان
 آن سامان بود و یگانه وسیله حفظ و حراست آئین نیردان دلی در این ایام
 چون اعدای امر الهی و دشمنان آئین آسمانی برقع سترو خفارا از وجه
 حقایق امریه بر انداخته اند و معتقدات اساسی اهل کعبه را کاملاً مکتوف
 و مستتر ساخته اند و با ثبات استقلال شرع حضرت بهاء الله پرداخته اند
 و باین سبب نبأ عظیم را در اقطار و کناف عالم معروف و مشهور نموده
 و تقیه و کتمان عقیده علت توهمین و تحقیر است و در انظار اهل فرست
 بی مورد و منقرض مخالفین و معاندین این رویه را محل بر صین و خوف نمایند
 و از تاثیرات سستی عقیده شمرند استخفافکم یا اجبار الله بیدل الحمد البجیه
 و القیام علی حسد الامر الا و عرا خطیر و التمسک بهذا الجبل المستین
 و التسلوک فی هذا المنهج القويم «

ملکراف از حیفا تاریخ ۲۶ اکتبر ۱۹۲۷ - ۳ آبان ۱۳۰۶ (ترجمه)
 قیامی طهران در موضوع سجل احوال از کتمان حستر از نمایند و مبرک

اطلاع دهید شوقی «

مکلف از حیث : « راجع بقبول ازدواج عموم مؤمنین را در مرکز
و ولایات تحذیر نمایند احدی خود را مسلمان مسیحی کلیمی و یار دشتی معرفی
نمایند ماسمح و مسامحه در این مورد قهری از امر الله است و تبری محمد
انقلابی عظیم است و موجب حیرانی شدید زنهار زنهار «

و قوله الاکید : « در این ایام یاران باید من دون استناده در هیچ
نقاط ایران استقامت نمایند و هیچ وجه من الوجوه خود را تابع ادیان
سابقه و شرایع منسوخه معرفی نمایند و در امور اداری کافی است بقای
مقررات حکومت و ادا امر دولت سرمونی منحرف نگردند و تجاوز نمایند «
و قوله بتصریح : « راجع بیا دداشت در موضوع ازدواج مجلسائی
آنچه رئیس الوزرا انگاشته اند صحیح و متین است یاران را تشویق نمایند
از موانع حالیه و مشکلی دارده نایوس و محسوم نگردند بلکه استقامت
نمایند و از صراط مستقیم منحرف نگردند «

و قوله المطامع : « آنچه صراحت و شجاعت و صداقت یاران نیاز

عظیمہ در جامعہ نجد و ملت اشتہار آئین نازنین در آن سرزمین .
 ہر چند از ذمہ منقص و از استخدام محروم و تجارت مادی مبتلا ولی
 در حقیقت بکر عظیم و سود سیکران غائر و متغیر زیر اہمادی قیمہ این
 امر ناظرند و استقلال شرع بین رافضی و جبیل صداقت متحد
 و مثبت «

و قولہ الملوک : « استقامت یاران سبب یاس رؤساء و ملت ملوک
 و عود حتمیہ آئینہ در آن عظیم است و درہ بیات خشی گردد و شمس
 و سعادت از افق آن ارض طالع شود »

در ابع بحواب مزدین بحسانی در محاکمات قضات و مستطین
 قولہ الاکید : « این جواب صحیح و ستین البتہ استقامت
 نماید »

و قولہ المطاع : « در خصوص محافل ملی باید بداند کہ این یکی از
 مہمترین مسائل ہر کشوری است و در اقلیمی کہ اوضاع مستعد افکار
 حاضر و مدہ یاران نسبتاً زیاد است از قبیل امریکا انگلستان و آلمان

فردا یستی محافل ملی را تشکیل نمایند .

وقود انفعص : در مقصود اولیه از تشکیل چنین هیأتی این است که بواسطه
مشاوره های عمیق شخصی خود محرک و مشوق اقدامات عمیده دوستان گردند
ایجاد روح وحدت و یگانگی و تشریک مساعی در جمیع محافل محلی نمایند و در
همین حال دائما بواسطه مکاتبه و مرابطه با ارض مقصود در تماس ملی باشند
تعمیمات قطعی نهضاتی اخذ نمایند و در ویم رقبه جمیع امور مربوطه بامر و در
کشوری منوط و مربوط بآن هیأت و در تن وقت امور امری محکمی در محیط
اختیار و قدرت آن جمعیت قرار گرفته .

وقود نخستنم : علاوه بر اینها مقصد عظیم دیگری نیز بر عهده این
محافل قرار گرفته در الواح و صیایا بیت العدل های ثانوی تعبیر گشته
و در طبق نص صریح آن الواح مبارکه بر عهده محفل هر کشوری است که با
حیثیت سایر محافل ملی تمام عالم عده اعضای بیت العدل انتخاب
نمایند که با مال رجال بیت العدل جمیع امور امری جهان را متحد ساخته
قوت میدهند مرتب نموده و راهنمایی میکنند در الواح و صیایا بعد از

بیان مذکور که محافل ملی بایستی بطریق غیر مستقیم از بین اجبا انتخاب گردند
 یعنی اجبای هر مملکتی عده‌ای را انتخاب نمایند تا این هیأت اعضاء محفل
 روحانی ملی آن مملکت را از بین جمیع یاران آن کشور انتخاب کنند در
 ممالک آمریکا و انگلستان و آلمان عده منتخبین ثانی بطریق ذیل می‌باشند
 ۹۵ نفر آمریکا که شامل حزب اثر پرسیفیک نیز هست ۹۵ آلمان و ۱۹
 انگلستان بنابراین دوستان هر محفل که عده اجباء بالغ رسمی آن از ۹ نفر
 زیاد تر است بایستی منتخبین خود را که عده آنها نسبت مستقیم اجبای قسمت
 است انتخاب نمایند این منتخبین ثانوی یا با مکاتبه و یا با تجمع هر مرکز استی
 مانند اعضاء انجمن شور روحانی تعلیماتی در خصوص اموری آن تسلیم
 اتخاذ نمایند پس از نفر از بین جمیع اجبای آن کشور انتخاب نموده که تشکیل
 محفل روحانی ملی دهند محافل ملی تا هنگام تأسیس بیت العدل اعظم بایستی
 هر سال انتخاب شوند وظایف بسیار سنگین بر عهده آنهاست چه که بایستی
 جمیع محافل محلی را در حیطة اختیار و مراقبت خود قرار داده اقدامات
 یارانه اداره نمایند و با نهایت قوت در حفظ امر اقامه کوششیده و امورات

مربوط با مراد و سر تا سر اقلیم خود در تحت مراقبت و دقت دائمی خویش
 قرارداد و تصمیمات کلیه منوط بمسائل امری مملکتی را از قبیل ترجمه و انتشار
 کتب و انواع مشرق الاذکار از تسلیع و اموری از این قبیل که بکلی
 مجزئی از امورات محلی است در تحت سرپرستی و مراقبت خود مقوم دارند
 تصمیمات قطعی نهایی در جمیع امور مربوطه محوله باین است .

و قورالمطاع : - اگر کنونش توانم با انتخاب محض ملی در روز اول عنوان
 عملی بشود بایستی اقتلا در مدت ایام رضوان محلی گردد وقت محفل کنونش
 باید محفل ملی معین نماید که تجدید انتخاب شود اگر قرار گذاشت که منسوخ شود
 باید نوعی کند که بکتابه صورت گیرد و اگر یکی از نمایندگان نتواند در مجامع
 حاضر شود عیسی نیست که رای خود را بکتابه بعنوان خشی ملی برساند و دارد
 ولی در دهم اول وجود حضور هر نماینده در انجمن ملی ضرورت دارد تا بتواند
 بعد از مراجعت و قیام انجمن و تصمیمات و پیشرفت امر را با انتخاب کنندگان
 و غیرهم برساند .

و قورالموگده : - محافل ملی هر کدام از این امور مختلفه مستنطقه را

بجهت ای محفل دہشتہ اعضاء آن بجات ازین جمیع اجبای مملکت انتخاب
 میگردد روابط این بجات با محفل ملی مانند روابط محافل محلی و ملی است .
 وقولہ المطاع : « در ایام رضوان چون میعاد تجدید انتخابات محافل
 محلی و مرکزی رسد بدل و جان باین امر خطیر من دون استشارا اقدام نکنند
 در این عمل مبرور بر یکدیگر سبقت جویند و پس از تجدید نسبت به انتخابات معنی
 انصار و اعضاء مستحبہ و عنوان نشی محفل را من دون تاخیر و تعطیل محفل
 مرکزی تعلیم خویش رسانند و محافل مرکزی ہمت در جمع اوراق نموده
 صورتی از آنرا کاملاً در نزد این عبد باسرع یمکن ارسال دارند .
 وقولہ المطاع : « و نیز از اختیارات محفل ملی است کہ برخی مسائل
 محلی و بعضی را ملی تشخیص دهد و یا با کتل امری را منوط و مربوط بہ تصمیم
 محفل ملی شمارد تا شخصہ در امری رسیدگی تا آن نماید و وقت مخصوص
 در آن مصروف دارد . »

وقولہ المطاع : « در خصوص مسائل و اموری کہ بایستی بارض مقصود
 مراجعہ و ارسال شود نیز ہمین ہیأت شور نموده تصمیم میگیرد . »

وقود المطاع : ... برای رفع اختلاف و منهدم ساختن اساس فساد
و خط و قایه امراته از خطرات تفاسیر مختلفه مستبینه که بالمال منجر
به اذیت دادن قوای اولیه میگردد و جهت ایجاد اتفاق و سرعت
پیشرفت در امور امریه از فرائض اولیه هر فرد بهائی است که در تعالیات
این محفل شرکت جسته خود را مطیع صرف تصیمات داشته احکام آن
هیأت را بجا آورده و در اجراء امور امریه با آنها تشریک مساعی نموده با
نهایت صمیمیت سعی نمایند ترقی و تعالی امراته در جمیع نقاط و از
جمیع جهات تحریک و تشجیع کنند

مصدق

.... لازم است که پس از تکلیف محافل روحانی محلی و ملی بدون ادنی
تعویق و تاخیری در تهیه ذخیره برآیند و آنرا منحصراً در تحت اختیار محفل
روحانی گذارند جمیع اعانات و تقبلی ابائی باین مصندوق تسلیم
گردد «

وقود المطاع : ... باید اجبای الهی و امام الزمّن را در تمام کشور ایران

باین امر تمهیدات کرد زیرا اعانه بصندوق خیریه مرکزی مقدم بر اعانه
صندوق خیریه محلی بوده است «

احصائیه

وقوله الملوک : « البته ملوک در جمع و انتشار آن اوراق تعیین عدد
مؤمنین و موضوعات در جمیع نقاط ایران من دون تعویق و استثناء
بهمت بکارند و سعی بلیغ مبذول دارند زیرا اقدام باین امر اولین قدم
است برای احسرای انتخابات ملیه و تألیس بیت العدل خصوصی
ایران و همچنین نفوسی که در پس پرده هستند و خائف و مردودند آنانرا
نیز محافل محلیه تشویق نمایند که رسماً و علناً مرتبط بجامعه گردند و اشتراک
در خدمات امریه نمایند »

وقوله الملوک : « هر مرتبه آخری بمسوم مراکز امریه بواسطه مراکز قسمتها
اطلاع و تذکر دهند که عموم من دون استثناء رجالات و نساء و اقدام و شرکت
نمایند احصائیه ناقص مقبول نه و علت تعویق و تأخیر انتخابات ملیه
و تعیین عدد و کلاء در هر قسمتی گردد »

وقول المطاع : « اعظم فرائض حقیقه دینیّه و از مقدمات
 و تهدیدات ضروریّه تأسیسات بین المللی آینده تشکیل بیت عدل اعظم
 الهی و استقرار آن در ارض مقدسه و تنفیذ دستورات باقیه منصومه در
 کتاب وصایات : ۱ تسریع و اهتمام بیغ در تهیه احصائیه دقیق
 کاملی از کافه مؤنسات و مؤمنین آن اقلیم از سن بیت و مافوق
 آن و همچنین باید انسانی محافل روحانیّه که حافظ و حارس جامعه
 از نفوس سلیمه مخلصه مؤمنه را از بدعیان محبت و انفس شریره مغرضه تمیز
 دهند ۲ باید انسانی محفل مرکزی طهران پس از مشاوره و مجامعه باین
 عید عده وکلای هر قسمتی از قسمتهای امریه آن سامان را بحال وقت
 تعیین و اعلان نمایند و عده وکلاء در هر قسمتی باید بانسبه بعدد مؤمنین
 و مؤنسات آن قسمت باشد و مجموع وکلاء از نود و پنج تجاوز نماید و در
 وقت حاضر هیأت وکلاء باید محصور مؤمنین باشد و چون مجاب با کلیه مر
 گردها و بار جمال در عضویت این هیأت و محفل ملی روحانی هر دو شرکت
 خواهند نمود ۳ عقد مشورت در ایجاد وسائل و رفع موانع

و تأمین موجبات انتخاب هیأت وکلای و اجتماع و اکثریت آن هیأت
مجلسه در هر سنه در عاصمه مملکت ۴ باید مؤمنین و مؤنات
از سن بیت و یک و مافوق آن در هر سنه و در هر قسمتی علی حده بحال
توجه دهنده و وقت وکلای خویش را از بابین آن قسمت را با انتخاب
نمایند چنانچه از قبل تأکید گشته باید کل مشارکت نمایند و نادره گیرند و استعفا
نمایند و کل بدانند که انتخاب در جامعه بهائیان سری و عمومی و آزاد
است و از تدابیر و تشبیهات و مفاسد و مکاره اهل وسیله و حد و آن کلیه
منزله و مبراست و آنچه از تفرعات کیفیت انتخاب محبوب راجع باین
مجلس مرکزی طهران است اجتماع وکلای مستخبر بهائیان ایران
در عاصمه مملکت اکثریت اعضای مجلس که عدد آن در این ایام
بنه منحصر گشته مرتباً در نقطه ای مجتمع گردند بحال حزم اقدام با انتخاب
آن مجلس محفل روحانی نمایند ۶ باید هیأت وکلای که تخمین مجبور
بهائیاتند در اجتماعی که اقلاً شصت نفر از آن در مدینه طهران در خطیره تاحه
مرکزی رأساً و مستقیماً از بین عموم مؤمنین ساکنین آن قلم عظمای مجلس

ملی روحانی را انتخاب نمایند و اما وکلایی که در حضور در این عید ممنوع
و محروم گشته اند البته باید رأی خویش را کتبا بمرکز اجتماع ارسال دارند
..... اعضای این هیأت مجلّه که از اعاده بیت عدل عظیم محسوب
من بعد بیت عدل خصوصی اقلیم ایران موصوف و معروف خواهد
گشت افراد جامعه را تا انتخاب نمایند و محافل مجلّه و این عبدالعزیز همچو
من الوجوه حق مداخله نموده نیست ۷ تعیین و انتخاب اعضای
بمکنه های امریه مرکزی که از وظیفه انسانی محفل ملی روحانی ایران است
دستور محفل ملی - نظامنامه

۸ وضع نظامنامه ملی بمبایان ایران و قانون اساسی جامعه
پیروان امر حضرت رحمن این دستور باید من تمام الوجوه مطابق دستور
محفل ملی روحانی بمبایان امریک باشد که ترجمه اش در محفل مرکزی
طهران موجود و مثبت است ارسال نسخای از این نظامنامه محفل ملی
روحانی بآراض اقدس بعنوان این عید لازم تأیید از دقیق
و تعدیل بهران ارسال گردد و در محفل محفل روحانی ثبت شود و بین محافل

محمیه نشر گردد و تصویب و تصدیق آنان برسد ۹ تقدیم نظامنامه
 ملی جامعه بهائیان ایران با ولیای امور مدینه طهران و اگر
 چنانچه تمجید هیأت محفل ملی بهائیان ایران در دوائر دولت بعنوان هیأت
 رسمی مستقل مشروعی ممکن و سیریه محفل خویش را موقعا نظیر شرکت های مجار
 و صناعی مشروطه معتبره آن مملکت در سجل حکومت ثبت نمایند و وسائل
 عمار و مستغلات که وقف امر الله گشته بنام این هیأت در دوائر ثبت
 اسناد مملکت فراهم آرند

اوقاف و مستغلات

۱۰. تأسیس اوقاف بهائی در عاصمه مملکت و ایالات و ولایات
 باید قبلا آن محل من دون استثناء با اسم انسانی محفل ملی بهائیان
 ایران ثبت گردد و انتقال باید در تحت تصرف اعضای آن هیأت
 باشد و عائدات آن راجع بصدوق خیریه مرکزی آن محفل است
 احدی را حق مداخله و تصرف در آن نبوده و نیست

۱۱. اقدام بپیشکش شعبه ای محفل ملی روحانی ایران در ارض اقدس

و ولایات متحدہ و اقطار سائرہ در شرق و غرب عالم بہائی

و حال این عبد شتاق و منتظر است و تائیس شعبہ ای از آن
مجلس روحانی نورانی در ارض اقدس مؤید و متحقق گردند تا آنچه را وقف مقام
اعلی نموده اند و قبلاً آن چندی قبل بھران ارسال گشته باسم ہیأت
انسانی مجلس ملی بہائیان ایران ثبت و منتقل گردد

۱۲ بذل ہمت در تائیس شعبہ ای از مجلس ملی روحانی بہائیان امریکہ
در خطہ ایران و انتحال بعضی از مواقع متبرکہ و اماکن تاریخیہ آن ہا
باسم آن ہیأت محترمہ ۱۳ اقدام مجلس روحانی محلیہ ایران در
وضع نظام نامہ محلی و کسب اعتبار نامہ رسمی از اوایا و امور مدنیہ خویش
و تائیس اوقاف محلی بر حسب دستور مجلس ملی روحانی بہائیان آن اقلیم باید نمودی
اقدام گردد کہ در اصول این نظام نامہ ہای محلیہ امریہ تا ماہ مطابق مؤید یکدیگر نمایند
۱۴ چون تائیس میں آمد و ہدایہ عزیزان اقلیم ایران باین اقدامات تمہ ضروریہ و مشورہ
جلیدہ تائیس ملیہ و محلیہ و مقامات اساتید مؤید و موفق گردند باید امتیازی
مجلس مجلس ملی روحانی آن اقلیم محلی بسیار آیند و در حضور اکثریت

و تحقیقات لازم سعی موافق بسندول دارند و در تهیه مقدمات انتخابات
 بین المللی بحسب بیان عالم که نتیجه اش تشکیل بیت عدل اعظم الهی
 و استقرارش در جوار مقامات تبرک ارض اقدس است کاینجی و طبق
 اقدامی سریع نمایند و این محفل روحانی آن کشور مقدس که از اعمده مبلد
 بیت عدل اعظم الهی محسوب در کن رکن آن قصر شید است با تفا
 محافل ملی روحانی مالک شرقیه و غربیه عالم بهائی با انتخابات بین المللی
 مباشرت نموده بحال جدیت و توجه و انقطاع با سلوبی بدیع و حسنه
 و تسائی بی شیل منقطعاً عن الجهات طلبا بیدایه و مستدائن
 فیوضاته و تمسکاً بحمل احکامه و تعلیماته ازین جبهه و مؤمنین در شرق و
 غرب و جنوب و شمال بحال بیت اعظم الهی را انتخاب نمایند «
 و قوله المطاع : « در وقت حاضر مستغلات امریه در آن قلمم راجع
 به محفل ملی است و اگر چنانچه واقف وقف خویش را متعید بقیدی
 نموده و بدون قید و شرطی تقدیم امر نموده تصرف و تبدیل آن باین
 وجه جائز و الامراعات شرط واقف کاملاً لازم و واجب حفاظت

قدس و انبیاء و مدارس بهائی از اوقاف محسوب «

و در خطاب بمجلس روحانی طهران راجع بموقوفات امریه قور المطلاع
در ملاحظه گردید رسیدگی باین امور محول بمجلس مرکزی طهران است
تا بواسطه بنده مخصوص بطوارزم و احتیاجات و خبریات این امر پردازد و
تجدید وکالت نامه نیرسالی یک مرتبه پس از تجدید انتخابات مجلس
مرکزی خواهد شد «

مخابرات و مطبوعات و نشریات

و قور المطلاع : « باید در امر مخابرات و مراسلات فتور و تاخیر و هما
پیچ و جد حاصل نشود تا روابط صوری و معنوی در بین انصار او اعضای
بیات بهائی عالم متشکیم گردد و وحدت شرق و غرب متیر شود و چون برای
و مکاتبات در هر محلی بر عهده انشی محفل خواهد بود و مخابرات فقط با اعضا
او محضی و بعنوان او از این بجه ارسال خواهد شد خوب است که اجاب
انشی محفل خویش نفسی را انتخاب نمایند که معروف و مشهور و موثق و قابل
و مقدر باشد چه در حقیقت وظیفه انشی اہم و اشغالش بیشتر از مقام

رئیس است چون تسبیح انتخابات معلوم گردد احب و اولی آنکه در هر
نقطه اعضای محفل روحانی اسامی اعضای محفل مع عنوان کامل منشی
خویش را نزد محفل مرکزی تسلیم خود ارسال دارند و همچنین نسخه ای از آن را
بأرض اقدس نزد این عید فوراً ارسال نمایند تا مخابرات و مکاتبات
در نهایت اتقان و ترتیب شروع شود و تجدید گردد اشتراک محلات امریه
که بواسطه محفل از قبل ترتیب آن ذکر شد از قبیل نجم باختر و مجله الطفال
ملکوت در بلاد امریک و خورشید خاور و در خط ترکستان و شمس حقیقت در
بلاد آلمان و مجله البشاره در هندوستان و مجله الاشراف که اخیر در بلاد
برمائیس شده و انتشار یافته امید چنان است که محفل تمشیت و تربیت
و تشییع این محلات امریه یاران بقدر امکان اشتراک خواهند نمود و ملاقات
شش در سائل ادبیه علمی روحانیه باین محلات بواسطه و تصویب محفل
روحانی خویش ارسال خواهند داشت و باین واسطه بر عزت و شوکت
امراة خواهند افزود «

و قوله الملوکة : « تحریض در اشتراک به محلات امریه از قبیل غنیم باختر

و مجله اطفال ملکوت در بلاد امریک و البشاره در اقلیم هندوستان
و در مجله شمس حقیقت و حقیقت در بلاد المان و مجسم خاور در بلاد جاپان
است و ارسال مقالات شتی در مسائل ادبیة علمیة روحانیة و تفصیل
جریان امور امریه در آن نقطه است «

و قوله الهادی : « جمع و طبع و ترجمه الواح مقدسه الهیه و کتب
سماویة و مقالات امریه است و انتشار و توزیعش در بین یاران و اما ^{مؤمن}
اقدام تمام آن از این بعد باید باطلاع و تصویب بعضی محفل روحانی
باشد «

و قوله المطاع : « در خصوص اشتراک مجلات امریه از فرائض اجبای
الهی آن است که تمام قوی تقویت و معاونت این مجلات بهائی
نمایند در صورت استطاعت اجباء و جمعا و رسا بواسطه محفل روحانی خوش
اشتراک باین مجلات کنند و بشارت امریه خود را نیز بواسطه محفل روحانی
مقرر مستمراً با اداره آن مجلات ارسال دارند و همچنین مقالات امریه
در نهایت اتقان و ممانعت و سلاست مرقوم دارند و بواسطه تصویب

و اطلاع محفل روحانی خویش بآن مجلات ارسال دارند .

و در اینجا غیه است : « راجع مطبوعات و نشریات امریه همواره فرموده نشریات امریه چه مطبوع و چه غیر مطبوع باید جمیع من دون استثناء تصویب و اجازه بجهت مرکزی مخصوص که از طرف محفل مرکزی تعیین و تشکیل شود برسد و الا طبع و انتشارش جایز نیست »

و قوله المطاع : « اتساع دائرة مطبوعات و نشریات امریه باذن و اجازه مقامات رتبه در این ایام از لوازم ضروری محسوب زیرا محذ امر تبلیغ است و مروج آئین رب جلیل امید چنان است که بهمت آن برگزیده گان عظم غنیم و مساعدۀ زمامداران آن کشور مکرم و مسائل تائیس اولین مطبعه بهائی در عاصمه آن مملکت مستقلاً فراهم گردد و دائره اش انفاً تا اتساع یابد و بدینوسیله خدماتی شایان بمصالح دولت و ملت نمایند

مذاکره بادولت

علی العباد تحصیل اجازه از برای دخول کتب امریه در ایران علی الخصوص ساندۀ بحسانی و تاریخ سنین اولیه این ظهور کرد امریک انسانی محفل

مرکزی مباشرت بطبع آن نموده اند مقدم و لازم و همچنین تهیه
 راپورت مربوط و جامع راجع به توقعات و حوادث امریه و تحقیقاتی
 الیه و اتساع دایره خدمات بندگان حضرت اعلیه در آن کشور این
 دو سند اخیر بسیار لازم ارسالش بامریک من دون تعویق از امور ضروری
 محسوب زیرا اندر جانش در ضمن مقام مخصوص درج گردد و در حین
 رابع عالم بهائی طبع و منتشر شود «

و قوله المطاع : مد آنچه در ایران طبع میگردد باید تصریح شود که طبع
 و تصویب محفل مرکزی بهائیان ایران است «

و قوله المطاع : بد در مخبرات رتبه باولات امور و احقاق حق
 مطلوبان و اثبات معاهد صلیه جمهور مؤمنین مداومت نمایند تجدید
 مخبره و استمرار در تعلیم مکاتیب بولاه امور علی الخصوص بهیات
 وزراء لازم و همچنین ملاقات با بعضی از نفوس سلیمه مقتدره معروفه
 مفیده و مساعد اگر چنانچه پس از تجدید مخبره با بهیات وزراء
 نتیجه مطلوبه حاصل گشت مخبره با شخص علیحضرت شاه جائز و همچنین

سفارش محفل امریکاراجع به مخایره باروسای حکومت و اعلیحضرت
 رضا شاه در خصوص دخول کتب امری و تقدیر اصلاحات اخیر در این
 ارسال شد که رأساً بواسطه محفل بطهران ارسال دارند... افتتاح
 باب مخایره با اولیای امور در خصوص تسبیل محفل ملی بحسب بیان ایران
 در این آیام جانزده و تقدیم نظامنامه بر نوع و شکلی باشد تولید مشکلات
 جدید نماید و اسباب توهم رؤسا و شود این قضیه را مسکوت عنه بگذارید»
 و در ابلاغیه است: «توجه المطالع: در امر فزونی از وسائل محتمل بحسب
 انتشار افکار و فوائد علمیه توزیع روزنامجات است و توسیع دوائر مطبوعات
 و نشر اخبار مفیده و بسط مضامین و دلائل علمیه و انتشار مسائل مهمه
 فرمودند من مکرراً با حقایق الهی نوشته و این امر را مکتوب داشتم که اجاباً در نشر
 روزنامجات و مجلات امریه نباید خودداری نمایند و در هر قلمی مطبوعات
 و مجلات بهائی سایر اقایلیم رخساریداری کنند و در نشر اخبار و مسائل
 روحانیه بی اختیاری نمایند و در اینگونه امور از سایر اقوام اگر سبقت
 بنحیضه اقل از دیگران عقب نمانند لهذا مکرراً فرمودند که بعضی آن محفل

مقدّمات نگاشته شود که در تحت المالمهای عهده این سائل را توضیح
 نمایند و با کمال تأکید ترویج فرمایند و در اشتراک احتیاج بار و زمانه و مجتهدای
 امری سعی بلیغ مبذول دارند بلکه محافل روحانیّه در هر مدینه
 و قریه امین و وکیل قرار دهند که در همه جا و کلا محفّات جهانی در کمال
 سعی و انتظام این خدمت را انجام دهند و نشر معارف روحانیّه را
 از فرائض خدمات مهمّه خویش شمارند و در این عمل سرور و مجبّد موفور
 مبذول دارند «

بجته ترجمه

وقوله المطامع : « باید بجته مخصوص ترجمه محفل مرکزی تعیین نماید و اعضا
 این بجته مترجمه و منتظر مواد امریه که از بلاد غرب میرسد و بآن صفحات
 ارسال میگردد باشند و در ترجمه کمال دقت را نمایند و همچنین تدبیر
 اسبابی فراهم آورند که بلغات انگلیزی را پورتهای امریه و مراسلات
 مهمّه تألیف گردد و باید بدرجه ای وسیع و شیع باشد که نفس را پورت
 توسط یا در آن غرب طبع و نشر شود ترجمه آن «

بجسته استنساخ الواح

و قوله المطامع : در از جمله امور لازمه مبرمه که از احتیاجات ضروری و
 اس اساس تشریعات و محرواجات آتیه بیت عدل عسومی است
 استنساخ و جمع و ترتیب و تدوین و حفظ آثار است و این امر خیر از
 وظائف حقیقه اصلیه محافل روحانیه است باید جمیع افراد متوسلین
 و مؤمنات من دون استثناء در نهایت خلوص و امانت و جدیت
 آنچه را از الواح و توقیعات مقدسه که از سماء شیت جمال همدس
 ابی و حضرت نقطه اولی و حضرت عبدالبهاء روحی لا ینفک
 المقدسه العزاء نازل گشته نزد خود موجود و محفوظ دارند نسخه های
 اصلیه را که اکثر فریق به هر دو امضای مبارک است بواسطه نفی رسم
 امانت تقدیم و تسلیم محفل مدحانی محلی خویش نمایند و در مقابل آن وقف
 رسمی از محفل تسلیم گیرند تا پس از استنساخ و مقابله محفل محلی فوراً
 آن الواح را کاملاً بجا بانش ارجاع نمایند همچنین باید هر محفل محلی کعبه
 را مخصوص تصدین نمایند تا اعضای این مجلس از هر لوح و توقیعی باطلای

و تصویب محفل در نسخه استنساخ و مقابله نمایند و اسم صاحب لوح و تاریخ
استنساخ را ثبت کنند اگر چنانچه موقع و تاریخ نزول تعیین گشته اثر اثر ثبت
و ضبط نمایند باید جمیع این امور یعنی تحقیق و اثبات و استقام و استنساخ
الواح و ترتیب و محافظه نسخه های آن محل باطلاع و صواب دید محفل
روحانی باشد و هر نسخه بهر و امضای محفل تصدیق و تصویب شود و اگر
چنانچه لوحی و یا توفیقی نزد فردی از افسر ادعیا باشد که بسیار محرمانه و
مترش لازم و واجب باید مباشر محل لوح را سر بسته و مهور بر سرم
امانت تسلیم محفل روحانی محلی خویش نماید و محفل محلی نفس امارت را سر
بسته بواسطه محفل مرکزی آن تسلیم بارض اقدس نزد این عبد با شخص
کامل مبنی ارسال نماید تا پس از استنساخ در ارض مقصود بواسطه محفل
مرکزی این عبد شخصاً بصاحبش ارجاع دارم و آنچه نسخه های الواح
نزد محافل روحانیه محلی جمع شود باید متدرجاً نسخه های اول را در نهایت
وقت و مسانت نزد محفل مرکزی خویش ارسال دارند و نسخه های ثانی را
نزد خود در محفظه آثار محفوظ دارند »

بخشۀ اماکن متبرکۀ تاریخیہ

و قول المطاع : « در از مجید فراتر و در طاعتی ناکہ بجز انسانی محافل روحانیہ
 احدی بر انجام و ایفای آن کماستغنی و ملحق قادر و مستعد نبوده نیست
 و تاخیر و اجمال نہ اینسور من بعد باعث مشکلات گوناگون گردد بحسب
 و تحقیق تعیین و حفظ و تملک مواقع متبرکۀ تاریخیہ امریہ بلدان و ممالک
 شرقیہ است بسیاری از نقاط و مقامات دیگر از قبیل مدفن اصحاب
 و اولیاء و قتلگاہ شہداء و منعی و محبس رجال امر و قلعائی کہ در اوائل ظهور
 مأمون و مرکز غزوات و قاعیہ اصحاب بوده و دیار و اماکن کہ ملاذ و ملجأ
 اسراء و غریب و موطن و مسقط الرأس اعظم و مشاہیر اصحاب در دور
 بیان و عصر بایان است حسن و اولی آنکہ محافل روحانیہ
 ہر یک بجنہ مخصوص از قدمای احباب و اصحاب و مجرب و فعال مومن
 تاخیر و تعویق تعیین و تسکین نمایند آن ہیأت محترمہ باطل و سلاطین
 و صوابیدہ استنای محفل روحانی در ہر نقطہ بحسب و تفحص از یار و
 انبیاء پرورد »

محفظة آثار

و قوله المطاع : و نیز از امور مطلوبه مستحسنه تأسیس محفظة آثار امریه است
در هر نقطه از نقاط مرکزی تسلیمی بهائیان و این محفظة آثار در تحت میثاق
و اداره محافل روحانیه مرکزی یا بر آن است و محتویات آن در عین تجسید
انتخابات به محافل روحانیه مرکزی جدید الانتخاب بتمامها تقدیم و تسلیم
میشود و هر فردی از فقه ادعوی مخصوصی نفسی که در اثرش از اهل صبا
محسوب نه و یا طرف ثقه و اعتماد او باشد بصرافت طبع و طیب خاطر
از آثار امریه چه از الواح و کتب و مسودات و ماشا که لها تقدیم محفظة آثار
محفل روحانی مرکزی خویش نماید اجرش عند الله عظیم و پشمش در سجل محافل
روحانی و یادگارش در محفظة آثار الی الابد باقی و برقرار خواهد ماند و همچنین
محفظة آثاری در ارض اقدس اخیراً تشکیل گشته تا آنچه را از افراد و محافل
روحانیه از آثار ضعیفه علی الخصوص آثاری که همیش در یک نقطه حسن
و اولی تششش مایه خسارت و فقدان است طوعاً تقدیم محفظة آثار
ارض اقدس کنند بنام آنان در محلی مخصوص محفوظ و مصون ماند و برود

ایام زواری در فرض مقصود از جمیع اطراف و کناف بریدت آن آثار
فائز گردند و یاد آن مقربین در گاه کبریا برانمایند و بذکر خیر و عافیت حق آنان مشغول گردند

نظامنامه های محافل مرکزی محلی

وقوله المطاع : مد نظامنامه ملی بهائی حبشی ایران باید بجاها
مطابق نظامنامه محبائی که در مصر منتشر شده و مطابق نظامنامه
محفل مرکزی امریکا وضع گردد زیرا مواد این نظامنامه های امریه
در شرق و غرب همیشه راجع بمبادی اساسیه و اصول و قوانین افعال
و مؤسسات امریه است و در امور صلیبه اختلاف و تنوع جائز نه زیرا
اصل است نه فرع و آنچه مذکور منصوص نه راجع به محافل مرکزی است
و در امور ثانویه و از ملحمات دستور محسوب

وقوله المطاع : مد در کتاب عالم بهائی جلد رابع که امسال در امریکا
طبع میشود متن نظامنامه محفل محلی نیویورک که درج میگردد و این علاوه بر
نظامنامه محفل مرکزی است که قبلاً طبع شده و انتشار یافته لهذا
نظامنامه محافل روحانی حبشی ایران چه مرکزی و چه محلی باید بجاها

جزئی و کلی مطابق این دو نظامنامه باشد البته پس از وصول جلد رابع
کتاب بایران بجهت ترجمه نص نظامنامه محلی را ترجمه نمایند و بین بایران
انتشار دهند زیرا میزان دستور و نظام محلی محافل روحانیه شرق و غرب
عالم بهائی است «

و قورالمطاع : «د قانون اساسی جامعه بایران که ترجمه نموده اند منقسم
بدو قسم است قسم اول عنوانش از این قرار «بیان نامه هیات ابناء
بواسطه محفل روحانی ملی بهائیان ایران» عنوان قسمت ثانی نظامنامه
محفل روحانی ملی بهائیان ایران «قانون اساسی شامل بر بیان نامه
و نظامنامه است و بیان نامه مقدمه نظامنامه محسوب و این دو قسمت
دارای اصول و قوانین اساسیه جامعه بایران است و هر یک جزو قانون
اساسی و یا دستور بهائی محسوب و آنچه در این قانون چه ملی و چه محلی
منصوص و مذکور نیست از امور فرعی محسوب و راجع بامای محافل ملی
در جامعه بهائی است «

و قورالمطاع : «متنوع در امور فرعی مقبول و معدوم بلکه لازم و مجرب

ولی در منصوصات دستور ملی و محلی تصرف و تغییر و تبدیل جائز نه محال
 ملی روحانی ایران هند و مصر و عراق و انگلستان و آلمان و استرالیا
 کل متمسک بنفس این دو دستورند و در اکثر این اقالم مباشرت ترجمه
 و طبع و انتشار آن نموده اند در اقلیم ایران نیز باید انسانی محفل ملی هست
 نمایند تا نص این دو دستور در جزوه ملی حده طبع و منتشر گردد و مندرجا
 تنفیذ و تعمیم باید و من بعد تعمیم اولیای امور گردد و است بارنامه رسمی
 از طرف اولیای امور صادر شود و اوقاف ملی و محلی بحال مسانت مطابق
 او امر الهیه تأسیس شود .

د قوله المطاع : ده اولین وظیفه محفل ملی وضع نظامنامه امری
 و تدوین قانون اساسی جامعه مطابق دستور محفل ملی بهایان است
 است نص این نظامنامه باید بحال دقت و من دون تغییر و تبدیل
 ترجمه گردد زیرا آنچه در آن منصوص از اصول و مبادی اساسی جامعه
 بهایان است این قانون ناموس اکبر است و نظامنامه بیت عدل
 عمومی که همین بر عهده محفل ملی است ناموس اعظم و همچنین ترجمه

مجموع مکاتیب این عبد که در امر یک طبع و منتشر گشته اساس و مواد
 این نظامنامه و مصدر و متمم آن است درین تأیید که یاران این بیان مباشرت
 با انتخابات و تأسیسات طلبه نموده اند لازم و واجب زیرا محو یا تش
 اصول محسوب و آنچه مذکور نه از تسفیرات است و اختلاف و تنوع
 در امور ثانویه منحل در نظام امور نبوده و نیست »

و قوله المطاع : « ترتیب سابق را تغییر و تبدیل ندهند مراکز قسمتهای
 امریه باید واسطه منابر بین محفل ملی روحانی و محافل محلیه باشند »
 و در ابلاغیه است : « راجع بار سال صورت اسامی اجناب نقاط امریه
 به محفل ملی بجای اول فوریه که تقریباً اول بهمن است در اول دیماه باشد
 این فقره را تصویب فرمودند در خصوص انتخاب و کلاً که اقل باید سه ماه
 قبل از انتخاب مراتب محافل روحانیه نقاط امریه اطلاع داده شود
 این مطلب را نیز تصویب فرمودند سفارش فرمودند بنده و از دهم
 ماده هشتم نظامنامه را حذف نمایند زیرا در امریک در اینخصوص تفسیری
 داده شد و این عجب تصویب نموده و در باره بهمن دستور جامعه

بهائی تدوین محفل ملی امریکا فرمودند در تشکیل اولین بیت العدل اعظم طبق آن عمل خواهد شد.... در خصوص انتخاب اعضا، علی البدل محفل ملی فقط در جای اعضای دیگر جلوس کرده در مشاوره شرکت نمایند و حتی جزو اکثریت بحبت رسمی شدن محفل (۵ نفر از ۹ نفر) هم شمرده نشود. جمیع امورات ثانویه که دخالتی در اصول مصرحه ندارند بسته بنظریه محفل ملی است که بنسبت و اقتضای محیط های مربوطه خود تصمیم گیرند.

و در خطاب به محفل روحانی ملی بحسب آیان ایران قوه المطاع: «دعائ و منحل نمودن محفل روحانی در جامعه امری است بسیار مهم و دقیق باید بدقت واقع گردد و الا اسباب خلل در تنظیم امور جامعه و سستی ارکان آن گردد اگر چنانچه اصلاح و رفع ماده فساد پس از جهد و سعی متادی ممکن و تیسر گردد

الغاء و ابطال محفل و تجدید انتخاب قبل از حلول عید رفوان جائز»

و قوه المطاع: «در هر هیاتی که بنظام الهی و بر حسب تعلیمات و اصول و شرائط مساویه که در محف الهیه مشروحات ثبوت و مسطور است کاملاً کاملاً یغنی و ملحق لهذا المقام الرفیع و المکرز الشیخ انتخاب و تشکیل نشود»

بنیات از اعتبار اصلی و رتبه روحانی ساقط و از حق تشریع و وضع احکام
و سنن و قوانین غیر منصوصه ممنوع و از شرف الهی و قوه مطلقه عباد محروم
و قوله المطاع : « اما هر یک از این بیوت عدل خصوصی چه در شرق
و چه در غرب با انتخاب عمومی در هر قلمی معلوم و منتخب نگردد تشکیل
تأسیس بیت عدل عظمی الهی بقانون مصطلح در بلاد غرب بسیار
صعب و مشکل بکده متعین و متعین »

و قوله المطاع : « هنگامی که محافل محلی و ملی در نهایت قوت
و مسانت و با حسن وجه در سراسر عالم جهانی بملکات مشغول گشته
بیت العدل عظمی بنا خواهد گشت و چون اساس آن بیت عظمی نهاده
شد اوضاع را از نو بایستی رسیدگی نمود و اصولی اتخاذ شود که برای
مدت معینی امورات امری آنچنان اداره گردد تا وقتی که بیت العدل
اعظم تشکیل شود برای ایجاد تحت و در تشکیلات و وحدت شکل در سراسر
سر شرق و غرب محافل محلی بایستی هر سال انتخاب گردند این انتخاب
در روز اول رمضان عملی شده و اگر پیش و مقدور است نتیجه اش در همان روز

باب نهم در خبایار از ماسیاتی (انتقال باب سیم)

حضرت بیا، الله در مجبوه شد اند ایام سیم عظم قشده عکا خبر دادند
توله الاصلی : « سوف یفتح باب السیم و یتخرج من ارضه و یتخرج
و کذلک یوحی الیک من مطلق الالهام »

و در یوحی دیگر است توله الاصلی : « سوف یفتح ما فلق و یفتق ما
رئق و یدخل من منیع و یتفرق من خبیع و یتسل ما عسر و یتطیر ما یتیر
فیکروا یا اولی الابصار تعرفوا ما رقم من الاسرار »

و در اثری از رخ اوم و ع است توله : « قسم با قباب اتق معانی
که بشانی امراته در این ارض مرتفع شد که احدی از عهده ذکر علی یابنی
بر نخواهد آمد و باب سیم مفتوح مع آنکه در اصل فسدان دولت که
عبد العزیز صادر نموده بود این فقره بود که احدی را نکند از بند نزدیک
شود حتی دلاک را هم بهجت خلق رئیس و غیره نکند از بند بدون ضابطه

ملاقات نماید مخدک باب سخن بیانی متوج شد که اصحاب هر دیکر که
اراده نمی‌کردند من دون سؤال جواب فرمایند و این قدمت کبری سلطنت عظمی
من خیر اسباب ظاهره شد چه هرگز گمان نداشت که آن شدت و سختی تا
زائل شود نشد آنکه هوامتصد علی ما شاء الله لا اله الا هو العباد احکم انعم
الحکیم»

سوره مبارکه بقره : « جمیع آنچه در این دو سوره واقع شده در آن لوح
امشع اقدس مذکور و مسطور است قد طر ما و حدیثی الکتاب و غیره مالا
یدر که ایوم احد من العباد »

انقلاب داخلی از منافقین

در لوحی است قوله الاعلی : « بسم الله الاقدس الاهی یا ایها الناس
الی الله و اتاکم فی رفساه فاعلم انما نجرک یا سیکون الله لا بد ان
تختلف الامور فی ملک المدهینه و کان الوعد ثباتاً لا تلکمن من الذین
یدعون الایقبال سوف یشهد احد لا احد مالا اذن الله له یسر انفسه عند
ربک علم کل شیء فی کتاب بین ما سیظهر انما زاه فی بحین ان التفتی

يغزىل في كل حين ياخذ القمح وينبذ الزوان كذلك يخبرك من قبل
الى الرحمن انك ان جالساً تحت سيف الاكوان اوصيك يا محب
المقبل الى الله بكلمات شرق ولاح من افق تبيان تطلع بما
عندنا وتكون من الغائرين لا تصدق كل من نسب نفسه اليانا ان
الذين يستحقون الهوى ان الله يري منهم ونحن برآء ان ربك هو
هو اعلم الخبير من تمك تقوى الخالص اذ اهل الله شهيد
بذلك ما نزل في الفرقان ثم في كتب التبيين ان اجابني اكثر بلاد
مالا قوا العبد الاعداء معدودات منهم من حضر لقاء الوجه مرة واحدة
ومنهم من رآني على مساقه لذا ما اطلقوا بالمراد ومنهم من وجد يعرف
وما راي القميص منهم من فاز باللقاء واستقام الى ان نبذوا
ورأي يمين لكل نصيب من بحر فضل ربك انه هو الغفور الكريم انك
في كل الاحيان اسيراً بين ايدي الاعداء وما وجدنا الفرقة على
قد نعتي عليهم الحكمة والبيان وبذلك بعدوا عن المقصود منهم من
تمك بكلمة وفسرنا على زعمه ومنهم من تمك بكلمة اخرى كذلك

فصلنا کف تفصیلاً و ماینبأ ک مثل خیراتی ا کون تحت جلیار لا تحصی
 و قبلن الله اندو الزرایا فی سبیل الله انه هو العظیم الحکیم انما سترنا
 انفسا سیتنا بما امرت به و ما منعنا جنود الله المین لئلا نخب ان
 عده من الالین قسبلوا الی الله ان سیروا امرهم لعل یحدث بذاک
 امر فی سبیل ربهم انه هو العظیم آیاک ان تحسنن بما ورد او یرو اذا
 سمعت بقضوا لا تعطرب ان استعم انه علی کل شیء شهید ان الله
 غفره لامری کلمات زود البلیا یزود شوقا الی الله انه هو المحکم علی ما
 یرید انه لبالمرصاد «

ناحقین و مدعیین

و نیز در باره مدعیان کذب خبر دادند قور الا علی : « سوف یرفع البغی
 من اکثر البعد ان یجسنبوا یا قوم ولا تشعبوا کل فاجر نسیم هذا ما اخبرناکم
 اذ کن فی ابره اق و فی ارض السرو فی هذا المنظر المنیر «
 و قور الا علی : « سوف تکمحن من الدیار نداء کما اخبرنا به من قبل
 اذ تجسنبوا و تمککوا بهذا الذیل المنیر

و قوله الاعلیٰ : « سوف یسبحون الذی الذین ارادوا ان یفیلوا
 العباد ایاکم ان تسبوا کل جمیل بعد سوف ترؤن من یدعی فی نفسه
 امرًا الا انه من الکافرین »

و این آیه از کتاب اقدس قوله مبین : « الذی تکلم بغیر ما نزل
 فی الوحی انه یمس منی ایاکم ان تسبوا کل جمیل مع اثم » معنی بحق
 و مدعی را بیان نماید

و در لوحی است قوله الاعلیٰ : « در ارض زوراء از قلم اعلیٰ این کلمه
 علیا جاری و نازل : « سوف یرفع الشاق من کثر المبلدان »
 و هذه الهمی ظاهر شد و نامعین در اطراف متحرک با هم حق خود را
 حفظ نما »

و در اثری از خادم است قوله : « این نامعین دو قسمند قسمی در
 اول ادعای ایمان نمایند و بعد بکمال اعراض قیام کنند و قسمی بعد
 بر خیزند بغیر ماذن الله تکلم نمایند و این خبری است که از قلم اعلیٰ جاری
 شده و البته واقع خواهد شد »

ونیز در اثری مفصل از رخ ادم است : حد قد متک هذا الخلیل
 الخلیل باسم الله ان طلق الله فی الخلیل المحدثه الذی توحد سلطان
 وحد نیست و تفرد بملیک فردا نیته الذی کان مقدساً عن اعلی ذکر
 الکائنات و منزلاً عن اسی وصف الکائنات و متعائلاً عن کل سافج
 ذکر و جوهر و صف قد اقر الحق بربون بالقصور عما یغنی سلطاناً و عجزاً
 المخلصون بالعجز عما یطیق لبطا عزه لم یزل کان فسرّاً و اهداً و
 لا یرال یكون مثل ما قد کان قد نبی بشتیه ان فقه بیت امره علی اس
 البیان و اسطقس لتبیان و خلق له حفاطاً و حراساً لیحفظوه عن کل
 خائن غافل و متکلم جاهل و هم الذین لا یتجاوزون عما انزل الله فی الکتاب
 و لا یتکلمون الا بما اذن لهم فی کتاب الله انهم ایدی امره فی الوری
 و مصابیح هدایه بین الارض و اثری و هم العالمون لیدی بابه و یطرون
 من لم یکن اهلاً لادخل الی قنائه لا آله الا الله الحاکم الامر بعظیم
 ثم آتاک یا خالق الاصباح و درسل الیراح بان تعرف بعض اجابک
 مقامهم و شانهم لکلتجا و زون عما حد فی کتابک و قدر فی الوری

و يعرفون انفسهم و تکلمن باین معنی لهم ثم ارز قم حلاوه کاس عبودیتہ فی
سیلک ولذہ الاقتدار عند ظهور غنائک و المعجز عند برزاق قدرک و عزیزک
یا الهی لو شربوا هذا الخمر لقتلوا بحبل عبودیتک ... نفسی لا استقامتکم
الفداء مراشد آن حضرت کہ بنام نامی اسم اتم مدی علیہ من کل
بہاء البہاء بود این بندہ فانی بزیارت آن فائز از جہتی سرور بی اند
دست داد چه کہ تمنی محبت محبوب عالمیان از او ساطع بود و همچنین چنین
لا نہایہ چه کہ مشاہدہ شد کہ بعضی احیای الہی بکلماتی تکلم مینمایند کہ این کلمات
بنفسہا سبب توقف ظهور نصرت است و علت اختلاف خلق فی تحقیق
سبب تضرع امر اللہ فیما سواہ الیوم باید نفوسی کہ خود را بحق نسبت مید
نار کلمہ آئینہ مشعل باشند و بیانیاتی بین خلق ناطق گردند کہ سبب انجذاب
قلوب و افتدہ ناس گردد تا کل از نور بیان و نار محبت رحمن با فوق
ایمان توجہ نمایند آنکہ بکلماتی تکلم کنند کہ سبب اخلاص نفوس و اضطراب
قلوب گردد از بیانات لایسمنہ لایغنیہ کہ بعضی من غیر شعور بان تکلم
می نمایند تکلیف از برای احدی باقی نمیمانند قسم بافتاب افق معانی

که اگر احیای الهی بآنچه از قلم اعلی جاری شده حاصل میشوند یا کمال
 باقی ابی توجه مینمودند یا بریزان رابع می گشتند عجب است که بعضی
 که خود را در هوای عسره فان طائر میدانند هنوز بنظر هر کلمات الهیه قافیه
 نشده بلکه بوی آنرا استشاق نکرده اند شاعرین درود رضوان میفرمایند
 قوله جل و عز : انا تجلینا علی کل الاشیاء بکل الاسماء مقصود از این
 کلمه مبارکه آنکه کمال اشیا و الیوم تجلی مولی الاسماء فائز شدند و مثال
 این بیان و فوق آن در زیر صحت و کتب الهی نازل و معانی و
 مقصود از آن بلسان پارسی و عربی در الواح حدیده از قلم امربیان شده
 طوبی لمن عرف مراد الله و تمسک به منقطعاً عن کل نامق لا یشرع
 یقول و نامق لا یفقه ما قال بعد از خرق حجابات و سمجات و کسر
 اصنام و ادوام تازه کلمات حقیقه ناطق شده اند وقتی از اوقات
 در ساعت اقدس این عبد حاضر و توجه الی وجه المحبوب و بیارسی
 فرمودند وقتی باسم مید توجه بعضی از فی غودیم تا به محلی رسیدیم
 ملاحظه شد درویشی فذلونی ترتیب میداد از او پرسیدیم چه میکنی مذکور

داشت خدای نیرم با خدا سپرم از برای خدای نیرم شده شد که آن
 مسکین چپ در از شریعت رب العالمین دور است و بعد توقف نمودیم
 و بکمال شغقت و نصیحت با او کلم نمودیم تا آنکه آشفته آفتاب حقیقت از
 افق قلبش ظاهر و مشرق شد بعد از آن قیام نمود و او یک رفیق شست
 برهنه باین ناس می نمود و بهمان کلمات ناطق و هر دو بانوار خیره
 معانی فائز شدند بعضی که یوم بعد با پای برهنه در رکاب میدویدند
 میگویند آن ارض خوارستان بود و آنچه گفته شد که سوار شوند قبول نمودند
 از حق جل و عز می طلبیم که اجای خود را از شربانیات مضرة حفظ فرماید
 تا مآل بیاذن الله ناطق گردند و بخدمت امرش مشغول شوند در کتاب
 اقدس و اکثری از الواح تکلیف اجای خود را بآیات واضح و بر این
 کامل فسر نمودند قوله عز و جبرائیل من یدعی امری قبل اتمام الف سوره
 کامله آنکه کذاب منقرض است الله بان یؤتیه علی الترجوع ان تاب آنکه لهو
 التوب و ان حتر علی ما قال یعبث علیه من لای رحمه الله شدید العقاب
 من یا اول حسنه البلاء و یفسر با غیر ما نزل فی الظاهر آنکه محروم من

روح الله در حقه آتی سبقت العالمین خافوا الله ولا تشعروا عنكم
من الامام ان اتبعوا ما یا مکرّم به ربکم بغیر العظیم سوف یرفع الله
من کثیر البدن ان اجتنبوا قوم ولا تشعروا کل فاجر نسم هذا
ما خبرناکم به از کتانی العراق و فی ارض السرو فی هذا المنظر منیر آتی
.... و بعضی از نفوس مشاهده میشوند که بذکر حق متغولند و کمال مایلین
فی الابداع به شای حق مطلق و ذاکرند و لکن همان ذکر و شت را دوام
ناسر داده و میدهند و بعد از آنکه قلوب ضعیف را صید نمودند
بعضی از آیات الهیه از پارس و عربی که از سماء مشیت نازل شده میشوند
و آن آیات را بهوای خود معنی مینمایند و بان از برای خود شناسائی ثابت
نیکند و سبب ضلال و اختلاف ناس میگردد ایوم اگر نفسی به جمیع
اسما حسنی نامیده شده باشد و بغیر عبودیت صرفه بکلمه ای نطق نماید لدی
الحق از اهل خسران محسوب است آیا تفکر نمینماید که اگر هر روز حقیقاً
شود جمیع احکام الهیه و اوامر ربانیه معطل و معوق خواهد ماند
هر روز ندائی مرفوع است و موصوفانی بر پادرسنه قبل و نفس مجهول

در رشت ظاهر شدند و ادعای حقیقت نمودند و جمعی از ارجحان که از اصل
امر اطلاع نداشتند حول آن دو نفس جمع شدند و سبب اختلاف گشتند
تا آنکه عریضه بابت اقدس آمد بعد از صدور جواب بافق اعلی راجع
گشتند قد غفر لهم الله فضلاً من عنده از هو الغفور الکریم

ایوم اگر نفسی از حبس بجمله ای که مخالف و مغایر رضای الهی باشد
حکم نماید باید اهل بها و ادب را نصیحت نمایند شاید نصیحت مستفاده متنبه شود
و الا لیس لاحد ان یتقرب الیه هذا حکم ربنا العظیم فی کتابه العظیم

و نیز از حضرت بهاء الله در باره بیت عظیم بغداد است قوله الاعلی
و واذکر ما نزل فی ارض تهر فی سنه الاولی بعدنا المهدی و

اخبرناه به فی ما یرد علی البیت من بعد ثلاثین سنه ما و رد من قبل من الله
اعتدی و سرق و عند ربک علم السموات و الارضین قلنا و قولنا

الحق ثم اعلم بان لیس هذا اول من نزل علی مینی و قد نزل من
قبل با کتبت ایدی الظالمین و سنزل علیه من الله تا تجری به
به الله موع من کل بصیر کذک القیناک با هو المستور فی محب

الغیب وما اطلع به احد الا الله العزیز الحمید ثم تمضی آیام یرفعه الله
 بالحق ویجسد علی فی الملك بحیث یطوف فی حوله من العارفين هذا
 قول ربك من قبل ان یاتی یوم الفرع قد اخبرناك به فی هذا اللوح
 لتأخزنك ما ودد علی الذییت باكتسبت یدی المحدثین «

راجع یہ کرمان

در ارجع یہ کرمان در کتاب اقدس است قول جل و عز: «یا ارض الكاف
 والراء انما نراك علی ما لا یحبب الله وری منك ما لا یطیع بعد الا الله
 العلیم الخبیر ونجد ما یرئك فی سرائر عندنا علم كل شی فی لوح
 بین لا تخزنی بذلك سوف ینظر الله فیک اولی باس شدید یزیدنی
 باستقامته لا تمنعهم اشارات العلماء ولا تعجبهم شہات المریین اولئك
 ینظرون الله باعینهم وینصرونہ بانفسهم الا انخس من الرائین «
 و در لوحی است قول الا علی: «در کتاب اقدس نظرنا آنچه در باره
 کاف و را و نازل الیوم مشہود جعفر و انیس از اہل کاف و را و
 و لا جعفر پیرش شیخ احمد روحی (اعراضا عن الحق و اعراضا عن حقہ

گفت اند آنچه را که هیچ عاقل نگفته

و در بعضی دیگر است قوله الاعلی : « نعتیقنا عقیقین از ارض کاف و راه
مرتفع و این آن خبری است که در عراق و در ارض سمرقند و در کتاب
اقدس از قلم اعلی جاری و نازل گشته طوبی و عارفین طوبی و تراسین
طوبی و ثباتین طوبی و مستقیمین

و در اثری با مضامین آدم و است : « از جمله میرزا احمد کرمانی چنانچه
عریفه از او با حجت اقدس رسیده و بعد که بنا به بیان گذشت چون
مقبول نیفتاد با عراض قیام نمود و بعد از چندی عراض متعدده که سخن
بتوبه و استغفار بود از او رسید و بعضی هم توسط نمودند معذرت که مجدداً
در این ایام نجاق قیام نمود و مطلع نفاق پیوست در مدینه کبیره بود
و از قرار مجموع نظر با اعمال خفیه و اقوال مختلفه از آن محل هم طرد شد...
در کتاب اقدس این آیه مبارکه نازل قور جعل کسب یاء : « یا
ارض الکاف و الراء... و این آیه مبارکه در کتاب اقدس وقتی نازل
شده که اسم احمد هم در خطا هرگز نکرده بود »

در اثری دیگر مورخ ۲ محرم ۱۳۹۱ است: در جلد میرزا احمد کرمانی
 که در اول کمال اقبال و خلوص را اظهار نمود و بعد نظر بجهت و اعمال شنید
 مردوده و آنگاه شسته شده در بعضی از بدن ارض خوار رفته و بجا امده انفس و الهی
 ناطق و چون اسرار باطنش ظاهر شد و غائب گشت رجوع نمود و چند عریضه
 بکمال اقبال و انابه و استغفار بابت اقدس ارسال داشت و بعد بار
 بار رفته و التماس یکی از نفوس مقدسه نموده و ایشان عریضه بابت قدس
 ارسال داشتند و توسط نمودند و بعد در مدینه کبیره رفته و نقض عهد نمود
 و بعضی کلمات و ایه شیطان را با طراف فرستاد و بعد از آن انسان از
 چنین نفوس متغیر میشود حال چند عریضه این بی انصاف موجود است
 و بعضی اظهار عجز نمود که هر نفسی مشاهده نماید یقین میکند بر صدق و
 و اقبال و ایمان او و هر جا رفته خود و اعمال و اقوالش مترجم باطن او شد
 و حال از مدینه کبیره اخراجش نمودند احادنا الله و محشر الموحدين من مکره
 و مکر الله نزد موافق بموافقت تمام ظاهر میشود و ادعای ایمان ایشان
 ینماید و نزد منافق بکمال نفاق ظاهر این ایام کتابی از بختین است

آورده بآباده شیراز فرستاد و از آنجا صورت کتاب بحسب رازدکی استوار
 این ارض فرستادند تفصیل ببحث اقدس عرض شد این بیان در کتاب
 رحمن ظاهر قوله عز و جل «نفوسی که از شجره قلم اعلیٰ مرزوقند
 کتب عالم ایشان را از مالک قدم منع نماید تا چه رسد باین هدایات
 انستی» همچنین در لوح کلی از بساط خلیل که در آن ارضی هستند این
 کلمه محکم مبارکه نازل قوله جل جلاله «در سده اولیه از صریق قلم اعلیٰ این
 کلمه مبارکه استماع شد طوبی از برای نفوسی که امر بدیع را عارف شدند
 و بصراط بدیع توجه نمودند و این مقام بلند اعلیٰ حاصل نشود مگر بمحو
 آنچه از قبل بوده و آذان اصغاء نمودن عیال من فاز بهذا المقام الاعز
 الاهی انستی از حق سلیم حسیع را یابید فرماید براصغاء کلمه الهیه
 فوالدی تغرد با بسیان و توحه بالکلام اگر همین دو فقره که ذکر شد نفوس
 عالم باصغای آن فاز شوند بسته حلاوت بیان رحمن را بیایند و از
 حرارت محبت مالک امکان ثباتی مشتعل شوند که ماسوی الله را معدوم
 و فانی مشاهده کنند حبه از ملک اعرف از صنوع بین الالمه بیال

الخادم ربّه بأن یؤید العباد علی عرفان هذا الامر الذی به ترزعج بنیان
 الوجود الآمن شاء مالک الغیب والشہود در این آیہ منزلہ در کتاب
 اقدس کہ در دورہ اول ورود سخن عظیم نازل شدہ نظر نمایند کہ میفرماید
 قوله عز وجل « یا ارض الکافی والراء انما نراک علی ما یحبہ الله
 وری منک ما لا یتلع بہ احد الا الله اعلم بحسیر و نجد ما یرنک فی سر
 امر عندنا علم کل شیء فی لوح حفیظ انتی » صدق الله ربنا ورب
 آیاتنا ورب من فی السموات والارض انما آتانا به وبعلمہ الذی سبق
 الکائنات وبرحمۃ انتی احاطت العالمین خود آنجناب میدانند قتی
 کہ کتاب اقدس از سماوشت الہی نازل ذکر احمد ہم در ظاہر نمود از طویحات
 بیانت نزل آیات باید رفیق ہم در آن ارض داشتہ باشد و لکن بیان
 قدم بشارت میدہد آن ارض را بقوله تعالی : « لا تخزنی بذلک
 سوف ینظر الله فیک اولی یأس شدیدہ نیکوئی باستقامۃ لا تمنع
 اشارات العلماء ولا تحجبہم شہات المریین اولئک ینظرون الله
 بانفسہم وینصرونہ بانفسہم الا انفسہم من التراجعین انتی »

طوبی لعین رات ولاذن سمعت ما نطقت به لسان بعظمه فی الیام
 والایام در چند سنه قبل یومی از ایام جناب امین علیه بهاء الله در
 ساعت اقدس حاضر بودند وجه قدم با دست توجیه نمودند تا وجدنا را
 و فراد من ارض الکاف والراء این عید فانی این فقره را چند سنه
 قبل در جواب یکی از دوستان نوشته بجان الله چه مقدار این نوح
 مرید از صراط مستقیم بعید دیده میشوند مع آیات مقرر و براهین قاطعه
 و بنیات مشرق و علامات مشهوره در تیره او عالم سازد و سالکند و معنی
 یوم الله را ادراک نمودند چه اگر ادراک نموده بودند اقل من آن محتجب
 نیمانند و چشم سرب غیر غلظت توجیه نمینمودند و می شناختند

راجع به خراسان

و نیز در خطاب بخراسان در کتاب اقدس است قوله جل و علا : یا
 اَرْضِ اِنَّا نَسْمِعُ فِیکَ صَوْتَ الرِّجَالِ فی ذکر ریک الغنی المتعال
 طوبی لیوم فیه تنقّب رایات الاسماء فی ملکوت الانشاء باسمی الاهی
 یومذ یفرح المخلصون بنصر الله و یشیخون المشرکون «

و از حضرت عبدالمجید، در ضمن نطقی در حینادر ۱۴ خرداد ۱۹۱۴ است
 قوله العزیز: « جمال مبارک ذکر خراسان را می‌فهمیدند که این م
 مبارک آنجا نشر خواهد یافت همه کس گمان میکردند مقصود مبارک خراسا
 است بعد که غایت جمال مبارک همه متوجه به عشق آباد شد ملتفت شد
 که مقصد آنجا است بعد دیگر مشرق الاذکار در آنجا تائیس شد »

در حینادر خانه شان در ۱۱ صبح ۲۹ جون ۱۹۱۴ قوله العزیز:
 « عشق آباد حال خوب مرکزی است مردود زمان قدیم مرکز خراسان ب
 ملک خراسان بسیار وسیع بود افغانستان و سیستان و بلخ جمع داخل
 ملک خراسان بودند از زمان قدیم مرکز خراسان مردود عشق آباد هم
 نزدیک مردود است جمال مبارک همیشه ذکر خراسان میفرمودند و الواج مبارک
 ذکر خراسان هست و میفرمودند که از خراسان ذکر آتی بلند خواهد شد و
 همه تمجید بودند که چطور اول در خراسان ذکر آتی بلند میشود بعد که عشق آباد
 بیان آمد و مشرق الاذکار در آنجا تائیس شد و برای اجبای آتی ملجا
 و پناه در هر جا که بر هر اجبای آتی تنگ میشود میشود عشق آباد

و فی الحقیقه اجبای الهی در مشق آباد خیلی بہت کردند

ارض طاء

در کتاب اقدس است قوله جل و علا : یا اَرْضُ اطْأِیْ تَحْتِی
 مِنْ شَیْءٍ قَدْ جَعَلْتُکَ اللَّهُ مُطْعَمَ فَرْحِ الْعَالَمِینَ لَوْ شَاءَ رَبُّکَ
 بِالَّذِی یُحْکَمُ بِالْعَدْلِ وَ یَجْمَعُ أَغْنَامَ اللَّهِ الَّتِی تَفَرَّقَتْ مِنَ الذَّابِ
 اِنَّهُ یُوجِهُ اَهْلَ الْاَنْبَاءِ بِالْفَرْحِ وَ الْاِنْخِطَاطِ اَلَا اِنَّهُ مِنْ جُوهَرِ الْخَلْقِ
 لَدِی الْحَقِّ عَلَیْهِ مَجْدُ اللَّهِ وَ بَهَاءُ مَنْ فِی مَلَكُوتِ الْاَمْرِ فِی کُلِّ مَن
 اَفْرَحِ بِمَا جَعَلْتُکَ اللَّهُ اَفْقَ النُّورِ بِمَا وَلَدَ فِیْکَ مُطْعَمَ الْغُیُورِ وَ سَمِیْتَ
 بِهَذَا الْاِسْمِ الَّذِی یُزَاحُ نِیرَ نَفْضٍ وَ اَشْرَقَتْ اَسْمَاؤُا وَ الْاَزْمُنُ
 سَوْفَ تَنْقَلِبُ فِیْکَ الْاُمُورُ وَ یُحْکَمُ عَلَیْکَ جَمْعُ النَّاسِ اِنْ رَزَقَ
 لَمْ یُؤَلِّعْ لِمِ الْاَعْمِیِّ طَمْسُ نَفْضٍ رُبَّکَ اِنَّهُ لَا یَنْقَطِعُ عَنْکَ مَخْطَاةٌ اَلَا طَفَا
 سَوْفَ یَاْخُذُکَ الْاَطْمِیْسَانُ بَعْدَ الْاَضْطِرَابِ کَذَلِکَ قَضَى الْاَمْرُ فِی
 کِتَابِ بَدِیعِ

ودر لوح عدل است قوله الاعلیٰ : « سوف تبدل هذه الارض
 من ظلم هؤلاء و تضارب الامور کذلک بخیر کسان صدق عظیم »
 و در مناجاتی است قوله الاعلیٰ : « هو انظروا هنا طوق المقدر العظیم
 بالحکم سبحانه یا الهی لولا ایلایا فی سبیلک من این نظر مقامات
 عاشقیک و لولا الرزایا فی حبک یا الهی تبتین شوون مشاقبیک و
 عزتک غیر محبتیک دموع عینوهم و منس مریدیک زفرات قلوبهم
 و غذا قاصدیک قطعات اکبادهم و ما الذسم الردی فی سبیلک و
 اعزسم الاعداء لاعلاء مملکتک یا الهی فوالمرک ما اردت و انزل علی
 فی حبک ما قدرته و عزتک ما اريد الا ما تريد و لا احب الا ما انت تحب
 توکلک علیک فی کل الاحوال اسألك یا الهی ان تظهر منصرة هذا الا
 من کان قابلاً لاسمک و سلطانک یندک فی بین خلقک و یرفع اعلام
 نصرک فی مملکتک انک انت المقدر علی ما شاء لا اله الا انت الیهین
 الیقوم سبحانه اللهم یا الهی قو قلوب اجانک بقوتک و سلطانک
 مثلاً یخوفهم من فی ارضک ثم اجعلهم یا الهی مشرقین من انوار عظمتک

و طایعین من مطلع اقتدارک ایرت زینیم بطراز العدل و الانصاف
و نور قلوبهم بانوار الموهب و الالطاف انک انت الفرد الواحد الخیر
العظیم اسألك یا مالک القدم و مولی العالم و مقصود الامم یا لاسم
الا عظم ان تبدل اریة انظلم سیر عدلک و کرسی عز و الا عطف
بعرش الخضوع و الانصاف انک فعال لما تشاء و انک انت العظیم
الخیر «

و در لوحی است قوله الاعلی : « ثم اعلم یا ابا القینا علی الذی ظلم کلمة
من عندنا انک اعرض عنها سوف نجعلک عبرة للعالمین «
و در لوح حکمت است قوله الاعلی : « یا ایها الناطق یا سمی نطسه
الناس و ما علموا فی آیامی انما نزلنا لأحد من الامراء ما عجز عنه من علی الارض
و سألناه ان یجیبنا مع علماء العصر لیمیزه حجة الله و برهانه و علمته و سلطانه
و ما ارادنا بذلك الا لیمیز الخیر المحض انک اریک ما نأج به سکان مدائن العز
و الانصاف و بذلک قضی عینی و بسینه ان رجب هو الحکم الخیر «
و در لوحی است قوله الاعلی : « این است جزای اعمال در یوم

مال هر يوم او امر و احكام خارج نفوذ می یابد و باین نفوذ نفوذ اهل این
 متوقف از حق مطلب نالمین را آگاه فرماید و از خواب برانگیزاند شاید
 ملک نمایند با تپه سبب نجات و فلاح است و لکن هیات زود است
 دو اسب متقل شود اذ ابرون انفسهم فی خسران پسین که لک ذکر نالک
 ما کان مستورا عن الابصار ان ربک هو الغزیز بختار .

و در لوجی دیگر است :

« ای طبیب قبل از ارسال بدیع حجت الهی بر اهل آن دیار
 کامل و بالغ شد چه که رئیس از تفصیل تمامه مطلع نبوده و نفسی
 هم حجت کلمه حقی بر او اتفاق نموده و لکن بعد از ظهور بدیع
 رسالت منبعه آتیه و ابلاغ کلمه ربانیه و کتاب الهی و حجت
 و برهان کامل و بالغ شد و چون به نعمت معنویه اقبال ننمود
 از تعارض ظاهره هم ممنوع گشتند حتم بود این بلاء من لدی الله
 مالک الاسماء . »

مذاثری با مضارخ آدم و است : مدد اینکه از تنگی و فحطی ایران

مرقوم فرموده بودید این از وعده الهی بود در الواح چنانچه در همان سینه
که لوح منبسط بود بدیع ارسال شد در الواح ذکر شاید و بلایا و قحط آنرا
صریحاً نازل شده و وعید الهی کمال را احاطه نموده چنانچه آیه نازل کرد مضمون
آن اینست : اگر نظر بملاحظه احباب نبود کمال هلاک میشدند و لکن
بعد از عتوب آن جناب تلقاء عرش حاضر شدم و استدعا آن جناب
معرض داشتم فرمودند شفاعت ایشان قبول شد سوف بیرون آن
فی رضا بسین ای علی هنوز اثر دم بدیع از ارض محو شده و توبه ای
آن مظلوم بکتابی فرستاده شد که ابد از برای تنفس در آن عذری باقی
نمانده و فصل امر کمال تصریح اظهار شده مغذک و در حلیه دارد «
و در لوحی است قوله الاعلی : ان الظالم فی ارض الیاء (عبداللہ)
دریند (قد آتکب ما احرققت به افئدة الاصفیاء و ذابت اکباد المخلصین
(شهادت هفت از بهائیان نیز در ۱۳۰۸)

و در لوح برمان است قوله الاعلی : «هل السلطان قطع غرض الطرف
عن فعلک أم اخذه الرعب بما عوت شره من الذباب ردوا قع
شهادت سلطان اشهدا و محبوب اشهدا» الذین نبذوا صراط الله
ورائهم و اخذوا بسبیلهم من دون بینة و لا کتاب انما سمعنا بان مالک الایران
ترتیب بطراز العدل فلما تغیرت بنا وجدنا ما مطاع انظلم و مشارق قسطنا
انما نرى العدل تحت مخالب انظلم نسال الله بان یخلصه بقوه من عنده
و سلطان من لدنه انه هو المبین علی من فی الارضین و السموات «

و در لوحی است قوله الاعلی : «و اما ما رأیت فی انوم انه حق لا یریب
فیه و الامر كما رأیت سوف ینظر الله من هذا لافق نورا و قدره و به انظلم
الشمس و تمحو آثار من استکبر علی الله و تستفی وجوه المخلصین و سوف تحیط
انوار و جبرک من علی الارض انه علی کل شیء قسیر اگر چه تفصیل
ذکر نشد و لکن بآنچه از مصدر امر نازل مقصود مفهوم نفس نوم تعبیر ظاهر
است یعرفه کل فطن بصیر «

و از حضرت عبدالبهاء در خطابى راجع بدولت ایران است قوله بغیر:

«ای بنده آستان مقدس نظم سریر جهانی و انتظام دایم علمانی تقو
 آسمانی است و تائید حضرت رحمانی صبح ملوک غرب امپراطورای عالم
 در تحکیم سریر سلطنت باین عبارت پطرس حواری استدل می نمایند
 که فرمودند کل سلطه من الله یعنی هر حکومتی بتقدیر الهی است و باین سبب
 تحت پادشاهی خویش را تقدیس مینمایند و سلطنت خویش را ابدی می گمانند
 می شمارند حال ملاحظه فرما که در الواح چقدر ستایش از حکومت است
 و چقدر امر باطاعت و صداقت بر سر سلطنت پس واضح است که
 چه خواهد شد سبحان الله هر سوز ارکان حکومت ملتفت این عظم
 موهبت نشوند که خداوند چه عنایتی در حق اولیای امور نموده الآن
 در اقصی بلاد عالم حتی امریک بزرگ سلطنت ایران دعای نمایند و نهایت
 ستایش را می کنند و عنقریب ملاحظه خواهد شد که دولت وطنی جمال
 مبارک در جمیع بیض زمین محترم ترین حکومت خواهد گشت آن فی ثلک
 عبرة لتأطرين و ایران محسوس ترین بقاع عالم خواهد شد آن هذا
 بفضل عظیم

و از حضرت عبدالیه و در باره انقلاب مشروطیت خواهی به عصر سلطنت
منظرالدین شاه خطاب سجای علی کسبه شمشیرزادی در طهران است
قوله بعنیز : « از انقلاب ارض طاد انقلاب مشروطیت »
مرقوم نموده بودید این انقلاب در الواح مستطاب مصرح و بحجاب
ولی عاقبت سکون یابد و راحت جان حاصل گردد و سلامت وجدان
رخ بناید سریر سلطنت کبری در نهایت شوکت استقرار جوید »

و خطاب بمنیر احمد سهراب در و شناسستن قوله بعنیز : « من بیار
نوشتم که بجای از مدخله در امور سیاسی شخص قاطع جمال مبارک ممنوعید اید
با نخبی مادم نگردید و عضویت مجلس را قبول نناید حتی از این امور و هما
من الوجوه دم نزنید ساکت و صامت باشید و مطیع و متقاد هر حکومت
از دست و فساد بزار گردید و از جمع احزاب در کنار باشید در آنوقت
بعضی از ضعف اعتراض نموند که مدار این بسیجان عمومی تحصیل عدالت
در رفع مضرت است چرا باید مذموم و مقذوح باشد عاقبت با اثر ظلم
خود گاشتم که این حرکت جمهور آن حرکتی است که در نص کتاب چهل

سال پیش سرخاند کور که خطاب بطهران می فرماید :

« خطاب بادیب طالقانی طهران ۴ شوال ۱۳۲۶ هست قول بعزیز :
« در خصوص انقلاب مرقوم نموده بودید این انقلاب منصوص کتاب
اقدس است و شدید است »

« از پیش بگزار میگردد مرقوم شد که انقلاب ایران آشفته
خواهد یافت و شدت اضطراب از دیار خواهد نمود حال همان است که
مرقوم گردیده »

« خطاب باقامیرآقای قائم مقام طهران قول بعزیز : « انقلاب
در ایران مستیاب و عقبه دارد اجاباید در نهایت سکون و قرار و وقایع
سلوک و حرکت نمایند »

« در سفرنامه امریکا است قول بعزیز : « همچنین خبر انقلاب ایران
در طهران و هیجان بسیار و وقوع آثار و تحقق و عود رادیل بر احاطه
علیه و نفوذ کلمه مبارکه می گفتند »

« خطاب بنور محمد خان قول بعزیز : « از امن و امان مرکز ایران

مرقوم نموده بودی در آینده بکشتار گردد و خوشتر شود
 قدری شکلات پیش آید اما بقای می ماند در کتاب آدرس
 چهل سال پیش و قایم این سنه طهران بصریح عبارت
 مرقوم که در ارض طاء حرکت جمهور گردد و لکن بعد سر
 سلطنت به شخص خطیری مزین شود هر مشکلی که حاصل
 گردد بتدریج زایل شود پس یقین نما که ملک حصین است
 و ملک در تحت حمایت نورسین ملت آسایش یابد و دولت
 آرایش جوید و اما خبر که به «
 و قوله الغریر :

« ایرانیان کف زناتند چه عجب پاکو پانند
 رقص کنند چه عجب بذا داب الا خراب قی القرون
 الا ولی ولی این رقص را نقص عظیم در پی و
 این خنده را گریه پاینده در عقب و این سرور را

عذاب قبور در پس و این شادمانی راند است و پشیمانی مقرر موقوف
ترو نهم فی خسران یسین «

و خطاب با قاضی علی کسبه قوچانی است خود العزیز: «اما اهل
ایران جمیعاً از این انقلاب در نهایت اضطراب کمال پریشان و بی
لانه و آشیان زیرا آشیانی نگذاشته اند و ملک با انقباضت اید محکم
در بدایت انقلاب حضرت علی قبل اکبر من معد الی مقصد صدق غنایک
مقدر مرقوم نمودند که حضرات کوس لمن الملک نیزند صدر عظم رفقه
که حضرات علماء از قم بهران در نهایت احترام وارد کنند و مسیح شتر
باطل و علم با استقبال شاققت حتی شاهزادگان عظام و وزراء و کرام
و سه روز شهر را زینت نمودند و شبها چو راغان کردند شیخ عبد الله میگوید
العزّة لی فی الآخره شیخ فضل الله میگوید الملک لی و السلطنة العظمی
سید محمد میگوید انی مصدّر فی صدر البهال خضعت لی الاعناق
این عبد در جواب نوشت و الآن در بهران موجود این عزت مانند ظلّ
زائل است غنایک مبدل بذلت کبری شود و عزت «نیم الله له

و المسکنة و بانوا بغضب من الله یخربون بویتم باید بحسیم و ایدی المومنین
 بدست خود تیشه بر ریشه خود زدند حضرات علما آخر را دیدند تا آخر اندیدند
 عنقریب این فریاد های یا طوبی یا طوبی مبدل بود اسفا و او را
 کرده اینها استنزه ایران بودند ملاحظه نمودی که بچه حالی گرفتار شدند «
 وزیر حضرت عبدالعزیز است قوله بعزیز: «هو الله اجبای آتیی علیهم بعباد الله الی
 هو الله ادعوا الی الله تعالی و لسانی و روحی و جسمانی و انا جیک فی بهره
 غلام سابل الاذیال فی جوف القیالی و ترانی منحد الدموع من الاجفان
 و مستر الاحشاء برفرات التیران من شدة الحسرة و حرقة البهران
 رب قد ادرت کسوس العطاء علی الشاق و رحمتهم بصبا الفداء شوقا
 الی شاهد الکبریا و حرمتی من تملک النجیاء و ترفقی بامد البجان خاد
 الروح و الوجدان فی صقع الامکان الی منی یا ربی الرحمن ستم بکرم
 و الانسی ویتد هذا التستانی و ابجوی و تترکنی فی بحیوة الدنیا و تخرجنی
 عن جوار الرحمة الکبری و لا ترفعی الیک مسفوک الشاء مطروح الجسد
 علی الغیبر ادمعتم اشغیر الدما و مقطوع الوريد علی اثری متقطع الاعضاء

بسيف الجفاء منجذب الروح الى ملكوت الالهى رب رب قد رحبت
 الطيور الى الاوكار والنفوس الى ملا الاسرار وقرت الاعمين بشهادة الانوار
 فى محفل اللقاء بالتصعود الى الافق الاعلى ولم ادر كيف بليت بالنعرا
 مع اجمع نار الاشواق وتضيح الى ملكوت الاشراق ما هذا الا لفظ خطا
 وعظيم عصيانى وكثرة ذنوبى وشدة انهماكى فيما سجدنى وليكنى عن
 الطيران الى غيب الامكان رب ادرى لى هذه الكسوس وحسرتى
 من دشت التنوس وارفعنى الى عتبتك النور فى عالم النور والبهاء حتى
 اقوز باللقاء وانجوس النوى ويطمح قلبى بالحب والوفاء فى مشهد الفدا
 انك انت الكريم العزيز الوهاب وانك انت المعطي الغفور التواب
 الهى الهى ان قلوب الاحياء قد طمح بالولاء ونفوس الارقاء قد طاشت
 بالعطاء وعدور الاصفياء قد انشربت بفيوضات ملكوت الالهى والارواح
 استبشرت بانجرت الوعد ووقيت بالعهد واعليت كلمتك فى سبط
 الغبراء ورفعت انداء فى الافاق كلها ونورت الوجوه بنور الهدى
 وانطقت الاسن بالثناء فى المجامع لعظمى فارفع اجمع من المحفل

العلیا الی جبروتک الاسمی عندک خفت القلوب وانجذبت
 وانشقت النفوس وخضعت وخشت الاصوات لغربک وخضعت
 واستبشرت الارواح وترنحت بصیاء العرفان ورحیق الایقان لک
 الحمد یا الهی باخلقت ملک الحقایق المستقیمه من شمس حقیقه فی
 ملک الیاض الانیعہ فاجعل لکسم هذه العصبه الرحمانيه والشد الربانيه
 ایامک الکبریٰ بن العدی مستبسم من اسمک بحسنی سالتک فی طریقتک
 انشلی ناطقه باسراک المودعه فی حقائق الاشیاء رافعه لامرک فی
 کل الاما، محمد بن محمد الکبریٰ راویه لاحادیث موهبتک الساطعه تنور
 من فحبه البقاء انک انت العزیز المقدر الوهاب وانک انت الکریم
 اللطیف القدير المتعال ای یاران ویاوران عبدالبهاء الحمد لله
 اخبار منصوص کتاب اقدس متحقق و مشهود و بنیان درصوم تأسیس
 یافت سربا جباری بشوایر عادل فرین گشت و دریم جانبانی
 با جبار کامل زینت یافت و بدین صبح ترقی بر خواند اخت و بدین حدت
 ربانیه خیمه حکومت عادل بر خواند سرمد مهر این تاجدار شد و شهریار

کامران بر تخت حکومت ایران جلوس فرمود این جلوس مانوس سبب
 سرور آوارگان گشت و این افسر و ریسیم سبب شادمانی امیدواران شد
 لهذا باید اجای الهی بموجب نصوص رحمانی نهایت اطاعت و خیرخواهی
 را مجری دارند و منتهای تقیاد و دو تنخواهی ابراز کنند و بکرات حضرت رحمانی
 پروازند و عهد موعود محقق و مشهود شد و پادشاه غیور جلوه و ظهور نمود
 امید داریم که کشور منور گردد و قلم حنت انعم شود و ایران بهشت یرین
 گردد و آوازه عدل و تاجداری محب بگیر شود و فریاد تحسین و آفرین به اوج
 اشیر بر آید ملت با بهره ترقی نماید دولت عادل و توسع جوید و شوکت قدیمه
 رخ نماید و عزت دیرین روی زمین بسیاراید اخلاق تعدیل گردد آراء
 تصویب شود موبست رحمانیه تکمیل گردد ای یاران الهی از قرار مسموع
 نوپوسانی در ایران تائیس نخبین پنهان نمایند و در امور سیاستیه مدافعند
 و بعنوانهای مختلفه جمعیتها تشکیل نمایند و نفوس را بدخول در جمعیت دولت
 کنند اجای الهی بنص قاطع ربانی باید از این امور استرازا نمایند و کمالی اجتناب
 کنند در امور سیاستیه نه با انجمنی دمساز گردند و نه با جمعیتی همراز شوند بلکه

شب ورزید بکوشند تا اخلاق تبدیل شود و افکار تعدیل گردد و زائل
 نماید فضائل حاصله نماید بنیاد بغض و عدوان برافند اتحاد و یگانگی فیه
 برافرازد و وحدت عالم انسانی در نهایت جلال مجال بسیار اید تعویس
 ملکوتی شود و قلوب لاهوتی گردد و چون این مواهب حصول یابد باقی
 قصور زائل شود و عزت و سعادت حقیقه در جمیع مراتب حاصل گردد
 این بنیان و اساس است و بنیاد بزرگوار و چون این اصول حصول
 جوید فروع یقیناً بذاتکمال شوال شود و علیکم ابها، الاهی
 یا اهل البها، یا اهل الوفاء، و یا ایها المختارون المؤمنون بقوه
 من الملکوت الاهی ای یارین با وفا اگر حوادث مؤلمه وقتی در تبعه
 مبارکه واقع گردد البته صد البته مضطرب و پریشان گردید و شوش و جگر
 شوید زیرا آنچه واقع شود سبب قتل و کشته است و انتشار نجات است
 قدم ثابت نماید و بنیاد استقامت بخدمت امر الله مشغول گردید
 ارض مقصود از شدت فسادات فغان مضطرب است رعاع «
 و قوله العزیز : « اما ایران بیس له امان الا بالله خول فی ظل الرحمن

هَذَا هُوَ الْكَلْفُ الْأَمِينُ هَذَا هُوَ الْكُرْنُ الْأَشِيدُ هَذَا هُوَ الْكَمْنُ الْبَحْسِينُ هَذَا هُوَ
الْمَلَأُ الْمُنِيعُ «

وخطاب به پایان اسلامبول "۱۳۳۴": مد عاقبت خواهید داشت
ایران و ایران کرده و دولت و ملت بنیاد شتافت افتد کن ایران را
روشن نمودیم و ایرانیان را عزت ابدیه خواستیم هر چند ایران الآن گمنام
است ولی این امر عظیم عاقبت اهل ایران را سرور عالم امکان کند
و قوله العزیز: « اندازات به طاهای جمهور اتمام نموده و اما سر
یبارک سریر الطاء سبب کسان شاه الله دارد و لا تقبل شیء انی فاعل
ذلک خدا الا ان شاء الله »

و قوله: « مغرور مفرقی و ملجا و سپاهی جز ملکوت اهی نه که ولوله و زلزله در
آفاق انداخته و عنقریب ایران را محمور و ایرانیان را عزیز و دود جهان
نماید خیر خواهی ایران این است که جمیع شوب و قبائل عالم را خاشع
و خاشع نماید »

و قوله العزیز: « مستقبل ایران در غایت شکوه و عظمت و بزرگواری است

زیرا موطن جهان مبارک است جمیع اقایلیم عالم توجبه و نظر احترام بایران
خواهند نمود و یقین بدانید که چنان ترقی نماید که انظار جمیع اعظم و دانایان
عالم حیران ماند هده بشاره کبری بقها لمن تشاء و هذا وعد غیر مکنذب
و مستغفلن بآیه بعد من «

و قوله العزيز : « عن قریب برادرستان از اروپ و امریک بایران
خواهند آمد و تائیس صنایع بدیعه و بنا و آثار مدنی و انواع کارخانه ها
و ترویج تجارت و تکثیر فلاحت و تعلیم معارف خواهند نمود آنوقت حکومت
بی نهایت خوشنود خواهد شد و نوایای این عهد در خیرخواهی دولت و خلوص
به سررشته رباری ظاهر خواهد گشت «

در خطابی تبایخ ۱۹ ذیقعدہ ۱۳۳۸ قوله حکیم : « جمیع این امور
از ضعف حکومت حصول سیاید لهذا عاینمایم که خدا حکومت را
قوت و نصرت بنشد عن قریب ملاحظه می فرمایند حکومت اگر از بشکیک
رغبت نیابد قوت یابد و چون حکومت قدرت بر ضبط و ربط یابد این شاکل
حل گردد باری مطمئن باشید حکومت اگر از بشکیک راحت یابد قوت

خواه یافت

راجع بدولت عثمانی

دینار حضرت بهاء الله راجع به مملکت و دولت عثمانی است قوله الابن
 د فوسف تبدل ارض السرو و مادونها و تخرج من يد الملك و یغیر از بول
 و یرفع العویل و یطیبه الفساد فی الاقطار و تختلف الامور بما ورد علی
 هؤلاء الاسراء من جنود الظالمین و تغیر الحکم و یشتد الامر علی شأن نزوح
 الکلیب فی الهضاب و تبکی الاشجار فی الجبال و یجری الدم من کتب الاشجار
 و تری الناس فی اضطراب عظیم ... سوف یحرق الله الکب و هم من انبیا
 الله اشد المستعین

در کتاب اقدس است قوله جل و عز : « یا معشر الروم نسمع فیکم
 صوت البوم : اقمکم سکر الهوی اقمکم من الغافلین یا یتیم انقذ
 الودیعة فی شاطیئ التجسسین قد استقر فلیک کرسی العظم و اشعلت
 فیک نار البغضاء علی شأن نوح بها المذا الاغلی و الذین یطوون حجل
 کرسی رفیع نری فیک الجاهل بحکم علی العاقل و انظروا نفیحة

عَلَى النُّورِ وَأَنْتَ فِي غَرْوِّ مِيسِينَ أَنْتَ كَتَبْتَ الظَّاهِرَ سَوْفَ تَقْنُنِي
قَرِيبَ الْبَرِيَّةِ وَيَسُوحُ الْبَنَاتِ وَالْأَرَامِلُ وَمَا فَيْكَ مِنَ الْقَبَائِلِ كَذَلِكَ
يُنَبِّئُكَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ «

در سورة الملوك است قوله الاعلى : « سوف يظهر الله قوما يذكرون
آياتنا وقل ما ورد علينا ويطلبون حقا عن الذين هم ظلمونا بغير جرم و
لا ذنب ميسين ومن در انهم كان الله قائما عليهم وشيخا فاعلوا واتخذهم
واذا الله المستقيم «

در لوحی است قوله الاعلى : « اذا قيل لهم باي جرم عصيتم الذي به
اقررتم الايمان ونظرت آية الرحمن قالوا قد تحقق انه اراد ان يبدل
سنن الله ودينه وليس له علينا من فضل بل نراه من المفسدين كذلك
قال امم اشاكم قد اخذناهم بما قالوا وجعلناهم عبرة للمتقين سوف
ناخذ هؤلاء كما اخذنا الذين كان الله منهم قوة ان تركب لهم المقدر
على ما يشاء واما كما علم على ما يريد

در لوح خطاب شيخ محمد باقر صفهانی است قوله الاعلى : « فانظروا

فی ملک الروم انما اراد المحرب ولكن ارادنا انما لکم غلما اشتعلت نارنا
وارتفع لیبها فضعفت الدولة والملة یشهد بذلك کل منصف بصیر
وزادت ويلاتنا الی ان اخذ الدخان ارض السرو من حولها لیظهرنا
انزلہ الله فی لوح الریس كذلك قضی الامر فی الکتاب من لدی
الله المبین بعثتہم «

و در لوح خطاب بصدر دولت عثمانی قول الاعلی : « کفنی ارضین
عند الله اعظم است از مملکت و سلطنت و عزت و دولت شما و لو
یشاء لیجعلکم سباً و منسیباً و سوف یاخذکم بقهر من عنده و لیظهر الفساد فیکم
و یختلف حالکم اذا تنوحون و تنصرحون و لن تجسدوا الا نفکم من
معین و لا نصیر این ذکر نه از برای آن است که تنبیه شوید چه که غضب
الهی آن نفوس را احاطه نموده ابد استنبیه نشده و نخواهید شد
چند مرتبه بجا بر شما نازل که ابد التفات ننمودید یکی احتراق که کشته
مدینه بنار عدل سوخت چنانکه شراقصائد اناش نمودند و نوشتند که
چنین حریق تا بحال نشده معذک بر غفلتان افزود و همچنین و مستط

شد مستبذ نشید و لکن منتظر باشید که غضب الهی آماده شده زود است
که آنچه از قلم امر نازل شده مشاهده نمایند «

و در اثری از خادم الله ۵ جمادی الاولی سنه ۱۲۹۳ خطاب بجامی محمد
احمیل ذیح کاشانی : « از اخبار جدیده اینکه این آیام مفاد آیات
منزله در لوح رئیس کرمین خروج از ارض سر مخصوص آن حضرت از سما
میشیت ربانیه نازل شده ظاهر قوله غمیر یاء : فسوف تبدل ارض
اتسرو و ما دونها و تخرج عن ید الملک و یظهر از زلال و یرتفع البویل
و ینظر الفساد فی الاقطار و تختلف الامور باور و علی هو لاء الاسرار من
جنود الظالمین الی آخر قوله تعالی و یحییئین ما نزل فی الکتاب لا ادر
قوله تعالی : یا ایها النقطه الواقعة فی شاطیء البحرین قد استقر
علیک کرسی تطلم و اشتعلت فیک نار البغضاء علی شان نواح بها
الملا الی علی و الذین یطوفون حول کرسی ریح نری فیک البهایل حکیم
علی العاقل و الظلام یفتحن علی انوار انک فی غروبین اغترک
زینک انظاره سوف تغنی و رب البریه و تنوح البسات و الارامل

وما یفیک من القیال کذلک ینبک العظیم بحسیر انتی از قراری که
در اضطراب مدینه گیره نوشته اند نفس از خوف هلاک شده اند بدون مصلحت
ظاهره و بیکر من خطه فرماید چه واقع شده فاعبروا یا اولی الابصار «

و از حضرت عبداللہ است قولہ العزیز : « اما ما لہ واقعہ بین البحرین
آن است کہ واقع شد سر یطلم در شلمت ولی هنوز استقرار نیافته است
و کانید کہ انتظام و استقرار یابد «

و د اثری دیگر خطاب بزمین المقربین : « و از اخبار جدید ارض سر و ما حولها
را تعارف نمودند قدر کمال ما انزل اللہ فی اللوح البیت سورہ رئیس نظر مبارک
ہست باری در آن صفحات تحت ہر شجرہ خون ریخت و صیغہ فصیح عباد
از ارازل و غیرہ از اتلال و جبال و مدن و قری مرتفع شد آن تعلم لایقہ
ان یقوم بوصف ما و فیہا آن سورہ الزلزلہ خبرنا ما حدث فیہا بعد از ورود
بآورند از اسرار اقدس سناجاتی نازل شد و مفرمودند اصحاب بخوانند قل و قولہ
الحق : ہذا مع علی بان یخلف شبہ السلف ہذہ سورہ ما نزل من تعلم اللہ
ہو المقدر علی ما یشاء باسمہ المہین علی الاسماء یا الہی الرحمن و المہد

علی الامکان اسالک بنفک بان تحفظ السلطان ثم اسالک بان
لا تنظر الیه و جریات من سبقه فی الملک بل الی بحر جودک بما فیصدک
و شمس الطائف ای رب کف عنہ کف التور بالید الی جمیعہا
ایادی خلقک انک انت المقدر المتعالی بعظیم حکیم انتی
از این کلمات مبارکات چنین استفاد میشود که فرجی از برای سلطان میشود
و لکن این بعد از خسران عظیم است که وارد شده و میشود «

در سفرنامه امریکا است در جواب سوال شخصی از وضع عثمانی قوله :
« متظرو قوعات خوش از آن شطرباشید کتاب مین در دست
مبارک بوده و اندازات بعبد العزیز و خبر انقلاب امور و انتقال ادره
را شرح میداند و آن مواعید الهیه را حتمی الوقوع میفرمودند »

و در سفرنامه اروپاست قوله العزیز : « جمال مبارک پنجاه سال پیش که اید
این نقشه را بنمود حکم فرمود که باید از اروپا بیرون روند لابد است چنین شود »

رابع به المان

و رابع بالمان از حضرت بهار الله در کتاب اقدس است قوله جل و علا :

« یا شوالی نهر اترین قدر آياک مخطاۃ بالدماء یسأل علیک سوف
 اجزاء، وکلب مرۃ اخرى وستمع حنین البرین واولا نعت الیوم علی
 عزیمین »

و از حضرت عبداله با خطاب به معاون التجار راقی است قوله العزیز
 « شوالی نهر اترین بخون رنگین شده من بعد نیز خواهد گشت »
 وقوله العزیز : « اما در خصوص نهرین هر چند آن واقعه بود که در ایام
 ناپلئون ثالث واقع شد و خونهای زیاد در شوالی آن جوی ریخته گشت
 ولی باز باقی دارد »

راجع به فرانسه

و راجع بفرانسه از حضرت بهاء الله در لوح خطاب بناپلئون است
 قوله الاعلی : « یا فعلت تخلف الامور فی مملکتک و تخرج المملک
 من کفک جزاء عکاک اذا تجده نضک فی خسران یسیر و تاخذ ازلازل
 کل القبا فی لیلناک الا بان تقوم علی نصرۃ هذا الامر و تسبح الروح فیها
 تبسلیستقیم اعزک فکر لعمری لا یدوم و سوف یزول الا بان تمکک »

بهذا الجبل مستین قد نرى الذلّة تعنى منكم و انت من الخافين «

عاقبت خیم عالم و دسا و سلاطین عرب عمومی و پس صلح

و راجع به عاقبت خیم عالم و سلاطین جهان در سوره الملوک خطاب بمؤمنان

قوله الاعلی : « و ان لم تستمعوا با انصحاکم فی هذا الکتاب بلسان نبی

مبین یاخذکم العذاب من کل الجهات و یا یکلم الله بعدله اذا لا تعدرون

ان تقوموا معه و تكونن من العاجزين فارحسوا الی انفسکم و انفس العباد

ثم اعلّموا منکم بما حکم الله فی لوح قدس علی طبع الذی تدرفیه مقادیر کل شی

فصل فیہ من کل شی تفصیلاً و ذکر لی عبادہ الموقنین «

و در لوحی است قوله الاعلی : « ان اتقن الذی ینکره علماء مصر

و تضایع و العقل یوتجاوز حد الاعتدال لستراة نعمة علی الناس

کذا لک خبرکم انبیر انبیر مبدء الفساد فی تجاوزہ لکان مبدء اصلاح

فی اعتداله تفکروا یا قوم و لا تكونوا من الهائین سوف تحرق من نارہ

و یطلق لسان العظیمة الملک لله العزیز الحمید «

و در کلمات فردوسیہ است قوله الاعلی : « بشنودندای مظلوم را

بصلح اکبر تشک نمایند اسباب عجیب و غریبه در ارض موجود و مکن از فیه
و عقول مستور و آن اسبابی است که قادر است بر تبدیل ارض کلفت
و سمیت آن سبب هلاک «

و قوله الاعلی : « باری الامر عظیم عظیم زود است که انقلاب اکبر ظاهر
فوتغیر بحق که تفصیل نماید باین کل »

و قوله الاعلی : « عالم منتطب و احدى سبب آنرا انداخته بآباد و
احاطه نموده ارض آرام نخواهد گرفت مگر بحدای آکنی و مکن نظریات
اساس سیاست الهی و اصول احکام ربانی در تعالی کلمه توقف رفته
و میرود «

و قوله الاعلی : « که ضلع جناب حاجی جو علیا بهاء الله الاهی
بنام دانای یکتا یا و قتی و یا اتمی ذکر است در ساعت مظلوم مذکور و این
لوح مبارک نازل تا چشت بشا هده آثار الهی روشن و قلبت پذیرش
منور گردد عالم از برای عسره فان مالک قدم خلق شده و مکن این محبت
الهی را انکار کردند و بکفران نعمت قیام نمودند عنقریب آثار غضب اسم

قهار روی زمین را آفرید و مقدرین را به سقر فرستد «
 و قوله الاعلیٰ : « اگر اهل ارض فی الجمله تفکر کنند در آنکه می نمایند
 که مصلحت کل ظاهرا و باطنا توجه بحق جل جلاله بوده و هست غفلت
 عباد و اعمال باطله ایشان بصورت بلایای مختلفه ظاهر شده و ارض را
 احاطه کرده نظر با قدرین لعلم الاعلیٰ این مجسمان را نادر حروب و
 دغان بلایا آفریده و آن شعبه در بلاد ایران مستور است و البته ستر را
 خور و بر دزدی از پی مگر بملاحظه نفوس مقدسه ثابته راسته مطمئنه مستیقوه
 بلایای کبری و درزایای عظمی منع شود آنه علی کل شیء تسدییر لکن آنچه از قلم
 اعلیٰ نازل اکثرش ظاهر و مشهود چنانچه اکثری دیده اند و باقی بهم نسبت
 ظاهر و هوید گردد »

و در اثری : « هو المقدر علی ما یشاء بقوله کن فیکون ان انکادام
 الفانی یصح امام وجه العالم الی در فتره نزاع دو تن اراقة اله چنین
 تعلق گرفته بعد از و هن کتی بدولت عثمانی سائر دول میان افتاده صلح
 بدهند و بعد از چندی حکومت روی ارض کل تغییر کند ظلم عالم را احاطه

کند پس از انتحاب کلی شمس عدل از افق غیب طالع شود کذک
نطق بان صدق مین «

و از حضرت عبدالبهاء نطقی در عتقا ۳۰ مارچ ۱۹۱۵ است :

« من آنچه باید بروم در جمیع اطراف و اناف فریاد بر نم زدم در جمیع
شهرها ندا بملکوت الله بیان کردم فریاد بنهور امر الله زدم محبت بر کل
کامل شد و در تمام محافل ذکر کردم که تعالیم جمال مبارک این است صلح
و سلام است و عدت عالم انسانی است روح و ریحان است و اگر
این تعالیم جمال مبارک مجری نشود عالم در خطر است اروپا مثل قورخانه
شده است منوط یک شراره است خطر عظیم در پی است بشارت
آتی بگوش جمیع رسید حال دیگر نوبت اجاء است من باید قدری
سکوت کنم آیامی چند خاموش باشم این است که خدا این اسباب را
فراهم آورده است حالا نوبت اجاء است باید اجاء ندا بملکوت الله
بلند نمایند «

و قور : « عبدالبهاء چهار سال سرگشته کوه و صحرا و گم گشته دشت و دریا

بود در جمیع ممالک غرب بشارت ظهور مملکت الله داد و جمیع
توضیح نمود که اگر این تعالیم ترویج نگردد و استال نشود برای عظیم در عقب
است و جمیع ممالک اروپا نظیر جبهه خانه است مملو از مواد متسلبه شراره
شعله زنده و همچنین کیمیا و نسیم پیش تحریری تصدیق یافت و بایران ارسال
شد و آقا میرزا علی اکبر میلانی طبع نموده و جمیع ممالک انتشار داد و صریحاً نگاشت
شد که عالم در خطر عظیم است و آنچه ایوم واقع صریح آن نامه بسته
ملاحظه نموده اید ما وجود این ناس مستبته شده اند «

و قول العزیز: « من در جمیع مجامع بصوت بلند فریاد می‌زدم که ای قوم
عالم انسانی در خطر عظیم است و اروپا مانند یک جبهه خانه شده که منوط
یک شراره است که شعله اش بفلک اشیر رسد بیایید و شما نگذارید
محافظ انسانیت شوید شش هزار سال است انسان متجاوز تقصیر دینی
و جنبی و وطنی و سیاسی بوده دیدید که فائده نهجشده حال بیایید سیاست
الهی یعنی سیاست محبت را اختیار کنید اگر نشد ممکن است بحالت
اولیه رجوع نمود این چه کاری است اگر خدا انسان را زانمیخواست خلق

نمیکرد و خوراک نمیداد و تربیت نمیکرد پس خستد انسان را دوست میداد
 آیا خوب است که مایات انسان را انتخاب کنیم یا سیات خدا دین
 باید مروج تمدن و علم باشد و اگر نباشد حدش بهتر از وجود است مثلاً اگر
 از نفس دو امراض حاصل شود نخوردنش بهتر است تعصب منسی چرا
 همه اولاد یک پدر و یک مادرند و غیر آنکه هر کسی در عالم و هم یک محلی را
 از برای خود گذارده خط و حلی برایش درست کرده که این وطن من است
 و آن وطن تو است تمام مثل سگهای که یک طرف کوچه را ملک خود
 میدانند که اگر سگ دیگری آید فوراً هجوم مینمایند وطن انسان زیر
 هزار من خاک است حیف نیست اینهمه خونها از برای خاک ریخته شود»
 و قوله العزیز : «عبدالبهاء در کنائس و محافل اروپا و امریکا
 در اکثریدن نعره زدن اعلان امر حضرت بهاء الله نمود و ندا بملکوت
 ابدی کرد و برا همین لامعه اقامه نمود و دلائل ظاهره و محبت با بهره اظهار
 کرد ابداً از برای نفسی عذری نماند بلکه بسیاری از خطابه ها در روزنامه ها
 اعلان یافت شد با وجود این ناس در خواب غفلت گرفتار متمسک

به مجاز و از حقیقت بیزار هنوز ناس در شہوات نفسانیہ منہک بدرجہای
 کہ صور اسرافیل بیدار نماید البته این غفلت و کفران نعمت و عدم استیجاب
 سبب حسرت و شقت و جنگ و جدال و حصول خسران و وبال است
 و اگر اہل عالم توجہ بایم عظیم نمایند خطر عظیم در استقبال ولی در حق باران
 امید چنان است کہ آثار لطف الهی ظاہر گردد امورشان از جسمہ
 استثناء یابد .

و نیز از حضرت عبدالہاء در سفرنامہ امریکا است قول العزیز : «الآن
 من چون نگاہ میکنم می بینم جمیع دول و ملل شکست خورده و در بیابانہا
 ریختہ و پاشیدہ اند و امراتہ قاہر غالب و ہیمن بر ملل است جمیع وقوعات
 آیندہ در نظر منظر ہر مقتدرہ ظاہر و حیان است اگر دول جمہوری
 امریکا جمعیت مینمودند در سالہ صلح متحد میشدند و جمیع بہ محافل لایہای
 رجوع می کردند سائر دول اروپا ہم پیروی این افکار مینمودند اما از جہتی
 دیگر اگر این جنگ عمومی در اروپا واقع شود و در صلح بین ملل تحقق یابد
 و همچنین باید این افکار صلح بین عسکرم منتشر شود و بعد مالتیون از قرض

دادن برای حرب و کمپانیهای راه آهن از حمل و نقل آلات حربیه و افزون
 لشکر از جنگ و خونریزی اباد و استناع نمایند و همچنین حدود تعیین شود....
 ترقیات مادی اروپا بحد تعیف می رسد هر امری که بحد تعیف رسیده لابد است
 نماید امید داریم که ترقیات روحانیه شامل حال آنها بشود و حیانت نماید
 این مدنیت جهانیه بدون قوه قویه معنویه و مدنیت الهیه سبب
 راحت تمام و آسایش تمام نشود مشکلات بیشتر شود و شدائد از دیا دیا بد
 تازه دولت امریکا پانزده ملیون دلار برای مصارف کشتی جنگی هیا
 نموده و لابد بر این است که قبل از صلح عمومی جنگی عظیم واقع شود....
 یکی از حرب عمومی بین دول سوال نمودند مودند لابد خواهد شد اما
 امریکا داخل نمیشود این جنگ در اروپا میشود شاید گوشه ای را گرفته اند
 که کاری به مملکت دیگر ندارند بفر گرفتن قطعات اروپا هتیه زیرا که برای شما
 محیط اتلاستیک یک قطعه طبعی بسیار محکم است.... و در سوال و جواب
 در عمارت سیاحتی امریکا فرمودند اول علم صلح در اینجا بلند میشود یقین
 بدانید که این میشود چونکه انسان از مبادی سیه میگردد و آن این است

که اینجا صلح اول در میان خود ملت برقرار میشود و از اینجا سرایت
با طراف خواهد نمود «

و در سفرنامه اروپاست قوله العزیز : « غمگین خواهید دید که تمدن
اروپا بنیانهای منجر بجنب عالمگیر و منتهی بانقلاب و هرج و مرج میشود »
مال سلاله ابراهیم

و نیز از حضرت بهاء الله در لومی است قوله الاعلی : « یا حسین علیک
سلامی در قرون و اعصار از فضل و عنایت حضرت مختار این اماکن و دیا
بازگشته مبارکه که گشتی فی قبضه استیسیترین اراضی مظلله جزیره بانوار شمس
بطحا مستور و با ثمر در هر دقری از دفاتر عالم جز در غلبه و سطوت اهل توحید
نبود رایات ابداع با شمس مزین و اعلام عزت و اقتدار بامش منصوب
در هر آن عنایت حق میرسد و نصرت می فرمود تا آنکه قلوب تغییر نمود و
تاریک شد رفته رفته عدل در حجاب رفت و ظلم بر معاش ظاهر و در سخ
انصاف خلف غمام مستور و اعتصاف در محش موجود و مشهود و این امور
سبب و علت ذلت کبری گشت چنانچه مشاهده شده و میشود اعلام آنکه

تتمتع فوق اعلام التوحید باری عزت امت مرحومه بذلت تبدیل شد
 باید از حق صل جلال مسائل غایم تا آگاهی بخشید و دانائی عطا فرماید
 که بر سبب علت این تبدیل پی بریم و بر تدارک مافات قیام نمائیم
 و لکن از سوء خطا کمال غایم و از سبب علت خافل قسم بافتاب بیان
 رحمن که اگر روزگار بر این منوال حرکت نماید غترب سراج هدایت
 خاموش و مشعل خلافت در هر مکان مرتفع و مشهود «

و از حضرت عبدالبهات قول العزیز: «هو الاهی در خصوص اجتماع
 سلاسل اسرائیل در اورشلیم بموجب نصوص انبسیا و سؤال نموده بودید -
 و قدس الاقداس یکمل مکرم و اسم اعظم است زیرا آن مدینه الهیه
 و شهر بندیزان است چه که جامع جمیع آثار و نعم و عازر کمل غناء
 و ثروت حقیقیه و تحف و زینت مغنویه مشتمل بر ثبوت و خصائص حیات
 و محل ظهور آثار غریبه ربانیه است و اجتماع اسرائیل در آن عبارت از
 آن و بشارت بر آن است که کمل اسرائیل در ظل نواد الهی وارد و
 بر جبرق قدم وارد میگردد چه که این اورشلیم الهی که قدس الاقداس

در قطیف واقع مدینه ملکوتی و شهر آسمانی است مشرق و مغرب در
 زوایه ای از او واقع ولی با وجود این بحسب ظاهر نیز اسرائیل در این
 اقدس جسیع خواهند گشت و ذلک وعد غیر مکتوب مقصود این است
 که ذلتی را که اسرائیل در دو هزار و پانصد سال کشید حال بدل بعزت
 سر مدینه خواهد گشت و بطاهر ظاهر نیز غریز خواهند شد بقسمی که محسوسها
 گردند و مغبوط او را طوبی لهم ثم ثبیری و بصحا علیهم اجمعین «
 و قوله الغریز : « جمال مبارک در الواح مقدسه تصریح فرمودند که
 ایام ذلت اسرائیل گذشت خل غایت شامل گردید و این سلسله
 روز بروز ترقی خواهد کرد و از غمودت و ندت هزاران ساله خلاصی خواهد
 یافت ولی مشروط بآنکه بموجب تعالیم الهیه روش و رفتار نمایند
 از ظلمات تعالیه قدیمه نجات جویند و از کلمات عوائد سابقه رهایی یابند
 و بآنچه روح این عصر و نور این قرن است تثبیت نمایند تعدیل اخلاق
 کنند و در منافع و روابط عمومی عالم بشر سعی و کوشش نمایند از تعصبات
 قدیمه و افکار پوسیده و اغراض ملیه منسلخ گردند و جمیع بشر را احاطه

الهی شمرند و خدا را شبان هر بان دانند امروز روزی است که آنکاه
 خصوصیه چه از افراد و چه از ملت سبب نکبت کبری گردد و عاقبت منتی
 بر خسران بسین شود «

وقوله العزیز : « و از جمله وقایع جسمیه که در یوم ظهور آن نضال
 بیمال وقوع خواهد یافت علم الهی جمیع امتها بلند خواهد شد
 و آن نضال بیمال جمیع اسرائیل را جمع خواهد کرد یعنی اسرائیل در دور
 آن در ارض مقدس حسیع خواهد شد یهود که در شرق و غرب و جنوب
 و شمال متفرقند مجتمع شوند در بدایت دوره جمال مبارک این دور
 الهی که در جمیع کتب انبیاء منصوص است بنای ظهور گذاشته ملاحظه
 مینمائید که از اطراف عالم طوائف یهود بارض مقدس آیند و قراء
 و اراضی تملک نموده مکنی کنند و روز بروز دراز دیارند و قسمی که حسیع
 فلسطین مسکن آنان گردد «

و در ضمن سؤال و جوابی است قوله العزیز : « اینکه جمال مبارک
 فرمودند سلاطه اسرائیل تحسیر خواهند شد این بیان مبارک در وقتی بود

که بنی اسرائیل رجوع نموده بودند و در نهایت ذلت بودند.... لکن
 این بیان مبارک در حق مؤمنین اسرائیلیان است یعنی کسانی که ایمان
 شدند سایرین بالتبع عزیز میشوند لابد دیگران هم بطیفی دارای عزت
 و ترقی میگردند در صورتیکه موافق و دوست و رفیق باشند ولی مقصد
 این نیست که اگر آنها عداوت کنند هم باز ترقی خواهند کرد بلکه خانه خود را
 خراب خواهند کرد.

وقود العزیز : « ای سلیل حلیل ابراهیم خضر ملاحظه فرمائی که
 وعده آتیه در حق سلاله ابراهیم بالاخص تحقق یابد و فرج رخ بگشاید »

راجع به مستقبل عالم در دین و امر و احیاء عاقبت حال اعدا

و نیز از حضرت بساء الله در لومعی است قوله الاعلی : « عالم منتقب
 است و انقلاب او یوما فیوما در تزیاید و وجه آن بر خفت و لاندیجی
 متوجه و این فقره شدت خواهد نمود و زیاد خواهد شد ثنائی که در آن حال
 مقتضی نه و مدتی بر این پنج ایام میسر و در اندام المیعات نیز نعت

ما یرتعد به فرائض العالم اذا یرتفع الاعلام و غیره العادل علی الاغنیاء
 و قوله الاعلی : « وجه عالم بلا مذهبی متوجه در کتل سنین بلکه در کتل شهور
 بل در کتل ایام از ایمان و عرفان و ایقان بعید و بطنون و او دایم نزدیک
 نامدتی باین نحو خواهد بود چنانچه میقات آن در کتاب الهی نازل و ثبت
 شده و لکن محزون مباش چه که اشراقات شمس حقیقت طوبیت زائد
 طبیعت را جذب خواهد شد و تشقات حروف را جمع خواهد نمود و این
 فقره مخصوص باین عصر است بلکه از قبل هم چنین بوده چنانچه رشی از سما
 مستوره در بحر علم الهی در روح مقدس حکمت نازل شده طوبی لمن نظر و
 قرء و قال لک الحمد یا مستین العالمین بعد از انقضاء مدت مذکوره در
 کتاب بقعه امر الله مرتفع و جمیع نفوس باو متوجه آن ربک الهی تصاق
 المستکم ان طلق الامین «

و قوله الاعلی : « زود است که انوار امر عالم را احاطه نماید اگر چه حال
 وجه بشر کفر متوجه لکن از برای او میقاتی مقرر است از اتم نظرها هو
 فی کتب الله رب العالمین «

و در لوح خطاب بناصر الدین شاه قوله الاعلی : « سوف تشق
 ید البیضاء حیاً لهذه اللیلۃ الدمار و یقع الله لمدينة بآبار ما جا یومئذ
 یدخلون فیها الناس افواجا و یقولون ما قالته الا لائمات من قبل نظر
 فی النعایات ما بدانی البیدایات بسته این بار رحمت کبری
 از پی داین شد اند عظمی دار خا، عظیم از عقب »

و در لوح قناع است قوله الاعلی : « خسر یب نفوسی در علم ظاهرون
 و کمال نصرت قیام نمایند و در جواب ہر اعتراضی اول محکمہ مستند مرقوم داد
 چه کہ قلوبشان ملهم میشود بالہدایات غیبیہ الہیہ »

و در لوح خطاب بعبد الوہاب قوله الاعلی : « سوف ینظر ما انزلناہ
 فی الزبر و الالواح کا نظر ما اخبرنا القوم بمن قبل انہ ہو بغیر بعلام »
 و در لوح رئیس است : « اهل غنفت انک تقدر ان تطفی نار التی اوقدنا
 الله فی الآفاق لا خوفہ الحق لو انت من العارفين بما فعلت زاد
 لیبها و اشتغالها قسوف بحید الارض و من علیہا کذک قضی الامر
 و لا یقوم معہ حکم من فی السموات و الارضین قل شد جاء

الاعلام لیحیی العالم و تحت من علی الارض کلها فسوف یغلب باراً
 الله و تری کل الارض خضه الا ہی کذلک رقم من قلم الامر علی لوح
 قیوم .

و قوله الاعلی : « غتغریب است کہ اعلام قدرت الہی را در ہمہ بلاد
 مرتفع بینی و آثار غلبہ و سلطنت او را در جمیع دیار ظاہر شاہدہ فرمائی »
 و در سورۃ الملک است قوله الاعلی : « فسوف یرفع الله امرہ و یظہر
 برائتہ بین السموات و الارضین »
 و قوله الاعلی : « محزون مباشید غتغریب را یات امریہ کہ کثر
 بلاد مرتفع خواہد شد و ما را داد الله ظاہر و ہویدا خواہد گشت انہ علی کل
 شئی استدر »

و در کتاب بیع است قوله الاعلی : « اگر شما و امثال شما عارف
 نشوید عبادی خلق خواہند شد کہ کثر معانی را از کاس کلمات الہی ساقی
 و مقصود مطلع گردند »

و قوله الاعلی : « قدرت نام الغضل و بہا حلت الاشیا و کان

على ما أقول شهيداً فسوف يظهر من كل شيء ما تفرج به أفئدة المؤمنين
أذا شاهدوا المشركين يغيبون عن المؤمنين والشمال ولن يحسدوا أنفسهم
منفراً ابناً .

و در لوح الاجاب خطاب بمحدث خراسانی است قوله الاعلى :
« اياك ان يخزيك ظلم الذين ظلموا ويمنحك سطوة المشركين سوف
ياخذهم الله بقدرته من عنده كما اخذ من قبلهم الاغراب ان ربك شديد
العقاب يستقي الملك لنفسه الهيمنة على العالمين »
وقوله الابي : « فسوف يطرأ الله الارض من هولاء ويرفع امره في
شيء انه هو الغالب على من في ملكوت الامر وخالق لا اله الا هو
المعزى الكريم »

وقوله الاعلى : « لا تنظروا الى الذين ظلموا احبائي لانهم غفلوا الوعدوا
لقدوا انفسهم في سبيل سوف ياتي يوم فيه يضعون انما ظلمهم بين انبياءهم
ويكون على انفسهم كذلك قضى الامر من لدن مقدر قدير »
وقوله الاعلى : « انظروا ظلم الظالمين دستكم مباش حق فيكم كما قامتم

زود است که بمردار بر نیران رایج فرماید از علی کل شیء قدیر «

و در لوح خطاب بناصرالدین شاه قورالا علی : « سوف یأتی یوم
فیہ ینوحون و یسکون «

و در لوحی است قورالا علی : « عنقریب از برای کلب مقامی و
عزیز مشاهده شود و از برای آن نفوس نخواهد شد «

و قورالا علی : « عنقریب نفوس معرضه که باهل محب اظم نموده اند
کمال ندامت مشاهده شوند آن الرحمن معکم و الخیران بهم و علیم انتم
اسراء الله فی الدیار این شأن کبر است حقیر شماره عنقریب ذکر شما
و جمیع دوستان حق در جمیع بقاع ارض منتشر شود «

و قوله الاسعی : « اعراض بعضی از عباد خافل شمارا محزون نماید
زود است که اعلام امریه آئینه بر بقاع ارض مرتفع مشاهده شود و نزد
سایه های من علی الارض بگذرد و شنای نفوس مقید که ایوم بشرطه
توجه نموده اند مطلق گردد و بحسرت تمام ذکر این ایام را نمایند «

و قوله الا علی : « لا تحزنوا بذاک سوف ینصر الله اعداءه و یأخذ الیکین

ظلموا ان هذا حق تبين «

وقوله الاعلى : « سوف نخرج الله من الكوام القدره اياى القوة
والغلبه ونصيرن الغلام ويظهرن الارض من دنس كل شرك مرء
ويقومن على الامر ونفحقن البلاد باسمى لمقتدر القيام ويدخلن
خلال الديار ياخذن بهم كل العباد هذا من بطش الله ابن تيشه شديد
واز حضرت عبيد البهاء در پاریس ۲ ذیحجه ۱۳۳۹ در منزل خود
بمال مشی و خطاب به بهرمان ایرانی قوله العزیز : « در گوشه
کتاب خود بنویسد و صبر کند جمیع صفوف عالم شکست خورده و منته
چند سال صبر و تأمل کنیده نورانیت بهاء الله آفاق را احاطه میکند
در خطابى قوله العزیز : « امر عظیم است عظیم و مقاومت و مجاهد
جمیع ملل و امم شدید غمگین نعره قبل افریک و امریک و فریاد
فرنگ و تاجیک و ناله هند و امت چین از دور و نزدیک بلند شود و کل
به جمیع قوی بمقاومت برخیزند و فارسان میدان الهی بتأییدی از
ملکوت الهی بقوت ایمان و جذع عرفان و سپاه پیاپی جدا نهان کنند

هزوم من الا خراب را آشکار کنند .»

و قوله : « مذاق ایرانیان بکلی تغییر کرده مشرب دینی نموده و عادت
 مشرب ناشایسته نیز در ایران تأثیر خواهد بخشید ولی مطمئن باشید که
 قوه امر الله عاقبت غالب گردد و امواجی از این بحر بی پایان بر
 خیزد و این کفتار را از دریایه صحرا اندازد و آن جندناهم الغالبون این است
 که در اشراقات بصیرت عبارت می فرماید این نوری است بین
 و حسنی است متین از برای حفظ و آسایش اهل عالم اگر سراج دین
 مستور ماند هر ج و مرج راه یابد و نیز عدل و انصاف و آفتاب امن
 و اطمینان از نور باز ماند هر آگاهی بر آنچه ذکر شد گواهی داده و می دهد

در خطاب میرزا اسحق خان حقیقی قوله :

« روز بروز هر ج و مرج

در دنیا درازیداد است عاقبت بدرجه ای رسد که بنسبه انسانی را

تخل نماید آنوقت انبیا به رخ دهد «

حکم فرمائی کتاب اقدس بروجہ الارض

و نیز از حضرت بهاء الله در لوجی است قوله الاعلیٰ : «کتاب اقدس
بثانی نازل شده که جاذب و جامع جمیع شرایع الهیه است طوبی
للعائزین طوبی للعائین طوبی للمتقین طوبی للمتقین و بابت
نازل شده که کل را قبل از اقبال اعطاء فرموده سوف یظرفی الارض
سلطانہ و نفوذہ و اقتدارہ آن ربک هو العظیم الخیر «
و بعد قدرت این امر

و نیز از حضرت بهاء الله در لوجی است قوله الاعلیٰ : «قسم باقیات
حقیقت که از افاق سخن عکا شرق و لایح است اگر این امر در مدن
خارجہ نشر میشد ہر آئینہ اکثر اندیاز مقبل شاہد می گشتند این آیام خبر ما
خوش از آن نجات رسیده نوری کہ اہل ایران در اطفاء آن جاہد و علی
اخراب مختلفہ بطور و بروز و اسباب تجلی و اشراق آن مشغول غنیر
ظاہر میشود آنچه از زمین عالم مستور است کندک نطق لسان اعظمہ

فصل من عنده وهو الفصل الكريم «

ونیز از حضرت بهاء الله در لوح رئیس است قوله الاعلیٰ : « سوف یبعث الله من الملوك من یبین اویاء الله علی کل شیء محیط و یطقی فی القلوب حب اویاء و ینفذ حقهم من لدن عزیز جمیل »

و در لوحی دیگر قوله الاعلیٰ : « سوف یبعث الله من الملوك من ینصر امره و انه علی کل شیء قدیمر »

میقات علو امر الله

ونیز از حضرت عبد البهاء خطاب به بعضی بھائیان مصر است قوله العزیز : « و اما ما سألت من الآیة الموجودة فی سفر دانیال طوبی لمن یری الف و ثلاث مائة و خمسة و ثلثین ہذا سنة شمسیة لیست بقمریة لأن بذلک التاریخ ینقضى قرن من طلوع شمس تحقیقہ و تعالیم الله یتکلم فی الارض حق یتکلم و تملا الانوار مشارق الارض و تنار بها یومئذ یفرح المؤمنون »

و قوله العزیز : « بشاہت نبوت اول دانیال حسابش از بدایت

بعثت حضرت رسول است که تقریباً به حساب هجرت هزار و دویست و هشتاد و نوبت ثانی بحساب سنه هجری است یعنی از بدایت هجرت پس هزار و سیصد و سی و پنج هنوز نیامده است «

و از حضرت ولی امر الله در ابلاغیه است : « راجع به طول مدت تصنیفات حالیه سؤال نموده بودید فرمودند بنویس میقات رفع تصنیفات و آزادی امر الله و استقلال شریعه الله مجهول و علمش عند الله ولی ثبات و استقامت یاران تأثیری عظیم و نفوذی شدید در وقایع حالیه و کیفیت ظهور و عود الله اعلان شریعت سماویه دارد تغییر اوضاع حاضره در ایران ربطی بشارت کتاب دانیال و اتمام قرن اول بهستانی ندارد این بشارت راجع و مرتبط به نصرت امر الله و تمجید اصول شریعه الله در شرق و غرب عالم است مختصاً به اقلیمی نیستند و ندارد »

کتاب امر و خلق تبریق و نایید غیبی خاتمه پذیرفت

۱۴ سال صدم بهائی مطابق ۱۳۲۴ هجری شمسی و ۱۹۴۵ میلادی

در شهر مشهد خراسان

صفحه ۲۰ آیام یادگاری برای دیگران جانزده

صفحه ۲۰ روز جمعه

فصل دوم در عبادات

صفحه ۲۱ حد بلوغ شرعی

صفحه ۲۱ تلاوت آیات و مناجات

صفحه ۲۴ قد شقم من الارتقاء الی المنابر

صفحه ۲۶ اذکار در مشرق الاذکار

صفحه ۲۷ اذکار آیام طه

صفحه ۲۷ در اذکار قبله نیست

صفحه ۲۷ فرائض و نوافل

صفحه ۲۸ نکاتی در لفظ ادعیه و اذکار

صفحه ۲۸ نشر و تعریب و تصحیح ، نسخ آیات

صفحه ۲۹ اذکار عید رضوان

صفحه ۴۰ ذکر شب اول محرم

مناجات صوم در محرم	صفحه ۴۴
مناجات صوم در حین افطار	صفحه ۴۶
ادعیه و اوراد و حاجات	صفحه ۵۸
در طلب شفا	صفحه ۶۲
دعای حسین بن علی در دخول یا خروج از بیت یا از بلد	صفحه ۶۶
برای حفظ نفس و سر	صفحه ۶۸
طلب فرزند	صفحه ۶۹
دعای سر بامده	صفحه ۶۹
ذکر در حق میت	صفحه ۷۰
ذکر در حق اهل قبور	صفحه ۷۲
صلوة آیات	صفحه ۷۳
صلوة مولود	صفحه ۷۳
صلوة حاجت	صفحه ۷۴
ذکر نود و پنج بار	صفحه ۷۹

صفر ۷۹	آداب و احکام وضو برای نماز
صفر ۸۰	بدل وضو
صفر ۸۳	صلوة شبانه روزی - صلوة کبیر
صفر ۸۸	صلوة وسط
صفر ۸۹	صلوة صغیر
صفر ۹۰	صلوة مخصوصه وضو
صفر ۹۲	تمام صلوة
صفر ۹۴	احکام صلوة
صفر ۹۶	قبله
صفر ۹۸	در آفاق قطبیه
صفر ۹۹	نهی از نماز جماعت
صفر ۹۹	تشییات تکلیف نماز
صفر ۱۰۲	سجود
صفر ۱۰۲	صلوة میت

صیام و احکامش	صفحه ۱۰۴
حج	صفحه ۱۰۹
لوح اعمال بیت کرم شیراز	صفحه ۱۲۰
توضیح رابع بیت ائمه	صفحه ۱۳۴
بیتین و مقربای عرش	صفحه ۱۳۵
حضور در محضر صاحب امر	صفحه ۱۳۷
علت عدم اذن عموم	صفحه ۱۴۱
اتباع مقتدست	صفحه ۱۴۱
زیارت روضه مبارک	صفحه ۱۴۳
در حق زیارت روضه مبارک و مقام اعلی	صفحه ۱۴۵
و در حق زیارت منوچهر خان و آقا علی حیدر	
مشرق الاذکار	صفحه ۱۴۷

فصل سوم

در بیان محارم و نکاح و طلاق

محرّم	صفحه ۱۵۴
دستور مجلس نکاح	صفحه ۱۵۷
تأکید در عمل با احکام و مراسم ازدواج بهائی	صفحه ۱۵۹
تأکید در ازدواج	صفحه ۱۶۰
دستور ازدواج با غیر بهائی	صفحه ۱۶۳
شرط بلوغ	صفحه ۱۶۴
شرط رضا و ایوان	صفحه ۱۶۷
مدت نود و پنج روز و عدم فصل بین عقد و زفاف	صفحه ۱۶۹
شود	صفحه ۱۷۲
منع تعدد زوجات	صفحه ۱۷۳
خادمه بکر	صفحه ۱۷۹
حرمت متعه	صفحه ۱۷۹
تاہل بعد از فوت زوج	صفحه ۱۸۱

صفر	۱۸۱	مر
صفر	۱۸۳	طلاق و تریق
صفر	۱۹۲	ناشره
صفر	۱۹۳	زوج و احوال مختلفه شوهر و سفر
صفر	۱۹۶	تریق بعد از موت زوج
صفر	۱۹۷	عده شود
صفر	۱۹۷	نهی از محصل
فصل چهارم		
در احکام مرتبطه بموت حاوی دو اصل		
صفر	۱۹۹	اصل اول در احکام موتی
صفر	۲۰۰	خاتم
صفر	۲۰۰	کفن
صفر	۲۰۰	غسل
صفر	۲۰۲	عمل جنازه

دفن	صفحه ۲۰۲
نقل جسد	صفحه ۲۰۴
رجحان دفن بر سوزاندن و دغمه	صفحه ۲۰۴
اصل دوم در امور مرتبط با اموال و اشیاء است	
وصیت نامه	صفحه ۲۰۵
رفع شبهه سفه	صفحه ۲۰۷
اختیار اقامه موسی در اموالش	صفحه ۲۰۷
فروض مقدم بر تقسیم ترک	صفحه ۲۱۱
تقسیم ارث و سهام	صفحه ۲۱۲
غیر مؤمن ارث نمی برد	صفحه ۲۱۵
دار مسکونه ، اربسته مخصوصه	صفحه ۲۱۵
وراث صفار	صفحه ۲۲۱
فروع فرضیه ارث	صفحه ۲۲۱
فصل خپسم در حقوق ائمه	

صفحه ۲۲۶ حد نصاب و مقدار حقوق الله

صفحه ۲۲۹ فروع حقوق

صفحه ۲۳۴ حقوق راجع بحضرت دلی امر الله است

صفحه ۲۳۵ اقرباء منظر امر حق مالی بر مردم ندارند

فصل ششم در دیگر امور مالی

صفحه ۲۳۶ زکوة

صفحه ۲۳۹ برای تربیت و تعلیم

صفحه ۲۳۹ محل البرکة

صفحه ۲۴۰ شرکت خیریه

صفحه ۲۴۳ قمار

صفحه ۲۴۳ لاء

صفحه ۲۴۴ رفینه

صفحه ۲۴۴ نقطه

باب هفتم

صفحه ۲۴۸ در حده ای از موارد مصریح به تنسیخ و تغییرات

نسبت بآریان سابقه

باب هشتم

در اصول تشکیل این امر و جهان عادی سه فصل

فصل اول

در بیانات حضرت بهاء الله راجع بنظریه دیگر و راجع بر کرمطاع

بعد خود و اساس شور و بیت العدل و سلاطین

توحید حقیقی و خطا مرتب

صفحه ۲۵۵

مقصود از اظهار این امر

صفحه ۲۵۶

قبل از اكمال الف نه خوری نمی شود و تاویل ندارد

صفحه ۲۵۷

مقام آثار

صفحه ۲۶۰

حضرت غصن عظیم عبدالبهاء مرکز نیاق

صفحه ۲۶۱

اساس مشورت

صفحه ۲۶۱

دستور بیت العدل و حضار آن

صفحه ۲۶۲

صفر ۲۶۶	امناء بیت العدل
صفر ۲۶۷	ہنگام تائیس بیت العدل
صفر ۲۶۸	منابع مالی بیت العدل
صفر ۲۶۹	وظائف بیت عدل : فصل اعتدالات
	محافظة بیابان
صفر ۲۶۹	اداره امور و ثواب و عقاب و تشریح
صفر ۲۷۰	صلح عمومی و تقیید عساکر و نسخ آلات حرب
صفر ۲۷۴	وحدت دین و اتحاد بشر
صفر ۲۷۷	وحدت لسان
صفر ۲۸۰	دستور سلطنت
صفر ۲۸۲	سلطان عادل
صفر ۲۸۴	مقام روحانیت

فصل دوم

در بیانات حضرت عبدالباقی رابع بامور مذکور و مرکز نظام

بعد خود و تشکیلات و وظائف محافل روحانی و بیت العدل و نوایای متعه

مقام حضرت عبدالبهار	صفر ۲۸۶
سقوط غصن اکبر	صفر ۲۹۰
ارکان ایمان بهائی	صفر ۲۹۱
بیت عدل و بیت العدل عظیم و مقام	صفر ۲۹۶
مقدس ولایت حضرت شوقی ربانی	
سه ابواب اختلاف	صفر ۳۰۷
بیات ایادی امرالله	صفر ۳۰۹
محفل روحانی	صفر ۳۰۹
وحدت و محبت عمومی بشر و آنگاه دنیا یک گره	صفر ۳۲۱
تقییات و تعصبات و جهل و قتل و جدال	
مخالف فطرت الهی است	
صلح عمومی و محله کبری	صفر ۳۲۵

طریق اتحاد ادیان	صفحه ۳۳۱
یک نوع تربیت عمومی	صفحه ۳۳۱
طریق وحدت لسان	صفحه ۳۳۲
تساوی رجال و نساء	صفحه ۳۳۳
تشکیلات آتیه دنیا	صفحه ۳۳۵
تحصیل اقتصاد	صفحه ۳۳۶

فصل سوم

در بیانات حضرت ولی امر الله راجع به نظم اداری این امر و جهان

نام و مقام	صفحه ۳۵۳
مراحل روحانی و دستور اش	صفحه ۳۵۴
بیانات نظار	صفحه ۳۶۳
نسوان در محافل	صفحه ۳۶۳
حقوق تبادل محافل روحانی و جامعه	صفحه ۳۶۴
توزیع کارهای محفل	صفحه ۳۶۶

مجازات متخلفین از اوامر محافل و کاتین عقیده	صفحه ۳۶۷
بجده	صفحه ۳۶۸
صندوق خیریه	صفحه ۳۶۸
اعانت و مساعدت	صفحه ۳۶۹
تعمیم تربیت و تعلیم	صفحه ۳۶۹
خطیره القدس	صفحه ۳۷۱
مسافر خان	صفحه ۳۷۳
منع ارتقای دکتان عقیده و امر به ثبت اسامی	صفحه ۳۷۴
در دفتر محفل و محافل مرکزی ملی و انجمن شور و جوانی	
صندوق	صفحه ۳۹۲
احصایه	صفحه ۳۹۳
دستور محفل ملی - نظام نامه	صفحه ۳۹۶
اوقاف و مستغلات	صفحه ۳۹۷
مخابرات و مطبوعات و نشریات	صفحه ۴۰۰

مذکره بادولت	صفحه ۴۰۳
لمذه ترجمه	صفحه ۴۰۶
لمذه استنساخ الملاح	صفحه ۴۰۷
لمذه اراکین تبرکه تاریخیست	صفحه ۴۰۹
محفظه آثار	صفحه ۴۱۰
نظامنامه ای محافل مرکزی و محلی	صفحه ۴۱۱
باب نهم در اخبار ازماسیاتی	
انتقاع باب سخن	صفحه ۴۱۷
انقلاب داخلی از منافقین	صفحه ۴۱۸
ناعقین و مدعین	صفحه ۴۲۰
راجع به کرمان	صفحه ۴۲۱
راجع به خراسان	صفحه ۴۳۳
ارض طای	صفحه ۴۳۵
راجع بدولت عثمانی	صفحه ۴۵۳

صفحہ ۴۵۸	راجع بہ آلمان
صفحہ ۴۵۹	راجع بہ فرانستہ
صفحہ ۴۶۰	عاقبت و خیم عالم و رؤساء و سلاطین
	و حرب عمومی و سپر مسلح
صفحہ ۴۶۸	مال سلالہ ابراہیم
صفحہ ۴۷۲	راجع بہ مستقبل عالم درین و امر و احسا
	و عاقبت حال اعدا
صفحہ ۴۸۰	کلم فرمائی کتاب اقدس بروجہ الارض
صفحہ ۴۸۰	و حد قدرت این امر
صفحہ ۴۸۱	میقات علو امراتہ

CIP-Kurztitelaufnahme der Deutschen Bibliothek

Mázandarání, Fádíl:

**Amr wa-Khalq / Fádíl-i-Mázindarání. — Reprint. —
Hofheim-Langenhain : Bahá'í-Verlag**

Einheitssacht.: Amr wa-halq

Parallelit. in arab. Schr.: Amr wa-halq

**Vol. 3/4. — Reprint d. Ausg. Tíhrán 1971/72 —
1974/75. — 1986.**

ISBN 3-87037-931-6

Originally published in 4 volumes, Tíhrán

111 B.E. = 1954/55 (vol. 1 and 2),

128 B.E. = 1971/72 (vol. 3) and 131 B.E. = 1974/75 (vol. 4)

Reprint in 2 volumes

© Bahá'í-Verlag GmbH, D-6238 Hofheim-Langenhain 1986-142

ISBN 3-87037-931-6

Fāḍil-i-Mázindarání

Amr va Khalq

volume 3 + 4

www.tabarestan.info
نیرستان

Bahá'í-Verlag